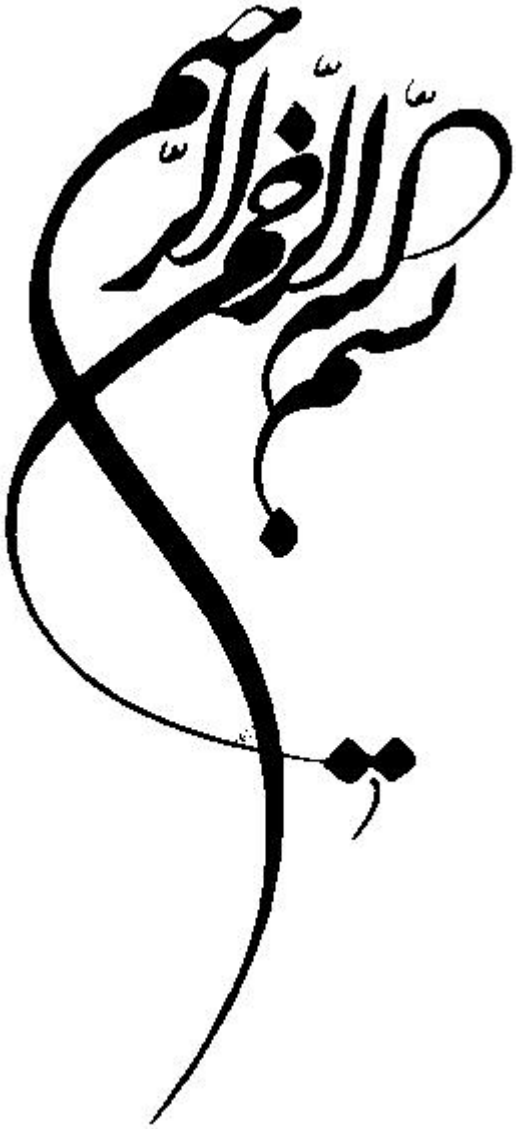

بسم الله الرحمن الرحیم

# عرفان اسلامی جلد2

عرفان اسلامی جلد دو

باب

2

در بیان حالات قلب

قالَ الصَّادِقُ علیه السلام: إِعْرابُ الْقُلُوبِ أَرْبَعَةُ أَنْواعٍ: رَفْعٌ وَفَتْحٌ وَخَفْضٌ وَوَقْفٌ.

فَرَفْعُ الْقَلْبِ فی ذِکْرِ اللّهِ، وَفَتْحُ الْقَلْبِ فی الرِّضا عَنِ اللّهِ، وَخَفْضُ الْقَلْبِ فی الإِشْتِغالِ بِغَیْرِ اللّهِ، وَوَقْفُ الْقَلْبِ فی الْغَفْلَةِ عَنِ اللّهِ.

أَلا تَری أَنَّ الْعَبْدَ إِذا ذَکَرَ اللّهَ تَعالی بِالتَّعْظیمِ خالِصاً إِرْتَفَعَ کُلُّ حِجابٍ بَیْنَهُ وَبَیْنَ اللّهِ مِنْ قَبْلِ ذلِکَ.

وَإِذَا انْقادَ الْقَلْبُ لِمَوْرِدِ قَضاءِ اللّهِ بِشَرْطِ الرِّضا عَنْهُ کَیْفَ لا یَنْفَتِحُ الْقَلْبُ بِالسُّرُورِ وَالرُّوحِ وَالرَّاحَةِ.

وَإِذَا اشْتَغَلَ قَلْبُهُ بِشَیْءٍ مِنْ أَسْبابِ الدُّنْیا کَیْفَ تَجِدُهُ إِذَا ذَکَرَ اللّهَ بَعْدَ ذلِکَ مُنْخَفِضاً مُظْلِماً کَبَیْتِ خَرابٍ خاوٍ لَیْسَ فِیهِ عِمَارَةٌ وَلا مُونِسٌ.

وَإِذَا غَفَلَ عَنْ ذِکْرِ اللّهِ کَیْفَ تَراهُ بَعْدَ ذلِکَ مَوْقُوفاً، مَحْجُوباً قَدْ قَسا وَأَظْلَمَ مُنْذُ فَارَقَ نُورَ التَّعْظِیمِ.

فَعَلامَةُ الرَّفْعِ ثَلاثَةُ أَشْیاءَ وجُودُ الْمُوافَقَةِ وَفَقْدُ الْمُخالَفَةِ وَدَوامُ الشَّوْقِ، وَعَلامَةُ الْفَتْحِ ثَلاثَةُ أَشْیاءَ: التَّوَکُّلُ وَالصِّدْقُ وَالْیَقِینُ وَعَلامَةُ الْخَفْضِ ثَلاثَةُ أَشْیاءَ: الْعُجْبُ وَالرِّیاءُ وَالْحِرْصُ وَعَلامَةُ الْوَقْفِ ثَلاثَةُ أَشْیاءَ: زَوالُ حَلاوَةِ الطَّاعَةِ، وَعَدَمُ مَرارَةِ الْمَعْصِیَةِ وَالْتِباسُ عِلْمِ الْحَلالِ بِالْحَرامِ.



[قالَ الصَّادِقُ علیه السلام: إِعْرابُ الْقُلُوبِ أَرْبَعَةُ أَنْواعٍ: رَفْعٌ وَفَتْحٌ وَخَفْضٌ وَوَقْفٌ]

امام صادق علیه السلام فرمود: اعراب دلها بر چهار نوع است: رفع، فتح، جرّ و وقف.

حضرت امام صادق علیه السلام قلب انسان را تشبیه به کلمه فرموده‌اند و هم چنان که کلمه دارای چهار نوع اعراب است و به وسیله هریك از اعراب‌ها برای خواننده معلوم می گردد که کلمه در چه موقعیّتی است، قلب آدمی هم مانند کلمه دارای چهار اعراب و به تعبیر حقیقی‌تر دارای چهار حالت است و به وسیله هریك از این حالات، برای انسان روشن می‌شود که قلب و دل در چه وضع و موقعیّتی قرار دارند.

## تفسیری بر لغت کلمه

در قرآن کریم برای لفظ کلمه، معانی مختلفی اراده شده است که به آنها به نحو گذرا اشاره می‌شود:

براساس آیات قرآن و آثار اسلامی باید گفت: هستی و همه شؤون واجزائش، کلمه و کلمات حقّند.

قرآن مجید در آیات زیادی همه شؤون هستی را اعم از شؤون تکوینی یا تشریعی کلمات خدا می‌داند.

عرفان اسلامی، ج2، ص: 9

در سوره مبارکه کهف می‌خوانیم:

[قُلْ لَوْ كانَ الْبَحْرُ مِداداً لِكَلِماتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِماتُ رَبِّي وَ لَوْ جِئْنا بِمِثْلِهِ مَدَداً] «1».

بگو: اگر دریا برای [نوشتن] کلمات پروردگارم [که مخلوقات او هستند] مرکب شود، پیش از آن که کلمات پروردگارم پایان یابد، یقیناً دریا پایان می‌یابد و اگرچه مانند آن دریا را به کمك بیاوریم.

در سوره مبارکه لقمان می‌خوانیم:

[وَ لَوْ أَنَّ ما فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلامٌ وَ الْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ ما نَفِدَتْ كَلِماتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ] «2».

اگر [برای نوشتن و ثبت کردن کلمات خدا که در حقیقت مخلوقات او هستند] آنچه درخت در زمین است قلم باشد و دریا [مرکب] و هفت دریای دیگر آن را پس از پایان یافتنش مدد رسانند، کلمات خدا پایان نپذیرد؛ یقیناً خدا توانای شکست‌ناپذیر و حکیم است.

در این دو آیه تمام موجودات هستی، به عنوان کلمات حق معرفی شده‌اند و در آیات دیگر هر جزئی از اجزای خلقت به عنوان مصداق کلمه آمده‌اند.

---

(1)- کهف (18): 109.

(2)- لقمان (31): 27.



## مصادیق کلمه در قرآن

### 1- قول حق

خداوند از گفتار خودش در خطاب به آدم- به هنگام قرار گرفتن به روی زمین- تعبیر به کلمه کرده و در حقیقت قول حق را مصداق کلمه گرفته است؛ در سوره یونس می‌خوانیم:

[وَ لَوْ لا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ] «1».

و اگر از سوی پروردگارت، فرمانی مقرّر نشده بود [که عذاب اختلاف کنندگان تا قیامت به تأخیر افتد] یقیناً میان آنان در آنچه اختلاف می کنند، داوری می‌شد [و نتیجه داوری نابودی آنان و انقراض نسلشان بود].

کلمه در این آیه اشاره به خطاب حضرت حق است به وقت هبوط آدم آنجا که فرمود:

[وَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتاعٌ إِلى حِينٍ] «2».

و برای شما در زمین، قرارگاهی [برای زندگی] و تا مدتی معین، وسیله بهره‌وری اندکی خواهد بود.

و خطاب به ابلیس که فرمود:

[لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَ مِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ] «3».

---

(1)- یونس (10): 19.

(2)- بقره (2): 36.

(3)- ص (38): 85.



بی‌تردید دوزخ را از تو و آنان که از تو پیروی کنند، از همگی پر خواهم کرد.

که قول حق و پیاده شدنش را که امری حتمی است، مصداق کلمه گرفته، آنجا که می‌فرماید:

[إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَتُ رَبِّكَ لا يُؤْمِنُونَ] «1».

مسلماً کسانی که عذاب پروردگارت بر آنان محقق و ثابت شده ایمان نمی‌آورند.

و فرموده:

[وَ لكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذابِ عَلَى الْكافِرِينَ] «2».

ولی فرمان عذاب بر کافران محقق و ثابت شده است.

و نیز وعده حتمی خود را به بنی اسرائیل جهت نجاتشان از ظلم فرعون کلمه دانسته که فرمود:

[وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثِينَ] «3».

و ما می‌خواستیم به آنان که در آن سرزمین به ناتوانی و زبونی گرفته شده بودند، نعمت های باارزش دهیم و آنان را پیشوایان مردم و وارثان [اموال، ثروت‌ها و سرزمین‌های فرعونیان] گردانیم.

و هم چنین آنجا که فرموده:

---

(1)- یونس (10): 96.

(2)- زمر (39): 71.

(3)- قصص (28): 5.



[وَ تَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنى عَلى بَنِي إِسْرائِيلَ بِما صَبَرُوا] «1».

و وعده نیکوتر و زیباتر پروردگارت بر بنی‌اسرائیل به [پاداش] صبری که [بر سختی‌ها و بلاها] کردند تحقّق یافت.

و گاهی از مجموع قوانین و مقررات و آیین پاك اسلام و نبوّت و رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله بزرگ تعبیر به کلمه کرده است، آنجا که فرموده:

[وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقاً وَ عَدْلًا] «2».

و سخن پروردگارت از روی راستی و عدل کامل شد.

2- توبه

و نیز از مسئله توبه به عنوان کلمه یاد فرموده:

[فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِماتٍ] «3».

پس آدم کلماتی را [مانند کلمه استغفار و توسّل به اهل بیت علیهم السلام که مایه توبه و بازگشت بود] از سوی پروردگارش دریافت کرد.

3- آزمایش

و هم چنین از مراحل مهم آزمایش نسبت به بندگان و عبادش تعبیر به کلمات فرموده، آنجا که می‌فرماید:

---

(1)- اعراف (7): 137.

(2)- انعام (6): 115.

(3)- بقره (2): 37.



[وَ إِذِ ابْتَلى إِبْراهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِماتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قالَ إِنِّي جاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِماماً] «1».

و [یاد کنید] هنگامی که ابراهیم را پروردگارش به اموری [دشوار و سخت] آزمایش کرد، پس او همه را به طور کامل به انجام رسانید، پروردگارش [به خاطر شایستگی ولیاقت او] فرمود: من تو را برای همه مردم پیشوا و امام قرار دادم.

4- روح معنا

و نیز از روح و روان تصفیه شده و آراسته به حسنات و منوّر به نور حق تعبیر به کلمه فرموده است:

[إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ] «2».

حقایق پاك [چون عقاید و اندیشه‌های صحیح] به سوی او بالا می‌رود و عمل شایسته آن را بالا می‌برد.

5- انسان

و از انسان آراسته به قواعد تربیت و پیراسته و وارسته از رذایل تعبیر به کلمه طیّبه فرموده، آنجا که می‌فرماید:

[أَ لَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُها ثابِتٌ وَ فَرْعُها فِي السَّماءِ* تُؤْتِي أُكُلَها كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّها] «3».

---

(1)- بقره (2): 124.

(2)- فاطر (35): 10.

(3)- إبراهيم (14): 24- 25.



آیا ندانستی که خدا چگونه مثلی زده است؟ کلمه پاك [که اعتقاد واقعی به توحید است] مانند درخت پاك است، ریشه‌اش استوار و پابرجا و شاخه‌اش در آسمان است.* میوه‌اش را به اجازه پروردگارش در هر زمانی می‌دهد.

و باز از انسان تعبیر به کلمه فرموده، آنجا که می‌فرماید:

[إِذْ قالَتِ الْمَلائِكَةُ يا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهاً فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ وَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ] «1».

[یاد کنید] زمانی که فرشتگان گفتند: ای مریم! یقیناً خدا تو را به کلمه‌ای از سوی خود که نامش مسیح عیسی بن مریم است مژده می‌دهد که در دنیا و آخرت دارای مقبولیّت و آبرومندی و از مقربّان است.

پدید آمدن کلمات اللّه، به توسّط کلمه «کُنِ وجودی» بوده و جرقّه و نور کُنِ وجودی هریك از کلمات را در کتاب خلقت ثبت کرد و برای هریك معنایی به تناسب وجودش قرار داد، کلمات تکوینی را معنای تکوینی و کلمه وجود انسان را که افضل موجودات و اشرف کلمات بود، در مسیر و معنای تکوین و تشریع قرار داد، البته تمام کرامت و فضیلت انسان در این است که بوسیله قواعد تشریعی ترجمه شود و به عبارت دیگر: ظهور انسانیّت انسان و جنبه ملکوتی و الهی این موجود، فقط در سایه اتصال به دین فراهم است و بس و محال است با برنامه دیگر به معنای واقعی ترجمه و معنا شود.

به وجود آمدن کلمات، یعنی هستی و شؤونش به وسیله کلمه کنِ تکوینی یا وجودی، مسئله‌ای است که قرآن مجید در آخرین آیه سوره یس به آن تصریح کرده:

---

(1)- آل عمران (3): 45.



[إِنَّما أَمْرُهُ إِذا أَرادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ] «1».

شأن او این است که چون پدید آمدن چیزی را اراده کند، فقط به آن می گوید:

باش، پس بی‌درنگ موجود می‌شود.

چون پدید آمدن چیزی را اراده کند، پرتو کلمه کُنِ وجودی، او را گرفته و لباس هستی می‌پوشاند. به قول عارف شبستری:

به نام آن که جان را فکرت آموخت — چراغ دل به نور جان برافروخت

زفضلش هر دو عالم گشت روشن — زفیضش خاك آدم گشت گلشن

توانایی که در یك طرفة العین — زکاف و نون پدید آورد کونین

چو قاف قدرتش دم بر قلم زد — هزاران نقش بر لوح عدم زد

از آن دم گشت پیدا هر دو عالم — وزان دم شد هویدا جان آدم

در آدم شد پدید این عقل و تمییز — که تا دانست از آن اصل هر چیز

جهان خلق و امر از یك نفس شد — که هم آن دم که آمد باز پس شد

تعالی اللّه قدیمی کو به یك دم — کند آغاز و انجام دو عالم«2»

خورشید و ماه و ستارگان، کلمات تکوینی حقّند و حرکت و پخش نور و انعکاس روشنایی و انرژی دادن به موجودات، معنای آن‌ها است.

تمام دریاها کلمات اللّه‌اند و کلیّه منافعی که برای موجودات زنده آماده می کنند، معنا و ترجمه و تفسیر آن‌هاست.

همه حیوانات عالم که هریك در جای خود موجودی لازمند، هر نقشی که در این کشور پهناور هستی ایفا می کنند آن نقش، معنای آن‌هاست. راستی تناسب بین

---

(1)- یس (36): 82.

(2)- گلشن راز.



صورت و معنا و یا رابطه بین کلمه و ترجمه‌اش چقدر اعجاب‌انگیز است!!

جهان چون چشم وخط و خال و ابروست  که هر چیزی به جای خویش نیکوست«1»

*** اگر در نظامات عالی حاکم بر هر موجودی و آثار پرارزش هر کلمه‌ای دقت کرده و در آن اندیشه کنیم و به تعبیر دیگر، اگر به صورت و معنای هریك از موجودات با دید عقل بنگریم، به این نتیجه می‌رسیم که سرچشمه پرفیض همه کلمات، حکمت و عدل و علم بی‌نهایت در بی‌نهایت است و به عبارت دیگر، کلمات کتاب هستی و معانی آن‌ها نشان می‌دهند که آثار مؤلفی عالم و عادل و حکیم هستند که آن مؤلّف- بنابر رهنمایی انبیا و کتب آسمانی- کسی جز اللّه یعنی ذات مستجمع جمیع صفات کمال نیست و در حقیقت صور و معانی، ترجمه‌ای از صفات خداست. البته کلیه کلمات صفحه زرّین هستی، به اراده مستقیم او ترجمه و معنا می‌شوند و هیچ یك شعور ترجمه کردن خود را ندارند. در حقیقت کلمات تکوینی برای معنا شدن و بروز آثار، در میان اجبارند و آثار آن‌ها که به اراده حق آشکار می‌شود، معنای آن‌هاست.

امّا اراده ازلی حق بر این قرار گرفته که کلمه وجود انسان، با گوهر پر بهای اختیار خودش به کمك دین و اصول وحی ترجمه شود و آثار انسانیّت انسان که در حقیقت آثار خدا و صفات ربوبی است، در سایه اتصال انسان به قوانین وحی، اعم از قرآن یا کلمات پیامبر صلی الله علیه و آله و یا فرهنگ امامان معصوم علیهم السلام قابل ظهور و تجلّی است. به

---

(1)- گلشن راز.



قول عارف شیدا و عاشق جمال مولا، شیخ محمود شبستری:

گذاری کن زکاف کنج کونین نشین بر قاف قرب قاب قوسین

دهد حق مر تو را هرچه که خواهی نمایندت همه اشیا کما هی

به نزد آن که جانش در تجلی است همه عالم کتاب حق تعالی است

عرض اعراب و جوهر چون حروف است مراتب هم چو آیات وقوف است

از او هر عالمی چون سوره خاص یکی زان فاتحه و آن دیگر اخلاص«1»

*** آری، بالاترین کتاب در جهان هستی کتاب وجود انسان است که پرمعناترین کلمات خدا در این کتاب نگاشته شده و تنها دین است که می‌تواند معانی این کلمات را آشکار کند.

انسان بدون دین و منهای اتصال به قرآن، معنایی جز سبعیّت و حیوانیّت و شرارت ندارد.

انسان، بدون وحی آن‌طور که شایسته اوست معنا نمی‌دهد. انسان، بدون کمك گرفتن از دین، قابل ترجمه شدن و لایق بروز آثار الهی نیست.

علت این همه ظلم و فساد و جور و جنایت و آلودگی و خیانت در سراسر گیتی چیست؟ به خاطر این که انسان در مقام ترجمه کردن خویش به وسیله برنامه‌های حق برنیامده و علت عدم ترجمه صحیح وجودش، جهل او نسبت به حقیقت انسان و انسانیّت است. آیا بدون شناخت کلمه، زمینه‌ای برای ترجمه آن هست؟

در آثار اسلامی آمده است که عرفان به خویش و خودشناسی کلید تمام حقایق و واقعیّت‌ها است.

---

(1)- گلشن راز.



کتاب وجود انسان دارای کلماتی از قبیل زبان، چشم، گوش، قلب، روح، دست، پا و شهوت است و این انسان است که باید در پرتو شعاع وحی هریك از این کلمات را در گردونه ترجمه حقیقی بیندازد و همه باید بدانند که تنها مترجم

کلمات کتاب وجود انسان خداست و کسی جز او قدرت بر ترجمه این کلمات را ندارد و به تعبیر دیگر، علت سعادت و نیك‌بختی فقط و فقط فرهنگ خداست.

تمدّن شرق و غرب در تمام دوره‌ها، از فراهم آوردن اسباب خوشبختی و رفاه و آسایش ملت‌ها عاجز بوده و امروز هر دو تمدن به طرف فنا و زوال در حرکت‌اند.

یکی از آگاهان به وضع جهان امروز می گوید:

در نظر من هیچ کدام از این دو تمدّن در شکل حاضر آن قوت و استعداد را ندارد که یك تربیت صحیح و یك سعادت کامل برای افراد بشر تهیه و تأمین نماید؛ زیرا که هر دو از چند جهت راه افراط و تفریط پیش گرفته‌اند و افراط و تفریط هرگز راه به کمال ندارد و از این‌رو راهنمایی به کمال نیز نمی‌تواند کرد، با وجود خدمت‌ها و معاونت‌های بزرگی که این دو تمدّن به وجود آورده‌اند، امروز هر دو به حدّی رسیده‌اند که دیگر با این وضع کنونی نمی‌توانند وظیفه خود را چنان که لازم است بجا بیاورند، چه هر دو فاسد گشته و ریشه هر دو تا یك اندازه خشکیده است و بدین جهت، به جای حریم سعادت، هر دو، راه به ویرانه سفالت «1» می‌برند!!

امروز تمدّن شرق مانند حوضی شده است که مدّت‌هاست آب تازه بدان نریخته و از این‌رو رنگ و بوی آن تغییر یافته و یك منظره کریه و زشت و وحشت‌آوری نشان می‌دهد.

---

(1)- سفالت: پستی، نقیض علو.



و تمدّن غرب نیز مانند حوضی شده است که آب‌های گل‌آلود و متعفّن و حشرات و مواد زهردار به قدری بدان ریخته شده که آن را به کلّی مسموم و مهلك ساخته است و برای آبیاری کردن نهال سعادت و کمال معنوی هرگز شایسته و کارآمد نیست «1».

این که حضرت صادق علیه السلام قلب را در ضمن روایت از نظر حالات هم چون کلمه گرفته یك حقیقت و یك واقعیّت است و نه تنها قلب کلمه است، بلکه تمام اعضا و جوارح و اجزای ظاهر و باطن انسان کلمه هستند و این کلمات در صورت قبول اعراب از فرهنگ و دین، معنای صحیح خواهند داد. اگر به غیر فرهنگ الهی، فرهنگی بر این

کلمات اعراب‌گذاری کند، کلمات از مسیرشان منحرف شده و جز شر و ضرر و زیان و خسارت و دنائت و پستی و زور و قلدری و تجاوز و خیانت هیچ معنای دیگری نخواهند داد.

قرآن مجید عقیده دارد که فرهنگ‌های غیرخدایی، چون وجود انسان را جذب کنند و بر کلمات این کتاب که اعضا و جوارح اوست اعراب بگذارند، از انسان کلمه خبیثه خواهند ساخت و همانگونه که خود فرهنگ غیرخدایی پایدار نیست، انسان اعراب‌گذاری شده به وسیله آن فرهنگ هم روی سعادت نخواهد دید.

قرآن در سوره ابراهیم در این زمینه می‌گوید:

[وَ مَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ ما لَها مِنْ قَرارٍ] «2».

---

(1)- اصول اساسی فن تربیت: 206.

(2)- ابراهیم (14): 26.



و مَثَل کلمه ناپاك [که عقاید باطل و بی‌پایه است] مانند درخت ناپاك است که از زمین ریشه‌کن شده و هیچ قرار و ثباتی ندارد.

در سطور گذشته خواندید که خداوند عیسی را مصداق کلمة اللّه معرفی کرد، این کلمه- بنا به نقل قرآن کریم و با اتصال به فرهنگ الهی- خود را برای بنی‌اسرائیل چنین ترجمه می‌کند:

[قالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتانِيَ الْكِتابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا* وَ جَعَلَنِي مُبارَكاً أَيْنَ ما كُنْتُ وَ أَوْصانِي بِالصَّلاةِ وَ الزَّكاةِ ما دُمْتُ حَيًّا* وَ بَرًّا بِوالِدَتِي وَ لَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّاراً شَقِيًّا* وَ السَّلامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَ يَوْمَ أَمُوتُ وَ يَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا* ذلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ] «1».

نوزاد [از میان گهواره] گفت: بی‌تردید من بنده خدایم، به من کتاب عطا کرده و مرا پیامبر قرار داده است.* و هر جا که باشم بسیار بابرکت و سودمندم ساخته و مرا تا زنده‌ام به نماز و زکات سفارش کرده است.* و مرا نسبت به مادرم نیکوکار

[و خوش‌رفتار] گردانیده و گردنکش و تیره‌بختم قرار نداده است.* و سلام بر من روزی که زاده شدم و روزی که می‌میرم و روزی که زنده برانگیخته می‌شوم.* این است عیسی بن مریم، همان قول حق که [یهود و نصاری] درباره او در تردیدند.

در حقیقت، بندگی خالص، اتصال به وحی، برکت داشتن وجود برای اهل عالم، به پا داشتن نماز، پرداخت زکات و نیکی به مادر، معنای عیسی مسیح

---

(1)- مریم (19): 30- 34.



و ترجمه این کلمه پاك است و جز در کلاس حدود و مقررات الهی، انسان این چنین معنا نمی‌دهد.

## ترجمه صحیح کلمات وجود انسان

امام صادق علیه السلام در حدیث مفصّل و پرقیمتی که مرحوم کلینی رحمه الله در کتاب شریف «الکافی» نقل کرده، از تمام اعضا و جوارح سخن به میان آورده و وظیفه هریك را از قرآن مجید بیان نموده که در حقیقت می‌توان گفت: امام به حق ناطق، راه ترجمه صحیح همه اعضا و جوارح را به انسان نشان داده و چون انسان بدین‌گونه اعضا و جوارحش را به میدان معانی آسمانی رهنمون نماید، آثار خلیفه اللّهی و احسن تقویمی را از خود ظهور داده و تجلّی‌گاه معانی عرشی و انوار ملکوتی گشته است!

انسان‌هایی که از طریق اتصال به خواسته‌های حق تعالی کلمات وجود خود را ترجمه و تفسیر کرده‌اند اهل معنی و غیر آنان بی‌معنی بوده و یا معنی و مفهومی جز حیوانیّت و درندگی ندارند.

وقتی قرآن کریم می‌فرماید:

[أُولئِكَ كَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُ] «1».

آنان مانند چهارپایانند بلکه گمراه‌ترند.

یا می‌فرماید:

---

(1)- اعراف (7): 179.



[إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لا يَعْقِلُونَ] «1».

قطعاً بدترین جُنبندگان نزد خدا، کرانِ [از شنیدن حق] و لالانِ [از گفتن حق] هستند که [کلام حق را] نمی‌اندیشند!

مقصودش چیست؟ جز این که روی سخن و خطابش به کسانی است که خود را با حدود حیوانی محدود کرده و لیاقتی جز این که به آنان گفته شود: حیوان، کافر، فاسق، شریر، ظالم، باغی، یاغی، خائن، بخیل، متکبر و معجب ندارند؟

اینان در خط انسانیّت معنی نمی‌دهند و مستحق معنایی جز آن معانی پست نیستند!!

امّا متن حدیث:

مراتب ایمان

ابوعمرو زبیری می گوید:

به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: ای عالم! مرا آگاه کن که در میان اعمال، چه عملی از همه برتر است؟ حضرت فرمود: عملی که خداوند هیچ عملی را جز در سایه آن نمی‌پذیرد.

گفتم: چیست؟ فرمود: ایمان به خدایی که شایسته پرستشی جز او نیست، این عمل در میان اعمال از نظر درجه و مقام در والاترین بهره است.

گفتم: ایمان، گفتار بی کردار یا گفتار با کردار است؟ فرمود: ایمان، سراپا کردار است و گفتار و شهادت دادن به وحدانیّت حق قسمتی از آن کردار است. خداوند

---

(1)- انفال (8): 22.

این چنین مقرّر فرموده و در قرآن با دلیل ثابت و به نحو واضح بیان نموده و آیات کتاب بر این مسئله گواه و به آن دعوت کرده است.

گفتم: فدایت گردم برایم شرح بده تا بفهمم. فرمود: ایمان مراتبی دارد: ایمان تام و تمام، ایمان ناقص، ایمان در حدّ رجحان و فزاینده.

گفتم: ایمان شکل کاملی دارد و کم و بیش می‌شود؟ فرمود: آری.

گفتم: چگونه؟ فرمود: زیرا خدای تبارك و تعالی ایمان را بر همه اعضای تن آدمیزاد واجب کرده و بر آنها پخش و تفریق نموده، یعنی: هیچ عضوی نیست مگر این که بر آن وظیفه ایمانی گماشته است، غیر از آنچه بر عضو دیگر فرض است.

از جمله قلب است که انسان به وسیله آن خردمندی دارد و می‌فهمد و می‌داند و فرمانده تن است و هیچ عضوی جز به رأی و فرمان او کار نکند.

از جمله دو چشم است که با آنها ببیند و دو گوش است که با آنها بشنود و دو دست است که با آنها بکوبد و دو پاست که با آنها راه رود و قوّه شهوت است که با آن آمیزش جنسی دارد و زبان است که با آن سخن گوید و سر است که روی انسان و وجههاش در آن قرار دارد و عضوی از این اعضا نیست جز آن که یك وظیفه ایمانی دارد، غیر آنچه عضو دیگر دارد و این برنامه را خدای بزرگ مقرّر فرموده و قرآن به آن گویا و گواه است.

بر دل واجب است غیر آنچه بر دو گوش فرض شده، بر دو گوش غیر آنچه بر دو چشم و بر دو چشم جز آنچه بر زبان و بر زبان غیر آنچه بر دو دست و بر دو دست جز آنچه بر دو پا و بر دو پا غیر آنچه بر شهوت و بر شهوت جز آنچه بر روی.

عرفان اسلامی، ج2، ص: 24

ایمان قلب

امّا آنچه از ایمان بر قلب واجب است اقرار و معرفت و عهده‌داری رضا و تسلیم به این که شایسته ستایشی جز خدای یگانه نیست، خدایی که شریك ندارد، معبود یکتاست، همسر و فرزندی نگرفته و به این که محمّد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده اوست و اقرار به هرچه از طرف خدا آمده، پیغمبر یا کتاب آسمانی. این است ایمانی که خدا بر دل فرض کرده و همین کردار و عمل وظیفه اوست.

و همین است تفسیر قول حق در قرآن:

آن کس که دچار دشمن شد و به زور وادار به انکار گشت ولی قلبش وابسته به ایمان بود، وظیفه قلب در وجود او انجام گرفته، امّا کسی که دل به کفر دهد، دلش از گردونه تکلیفِ مربوط به دل خارج شده «1».

و در قرآن فرموده:

دلها به یاد خدا مطمئن و آرام گردد «2».

و فرموده:

آنها که به زبان خود گفتند ایمان داریم و دلشان ایمان ندارد «3».

و فرمود:

اگر آشکار کنید آنچه در دل دارید یا نهان کنید، خدا با آن به حساب شما می‌رسد

---

(1)- «مَن کَفَرَ بِاللّهِ مِن بَعْدِ إِیمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُکْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِیمَانِ وَلکِن مَّن شَرَحَ بِالْکُفْرِ صَدْراً فَعَلَیْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِیمٌ» نحل (16): 106.

(2)- «أَلَا بِذِکْرِ اللّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» رعد (13): 28.

(3)- «یَا أَیُّهَا الرَّسُولُ لَا یَحْزُنکَ الَّذِینَ یُسَارِعُونَ فِی الْکُفْرِ مِنَ الَّذِینَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ» مائده (5): 41.



و بیامرزد هرکه را خواهد و عذاب کند هرکه را خواهد «1».

آری، ای ابوعمرو! این است آنچه خداوند بر دل واجب کرده از اقرار و معرفت و همین است عمل و کردار دل و این است رأس ایمان.

ایمان زبان

و بر زبان، گفتار و اظهار از طرف دل فرض شده، یعنی پخش ایمان دل وظیفه زبان است. در قرآن فرموده:

به مردم کلام خوب بگویید «2».

و فرموده:

بگویید ایمان داریم به [خدا] و آنچه به ما نازل کرده و بر شما فرو فرستاده، معبود ما و شما یکی است و ما برای او مسلمانیم «3».

این است آنچه خدا بر زبان واجب کرده است.

ایمان گوش

و به گوش واجب کرده که خود را از شنیدن آنچه خداوند حرام کرده برکنار دارد و از آنچه حضرت حق حلال ندانسته روی گرداند و از توجّه به آنچه خداوند را به خشم آورد، خود را نگاه دارد.

---

(1)- «لِلّهِ مَا فِی السَّمواتِ وَمَا فِی الْأَرْضِ وَإِن تُبْدُوا مَا فِی أَنْفُسِکُمْ أَوْ تُخْفُوهُ یُحَاسِبْکُم بِهِ اللّهُ فَیَغْفِرُ لِمَن یَشَاءُ وَیُعَذِّبُ مَن یَشَاءُ وَاللّهُ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ» بقره (2): 284.

(2)- «وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْناً» بقره (2): 83.

(3)- «قُولُوا آمَنَّا بِالَّذِی أُنزِلَ إِلَیْنَا وَأُنزِلَ إِلَیْکُمْ وَإِلهُنَا وَإِلهُکُمْ وَاحِدٌ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ» عنکبوت (29): 46.



و در این زمینه فرموده:

با قومی که به آیات خدا کفر ورزند و آنها را به شوخی و مسخره گیرند ننشینید تا در گفتگوی دیگری وارد شوند «1».

و سپس حال فراموشی را از آن جدا کرده و فرموده:

اگر پیش آمد که شیطان تو را به فراموشی کشید، مبادا پس از یادآوری با ستمکاران همنشین شوی «2».

و فرموده:

مژده ده به بندگانم، آن کسانی که می‌شنوند گفتار را و بهتر آن را پیروی می کنند، آنان کسانی هستند که خدا آنها را رهبری کند و آنانند همان خردمندان «3».

و فرموده:

به تحقیق پیروز شدند مؤمنان، آن کسانی که در نماز خشوع کنند و از لغو روی گردانند و زکات بپردازند «4».

و فرموده:

چون بیهوده شنودند از آن روگردانیدند و گفتند: کردار ما برای خودمان و کردار شما برای خودتان «5».

---

(1)- «وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ» نساء (4): 140.

(2)- «وَإِمَّا يُنسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرَى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» انعام (6): 68.

(3)- «الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللّهُ وَأُولئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ» زمر (39): 18.

(4)- «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ» مؤمنون (23): 1.

(5)- «وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ» قصص (28): 55.



و فرمود:

چون گذر کنند به بیهوده، کریمانه و ارجمند گذرند «1».

این است آنچه خدا از ایمان به گوش واجب کرده است.

ایمان چشم

و بر چشم واجب کرده که آنچه حرام اعلام شده ننگرد و از آنچه روا نیست روی گردان باشد و این کردار ایمانی چشم است.

در قرآن فرموده:

به مردان مؤمن بگو: دیده از دیدن نامحرم فروپوشند و شهوت خود را از حرام حفظ کنند و به زمان مؤمنه بگو: دیده خود را فرو خوابانند و فروج خود را حفظ کنند «2».

سپس آنچه بر دل و زبان و گوش و چشم واجب شده در آیه‌ای منظم کرده و فرموده:

شما پنهان نمی‌دارید آنچه گوش و چشم و پوستتان بر شما گواه شوند «3».

و نیز در آیه‌ای دیگر فرموده:

دنبال آنچه ندانی مرو؛ زیرا گوش و چشم و دل‌ها همه وسیله مسؤولیت‌اند «4».

---

(1)- «وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَاماً» فرقان (25): 72.

(2)- «قُل لِّلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ* وَقُل لِّلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ» نور (24): 30- 31.

(3)- «وَمَا كُنتُمْ تَسْتَتِرُونَ أَن يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلَا أَبْصَارُكُمْ وَلَا جُلُودُكُمْ» فصّلت (41): 22.

(4)- «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ الْسَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُوْلئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْؤُولًا» اسراء (17): 36.



ایمان دست و پا

و خداوند بر دو دست واجب کرده که به آنچه حرام است دراز نشوند و آنچه را خدا فرمان داده اجرا کنند و بر دو دست صدقه وصله رحم و جهاد در راه خدا و وضو برای نماز را فرض نموده و فرموده:

ای کسانی که به حق گرویدید! وقتی برای نماز برخواستید، روی و دو دست خود را تا آرنج بشوئید و سر خود را و دو پا را تا دو کعب مسح کنید «1».

و فرموده:

چون به کافران برخوردید، آنان را گردن بزنید و وقتی قدرت را از آنان سلب کردید به بندشان اندازید، تا از پس منّت و یا فدیه آزاد گردند، تا جنگ به پایان برسد «2».

این است آنچه خداوند از ایمان بر دست فرض کرده است.

و بر دو پا واجب کرده که به سوی هیچ گناهی نروند و تنها قدم در راه خشنودی حق بردارند. در قرآن مجید فرموده:

از روی ناز و تکبّر در زمین راه مرو؛ زیرا تو زمین را نشکافی و به بلندی کوهها نرسی «3».

و فرمود:

---

(1)- «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَی الصَّلوةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَکُمْ وَأَیْدِیَکُمْ إِلَی الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُؤُوسِکُمْ وَأَرْجُلَکُمْ إِلَی الْکَعْبَیْنِ» مائده (5): 6.

(2)- «فَإِذَا لَقِیتُمُ الَّذِینَ کَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّی إِذَا أَثْخَنتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَثَاقَ فَإِمَّا مَنَّاً بَعْدُ وَإِمَّا فِدَاءً حَتَّی تَضَعَ الْحَرْبُ» محمّد (47): 4.

(3)- «وَلَا تَمْشِ فِی الْأَرْضِ مَرَحاً» لقمان (31): 18.



آرام راه رو و صدای خود را فروگیر؛ زیرا دلخراش‌ترین آوازها بانگ خران است «1».

و درباره گواهی دادن دست و پا بر خودشان و صاحبانشان که فرمان خدا را ضایع کردند، فرمود:

امروز بر دهان‌ها مُهر نهیم و دست‌هاشان با ما سخن گویند و پاهاشان به آنچه کسب کردند، گواهی دهند «2».

و بر چهره و روی واجب کرده که در شب و روز برای خدا سجده کند. در قرآن فرموده:

ای اهل ایمان! رکوع و سجود کرده و پروردگارتان را بپرستید و کار خوب کنید شاید رستگار شوید «3».

و در جای دیگر فرموده:

به راستی مساجد از آن خداست، پس نخوانید با خدا دیگری را «4».

و در آنچه از نماز و وضو بر اعضا فرض کرده در آیه تحویل قبله فرموده:

خدا ایمان شما را نادیده نمی‌گیرد؛ چون به مردم بسیار دلنواز و مهربان است «5» که در این آیه شریفه مراد از ایمان، نماز است.

ای ابو عمرو! هرکس با اجرای وظائف لازم هر عضو خدای را ملاقات کند، با ایمان کامل ملاقات کرده و اهل بهشت است و هرکس نسبت به وظائف اعضا

---

(1)- «وَاقْصِدْ فِی مَشْیِكَ وَاغْضُضْ مِن صَوْتِكَ إِنَّ أَنكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِیرِ» لقمان (31): 19.

(2)- «الْیَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَیْدِیهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُم بِمَا كَانُوا یَكْسِبُونَ» یس (36): 65.

(3)- «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَیْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» حج (22): 77.

(4)- «وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللّهِ أَحَداً» جن (72): 18.

(5)- «وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِی كُنْتَ عَلَیْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَن یَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ یَنْقَلِبُ عَلَى عَقِبَیْهِ وَإِن كَانَتْ لَكَبِیرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِینَ هَدَى اللّهُ وَمَا كَانَ اللّهُ لِیُضِیعَ إِیمَانَكُمْ إِنَّ اللّهَ بِالنَّاسِ لَرَؤُوفٌ رَحِیمٌ» بقره (2): 143.



خیانت ورزیده و برخلاف خواسته حق عمل کرده خدای را با ایمان ناقص ملاقات کند.

معنی ایمان فزاینده

گفتم: من کمال و نقص ایمان را در وجود انسان یافتم، ایمان فزاینده چیست؟

فرمود: در قرآن آمده:

چون سوره‌ای نازل شود، برخی از آن‌ها گویند: این سوره به ایمان کدامیك از شما افزود، اما برای گرویدگان فزونی ایمان آید و هم آنان دل خوش شوند. ولی کسانی که دل بیمار دارند پلیدی بر پلیدی دلشان افزوده گردد «1».

و باز در قرآن فرمود:

ما داستان آنان را به راستی بر تو بسراییم، به راستی آنان جوانانی بودند که به پروردگار خود گرویدند و ما به هدایت آنان افزودیم «2».

ای ابوعمرو! اگر همه یکسان بودند و در ایمان بیش و کمی نبود، انسان‌ها بر یکدیگر برتری نداشتند، ولی به ایمان درست و کامل مردم به بهشت روند و به فزونی ایمان مؤمنان در درجات نزد خدا بر هم برتری دارند و به نقص ایمان تقصیرکاران دچار عذاب گردند «3».

آری، با قبول ایمان و اجرای دستورهای الهی و عمل کردن به وظایف اعضا و جوارح، کلمه وجود انسان به صورت صحیح معنی می‌شود و وجود آدمی در این گردونه، منبع خیر و برکت می گردد.

---

(1)- «وَإِذَا مَا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُم مَن يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هذِهِ إِيمَاناً فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَزَادَتْهُمْ إِيمَاناً وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ* وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْساً إِلَى رِجْسِهِمْ» توبه (9): 124- 125.

(2)- «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدىً» کهف (18): 13.

(3)- الکافی: 2/ 33، باب فی أن الایمان مبثوث لجوارح البدن کلها، حدیث 1.



به قول عارف بزرگ اوحدالدین کرمانی:

از چاه برآ به جاه پیوند | وانگاه برو به گاه پیوند

تو طوطی طوبی آشیانی | عیب است که در قفس بمانی

کوثر زبرای تو نهاده | تو مست چنین زدرد باده

سرمایه تو ملك چه داند | وز پایه تو فلك چه داند

نومید مشو که در سرایت | گنجی است نهاده زیر پایت

آن گنج که داد از آن نشان رب | کأنّی معکم و نحن أقرب

گنجی نبود کز آن برنجی | رنجی بکش و بجوی گنجی

## تأدیب پروردگار

سلسله مسائلی که برای تربیت انسان از جانب حق، توسط انبیای الهی به فرزندان آدم ارائه شده، ادب یا آداب الهی است.

نبیّ بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله بهترین مترجم ادب حق است. امام چهارم از قول نبیّ اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند که آن حضرت می‌فرمود:

أَدَّبَنی رَبّی

. پروردگارم مرا ادب فرمود.

و حضرت علی علیه السلام می گفت:

من مؤدب شده به آداب پیامبرم «1».

انسان بنا به فرموده قرآن، کلمة اللّه است که حافظ پیوند معنوی این کلمه با اللّه فقط ادب است.

---

(1)- مستدرك الوسائل: 8/ 397، باب 57، حديث 9785.



اگر انسان به مراعات آداب الهی در همه شؤون زندگی برنخیزد، به تدریج تبدیل به کلمه شیطان شده و موجودی شریر خواهد شد.

## معنای ادب در برابر مولا

انسان، عقلًا و شرعاً مکلّف است در برابر مولای خود و برابر با خواسته حضرتش، دارای ادب باشد و ادب انسان نسبت به مولا در این است که عضوی از اعضا و جارحه‌ای از جوارح در غیر رضای حق حرکت نکند.

ادب زبان در این است که همیشه به ذکر خدا مشغول بوده و نسبت به برادران ایمانی جز به خیر و دعا و نصیحت و وعظ باز نشود و با اهل ایمان در آنچه که از آن کراهت دارند سخن نگوید.

زبان، مترجم قلب است و کلید خیر وشر. انسان اگر طالب اصلاح قلب است، باید به حفظ زبان و ساکت نگاه داشتنش از سخن بیهوده اقدام کند که زبان پوشاننده کمبودهای نادان و زینت مردم داناست.

ادبِ گوش به این است که از شنیدن غیبت و سخن‌چینی و هر کلام منکری خودداری کند و قدرت شنوایی خود را در ذکر خدا و وعظ و موعظه و حکمت و هر کلام مفیدی خرج نماید.

ادبِ چشم به پوشیده شدنش از محارم و عیوب مردم و از هر منکر و قبیحی است. کسی که لحظات دید را مواظبت نکند، دچار حسرت همیشگی خواهد شد.

چشم باید به آنچه که نظر می‌کند با نظر عبرت و استدلال بنگرد، تا از این طریق به دریافت صنع حق و عظمت و جلال حضرت دوست نایل گردد.

ادبِ قلب به این است که از وسوسه‌ها و خطور مسائل بیهوده بپرهیزد و ملازم با حقایق و برنامه‌های پسندیده و احوالات محموده باشد.

بر قلب است که در نعمت‌های حق و عجایب خلقت پروردگار تفکّر کرده و بر حضرت دوست و جمیع مسلمانان حسن ظن داشته باشد و از غل و غش و حسد و خیانت و سوء اعتقاد بپرهیزد.

ادب دست با نیکی و احسان و خدمت کردن به برادران ایمانی حاصل است و بر دست است که از کمك کردن به شعله‌ورتر شدن مصیبت برادران بپرهیزد.

و ادب پا به این است که در راه اصلاح نفس و صلاح برادران مؤمن حرکت کرده و از راه رفتن به تکبّر و ناز و فخرفروشی به دیگران برکنار باشد و در راه کمك به معصیت حرکت نکند «1».

جلال الدین مولوی معنوی در این زمینه می‌فرماید:

از خدا جوییم توفیق ادب — بی‌ادب محروم ماند از فیض رب

بی‌ادب تنها نه خود را داشت بد — بلکه آتش در همه آفاق زد

ابر بر ناید پی منع زکات — وز زنا افتد وبا اندر جهات

هرچه بر تو آید از ظلمات غم — آن ز بی‌باکیّ و گستاخی است هم

هرکه بی‌باکی کند در راه دوست — رهزن مردان شد و نامرد اوست

از ادب پر نور گشته این فلك — وز ادب معصوم و پاك آمد ملك

هرکه گستاخی کند اندر طریق — گردد اندر وادی حیرت غریق

---

(1)- آثار درویش محمّد طبسی: 307.

[فَرَفْعُ الْقَلْبِ فی ذِکْرِ اللّهِ]

معنای ذکر

آگاهی به خود و علم به حق و شناخت جهان و اطلاع حقیقی به روابط بین خود و خدا و جهان، مفهوم واقعی ذکر است.

البتّه، مسئله ذکر به این معنی، تنها کار باطن و سرّ آدمی است و این گونه ذکر در حقیقت تجلّی نور حق بر قلب انسان است.

برای ایجاد زمینه برای تجلّی آن نور- که جامع همه واقعیت‌ها است- مقدّماتی لازم است که عاشق آن تجلّی می‌بایست، آن مقدّمات را فراهم آورد.

حقیقت ذکر

این نکته ناگفته نماند که برای یافتن حقیقت ذکر، سیر و حرکت از ظاهر به باطن لازم است و آن حرکت، عبارت است از: گفتن ذکر با زبان و توجّه دادن قلب به آن، تا جایی که مفهوم ذکر در عرش قلب استقرار یابد و انسان به جایی برسد که جز خدا نبیند و برای غیر او قیام نکند و نیّتی جز حضرت دوست نداشته باشد.

تکرار کلمه طیّبه که مهم‌ترین ذکر بر زبان است بدون توجه دل بی‌نتیجه است.

این گونه ذکر، گویی، کاری است که طوطیان تعلیم دیده هم انجام می‌دهند. کلمه طیّبه مشتمل بر نفی و اثبات است تکرار آن با زبان به کمك توجه دل، تمام حُجب



و موانع را کنار زده و انسان را به حقیقت توحید وصل کرده و به مقام فناء فی اللّه و بقاء باللّه نایل می کند.

یکی از عرفای بزرگ می گوید:

هرکسی که به زبان بگوید: اللّه و اندر باطن وی مشاهده اللّه نباشد، این کس دروغزن است.

و بزرگی دیگر گفت:

دل مر دیدار است و زبان مر عبارت را، پس هرکس که عبارت کند نه از مشاهدت وی شاهد زور باشد.

أنت المولّه لی لا الذکر ولّهنی حاشا لقلبی أن یعلّق به ذکری

الذکر واسطة یحجبك عن نظری إذا توشّحه من خاطری فکری

واله کننده من تویی، ذکر مرا واله نگردانیده و دور بادا دل من از آن که ذکر من به وی اندر آویزد.

یعنی: من که چنین سرگردان گشتهام نه اندر ذکر تو گشتهام و لکن مرا مشاهده جلال و عظمت تو واله گردانیده و ذکر من صفت من است. چنان به تو مشغول گشتهام که نه همی خویشتن یاد آیدم و نه صفت خویشتن. یعنی: حاشا که دل من از شغل تو چندان فراغت یابد که به خویشتن یا به صفت خویشن بپردازم.

باز در بیت دیگر گفت: ذکر، واسطه است که مر تورا از دیدار من حجاب کند.

یعنی: ذکر واسطه است میان ذاکر و مذکور و استرواح است اندر حال غیبت از الم فراق و تا از نظر محجوب نباشد به تسلّی و استرواح حاجت نیابد.

باز در بیت دیگر گفت: چون ذکر، گرد دل من پیچد، دل من از مشاهدت بازدارد پس من این واسطه و این حجاب برداشتهام تا همه تو را بینم.

باز گفت: ذکر، صفت من است که ذاکر به ذکر ذاکر آید، چون من اندر ذکر غایب



گردم اندر خویشتن غایب گشته باشم و نه من توام و نه صفت من تو، چون به غیر تو مشغول گشتم، از تو محجوب گشتم و بنده که از دیدار خداوند خویش محجوب گردد، به صفات خویش محجوب گردد «1».

خلاصه گفتار پاکان در باب ذکر، این است که عبد باید با تکرار ذکر بر زبان، دل به نور حقیقت ذکر روشن کند و آن قدر در توجّه به مفهوم ذکر بکوشد، تا توجّهش از گفتن و از لفظ ذکر، به حقیقت ذکر که اللّه است معطوف گردد و تا این توجّه قلبی برای سالك حاصل نشود ذاکر نشده است.

ذکر، مقصود همه عبادات

صاحب «کیمیای سعادت» در رکن اوّل می گوید «2»:

بدان که لباب و مقصود همه عبادات یاد کردن حق تعالی است که عماد مسلمانی نماز است و مقصود وی ذکر حق تعالی است، چنان که گفت:

[إِنَّ الصَّلاةَ تَنْهى عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْكَرِ وَ لَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ] «3».

یقیناً نماز از کارهای زشت و کارهای ناپسند باز می‌دارد و همانا ذکر خدا بزرگ‌تر است.

و قرآن خواندن فاضل‌ترین عبادات است، به سبب آن که سخن حق تعالی مذکّر و همه سبب تازه گردانیدن ذکر حق تعالی است و مقصود از روزه کسر (شکستن) شهوات است، تا چون دل از زحمت شهوات خلاص یابد، صافی گردد و قرارگاه

---

(1)- خلاصه شرح تعرف: 325.

(2)- کیمیای سعادت: 204، رکن اوّل، اصل نهم.

(3)- عنکبوت (29): 45.



ذکر شود که چون دل به شهوات آکنده بود، ذکر از وی ممکن نشود و در وی اثر نکند.

و مقصود از حج که زیارت خانه خداست، ذکر خداوند خانه است و تهییج شوق به لقای وی.

پس سرّ و لباب همه عبادات ذکر است، بلکه اصل مسلمانی کلمه «لا إله إلّا اللّه» است و این عین ذکر است و همه عبادات دیگر تأکید این ذکر است.

و یاد کردن حق تعالی تو را ثمره ذکر توست و چه ثمره‌ای بزرگ‌تر از این؟ و برای این گفت:

[فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ] «1».

پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم.

و این یادکردن بر دوام می‌باید و اگر بر دوام نبود در بیش‌تر احوال در فلاح بسته است و برای این گفت:

[وَ اذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيراً لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ] «2».

و خدا را بسیار یاد کنید تا رستگار شوید.

## شروط ذکر

اهل سلوك ارزش بسیاری برای ذکر قایل شده‌اند و برای آن شروط بسیاری بیان کرده‌اند و این دلیل اهمیت دادن به این موضوع است که از بهترین راه‌های تأثیر در قوای فکری و عقلی و تلقین به نفس و ذهنی ساختن و ایجاد ملکه توجه کامل

---

(1)- بقره (2): 152.

(2)- جمعه (62): 10.



و جمع قوای نفسی در آنچه مقصود از سیر مقامات و احوال است.

ذکر به سالك اطمینان می‌دهد و یقین به وجود می‌آورد و او را برای حال مشاهده- که نهایت احوال و مقصود و مطلوب نهایی سالك است- آماده و مستعد می‌سازد.

از جمله شروط ذکر آن است که ذاکر با تلفّظ ذکر مثلًا «اللّه» یا «حق» یا «هو» و یا «سبحان اللّه» یا «لا إله إلّااللّه» و امثال آن جمیع قوای روحی خود را متوجّه آن کلمه یا آن جمله بدارد، به طوری که هرچه غیر آن است فراموش کند. به این معنی که کلمه یا جمله‌ای را که موضوع ذکر است در مرکز دایره شعور قرار داده به تمامه متوجّه به آن باشد و همه چیز دیگر را فراموش کند، نه چیزی بشنود و نه چیزی ببیند و نه حس کند و نه ادراك نماید.

آری، چنین ذکری مراد و مقصود قرآن مجید است.

برای ذکر، مراتب و مراحلی نام برده‌اند و برای هر مرتبه از ذکر خصوصیّاتی بیان کرده‌اند:

اوّل: ذکر عام و آن ذکری است که فایده آن دور ساختن غفلت است و همین که سالك غفلت را از خود دور سازد- ولو به زبان ساکت باشد- ذاکر است.

دوّم: ذکر خاص که ذاکر در این مقام حجاب عقل و تمییز را دریده و با تمام قلب متوجّه خداست.

سوّم: ذکر اخصّ که مرحله فنای ذاکر است، که ذاکر از خود فانی و به حقّ باقی است «1».

در این مرحله تمام وجود ذاکر، غرق در اجرای خواسته‌های محبوب است

---

(1)- بحث در آثار و افکار و احوال حافظ: 358.



و بدون شك، منظور از ذکر که در قرآن و روایات به آن سفارش شده این گونه ذکری است:

عَنْ أَبِی عَبْدِاللّهِ قالَ: مِنْ أَشَدِّ ما فَرَضَ اللّهُ عَلی خَلْقِهِ ذِکْرُ اللّهِ کَثیراً. ثُمَّ قالَ: لا أَعْنی سُبْحانَ اللّهِ وَالْحَمْدُ للّهِ وَلا إله إلّااللّهُ وَاللّهُ أَکبَرُ وَإِنْ کانَ مِنْهُ، وَلکِنْ ذِکْرُ اللّهِ عِنْدَ ما أَحَلَّ وَحَرَّمَ فَإِنْ کانَ طاعَةً، عَمِلَ بِها وَإِنْ کانَ مَعْصِیَةً، تَرَکَها «1».

امام صادق علیه السلام فرمود: از شدیدترین برنامه‌هایی که خداوند بر انسان فرض کرده، زیاد یاد خدا بودن است. سپس فرمود: و منظور از یاد خدا بودن، گفتن سبحان اللّه والحمداللّه ولا إله إلّااللّه واللّه اکبر نیست، گرچه این هم جزء یاد خداست، ولی به حقیقت یاد خدا بودن به وقت برخورد به حلال و حرام خداست، اگر انجام کار اطاعت از خداست، انجام دهد و اگر معصیت است، آن را ترك کند.

معانی ذکر در کتاب حضرت حق

1- قرآن مجید

کلمه ذکر گاهی به معنای قرآن مجید آمده است. قرآنی که یادآور حلال و حرام خدا و دستورات سعادت‌بخش و انسان‌ساز الهی برای مردم است.

قرآنی که انسان را به بهترین راه هدایت کرده و ضامن خیر دنیا و آخرت است.

قرآنی که بشر را از تاریکی به نور، از گمراهی به هدایت، از ذلّت به عزّت، از مرض به سلامتی، از نادرستی به درستی می‌برد.

قرآنی که شفای تمام امراض روحی و فکری است و در مسیر زندگی انسان چراغ

---

(1)- الکافی: 2/ 80، باب اجتناب المحارم، حدیث 4؛ بحار الأنوار: 68/ 204، باب 65، حدیث 9.



خاموش نشدنی خداست:

[أَ وَ عَجِبْتُمْ أَنْ جاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلى رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنْذِرَكُمْ] «1».

آیا تعجب کردید که بر مردی از جنس خودتان معارفی از سوی پروردگارتان آمده تا شما را [از عذاب دنیا و آخرت] بیم دهد.

[وَ قالُوا يا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ] «2».

و گفتند: ای کسی که قرآن بر او نازل شده! قطعاً تو دیوانه‌ای!

[إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُونَ] «3».

همانا ما قرآن را نازل کردیم و یقیناً ما نگهبان آن [از تحریف و زوال] هستیم.

مصطفی را وعده داد الطاف حق  که بمیری تو نمیرد این سبق

من کتاب و معجزت را رافعم بیش و کم کن را زقرآن مانعم

هست قرآن مر تو را هم چون عصا کفرها را درکشد چون اژدها«4»

[وَ أَنْزَلْنا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ ما نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ] «5».

و قرآن را [هم] به سوی تو نازل کردیم به خاطر این که برای مردم آنچه را که برای [هدایتشان] به سویشان نازل شده بیان کنی و برای این که [در پیامبری تو و آنچه را به حق نازل شده] بیندیشند.

---

(1)- اعراف (7): 63.

(2)- حجر (15): 6.

(3)- حجر (15): 9.

(4)- مثنوی معنوی، مولوی.

(5)- نحل (16): 44.



[وَ هذا ذِكْرٌ مُبارَكٌ أَنْزَلْناهُ أَ فَأَنْتُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ] «1».

و این [قرآن] که آن را نازل کرده‌ایم، ذکر و پندی پرمنفعت است؛ آیا باز هم شما منکر آن هستید؟

[إِنَّما تُنْذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَ خَشِيَ الرَّحْمنَ بِالْغَيْبِ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَ أَجْرٍ كَرِيمٍ] «2».

بیم دادنت فقط برای کسی ثمربخش است که از قرآن پیروی کند و در نهان از خدای رحمان بترسد، پس او را به آمرزش و پاداشی نیکو و باارزش مژده ده.

[أَ أُنْزِلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنا بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْ ذِكْرِي] «3».

آیا از میان ما [که دارای ثروت فراوان و مقام و قدرتیم] قرآن، فقط بر او [که فقیری یتیم بیش نیست] نازل شده است؟! [نه، قرآن دروغی ساخته شده نیست] بلکه اینان درباره قرآن من در شك هستند.

[إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جاءَهُمْ وَ إِنَّهُ لَكِتابٌ عَزِيزٌ] «4».

کسانی که به این قرآن هنگامی که به سویشان آمد کافر شدند [به عذابی سخت دچار می‌شوند] بی‌تردید قرآن کتابی است شکست‌ناپذیر.

[وَ إِنْ يَكادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَ يَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ] «5».

---

(1)- انبياء (21): 50.

(2)- يس (36): 11.

(3)- ص (38): 8.

(4)- فصّلت (41): 41.

(5)- قلم (68): 51.



و کافران چون قرآن را شنیدند، نزدیك بود تو را با چشمانشان بلغزانند [و از پای درآورند] و می‌گویند: بی‌تردید او دیوانه است!

با توجّه به این‌گونه آیات در قرآن مجید، باید گفت: دلی که با کتابِ خدا سروکار دارد، قلبی که از نور قرآن مجید روشن شده، قلبی که برای معالجه امراض خود از قرآن استفاده کرده به میدان ذکر راه یافته و قلبی است که در جایگاه بلندی قرار دارد. مگر جایی بلندتر از قرآن مجید از نظر معنوی وجود دارد؟ با توجه به این مطالب جمله:

فَرَفْعُ الْقَلْبِ فی ذِکْرِ اللّهِ،

به این معناست که بلندی مرتبه قلب، در سایه بهره‌گیری او از قرآن است.

مردم نشسته فارغ و من در بلای دل — دل دردمند شد ز که جویم دوای دل

از من نشان دل طلبیدند بی‌دلان — من نیز بی‌دلم چه نوازم نوای دل

رمزی بگویمت زدل ار بشنوی به جان — بگذر زجان تا که ببینی لقای دل

گر در دل تو جای کسی هست غیر او — فارغ نشین که هیچ نکردی به جای دل

کیخسرو آن کسی است که حال جهان بدید — از نور جام روشن گیتی نمای دل

چون آفتاب عشق برآمد تو بنگری — جان‌ها چو ذرّه رقص‌کنان در هوای دل

نقد تو زیر سکّه معنی کجا نهند — چون آهن تو زر نشد از کیمیای دل



سرپوش جسم گر ز سر جان برافکنی — فیض ازل نزول کند در فضای دل«1»

در این که قرآن مجید، مایه رفعت دل و بیداری جان و ارزش انسان است روایت مهمّی از حضرت باقر علیه السلام به این مضمون رسیده است:

قُرّاءُ الْقُرْآنِ ثَلاثَةٌ: رَجُلٌ قَرَأَ الْقُرْآنَ فَاتَّخَذَهُ بَضاعَةً وَاسْتَدَرَّ بِهِ الْمُلُوكَ، وَاسْتَطالَ بِهِ عَلَى النّاسِ. وَرَجُلٌ قَرَأَ الْقُرْآنَ فَحَفِظَ حُروفَهُ، وَضَيَّعَ حُدُودَهُ، وَأَقامَهُ إِقامَةَ الْقِدْحِ، فَلا كَثَّرَ اللّهُ هؤُلاءِ مِنْ حَمَلَةِ الْقُرآنِ. وَرَجُلٌ قَرَأَ الْقُرآنَ فَوَضَعَ دَواءَ الْقُرْآنِ عَلى داءِ

قَلْبِهِ، فَاسْهَرَ بِهِ لَيْلَهُ، وَأَظْمَأَ بِهِ نَهارَهُ، وَقامَ بِهِ فى مَساجِدَهُ، وَتَجافى بِهِ عَنْ فِراشِهِ؛ فَبِأُولئِكَ يَدْفَعُ اللّهُ الْعَزيزُ الْجَبّارُ الْبَلاءَ، وَبِأُولئِكَ يُديلُ اللّهُ عَزَّوَجَلَّ مِنَ الْأَعْداءِ، وَبِأُولئِكَ يُنَزِّلُ اللّهُ عَزَّوَجَلَّ الْغَيْثَ مِنَ السَّماءِ. فَوَاللّهِ لَهؤُلاءِ فى قُرّاءِ الْقُرآنِ أَعَزُّ مِنَ الْكِبْريتِ الْأَحْمَرِ «2».

امام باقر علیه السلام می‌فرماید: قاریان قرآن سه دسته‌اند:

1- مردی که قرآن بخواند و آن را وسیله کسب قرار دهد، امرا و ملوك را به وسیله آن بدوشد و با جمع مال از طریق قرآن به مردم گردن‌فرازی کند.

2- مردی که قرآن بخواند، الفاظ آن را حفظ کرده و از عمل به آن عاری باشد، قرآن را چون چوبه تیر بی‌پیکان برپا دارد یعنی از آن سود معنوی نگیرد، خدا اینان را در میان قاریان قرآن زیاد نکند.

3- کسی که قرآن را بخواند و داروی شفا بخشش را بر دل دردمند خود نهد و به خاطر قرآن شب‌ها را برای مناجات و درك حقایق آن بیدار باشد و روزها را

---

(1)- اوحدی مراغه‌ای.

(2)- الکافی: 2/ 627، باب النوادر، حدیث 1؛ بحار الأنوار: 89/ 178، باب 19، حدیث 4.



روزه گرفته و ریاضت بکشد و برای خواندن و آموختن و آموزش و ترویج آن در مساجد قیام کند و از بستر آسایش و خواب برای عبادت حق به خاطر اثرگیری از قرآن دوری جوید، به برکت آبروی اینان خداوند بلا را از مردم دور کند و شر دشمنان اسلام را بگرداند و از آسمان باران نازل کند. به خدا قسم اینان در میان قرآن خوانان از کبریت احمر کمیاب‌ترند.

### 2- توجه قلبی و روحی

کلمه ذکر در قرآن مجید گاهی به معنای توجّه قلبی و روحی انسان نسبت به حضرت حق آمده، آن توجّهی که مایه تربیت و کمال و علّت پذیرفتن و اجرای دستورهای الهی است.

توجه به این که عبد در تمام لحظات در محضر خداست و هیچ کجا خالی از حضرت او نیست.

توجه به این که حیات انسان و همه موجودات بسته به اراده اوست و وجود کلیّه نعمت‌های معنوی و مادّی به خاطر این است که انسان در راه قرب به او بکوشد.

توجه به این نکته که نافرمانی از جناب دوست هرچند کوچك و صغیر باشد بسیار بزرگ است.

توجه به این که عبد و هرچه در ید اوست، مِلك مولاست و برای مولاست و از مولاست:

الْعَبْدُ وَما فی یَدِهِ کانَ لِمَوْلاهُ «1».

توجه به این که دنیا خانه عمل و آخرت منزل حساب است و مطیع به بهشت و عاصی به جهنم خواهد رفت.

---

(1)- وسائل الشیعة: 23/ 47- 49.



البته این چنین توجه، کار دل و کوشش قلب است و رفع و رفعت دل و بلندی و عظمت قلب مرهون اینگونه توجه است و به فرموده حضرت صادق علیه السلام:

فَرَفْعُ الْقَلْبِ فی ذِکْرِ اللّهِ.

یاد خدا بدین صورت، انسان را در جاده عبادت و راه سعادت قرار داده و نمی‌گذارد دامن حیات به لوث گناه آلوده گردد.

یاد خدا، انسان را قدردان نعمت کرده و باعث دوری هوا و هوس و شیطان و شیطنت از زندگی می‌گردد.

ذکر در قرآن مجید در آیات متعددی به این معنی آمده است که به مواردی از آن اشاره می‌شود:

[لَقَدْ کانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ کانَ یَرْجُوا اللَّهَ وَ الْیَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَکَرَ اللَّهَ کَثِیراً] «1».

یقیناً برای شما در [روش و رفتار] پیامبر خدا الگوی نیکویی است برای کسی که همواره به خدا و روز قیامت امید دارد و خدا را بسیار یاد می‌کند.

[وَ الَّذِينَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَ لَمْ يُصِرُّوا عَلى ما فَعَلُوا وَ هُمْ يَعْلَمُونَ] «2».

و آنان که چون کار زشتی مرتکب شوند یا بر خود ستم ورزند، خدا را یاد کنند و برای گناهانشان آمرزش خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می‌آمرزد؟

و دانسته و آگاهانه بر آنچه مرتکب شده‌اند، پا فشاری نمی‌کنند.

---

(1)- احزاب (33): 21.

(2)- آل عمران (3): 135.



[إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ وَ ذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيراً] «1».

مگر آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند و خدا را بسیار یاد کردند.

[فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَ اشْكُرُوا لِي وَ لا تَكْفُرُونِ] «2».

پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم و مرا سپاس گزارید و کفران نعمت نکنید.

[الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِياماً وَ قُعُوداً وَ عَلى جُنُوبِهِمْ وَ يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ رَبَّنا ما خَلَقْتَ هذا باطِلًا سُبْحانَكَ فَقِنا عَذابَ النَّارِ] «3».

آنان که همواره خدا را ایستاده و نشسته و به پهلو آرمیده یاد می‌کنند و پیوسته در آفرینش آسمانها و زمین می‌اندیشند، [و از عمق قلب همراه با زبان می‌گویند:] پروردگارا! این [جهان با عظمت] را بیهوده نیافریدی، تو از هر عیب و نقصی منزّه و پاکی؛ پس ما را از عذاب آتش نگاهدار.

[وَ اذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعاً وَ خِيفَةً وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَ الْآصالِ وَ لا تَكُنْ مِنَ الْغافِلِينَ] «4».

و پروردگارت را در دل خود بامدادان و شامگاهان از روی فروتنی و زاری و بیم و ترس به صدایی آرام وآهسته یاد کن و [نسبت به ذکر خدا] از بی‌خبران مباش.

---

(1)- شعراء (26): 227.

(2)- بقره (2): 152.

(3)- آل عمران (3): 191.

(4)- اعراف (7): 205.



[الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ] «1».

[بازگشتگان به سوی خدا] کسانی [هستند] که ایمان آوردند و دل‌هایشان به یاد خدا آرام می‌گیرد، آگاه باشید! دل‌ها فقط به یاد خدا آرام می‌گیرد.

[رِجالٌ لا تُلْهِيهِمْ تِجارَةٌ وَ لا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ إِقامِ الصَّلاةِ وَ إِيتاءِ الزَّكاةِ يَخافُونَ يَوْماً تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَ الْأَبْصارُ] «2».

مردانی که تجارت و داد و ستد آنان را از یاد خدا و برپا داشتن نماز و پرداخت زکات باز نمی‌دارد، [و] پیوسته از روزی که دل‌ها و دیده‌ها در آن زیر و رو می‌شود، می‌ترسند.

[أَ لَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ] «3».

آیا برای اهل ایمان وقت آن نرسیده که دل هایشان برای یاد خدا و قرآنی که نازل شده نرم و فروتن شود؟.

آری، این گونه یاد و توجّه به خدا، انسان را در مسیر عبادت گرم نگاه داشته و از زشتی و پلیدی بازمی‌دارد و راه رشد و کمال را برای انسان باز کرده و از این موجود خاکی، وجودی عرشی و الهی خواهد ساخت و این گونه یاد و توجّه ملاك اعتبار و ارزش دل است،

فَرَفْعُ الْقَلْبِ فی ذِکْرِ اللّهِ.

حاجی سبزواری آن عارف شیدا در بلندی مرتبه دل گوید:

فلك دوران زند بر محور دل — وجود هر دو عالم مظهر دل

اگر اکسیر درد عشق خواهی — بیا شو از گدایان در دل

---

(1)- رعد (13): 28.

(2)- نور (24): 37.

(3)- حدید (57): 16.



هر آن کالا که در بازار عشق است — نوشته دست حق بر دفتر دل

سرشته عشق پاکان در نهادش — کز اصل پاك آمد گوهر دل

جهان معنوی را دل امیر است — زفرّ عشق باشد افسر دل

چرا این مرغ دل پرّد به هر شاخ — چو هست اسرار یار دل بر دل

فیلسوف بزرگ، مرحوم حاج شیخ محمد حسین غروی اصفهانی معروف به کمپانی درباره عظمت دل گوید:

تا بی‌خبری ز ترانه دل — هرگز نرسی به نشانه دل

روزانه نیك نمی‌بینی — بی‌ناله و آه شبانه دل

تا چهره نگردد سرخ از خون — کی سبزه دمد زدانه دل

از خانه کعبه چه می‌طلبی — ای از تو خرابی خانه دل

از موج بلا ایمن گردی — آنگه که رسی به کرانه دل

اندر صدف دو جهان نبود — چون گوهر قدس یگانه دل

در مملکت سلطان وجود — گنجی نبود چو خزانه دل

جانا نظری سوی مفتقرت — کآسوده شود زهمانه دل

عارف دل سوخته الهی قمشه‌ای در این زمینه گوید:

زدانشور مپرس احوال دلبر — جمالش هست پیدا در دل دل

زحسن دلربای حضرت دوست — هزاران پرده بگشا در دل دل

دو عالم را خرد آیینه آراست — رخش آیینه آرا در دل دل

محیط فکر بی‌پایان ادراك — چو یك حلقه به صحرا در دل دل

اگر عالم کتاب حق‌تعالی است — همه نقش است و معنی در دل دل

جمالش بر تو پنهان است و ماراست چو خورشید آشکارا در دل دل

»الهی« عقل و هوش و دانش افکند که عشق آمد تماشا در دل دل

[وَفَتْحُ الْقَلْبِ فی الرِّضا عَنِ اللّهِ]

یعنی: فتح قلب در راضی بودن بنده است از حضرت حق در همه حالات، در فقر و غنا، در صحّت و مرض. از حضرتش راضی بودن و در خوشی و ناخوشی زندگی صبر نمودن و شکر الهی را بجای آوردن فتح قلب است.

وجه نامیدن مرتبه رضا به فتح، ظاهر است؛ چرا که فتح عبارت است از:

گشایش کارها و آسان شدن آن. عبد در مرتبه رضا، تمام کارها و مشکلات را به خود آسان کرده و به هرچه از سوی دوست- از وسعت و تنگی و ...- روی می‌دهد به خود گوارا نموده است.

عبد، زمانی که از طریق انبیا و کتب آسمانی و ائمه طاهرین علیهم السلام خدای خود را شناخت و به این نکته واقف شد که پروردگار عادل خدای حکیم، در ترسیم کلیّه برنامه‌ها برای بنده خود جز خیر و سعادت نخواسته، به تمام داده‌های او رضایت داده و از طریق این رضایت خشنودی حق را برای خود خریده است.

در معارف الهی آمده:

رضای حق از عبد، بسته به رضای عبد از خداست.

معنای رضا

در این‌ها لازم است به مسئله رضا از دیدگاه معارف اسلامی اشاره شود تا

عرفان اسلامی، ج2، ص: 50

حقیقت جمله امام صادق علیه السلام درباره فتح قلب روشن گردد.

رضا از مقامات عالی سلوك است؛ یعنی: ماورای آن مقامی نیست، بلکه آخرین مرحله ورزش اخلاقی و تهذیب نفس است.

سالك همین که به برکت کشف و شهود از شرك خفی بیرون آمد و به دل و جان موحّد شد و خدا را منبع هر خیر و برکت شمرد و نیز معتقد شد که او قادر و قاهر بر همه اشیا و عالم به حاجت هر موجودی است و از غیر او از هیچ چیز نباید ترسید و نیز به هیچ چیز دیگر نباید امیدوار باشد، به مقام رضا رسیده است.

البته مقتضی این عقیده توکّل و دل بستن به مولا خواهد بود و هرچه در عالم توحید محکم‌تر باشد، توکلّش بیش‌تر خواهد بود و چون توحید و توکّل حاصل شود بی‌تردید به مقام رضا واصل خواهد شد و ناچار به داده خدا رضا خواهد داد و از جبین گره خواهد گشود و معتقد خواهد شد که در طریقت هرچه پیش سالك آید خیر اوست.

### رضا ثمره محبّت واقعی

رضای به قضای الهی ثمره محبّت کامل به خداست و عبارت است از این که قلب بنده در تحت حکم خداوند ساکن باشد و به تقدیر اذعان کند و معتقد شود که خداوند در قسمت خود نسبت به عبد خویش اشتباه نکرده و هیچ‌گاه خطایی بر قلم صنع نرفته و هرکه را هرچه داده بجا داده، پس حسد نبرد و به داده خدا اعتراض نکند، بلکه هرچه واقع شود همه را خیر بیند و به آن راضی باشد، تا خدا از او راضی باشد.

خوش‌بینی و انبساط خاطر، انشراح صدر و خالی بودن از حرص و حسد، بلند همّتی عارف و مناعت طبع و آزادمنشی او - که غالباً در گفته‌های عرفانی عرفای



بزرگ محسوس است- ناشی از همین صفت رضاست «1».

رضا به قضای الهی نوعی از نیرو و استعداد به روح می‌بخشد که حقیقت جریانات هستی را درمی‌یابد، نه به آن معنی که به وسیله علوم تفصیلی مانند فیزیك و شیمی و تشریح و گیاه‌شناسی به جزئیات و مشخصات و روابط حقایق هستی آگاه می‌شود، بلکه مانند کسی که به هیچ وجه از تکنیك موسیقی اطلاع ندارد و نمی‌داند آیا اجزای دستگاه مفروض از چوب است یا فلز ولی آهنگی که به وسیله آن نواخته می‌شود، برای او قابل درك و گویی با اعماق روحش درهم می‌آمیزد.

کسی که آهنگ یك وسیله موسیقی را کاملًا دریابد، به طور یقین تمام اجزای آن وسیله را مناسب و منظم می‌بیند، گویی خود اوست که سازنده وسیله مزبور است و بدان جهت که آهنگ مفروض نه تنها مطلوب اوست، بلکه با همه سطوح روح او آشنایی داشته و آن سطوح را می‌نوازد، لذا تمام اجزای وسیله مفروض و ترکیباتش را جزئی از روح خود می‌داند.

این حالت شگفت‌انگیز روانی را به هیچ وجه نمی‌توان منکر شد. نهایت امر این است که این گونه دریافت در جهان هستی احتیاج به توضیح دارد.

گروهی عقیده دارند که این حالت جز برداشته شدن پرده از روی واقعی روح چیز دیگری نیست؛ زیرا روح آدمی نمونه مجرّد تمام هستی عینی را در خود دارد، تموّجات طبیعت و هوی و هوس‌های حیوانی پرده‌ای بسیار ضخیم روی این قیافه روح انداخته است، وقتی که رشد روح آدمی به حد اعلا می‌رسد، پرده یا مانع کنار می‌رود و تمام هستی در روح نشان داده می‌شود.

---

(1)- بحث در آثار و افکار و احوال حافظ: 312.



گروه دیگر می‌گویند: این‌طور نیست، بلکه روح به جهت تحصیل ارتباط با خدا به وسیله فعالیت عقل و وجدان، شبیه به آینه صیقلی می‌شود که تمام هستی در آن روح واقعاً نمودار گشته و روشن می‌شود.

## معنای رضا در کلام مولوی

مولوی در توضیح مسئله رضا می‌گوید:

بهلول به یك مرد الهی می‌رسد و از او می‌پرسد: در چه حالی؟ مرا هم از حالت خود آگاه کن. آن مرد الهی می‌گوید: شما از حال کسی می‌پرسید که همواره جهان به مراد او می‌گردد این است حال من، آن همه سیلاب‌ها و جویبارها و ستارگان فروزان طبق خواسته او حرکت می‌کنند، زندگی و مرگ نمودهای هستی مانند مأموران عالی رتبه او هستند که کو به کو و نقطه به نقطه به حرکت درآمده‌اند، حال کسی را می‌پرسی که هرجا بخواهد دلداری، وهرجا که بخواهد تبریك وتهنیت می‌فرستد.

سالکان راه حق و حقیقت مطابق خواسته او سیر می‌کنند و درماندگان راه تکامل هم در دام او محبوسند، هیچ دندانی بدون رضا و فرمان او در دهان کسی نمی‌جنبد و بدون میل او برگی از درخت به زمین نمی‌افتد و بدون اراده او هیچ‌کس رهسپار دیار مرگ نمی‌گردد.

بهلول می‌گوید: ای مرد الهی! راست می‌گویی، از شکوه و حشمت و قیافه تو پیداست، تو همان شخصی که می‌گویی، بلکه صد مرتبه بالاتر، ولی برای من هم چگونگی و علّت این حالت شگفت‌انگیز روحی را روشن کن تا مردم با فضل و فضول پیشه‌گان هم از دل و جان این وضع را که توصیف کردی بپذیرند.

اگر گوینده کامل سفره حقایق را باز کند، هرگونه غذا در سفره او پیدا خواهد شد، تا هیچ میهمانی بی‌غذا نماند و هرکس خوراك شایسته خود را بخورد، مانند

عرفان اسلامی، ج2، ص: 53

قرآن که دارای هفت بطن است و همه مردم از خاص و عام می‌توانند غذای روح خود را از آن هفت بطن دریابند.

آن مرد الهی گفت: این مسئله پیش عموم مردم یقین است که هستی پیرو امر الهی است، هیچ برگی بدون قضا و حکم آن خداوند بزرگ بر زمین نمی‌افتد، او خدایی است که تا به غذا دستور ورود به گلو ندهد، لقمه به گلو وارد نمی‌گردد.

جنبش و فعالیت تمایلات و می‌خواهم‌ها که زمام امور آدمی را به دست گرفته‌اند در مقابل امر آن خدای بی‌نیاز رام و تسلیم‌اند، بدون فرمان ازلی نافذ خداوند، امکان ندارد که ذره‌ای در زمین و آسمان‌ها به حرکت درآید و یا چرخی به گردش آید.

کیست که بتواند همه رگ‌های درختان را بشمارد؟ هیچ‌کس؛ زیرا بی‌نهایت در گفتگوی محدود هرگز نمی‌گنجد. به طور خلاصه بگوییم: هیچ کاری به جز با امر پروردگار صورت نمی‌گیرد. وقتی که قضای حق مورد رضای بنده‌اش قرار گرفت، در مقابل تمام فرمان‌های حق مانند یك بنده ناچیز مقهور اراده او می‌گردد.

این بندگی را از راه تکلّف و با انگیزه مزد و پاداش به دست نمی‌آورد، بلکه طبیعت حیوانی خود را از دست داده، طبع جدیدی به دست آورده است که به مقام بندگی نایل آمده است. او دیگر زندگی را برای خود نمی‌خواهد، بلکه محکوم به حکم خداوند بی‌نظیر است.

در هرجا دستور ازلی الهی راهی را معین کرده است، چه زندگی و چه مرگ آن راه را خواهد رفت.

زندگی او برای خداست، نه برای به دست آوردن گنج. مرگ او از اشتیاق به خداست نه از ترس رنج و بیماری.

ایمان و عباداتش انگیزه‌ای جز دریافت شایستگی خدا به ایمان و پرستش چیز



دیگری نیست، او برای رسیدن به بهشت و درختان و جویبارهای بهشتی کاری نمی‌کند، چنان‌که ترك کفر و معاصی برای او انگیزه‌ای جز وجه اللّه الاعظم ندارد.

ترس از آتش نمی‌تواند محرّك او به برکناری از کفر و معصیت بوده باشد.

خنده او موقعی است که در مقابل قضای الهی، رضا و تسلیم را مانند حلوای شکرین می‌چشد.

آیا بنده‌ای که به این حال روحی باعظمت نایل شود، جهان به امر و فرمان او نمی‌گردد؟

مرگ او و مرگ فرزندانش در راه خدا و طبق مشیّت او مانند حلوایی است که در گلویش فرو می‌رود. جان کندن فرزندان از نظر آن انسان با وفا و جنازه آن فرزندان مانند میوه‌های چیده شده از درخت در مقابلش جلوه می‌کند، پس چنین شخصی به دعا کردن نیازی ندارد، مگر این‌که رضای خدا را در دعا و نیایش ببیند «1».

آری، رضای در برابر مولا و خواسته‌ها و تقدیرات و قضایش، شیرین‌ترین میوه برای سالك راه است و رضای نسبت به حق از بهترین حالات پرارزش قلب انسانی است و فتح و گشایش دل به حال رضاست. وَفَتْحُ الْقَلْبِ فِی الرِّضا عَنِ اللّهِ.

و به قول عارف دل آگاه، حاج ملا هادی سبزواری:

الهی! بر دلم ابواب تسلیم و رضا بگشا — به روی ما دری از رحمت بی‌منتها بگشا

ره ما را به سوی کعبه صدق و صفا بنما — در ما را به سوی گلشن فقر و فنا بگشا

---

(1)- تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی: 7/ 419.

از این ناصاف آب درگذر افزود سوز جان به سوی جویبار دل ره از عین بقا بگشا

پر افشان در هوایت طایران و مرغ دل دربند پر و بال دلم در آن فضای جانفزا بگشا

ز پیچ و تاب راه عشق اندر وادی حیرت مرا افتاده مشکل‌ها تو ای مشکل گشا بگشا

معنای رضا در کلام فیض

فیض، آن شخصیت بزرگ علمی و اخلاقی در کتاب «الحقایق» درباره تحصیل رضا می گوید:

انسان باید بداند هر امری را که خدای تعالی در نامه قضای او ثبت کرده و در موقع مقتضی جاری فرموده به صلاح اوست و انسان عالم به حقیقت نیست و وسیله‌ای برای درك واقعیّت آن ندارد و هرچه غصّه بخورد و اندوهناك شود فایده‌ای ندارد و قضای الهی را بدین وسیله نمی‌تواند تغییر دهد، چه آن که بدیهی است، هر امری که مقدّر است موجود می‌شود و هرچه پرونده تقدیر آن امضا نشده پیدا نمی گردد.

و نیز بلا شك ندامت برگذشته و تدبیر و چاره‌جویی برای آینده، برکت را از وقت سلب می کند و به نتیجه‌ای نمی‌رسد و موجبات شکنجه شخص را فراهم می‌سازد، بلکه باید عاشق حق طوری رفتار کند که درد و رنج را احساس ننماید، مانند آدم عاشق که در راه رسیدن به معشوق، هیچ‌گونه خطر و ناراحتی در خود احساس نمی کند و نیز علم به پاداش بی‌اندازه خدا، شدت و زحمت او را خنثی می‌سازد. چنان که شخص بیمار، برای رفع بیماری خانمان سوز خود از خوردن



هیچ‌گونه داروی تلخ طبیعت روگردان نمی‌باشد و شخص بازرگان برای سود تجارت خود تمام خطرات دریا و صحرا را بر خود هموار می‌سازد و بالاخره کار خود را به خدا که بینای به بندگان است تفویض نماید.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: اخلاق نبیّ اکرم صلی الله علیه و آله این نبود که هرگاه چیزی از او گرفته شود، بگوید اگر غیر از این‌طور می‌شد، بهتر بود.

یعنی حضرتش در برابر هرگونه قضای الهی تسلیم بود و چون و چرایی نداشت، وَفَتْحُ الْقَلْبِ فِی الرِّضا عَنِ اللّهِ.

بیان دو طریق برای ایجاد رضایت

آری، دوستی محبوب کاری می‌کند که انسان در برابر تمام خواسته‌ها و افعال او راضی باشد و دم از اعتراض نزند و این معنی از دو راه متصوّر است.

یکی آن که به کلّی نیروی احساس درد را در خود خنثی نماید، چنان که جای دردخیز را در خود مشاهده کند ولی ناراحت نگردد، جراحت را بر بدنش احساس کند امّا از درد خبردار نشود، بهترین نمونه‌اش مرد مبارزی است که در میدان کارزار در حالی که به تمام معنی خشمگین شده، یا ترسی بر او وارد گردیده، مجروح می‌شود و او از این جراحت خبردار نمی‌گردد، ولی وقتی بدن خود را خونین دید، متوجه می‌شود که جراحتی بر بدنش وارد آمده، بالاتر از این آدمی که برای انجام کار قریب الفوتی که با عجله می‌دود، تصادفاً خاری به پایش فرو می‌رود و او از آنجا که تمام فکرش متوجه انجام کار است از خار و سوزش آن خبر نمی‌شود!!

علت این معنا آن است که قلب آدمی وقتی مستغرق به امری است از غیر آن غافل است.

هم چنین شخص عاشقی که اصولًا کلیه همّ و غمّ خود را مصروف مشاهده



جمال معشوق نموده و به حبّ او دلباخته گردیده، گاهی اوقات از محبوبش آزار و صدمه می‌بیند، لکن بر اثر حبّ و علاقه زیاد، توجهی به آزار و صدمه پیدا نمی‌کند، این گونه از خودگذشتگی‌ها در برابر غیر خدا به انسان دست می‌دهد، چه برسد به این که مسئله از ناحیه حضرت حق باشد!!

بنابراین کسی که به قدر سر سوزنی فریفته جمال مطلق شود، چنان حالت حیرت و بی‌خودی به او دست می‌دهد که به کلّی سر از پا نشناخته و هیچ امری را از جانب معشوق ناگوار احساس نمی‌کند.

اما صورت دوّم، عاشق احساس درد می‌کند و خود را گرفتار می‌بیند، اما به این درد و گرفتاری خشنود و بلکه راغب بوده و خود را به حکم عقل، مرید آن می‌شمارد، گرچه با طبع او موافق نباشد.

مانند آدمی که پیش رگ زن می‌آید و از او درخواست می‌کند تا او را رگ بزند و یا حجامت کند، این آدم در عین این که درد را احساس می‌کند، امّا تن به قضا داده و با رغبت تمام از این عمل استقبال می‌کند و با کشیدن آن همه درد از حجامت کننده تشکر هم می‌نماید! «1» این است حالت رضا که نتیجه عشق انسان به خدا است.

کلامی از عاشق در باب رضا

رضا، خشنودی است و آن ثمره محبّت است و مقتضی عدم انکار است، چه به ظاهر و چه به باطن و چه در دل و چه در قول و چه در عمل.

و اهل ظاهر را مطلوب آن باشد که خدا از ایشان راضی باشد، تا از خشم و عقاب او ایمن شوند.

---

(1)- الحقایق: 318.



و اهل حقیقت را مطلوب آن است که از خدای تعالی راضی باشند و هیچ حال از احوال مختلف مانند مرگ و زندگانی و بقا و فنا و رنج و راحت و خوش‌حالی و بدحالی و غنا و فقر مخالف طبع ایشان نبوده و یکی را بر دیگری ترجیح ندهند، چه دانسته باشند که صدور همه از باری تعالی است و محبّت حضرت او در طبایع ایشان راسخ شده باشد، پس بر ارادت و مراد او هیچ مزیدی نطلبند و به هرچه پیش ایشان آید راضی باشند.

و هرکس که تساوی احوال یاد کرده در طبیعت او راسخ شود، مراد او به حقیقت آن باشد که واقع شود و از اینجا گفته‌اند: که هرکس که او را هرچه آید باید، پس هرچه او را باید آید.

پس مادام که کسی را اعتراضی بر امری از امور واقع کائناً ممّا کان در خاطر آید، یا ممکن باشد که در خاطر آورد از مرتبه رضا بی‌نصیب است.

و صاحب مرتبه رضا همیشه در آسایش باشد، چه او را بایست و نبایست نباشد، بلکه نبایست و بایست او همه بایست باشد و رضوان من اللّه اکبر.

و گفته‌اند:

الرِّضا بِالْقَضاء بابُ اللّهِ الأَعْظَمِ «1»

. چه هرکس که به رضا رسید، به بهشت رسید، در هرچه نگه کند به نور رحمت الهی نگرد،

المُؤْمِنُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللّهِ «2».

چه باری تعالی را که موجد همه موجودات است اگر بر امری از امور انکار باشد آن امر را وجود محال است و چون بر هیچ امر موجود او را انکار نباشد پس عاشق او از همه راضی باشد، نه بر از دست رفته تأسف خورد و نه بر آمده خوشحال

---

(1)- شرح الاسماء الحسنى: 1/ 51.

(2)- الكافى 1/ 218، باب أن المتوسمين الذين ذكرهم اللّه، حديث 3؛ بحار الأنوار: 7/ 323، باب 16.



گردد،

إِنَّ ذلِكَ مِنْ عَزْمِ الأُمُورِ.

بلکه سراسر وجود عاشق رضای از معشوق است و بس.

رضا در دلی است که در او غبار نفاق نبود و رضا شاد بودن است در تلخی قضا و ترك اختیار است پیش از قضا و تلخی نایافتن بعد از قضا، وجودش زدن دوستی در عین بلا.

رضا، رفع اختیار است و بلا را نعمت شمردن. باید که در رضا به جایی برسی که اگر هفت طبقه دوزخ در چشم راست تو نهند در خاطر تو نگذرد که چرا در چشم چپ ننهادند.

رضا آرام گرفتن است در تحت مجاری احکام:

عاشقی در موج دریایی فتاد — عاقلی از ساحلش آواز داد

گفتش ای مسکین برون آرم تو را — یا چنین سرگشته بگذارم تو را

پاسخ این دادش که ای روشن روان — گر زمن پرسی نه این خواهم نه آن

بر مراد خود نخواهم یك نفس — زان که مقصودم مراد اوست بس

چون ز حق گردی رضای حق طلب — حکم او را هم رضا ده روز و شب

گر رضای خویش می‌جویی خطاست — چون تو راضی گشتی او را هم‌رضاست«1»

***

رضیت بما قسم اللّه لی — وفوّضت امری إلی خالقی

لقد أحسن اللّه فیما مضی — کذلك یحسن فیما بقی

و راضی باید که از مستقبل و ماضی آزاد آید و بر سر کوی حال نشیند و هرچه آید از محبوب بیند که هرچه دوست کند هم چون دوست محبوب است.

و رضا بیرون آمدن است از رضای نفس خود و درآمدن به رضای حق تعالی به تسلیم احکام ازلیه و تفویض امور کلّی و جزوی به حضرت مقدّر تقدیر تدبیر ابدیه،

---

(1)- مولوی.



بلااعراض و اعتراض.

و بدان که رضا به ترك اعتراض است به افعال و اقوال محبوب، با پاکی نفس به قضا و قدر «1».

رضا از دیدگاه روایات

عَنْ أَبی عَبْدِاللّهِ علیه السلام قالَ: رَأسُ طاعَةِ اللّهِ الصَّبْرُ وَالرِّضا عَنِ اللّهِ فیما أَحَبَّ الْعَبْدُ أَوْ کَرِهَ. وَلا یَرْضی عَبْدٌ عَنِ اللّهِ فیما أَحَبَّ إلّاکانَ خَیْراً لَهُ فیما أَحَبَّ أَوْ کَرِه «2».

امام صادق علیه السلام فرمود: اوج فرمان بردن از خدا صبر است و رضای از خدا نسبت به آنچه بنده او را دوست دارد یا کراهت و هیچ بنده‌ای از خدا راضی نباشد در آنچه دوست یا بد دارد مگر این که برای او بهتر است، هم در آنچه خوش دارد و هم در آنچه بد دارد.

عَنْ أَبی عَبْدِاللّهِ علیه السلام قالَ: إنَّ أَعْلَمَ النَّاسِ بِاللّهِ أَرْضاهُمْ بِقَضاءِ اللّهِ «3».

امام صادق علیه السلام فرمود: به راستی داناترین مردم به خدا راضی‌ترین آنان است به قضای حق.

عَنْ أَبی الْحَسَنِ الأَوَّلِ علیه السلام قالَ: یَنْبَغی لِمَنْ عَقَلَ عَنِ اللّهِ أَنْ لا یَسْتَبْطِئَهُ فی رِزْقِهِ وَلا یَتَّهِمَهُ فی قَضائِهِ «4».

---

(1)- آثار درویش محمّد طبسی: 76.

(2)- الکافی: 2/ 60، باب الرضا بالقضاء، حدیث 1؛ بحار الأنوار: 69/ 333، باب 119، حدیث 8.

(3)- الکافی: 2/ 60، باب الرضا بالقضاء، حدیث 2؛ بحار الأنوار: 69/ 333، باب 119، حدیث 19.

(4)- الکافی: 2/ 61، باب الرضا بالقضاء، حدیث 5؛ بحار الأنوار: 69/ 334، باب 119، حدیث 21.

موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: هرکه خدا را شناخته، سزاوار است او را در رساندن روزیش به کُندی منسوب نکند و او را در حکم و قضایش متهم نداند.

قالَ أَبُو عَبْدِاللّهِ علیه السلام قالَ اللّهُ عَزَّوَجَلَّ: عَبْدِیَ الْمُؤْمِنَ لا اصْرِفُهُ فی شَیْءٍ إِلّا جَعَلْتُهُ خَیْراً لَهُ، فَلْیَرضِ بِقَضائی، وَلْیَصْبِرْ عَلی بَلائی، وَلْیَشْکُرْ نَعْمائی، أَکْتُبْهُ یا مُحَمَّدُ مِنَ الصِّدِّیقینَ عِنْدی «1».

امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند فرمود: بنده مؤمنم را به هیچ چیز برنگردانم جز آن که آن را خیر او سازم. باید به قضایم راضی باشد و بر بلایم صبر کند و نعمت‌هایم را شکر نماید، تا او را ای محمّد از صدّیقان نزد خود بنویسم.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

خداوند به موسی بن عمران فرمود: هیچ آفریده‌ای نزد من محبوب‌تر از بنده مؤمن نیست. به راستی من او را برای آنچه خیر اوست گرفتار می کنم و عافیت می‌دهم برای آنچه به نفع اوست، بدی‌ها را از وی دریغ می‌دارم باز برای خیر او.

من به آنچه بنده‌ام به آن اصلاح می‌شود داناترم. باید بر بلای من صبر کند و به نعمت‌هایم شکر نماید و به قضایم راضی باشد، تا او را نزد خود در گروه صدّیقان نویسم، زمانی که به رضایم کار کرده و امرم را اطاعت کند «2».

عَنْ أَبی عَبْدِاللّهِ علیه السلام قالَ: عَجِبْتُ لِلْمَرْءِ الْمُسْلِمِ لا یَقْضی اللّهُ عَزَّوَجَلَّ لَهُ قَضاءً إِلّا کانَ خَیْراً لَهُ، وَإِنْ قُرِّضَ بِالْمقاریضِ کانَ خَیْراً لَهُ، وَإِنْ مَلَکَ مَشارِقَ الْأَرْضِ

---

(1)- الکافی: 2/ 61، باب الرضا بالقضاء، حدیث 6؛ بحار الأنوار: 69/ 330، باب 119، حدیث 13.

(2)- الکافی: 2/ 61، باب الرضا بالقضاء، حدیث 7؛ الأمالی، شیخ طوسی: 237، المجلس التاسع، حدیث 13.



وَمَغارِبَها کانَ خَیْراً لَهُ «1».

امام صادق علیه السلام فرمود: در شگفتم از مرد مسلمان، خداوند چیزی برای او مقدّر نکند مگر به خیر او، اگر با قیچی او را قطعه قطعه کنند خیر اوست، اگر مشارق و مغارب را هم مالك شود خیر اوست.

عَنْ أَبی جَعْفَرٍ علیه السلام قالَ: أَحَقُّ خَلْقِ اللّهِ أَنْ یُسَلِّمَ لِما قَضَی اللّهُ عَزَّوَجَلَّ مَنْ عَرَفَ اللّهُ عَزَّوَجَلَّ. وَمَنْ رَضِیَ بِالْقَضا أَتی عَلَیْهِ القَضَاءُ وَعَظَّمَ اللّهُ أَجْرَهُ، وَمَنْ سَخِطَ الْقَضاءَ مَضی عَلَیْهِ الْقَضاءُ وَأَحْبَطَ اللّهُ أَجْرَهُ «2».

امام باقر علیه السلام فرمود: سزاوارترین خلق خدا که تسلیم شود بدانچه خدای عزّوجلّ مقدّر کرده است، کسی است که خدا را شناخته. هرکه راضی به قضاست، قضا بر سر او آید و خدا اجر بزرگ دهد و هرکه از قضا راضی نباشد، قضا بر او بگذرد، ولی خدا اجرش را ساقط کند.

قالَ عَلیُّ بنُ الْحُسَیْنِ علیهما السلام: الزُّهْدُ عَشَرَةُ أَجْزاءٍ، أَعْلی دَرَجَةِ الزُّهْدِ أَدْنی دَرَجَةِ الْوَرَعِ وَأَعْلی دَرَجَةِ الْوَرَعِ أَدْنی دَرَجَةِ الْیَقینِ، وَأَعْلی دَرَجَةِ الیَقینِ أَدْنی دَرَجَةِ الرِّضا «3».

امام چهارم علیه السلام فرمود: زهد ده جزء است: بالاترین درجه زهد کم‌ترین درجه ورع و بالاترین درجه ورع کم‌ترین درجه یقین و بالاترین درجه یقین کم‌ترین

---

(1)- الکافی: 2/ 62، باب الرضا بالقضاء، حدیث 8؛ بحار الأنوار: 69/ 331، باب 119، حدیث 15.

(2)- الکافی: 2/ 62، باب الرضا بالقضاء، حدیث 9؛ بحار الأنوار: 69/ 332، باب 119، حدیث 16.

(3)- الکافی: 2/ 62، باب الرضا بالقضاء، حدیث 6؛ بحار الأنوار: 69/ 334، باب 119، حدیث 22.



درجه رضاست.

لَقَی الْحَسَنُ بْنُ عَلِیَّ علیهما السلام عَبْدَاللّهِ بنِ جَعْفَرَ فَقالَ: یا عَبْدَاللّهِ! کَیْفَ یَکُونُ الْمُؤْمِنُ مُؤْمِناً وَهُوَ یَسْخَطُ قِسْمَهُ، وَیُحَقِّرُ مَنْزِلَتَهُ، وَالْحاکِمُ عَلَیْهِ اللّهُ، وَأَنَا الضّامِنُ لِمَنْ لَمْ یَهْجِسْ فی قَلْبِهِ إِلّا الرِّضا أَنْ یَدْعُوَ اللّهَ فَیُسْتَجابُ لَهُ «1».

امام مجتبی علیه السلام به عبداللّه بن جعفر برخورد و به او فرمود: چگونه مؤمن مؤمن است، با این که از قیمت مقدر خود خشمگین است و خود را زبون یابد، با این که آنچه با اوست مقدر خداست، من ضامنم هرکه در پندار قلبش جز رضا نباشد، هر دعایی به درگاه خدا کند مستجاب شود.

عَنْ أَبِی عَبْدِاللّهِ علیه السلام قالَ: قُلْتُ لَهُ: بِأَیِّ شَیْءٍ یَعْلَمُ الْمُؤْمِنُ بِأَنَّهُ مُؤْمِنٌ؟ قالَ:

بِالتَّسْلیمِ للّهِ، وَالرِّضا فیما وَرَدَ عَلَیْهِ مِنْ سُرورٍ أَوْ سَخَطٍ «2».

راوی می گوید: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: چگونه مؤمن بداند مؤمن است؟ فرمود: با تسلیم در برابر خدا و رضا به آنچه بر او وارد آید، چه مایه شادی و چه خشم.

عَنِ الْبَزَنْطی قالَ: سَمِعْتُ الرِّضا علیه السلام یَقُولُ: الإیمانُ أَرْبَعَةُ أَرْکان: التَّوَکُّلُ عَلَی اللّهِ عَزَّوَجَلَّ، وَالرِّضا بِقَضائِهِ، وَالتَّسْلیمِ لِأَمْرِ اللّهِ، وَالتَّفْویضِ إِلَی اللّهِ. قالَ عَبْدٌ صالِحٌ: وَأُفَوِّضُ أَمْری إِلَی اللّهِ. فَوَقاهُ اللّهُ سَیِّئاتِ ما مَکَرُوا «3».

بزنطی می گوید: حضرت رضا علیه السلام فرمود: ایمان چهار رکن است: تکیه بر خدای عزوجل، رضایت به قضا، تسلیم به فرمان خدا، واگذاردن امر به او.

---

(1)- الکافی: 2/ 62، باب الرضا بالقضاء، حدیث 11؛ بحار الأنوار: 69/ 335، باب 119، حدیث 23.

(2)- الکافی: 2/ 62، باب الرضا بالقضاء، حدیث 12؛ بحار الأنوار: 69/ 336، باب 119، حدیث 24.

(3)- تحف العقول: 445؛ بحار الأنوار: 68/ 135، باب 63، حدیث 13.



بنده شایسته گفت: امرم را به خدا واگذاشتم. خداوند از آنچه بدی بود او را حفظ کرد.

عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام: ثِقْ بِاللّهِ تَکُنْ مُؤْمِناً، وَارْضِ بِما قَسَّمَ اللّهُ لَکَ تَکُنْ غَنِیّاً «1».

امام صادق علیه السلام فرمود: متّکی به خدا باش مؤمن باشی، به داده خدا راضی باش غنی باشی.

عَنِ الرِّضا عَنْ آبائِهِ علیهم السلام قالَ: قالَ رَسُولُ اللّهِ: قالَ اللّهُ جَلَّ جَلالُهُ: مَنْ لَمْ یَرْضَ بِقَضائی وَلَمْ یُؤمِنْ بِقَدَرِی، فَلْیَلْتَمِسْ إلهاً غَیْرِی «2».

حضرت رضا از اجداد گرامی‌اش علیهما السلام از نبیّ اکرم صلی الله علیه و آله از خدای بزرگ نقل می کند: کسی که به قضایم راضی نیست و ایمان به تقدیر من ندارد، خدایی غیر از من بخواهد!!

عَنْ أَبی جَعْفَرٍ علیه السلام قالَ: العَبْدُ بَیْنَ ثَلاثَةٍ: بَلاءٍ وَقَضاءٍ وَنِعْمَةٍ، فَعَلَیْهِ فی الْبَلاءِ مِنَ اللّهِ الصَّبْرُ فریضَةٌ، وَعَلَیْهِ فی الْقَضاءِ مِنَ اللّهِ التَّسْلیمُ فَریضَةٌ، وَعَلَیْهِ فی النِّعْمَةِ مِنَ اللّهِ عَزَّوَجَلَّ الشُّکْرُ فریضَةٌ «3».

امام باقر علیه السلام فرمود: بنده بین سه چیز است: بلا، قضا و نعمت. در بلایی که از طرف حق به او می‌رسد صبر واجب است و در قضا الهی تسلیم لازم است و در نعمت حق تعالی شکر فرض است.

قالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله: ثلاثٌ مَن کُنَّ فیهِ جَمَعَ اللّهُ لَهُ خَیْرَ الدُّنْیا وَالآخِرَةِ: الرِّضا

---

(1)- الخصال: 1/ 169، حدیث 222؛ بحار الأنوار: 68/ 135، باب 63، حدیث 15.

(2)- مستدرك الوسائل: 2/ 410، باب وجود الرضا بالقضاء، حدیث 2326؛ بحار الأنوار: 68/ 138، باب 63، حدیث 25.

(3)- الخصال: 1/ 86، حدیث 17؛ بحار الأنوار: 68/ 43، باب 61، حدیث 41.



بِالْقَضاءِ، وَالصَّبْرُ عِنْدَ البَلاءِ، وَالدُّعاءِ عِنْدَ الشِّدَّةِ وَالرَّخاءِ «1».

پیامبر بزرگ صلی الله علیه و آله فرمود: اگر این سه چیز در هرکس باشد، خداوند خیر دنیا و آخرت را برای او جمع کرده: رضایت به قضا، استقامت به وقت بلا، دعا در وقت سختی و راحتی.

در متون اسلامی آمده:

امام باقر علیه السلام به دیدار جابر بن عبداللّه آمده، در حالی که جابر نزدیك بر مرگ بود. فرمود: چگونه‌ای؟ عرض کرد: مرض را بهتر از سلامت، فقر را بهتر از غنی، موت را بهتر از حیات می‌خواهم. حضرت فرمود: ما این‌گونه نیستیم، بلکه راضی به قضای حقّیم!

یکی درد و یکی درمان پسندد — یکی وصل و یکی هجران پسندد

من از درمان و درد و وصل و هجران — پسندم آنچه را جانان پسندد«2»

*** و به قول فیض کاشانی آن مست باده ازل:

گر کُشی و گر بخشی هرچه می‌کنی خوب است — کشتن از تو می‌زیبد بخشش از تو محبوب است

گر نوازی از لطفم و رگدازی از قهرم — هرچه می‌کنی نیکوست التفات مطلوب است

دم به دم زنی برهم آن دو زلف خم در خم — عالمی کنی ویران شیوه تو آشوب است

---

(1)- بحار الأنوار: 68/ 156، باب 63، حدیث 71.

(2)- بابا طاهر عریان.



یوسف زمانی تو زبده جهانی تو — هرکه قدر تو دانست در غم تو یعقوب است

دل به عشق ده زاهد دل فسردگی عیب است حق به هیچ نستاند آن دلی که معیوب است

وه چه می‌کند با دل ناله دردآلود در غمش بنال ای «فیض» ناله تو مرغوب است



[وَخَفْضُ الْقَلْبِ فی الإِشْتِغالِ بِغَیْرِ اللّهِ]

اشتغال به غیر حق

امام صادق علیه السلام در این جمله پستی دل را در اشتغال به غیر خدا دانسته و دوری از توجه به حق و بریده بودن دل از عبادت و طاعت و صرف تمام عمر در به دست آوردن متاع دنیا و تحصیل لذّات فانی آن را علّت خفض و پستی قلب به حساب آورده‌اند.

غیرخدا هرچه هست، چون فانی و گذراست، وقتی در ترازوی عقل و وجدان سنجیده شود معلوم می‌گردد که در برابر خدا به کلّی فاقد ارزش و اعتبار است.

اعتبار و ارزش غیرخدا، فقط در این است که به عنوان وسیله و ابزار برای رسیدن به مقام قرب حضرت دوست به کار گرفته شود.

این که کتب آسمانی و معارف الهی و عاشقان و سالکان و رهروان راه حق و حقیقت، این همه در بی‌اعتباری و پوچ بودن دنیا و ما فیها سخن گفته‌اند منظور، دنیایی است که انسان را از خدا غافل کرده و به صورت هدف نهایی در زندگی انسان جلوه کند.

اگر ارتباط انسان به دنیا و به لذّات و زر و زیور آن، جدای از نقشه‌های خداوند باشد، پس انسان در این دنیا حیوانی بیش نیست، حیوانی که کار او جمع و تفریق است: جمع کردن مواد مادّی و اضافه نمودن آن به بدن و باز خرج کردن آن مواد

برای کسب قدرت. باز هم برای به دست آوردن مواد دنیا و نیز تفریق کردن قسمتی از مواد جمع شده در بدن به صورت فضولات!! این گونه غفلت از حق و همه عمر اشتغال داشتن به غیر او دلیل بر پستی قلب انسان است.

اینان باید بدانند که این مواد جمع شده در بدن، عاقبت باید در خانه قبر بازگشت به دنیا داده شود و قسمتی از مواد جمع شده هم که به صورت مال و دینار و درهم از انسان مانده، با مرگ آدمی از حیطه ملکیت خارج می گردد.

تعابیر قرآن از مشتغلین بغیر اللّه

1- بدترین زیانکاران

اگر بستگی و محبّت دل، تنها به دنیا و مال دنیا باشد، انسان عاقبت خوشی نخواهد داشت و به فرموده قرآن دچار اخسر اعمال خواهد گشت.

[قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمالًا* الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً] «1».

بگو: آیا شما را از زیانکارترین مردم از جهت عمل آگاه کنم؟* [آنان] کسانی هستند که کوششان در زندگی دنیا به هدر رفته [و گم شده است] در حالی که خود می‌پندارند، خوب عمل می کنند!

این گونه جمع و تفریق که انسان از آن چاره‌ای ندارد، کار حیوانات است. جمع کردن و خوردن و بهره مادی گرفتن و به تعبیر دیگر به دست آوردن مواد و اضافه نمودن آن به بدن، سپس تحویل دادن جمع شده‌ها به صورت کار، یا به صورت کود و عاقبت هم بریده شدن از جمع شده‌ها و کم کردن آن از بدن در خانه گور. آیا

---

(1)- کهف (18): 103- 104.



این برنامه جز عمل حیوانی نام دیگری دارد؟!!

2- ضایع و باطل بودن اعمال آنان

قرآن درباره این گونه مردم و کارهای حیوانی و نابجایشان و اعمال خلاف و کردار بی‌اصلشان آیات مهمی دارد. این گونه آیات کارکرد آنان را فاقد ارزش شمرده و اعمالشان را که جز عمل مادی چیزی نبوده بر باد می‌داند:

[الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ أَضَلَّ أَعْمالَهُمْ] «1».

آنان که کفر ورزیدند و [مردم را] از راه خدا باز داشتند خدا اعمالشان را باطل و تباه ساخت.

[وَ الَّذِينَ كَفَرُوا فَتَعْساً لَهُمْ وَ أَضَلَّ أَعْمالَهُمْ] «2».

و بر کافران هلاکت و نابودی باد و [خدا] اعمالشان را باطل و تباه ساخت.

[وَ الَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَ يَأْكُلُونَ كَما تَأْكُلُ الْأَنْعامُ وَ النَّارُ مَثْوىً لَهُمْ] «3».

و در حالی که کافران همواره سرگرم بهره گیری از [کالا و لذت های زودگذر] دنیایند و می‌خورند، همان گونه که چهارپایان می‌خورند و جایگاهشان آتش است.

### 3- دل‌های بیمار

خداوند بزرگ در قرآن مجید، قلب این گونه مردم را که هدفی جز دنیا و شکم

---

(1)- محمّد (47): 1.

(2)- محمّد (47): 8.

(3)- محمّد (47): 12.



و جمع و تفریق مواد و به عبارت دیگر قصد و مقصدی جز کود سازی ندارند مریض اعلام کرده، می‌فرماید:

[رَأَيْتَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ نَظَرَ الْمَغْشِيِّ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَأَوْلى لَهُمْ] «1».

آنان را که در دل هایشان بیماری است، می‌بینی مانند کسی که در بیهوشی مرگ افتاده به تو می‌نگرند و سزاوارشان هم [به سبب بیماردلی] همین حالت است.

[أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْغانَهُمْ] «2».

بلکه کسانی که در دل هایشان بیماری است، گمان کردند که خدا کینه‌هایشان را آشکار نخواهد کرد.

و کسانی که دارای قلوب مریض هستند، چاره‌ای جز اضافه کردن آلودگی روی آلودگی ندارند و به فرموده قرآن:

[وَ أَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزادَتْهُمْ رِجْساً إِلَى رِجْسِهِمْ وَ ماتُوا وَ هُمْ كافِرُونَ] «3».

اما کسانی که در دل‌هایشان بیماری [نفاق] است، پس پلیدی بر پلیدیشان افزود و در حالی که کافر بودند از دنیا رفتند.

مفسدان و منافقان در قرآن مجید به دارنده قلب مریض معرفی شده‌اند، قلبی که از خدا روگردان و به غیر حق میل شدید و رغبت وافر دارد.

---

(1)- محمّد (47): 20.

(2)- محمّد (47): 29.

(3)- توبه (9): 125.



[فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزادَهُمُ اللَّهُ مَرَضاً وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ بِما كانُوا يَكْذِبُونَ] «1».

در دلِ آنان بیماریِ [سختی از نفاق] است، پس خدا [به کیفرِ نفاقشان] بر بیماریشان افزود و برای آنان در برابر آنچه همواره دروغ می گفتند، عذابی دردناك است.

این گونه مردم از عمل خیر گریزان و آلوده به اعمال شیطانی هستند.

4- کتمان شهادت

شهادت دادن به حق، برای گشایش کار گرفتاران است، اینان به این اندازه هم حاضر نیستند به افراد نیازمند کمك کنند. قرآن می‌فرماید:

[وَ لا تَكْتُمُوا الشَّهادَةَ وَ مَنْ يَكْتُمْها فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ] «2».

و [شما ای شاهدان!] شهادت را پنهان نکنید و هر که آن را پنهان کند، یقیناً دلش گناهکار است و خدا به آنچه انجام می‌دهید داناست.

5- اهالی آتش

خداوند، دارندگان این گونه قلب مریض را اهل آتش دانسته، آنجا که می‌فرماید:

[وَ لَقَدْ ذَرَأْنا لِجَهَنَّمَ كَثِيراً مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لا يَفْقَهُونَ بِها وَ لَهُمْ

---

(1)- بقره (2): 10.

(2)- بقره (2): 283.



أَعْيُنٌ لا يُبْصِرُونَ بِها وَ لَهُمْ آذانٌ لا يَسْمَعُونَ بِها أُولئِكَ كَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولئِكَ هُمُ الْغافِلُونَ] «1».

و یقیناً بسیاری از جنّیان و آدمیان را برای دوزخ آفریده‌ایم [زیرا] آنان را دل‌هایی است که به وسیله آن [معارف الهی را] در نمی‌یابند و چشمانی است که توسط آن [حقایق و نشانه‌های حق را] نمی‌بینند و گوش‌هایی است که به وسیله آن [سخن خدا و پیامبران را] نمی‌شنوند، آنان مانند چهارپایانند بلکه گمراه‌ترند؛ اینانند که بی‌خبر و غافل [ازمعارف و آیات خدای] اند.

اینان که قلبشان سخت گرفتار دنیا و عاشق غیر خدا است، از شنیدن مسائل مادّی و دنیایی خوشحال و از شنیدن نام خدا و مسائل الهی سخت ملول می‌گردد.

[وَ إِذا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَ إِذا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ] «2».

و هنگامی که خدا به یگانگی یاد می‌شود [و نامی از معبودانشان به میان نمی‌آید] دل‌های کسانی که به آخرت ایمان ندارند، نفرت پیدا می‌کند و چون یادی از معبودان دیگر به میان می‌آید، ناگاه مسرور و شاد می‌شوند!!

6- مردم سخت دل

قرآن مجید از مردمی که در تمام عمر خود به غیر خدا اشتغال دارند، به عنوان مردم سخت‌دل یاد کرده آنجا که می‌فرماید.

---

(1)- اعراف (7): 179.

(2)- زمر (39): 45.



[ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذلِكَ فَهِيَ كَالْحِجارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً] «1».

سپس دل‌های شما بعد از آن [معجزه شگفت‌انگیز] سخت شد، مانند سنگ یا سخت‌تر.

7- دل‌های قفل‌دار

قرآن مجید اینان را از پی آن همه خطاکاری و دلبستگی‌های غلط به دنیا و مافیها، به دارنده قلب مُهر شده توصیف کرده است.

[خَتَمَ اللَّهُ عَلى قُلُوبِهِمْ وَ عَلى سَمْعِهِمْ وَ عَلى أَبْصارِهِمْ غِشاوَةٌ وَ لَهُمْ عَذابٌ عَظِيمٌ] «2».

خدا [به کیفر کفرشان] بر دل‌ها و گوش‌هایشان مُهرِ [تیره‌بختی] نهاده و بر چشم‌هایشان پرده‌ای [از تاریکی است که فروغ هدایت را نمی‌بینند] و برای آنان عذابی بزرگ است.

[أَ فَلا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلى قُلُوبٍ أَقْفالُها] «3».

آیا در قرآن نمی‌اندیشند [تاحقایق را بفهمند] یا بر دل هایشان قفل هایی قرار دارد؟

8- دل‌های آلوده به شك

کسانی که جز به دنیا دل خوش ندارند، خداوند بنیان زندگی آن‌ها را بر کفر و نفاق و قلبشان را آلوده به شك دانسته آنجا که می‌فرماید:

---

(1)- بقره (2): 74.

(2)- بقره (2): 7.

(3)- محمّد (47): 24.



[لا يَزالُ بُنْيانُهُمُ الَّذِي بَنَوْا رِيبَةً فِي قُلُوبِهِمْ إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ] «1».

همواره آن ساختمانی که بنا نهاده‌اند در دل‌هایشان مایه شك و تردید است تا دل‌هایشان [به سبب مرگ] پاره‌پاره شود و خدا دانا و حکیم است.

بیچاره آنان که دل به دنیا و زیور آن بسته و در همه عمر غافل از یاد دوست زیستند.

بیچاره آنان که روز مرگ چون دیده باز کنند، جز عمر تباه و نامه پر گناه و از دست رفتن آنچه فراهم آورده بودند، چیزی نبینند.

دنیاپرستان به وقت مرگ، بهره‌ای جز حسرت و ندامت ندارند و فرصتی برای جبران گذشته برای آنان نیست و به قول سعدی:

ای دل به کام خویش جهان را تو دیده گیر — در وی هزار سال چو نوح آرمیده گیر

بستان و باغ ساخته و ندران بسی — ایوان و قصر سر به فلك برکشیده گیر

هر نعمتی که هست به عالم تو خورده دان — هر لذّتی که هست سراسر چشیده گیر

تو هم چو عنکبوتی و حال جهان مگس — چون عنکبوت گرد مگس بر تنیده گیر

---

(1)- توبه (9): 110.



روز پسین چه سود بجز آه و حسرتت صد بار پشت دست به دندان گزیده گیر«1»

آری، در اشتغال به غیر خدا قلب و دل و اعضا و جوارح تابع قلب، جز ضرر و زیان و حسرت و خسران و ندامت و شرمندگی چیزی کسب نخواهند کرد و به فرموده امام صادق علیه السلام محصول اشتغال دل به غیر حق، پستی و خفض است وَخَفْضُ الْقَلْبِ فی الإِشْتِغالِ بِغَیْرِ اللّهِ.

---

(1)- کلیات سعدی: 864.



[وَوَقْفُ الْقَلْبِ فی الْغَفْلَةِ عَنِ اللّهِ]

چنان که در قسمت اوّل روایت دانستید، بلندی مرتبه قلب در یاد خداست، در این قسمت لازم است بدانید که ایستادگی و بازماندگی و حرکت نداشتن قلب در غفلت از خداست.

مناسبت وقف با غفلت

ملّا عبدالرزّاق لاهیجی در شرح مختصر خود به روایت می گوید:

وجه مناسبت «وقف». غفلت است که وقف به معنی قطع است و غفلت از حضرت باری نیز موجب قطع منافع دنیوی و اخروی است. امّا دنیوی به واسطه آن که اکثر منافع دنیوی منوط است به ذکر الهی [به آن معنایی که در قسمت اوّل روایت گذشت] مثل طول عمر و وسعت رزق و ... چنان که در کتب ادعیه و احادیث مذکور است.

کلام علامه مجلسی رحمه الله درباره احوالات قلب

علّامه مجلسی رحمه الله در زمینه سلامت قلب و مرض آن و به تعبیر دیگر حیات آن که بسته به یاد خدا و مرگ آن غفلت از خداست مقاله‌ای دارد که ترجمه مختصر آن چنین است:

عرفان اسلامی، ج2، ص: 77

شناخت قلب و حقیقت و صفاتش از مسائلی است که اکثر مردم بی‌اطلاعند و امامان بزرگوار ما در این مسئله مهم جز به کنایه و اشاره برنامه‌ای بیان نکرده‌اند.

بهتر این است که ما وقت خود را صرف شناخت ذات آن نکنیم بلکه به نظر ائمه طاهرین علیهم السلام در مقام اطلاع بر علل صلاح و فساد قلب و درجات و درکات آن برآئیم و در مقام تکمیل این مخلوق عجیب و کمال و رشد این لطیفه ربانی برآمده و این عضو پرقدر را از آثار شیطانی پاك کرده و به اخلاق ملکوتی و روحانی بیاراییم تا با تصفیه این عضو از رذایل و آراستنش به فضایل آماده حرکت به سوی برترین مدارج کمال گردیم و این آیینه را برای افاضه معارف الهیه از طرف حق، از گرد و غبار گناه و فساد پاك کنیم.

و این داستان احتیاج به شناخت ذات و حقیقت قلب ندارد، اگر حرکت به سوی مدارج کمال نیازی به شناخت ذات این عضو داشت امامان علیهم السلام و موالیان ما بیان می کردند.

گروهی از محقّقین گفته‌اند: شرافت و فضیلت انسان به قلب است. استعداد قلب برای شناخت حق سبب برتری انسان بر سایر مخلوقات است.

افتخار و کمال و جمال انسان در دنیا بسته به صلاح این عضو و توشه و وسیله نجات آدمی در آخرت، قلب نورانی اوست.

کسب معرفت اللّه در شأن قلب است و سایر جوارح از رسیدن به این فضیلت محرومند.

قلب، عامل باللّه وعامل للّه و ساعی إلی اللّه و متقرّب به سوی اوست. سایر جوارح در راه خدمت به او هستند و برای قلب به منزله ابزار کار و اسباب فعالیّتند.

قلب، زمانی که غرق در یاد خدا گشت و از حکومت غیر حق سالم ماند، عضوی مقبول است و به هنگام دوری از حق، وغفلت از دوست، مخلوقی

عرفان اسلامی، ج2، ص: 78

محجوب و عضوی مغضوب است.

مورد خطاب اوامر حق و مطلوب مسائل الهی، قلب است. ثواب و عقاب در عالم آخرت در گرو کار نیك یا بد قلب می‌باشد.

اوست که با رسیدن به قرب حق و تزکیه از ناپاکی‌ها وسیله سعادت انسان گشته و هم اوست که با ناقص گشتن و ناپاك شدن باعث شقاوت و محرومیّت آدمی است.

در حقیقت مطیع حق قلب است و اوست که انوار عبادت را به جوارح پخش کرده و هم اوست که آثار بدکاری‌ها را در جوارح سریان می‌دهد.

بدی‌ها و خوبی‌ها معلول تاریکی و روشنی قلب است و در حقیقت قلب برای اعضا و جوارح به منزله انبار جنس است که اعضا و جوارح نسبت به این انبار جنبه مصرف کردن جنس را دارند و باید گفت:

از کوزه همان برون تراود که در اوست!

قلب، عضوی است که اگر انسان آن را از نظر صلاح و فساد بشناسد خود را شناخته و چون خود را شناخت خدا را شناخته. ولی اگر این عضو و حالاتش برای آدمی مجهول باشد، انسان از شناخت خود عاجز مانده و کسی که خود را نشناسد خدایش را نخواهد شناخت و چگونه انسان جاهل به قلب خود می‌تواند عالم به غیر باشد.

آه که اکثر مردم شناختی از قلب خویش ندارند و به همین خاطر بین آنان و قلبشان حایل افکنده شده و به سبب این پرده و حایل موفّق به مشاهده وضع قلب و مراقبت از او و شناخت صفاتش نشده‌اند و نمی‌دانند چگونه این عضو حساس به

سوی اسفل سافلین رفته و بازیچه دست شیطان می‌گردد یا چگونه راه به اعلی علیین پیدا می‌کند و به سوی مقام قرب و جایگاه ملائکه مقرّب صعود می‌نماید؟

عرفان اسلامی، ج2، ص: 79

آری، کسی که قلبش را نمی‌شناسد، در مقام مراقبت و رعایت آن برنمی‌آید و در مقام حفظ نسیم واقعیت‌هایی که از خزائن ملکوت به سوی قلب می‌وزد کوتاهی می‌کند. صاحب چنین قلبی از آن دسته مردمی است که خداوند درباره آنان فرموده:

[وَ لا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْساهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولئِكَ هُمُ الْفاسِقُونَ] «1».

و مانند کسانی مباشید که خدا را فراموش کردند، پس خدا هم آنان را دچار خودفراموشی کرد؛ اینان همان فاسقان‌اند «2».

با این بیان پر استفاده علامه مجلسی رحمه الله، انسان به این نتیجه می‌رسد که غفلت از حق و فراموشی حضرت ذوالجلال بالاترین علّت آلوده شدن قلب به رذایل و ناپاکی‌ها است.

و قتی که قلب آلوده به گناه شد به تدریج به حیات الهی آن خاتمه داده می‌شود و به چنگال شیطان گرفتار شده و دچار مرگ معنوی می‌گردد و چون قلب بمیرد از رحمت و عنایت حق منقطع گشته و به حالت نکبت‌بار وقف گرفتار خواهد آمد. این است که حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: وَوَقْفُ الْقَلْبِ فِی الْغَفْلَةِ عَنِ اللّهِ.

و به قول مست جام وحدت، وحدت کرمانشاهی:

هرکه آیین حقیقت نشناسد زمجاز — خواجه در حلقه رندان نشود محرم راز

یا به بیهوده مبر نام محبّت به زبان — یا چو پروانه بسوز از غم و با درد بساز

آن قدر حلقه زنم بر در میخانه عشق — که کند صاحب میخانه به رویم در باز

هرکه شد معتکف اندر حرم کعبه دل — حاش للّه که شود معتکف کوی مجاز

مگذارید قدم بیهوده در وادی عشق کاندرین مرحله بسیار نشیب است و فراز

صلاح و فساد قلب در آثار اسلامی

قالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله: فی الْإِنْسانِ مُضْغَةٌ إِذا هِیَ سَلِمَتْ وَصَحَّتْ سَلِمَ بِها سائِرُ الْجَسَدِ، فَإِذا سَقُمَتْ سَقُمَ لَها سائِرُ الْجَسَدِ وَفَسَدَ وَهِیَ الْقَلْبُ «1».

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: در انسان پاره‌گوشتی است، زمانی که سالم و صحیح باشد به خاطر آن بقیه جسد سالم است و اگر بیمار باشد به خاطر بیماریش بقیه جسد بیمار است و آن قلب است.

عَنِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله: إِذا طابَ قَلْبُ الْمَرْءِ طابَ جَسَدُهُ، وَإِذا خَبُثَ الْقَلْبُ خَبُثَ الْجَسَدُ «2».

نبیّ اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: زمانی که قلب مرد پاك باشد، جسدش پاك و هرگاه قلب پلید باشد، جسدش پلید است.

در این روایت به این معنا اشاره شده که نیکی‌های اعضا و جوارح و بدی‌هایش بستگی به نیکی و بدی قلب دارد.

عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام قالَ: قالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله: شَرُّ الْعَمی عَمَی الْقَلْبِ «3».

امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، فرمود: بدترین کوری، کوری قلب است.

---

(1)- الخصال: 1/ 31، صلاح العبد...، حدیث 109؛ مشکاة الأنوار: 255، الفصل الثالث فی ذکر القلب؛ بحار الأنوار: 67/ 50، باب 44، حدیث 4.

(2)- الخصال: 1/ 31، حدیث 110؛ بحار الأنوار: 67/ 50، باب 44، حدیث 6.

(3)- الأمالی، شیخ صدوق: 487، المجلس الرابع والسبعون، حدیث 1؛ بحار الأنوار: 67/ 51، باب 44، حدیث 7.

فیما أَوْصی بِهِ أَمیرُالْمُؤْمِنینَ علیه السلام ابْنَهُ: یا بُنَیَّ! إِنَّ مِنَ الْبَلاءِ الْفاقَةَ وَأَشَدُّ مِنْ ذلِكَ مَرَضُ البَدَنِ، وَأَشَدُّ مِنْ ذلِكَ مَرَضُ الْقَلْبِ. وَإِنَّ مِنَ النِّعَمِ سِعَةَ الْمالِ، وَأَفْضَلُ مِنْ ذلِكَ صِحَّةُ الْبَدَنِ، وَأَفْضَلُ مِنْ ذلِكَ تَقْوَی الْقُلُوبِ «1».

در وصیت‌ها و سفارشات امیرالمؤمنین علیه السلام به فرزندش آمده: پسرم، از جمله بلاها تنگدستی است، وشدیدتر از آن مرض بدن و از آن شدیدتر مرض قلب است و از جمله نعمت‌ها مال فراوان و بهتر از آن سلامت بدن و بهتر از آن تقوای قلب است.

عَنْ أَبی جَعْفَرٍ علیه السلام قالَ: الْقُلُوبُ ثَلاثَةٌ: قَلْبٌ مَنْكُوسٌ لا یَعْثُرُ عَلی شَیْءٍ مِنَ الْخَیْرِ وَهُوَ قَلْبُ الْكافِرِ، وَقَلْبٌ فیه نُكْتَةٌ سَوْداء فَالْخَیْرُ وَالشَّرُّ فِیهِ یَعْتَلِجانِ فَما كانَ مِنْهُ أَقْوی غَلَبَ عَلَیْهِ، وَقَلْبٌ مَفْتُوحٌ فیهِ مِصباحٌ یَزْهَرُ فَلا یُطْفَأُ نُورُهُ إِلی یَوْمِ القِیامَةِ وَهُوَ قَلْبُ الْمُؤْمِنُ «2».

امام باقر علیه السلام فرمود: قلب سه نوع است: قلب از حقیقت برگشته که آگاهی به خیر ندارد و آن قلب کافر است و قلبی که در آن نقطه سیاهی است و خیر و شر در آن در جنگند، هریك قوی‌تر باشد بر دیگری غلبه می کند و صاحبش موصوف به همان می گردد و قلبی که باز است، در آن چراغ فروزنده‌ای است که تا قیامت نورش خاموش نمی گردد و آن قلب مؤمن است.

قالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ عَلاماتِ الشَّقاءِ: جُمُودُ الْعَیْنِ، وَقَسْوَةُ الْقَلْبِ، وَشِدَّةُ

---

(1)- الأمالی، شیخ طوسی: 146، المجلس الخامس، حدیث 240؛ بحار الأنوار: 67/ 51، باب 44، حدیث 8.

(2)- الکافی: 2/ 423، باب فی ظلمة قلب المنافق، حدیث 3؛ بحار الأنوار: 67/ 51، باب 44، حدیث 9.



الْحِرْصِ فی طَلَبِ الرِّزْقِ، وَالْإِصْرارِ عَلَی الذَّنْبِ «1».

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از علائم شقاوت: خشکی چشم و سنگدلی و حرص شدید در طلب رزق و اصرار بر گناه است.

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَنانٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحابِهِ، عَنْ أَبِی عَبْدِاللّهِ علیه السلام قالَ: سَمِعْتُهُ یَقُولُ لِرَجُلٍ: إِعْلَمْ یا فُلانُ! إِنَّ مَنْزِلَةَ الْقَلْبِ مِنَ الْجَسَدِ بِمَنْزِلَةِ الإِمامِ مِنَ النّاسِ الواجِبِ الطّاعَةِ عَلَیْهِمْ. أَلا تَرى أَنَّ جَمیعَ جَوارِحِ الْجَسَدِ شُرَطَةٌ لِلْقَلْبِ وَتَراجِمَةٌ لَهُ مُؤَدِّیَةٌ عَنْهُ، الأُذُنانُ وَالْعَیْنانُ وَالأَنْفُ وَالْفَمُ وَالیَدانُ وَالرِّجْلانُ وَالْفَرْجُ، فَإِنَّ الْقَلْبَ إِذا هَمَّ بِالنَّظَرِ فَتَحَ الرَّجُلُ عَیْنَیهِ وَإِذا هَمَّ بِالإِسْتِماعِ حَرَّكَ أُذُنَیْهِ وَفَتَحَ مَسامِعَهُ فَسَمِعَ، وَإِذا هَمَّ الْقَلْبُ بِالشَّمِّ اسْتَنْشَقَ بِأَنْفِهِ فَأَدَّى تِلْكَ الرّائِحَةَ إِلَى الْقَلْبِ، وَإِذا هَمَّ بِالنُّطْقِ تَكَلَّمَ بِاللِّسانِ، وَإِذا هَمَّ بِالْحَرَكَةِ سَعَتِ الرِّجْلانِ، وَإِذا هَمَّ بِالشَّهْوَةِ تَحَرَّكَ الذَّكَرُ، فَهذِهِ كُلُّها مُؤَدِّیَةٌ عَنِ الْقَلْبِ بِالتَّحْریكِ، وَكَذلِكَ یَنْبَغی لِلْإِمامِ أَنْ یُطاعَ لِلْأَمْرِ مِنْهُ «2».

محمّد بن سنان از بعض اصحاب از امام صادق علیه السلام نقل می کند که حضرت به مردی فرمود: جایگاه قلب از جسد همانند جایگاه امام واجب الاطاعة در بین مردم است، نمی‌بینی که تمام جوارح جسد عاملان و کارمندان قلب و مترجم و ادا کننده عمل از طرف اویند؟

دو گوش و دو چشم و بینی و دهان و دو دست و دو پا و عضو شهوت همه کارگزاران قلبند.

---

(1)- الخصال: 1/ 242، حدیث 69؛ بحار الأنوار: 67/ 52، باب 44، حدیث 11.

(2)- علل الشرایع: 1/ 109، باب علة الطبائع والشهوات، حدیث 8؛ بحار الأنوار: 58/ 249، باب 46، حدیث 2.



هنگامی که قلب اراده دیدن کند، انسان دو چشمش را برای دیدن باز می کند و هرگاه اراده شنیدن کند دو گوش برای شنیدن باز می‌شود و وقتی بخواهد ببوید با بینی می‌بوید و بینی است که آن بو را به قلب می‌رساند و زمانی که بخواهد بگوید با زبان می گوید و وقتی بخواهد حرکت کند با پا حرکت می‌نماید و وقتی نیّت شهوت کند عضو شهوت را وادار به شهوت‌رانی می کند، این اعضاء و جوارح هستند که به تحریك قلب، به فعالیّت آمده و هرچه او بخواهد برایش انجام می‌دهند، سزاوار است که امام به خاطر جایگاهی که از امر دارد بدین‌گونه اطاعت شود.

عَنِ الصّادِقِ علیه السلام، عَنْ حكیمٍ أَنَّهُ قالَ: قَلْبُ الْكافِرِ أَقْسى مِنَ الْحَجَرِ «1».

امام صادق علیه السلام از حکیمی نقل می کند که گفت: قلب کافر سخت‌تر از سنگ است.

عَنْ عَلِيِّ بنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَخيهِ، عَنْ أَبيهِ عليهم السلام قالَ: أَوْحَى اللّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلى مُوسى عليه السلام! يا مُوسى! لا تَفْرَحْ بِكَثْرَةِ الْمالِ، وَلا تَدَعْ ذِكْرى عَلى كُلِّ حالٍ، فَإِنَّ كَثْرَةَ الْمالِ تُنْسى الذُّنُوبَ، وَأَنَّ تَرْكَ ذِكْرى يُقْسِى الْقُلُوبَ «2».

علی بن جعفر از برادرش از پدر گرامیش حضرت صادق علیهم السلام نقل می کند:

خداوند به موسی وحی کرد: به زیادی مال خوشحال مشو، یاد مرا در هیچ حالی از دست مده، کثرت مال گناهان را از یاد می‌برد و ترك یاد من دل‌ها را سخت و قسی می‌نماید.

---

(1)- الأمالی، شیخ صدوق: 244، المجلس الثالث والاربعون، حدیث 1؛ بحار الأنوار: 67/ 53، باب 44، حدیث 15.

(2)- الکافی: 2/ 497، باب ما یجب من ذکر اللّه...، حدیث 7؛ بحار الأنوار: 67/ 55، باب 44، حدیث 23.



قالَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله: ناجی داوُدُ رَبَّهُ فَقالَ: إِلهی! لِكُلِّ مَلِكٍ خَزانَةٌ فَأَيْنَ خَزانَتُكَ؟

قالَ جَلَّ جَلالُه: لی خَزانَةٌ أَعْظَمُ مِنَ الْعَرْشِ، وَأَوْسَعُ مِنَ الْكُرْسِيِّ، وَأَطْيَبُ مِنَ الْجَنَّةِ وَأَزْيَنُ مِنَ الْمَلَكُوتِ: أَرْضُهَا الْمَعْرِفَةُ، وَسَماءُهَا الإِيمانُ، وَشَمْسُهَا الشَّوْقُ، وَقَمَرُهَا الْمَحَبَّةُ، وَنُجُومُها الْخَواطِرُ، وَسَحابُها الْعَقْلُ، وَمَطَرُها الرَّحْمَةُ، وَأَثْمارُهَا الطَّاعَةُ، وَثَمَرُهَا الْحِكْمَةُ، وَلَها أَرْبَعَةُ أَبْوابٍ: العِلْمُ وَالْحِلْمُ وَالصَّبْرُ وَالرِّضا، أَلا وَهِيَ الْقَلْبُ «1».

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: داوود با خداوند مناجات کرد و عرضه داشت:

خداوندا! برای هر پادشاهی خزینه‌ای است، خزینه تو کجاست؟

خطاب رسید: برای من خزینه‌ای است از عرش بزرگ‌تر، از کرسی وسیع‌تر، از بهشت خوشبوتر، از ملکوت زیباتر، زمینش معرفت، آسمانش ایمان، خورشیدش شوق، ماهش محبّت، ستارگانش خاطره‌های روشن، ابرش عقل، بارانش رحمت، میوه‌هایش اطاعت، نتیجه‌اش حکمت و دارای چهار در است: علم و حلم و صبر و رضا، بدان که آن خزینه، قلب است.

فیض، آن عارف عالی مقام گوید:

غم خانه دلی باشد کان بی‌خبر است از تو — چون جای تو باشد دل غم خانه چرا باشد

بیگانه کسی باشد کو با تو نباشد یار — آن کس که تواش یاری بیگانه چرا باشد

---

(1)- عوالی اللآلی: 1/ 249، الفصل العاشر، حدیث 6؛ بحار الأنوار: 67/ 59، باب 44، حدیث 37.



دیوانه کسی بوده است کو عشق نفهمیده است — آن کس که بود عاشق دیوانه چرا باشد

فرزانه کسی باشد کو معرفتی دارد — آنکو نبود عارف فرزانه چرا باشد

نورت چو به دل تابد راهی به تو دل یابد — شمع رخ حوران را پروانه چرا باشد

رو سوره یوسف خوان تا بشنوی از قرآن — حق است حدیث عشق افسانه چرا باشد

»فیض» است زحق خرّم هرگز نخورد او غم — چون یافت عمارت دل ویرانه چرا باشد

## حفظ قلب از خطرات

انسان باید بنا به فرموده قرآن دنیا را خانه تجارت دانسته و خود را تاجر به حساب آورده و مشتری خویش را فقط خدا بداند و جنس مورد معامله را جز قلب سالم نداند.

در آثار گران‌بهای اسلامی آمده که هیچ چیز به ارزش قلب سالم نیست و در آخرت، تنها چیزی که خداوند بزرگ خریدار آن است، قلب سلیم است.

[يَوْمَ لا يَنْفَعُ مالٌ وَ لا بَنُونَ* إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ] «1».

روزی که هیچ مال و اولادی سود نمی‌دهد،* مگر کسی که دلی سالم [از رذایل وخبایث] به پیشگاه خدا بیاورد.

---

(1)- شعراء (26): 88- 89.



از این آیه شریفه نکات بسیار مهمّی می‌توان استفاده کرد، از جمله این که قلب مرکز نیّت است و این نیّت قلبی است که به عبادات اتّصال پیدا می‌کند و برای تمام اعمال عبادی انسان به منزله روح برای جسم است و می‌دانید که قرآن و روایات ملاك قبولی و ردّ اعمال را نیّت قلب می‌داند، اگر انسان عبادت را فقط به خاطر خدا انجام دهد، زمینه قبولی عبادت صددرصد است و اگر برای جلب خشنودی دیگران به اجرای مراسم عبادی روی آورد، قبولی عبادت از محالات است.

از این که می‌گوید: در قیامت، خریدار قلب سلیم هستم به این نتیجه می‌رسیم که قبولی تمام عبادات در گرو نیّت صحیح قلب است. اگر قلب از نظر نیّت دارای سلامت باشد، قابل خرید خداست و چون قلب خریده شود، در حقیقت همه اعمال خریده شده و اگر قلب از رحمت حق ممنوع گردد، در حقیقت همه اعمال عبادی و زحمات عمرانه انسان به هدر رفته و انسان جایگاهی جز جهنم و نصیبی جز عذاب دردناك الهی نخواهد داشت.

در مسئله نیّت و خلوص و ریا در باب چهارم کتاب پر ارزش «مصباح الشریعة» حدیث بسیار مهمی از امام صادق علیه السلام نقل شده، چنانچه خداوند مهربان توفیق عنایت کند شرح مفصل آن بیان خواهد شد.

کوشش برای حفظ سلامت قلب، یا اقدام برای معالجه امراض دل، از بهترین عبادات و پُرثواب‌ترین برنامه‌هاست.

انسان خداخواه، موظّف است علل خوشبختی و بدبختی قلب را بشناسد و تا سرحد امکان به دور کردن علل بدبختی و فساد قلب و جلب عوامل سعادت و خوشبختی دل بکوشد.

به طور یقین سعادت همه جانبه انسان، در پرتو صلاح قلب و بدبختی و بیچارگی او در گرو مرض یا امراض قلبی است.

در کلام غزالی

غزالی در کتاب پر ارزش «منهاج العابدین» درباره مسئله قلب مطالبی دارد که به انضمام قسمتی از اشعار عارفان و کلمات بزرگان نقل آن خالی از فایده نیست، می‌فرماید:

بر تو باد ای برادر! که دل نگاهداری و در آن نظر نیکو کنی و بذل و جهود بجای آری که دل را [خطر و اثر] از همه اعضا عظیم‌تر است و کار دل باریك‌تر و اصلاح آن دشوارتر و اندر آن پنج اصل یاد کنیم:

علم خداوند به قلب

اوّل: قوله تعالی:

[يَعْلَمُ خائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَ ما تُخْفِي الصُّدُورُ] «1».

[او] چشم‌هایی را که به خیانت [به نامحرمان] می‌نگرد و آنچه را سینه‌ها پنهان می‌دارند، می‌داند.

و قوله تعالی:

[يَعْلَمُ ما فِي قُلُوبِكُمْ] «2».

خدا آنچه گفتار غزالی نمی‌باشد در دل‌های شماست می‌داند.

---

(1)- غافر (40): 19.

(2)- الأحزاب (33): 51.



وقوله تعالی:

[إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ] «1».

او به آنچه در سینه‌هاست، داناست.

چند کرّت و چند جایگاه یاد کرده است و به اطلاع خداوند خبیر کفایت است مرد را که حذر در پیش گیرد و این تهدید بس است خواص بندگان او را؛ زیرا که معامله با علّام الغیوب با خطر باشد.

قلب نظرگاه حضرت حق

اصل دوّم:

قَوْلُهُ صلّى اللّه عليه [وآله]

وسلّم: إِنَّ اللّهَ لا يَنْظُرُ إِلى صُوَرِكُمْ، وَلا إِلى أَعْمالِكُمْ، إِنَّما يَنْظُرُ إِلى قُلُوبِكُمْ «2».

خداوند به چهره‌ها و اعمال شما نمی‌نگرد، فقط به دل‌های شما نظر می کند.

پس دل، موضع نظر ربّ العزّه است. ای عجبا! از کسی که روی خویش که نظرگاه خلق است همه روزه می‌شوید و پاکیزه می‌دارد و آرایش می‌دهد تا خلق بر دنس و چرك و عیب آن مطّلع نشوند و دل که نظرگاه حق است فرو گذارد و قبائح و فضایح و عیوب و آفات آن را مهمل بگذارد که اگر خلق بدانند که فضیحت و رسوایی در دل دارد، به یك بار از او هجرت کنند و بیزار شوند.

---

(1)- انفال (8): 43.

(2)- مسند احمد بن حنبل: 2/ 285، صحیح مسلم: 8/ 11؛ این حدیث با کمی اختلاف در مصادر شیعه نیز آمده است: جامع الأخبار: 100، الفصل السادس والخمسون فی الاخلاص؛ بحار الأنوار: 67/ 248، باب 54، حدیث 21 و...



قلب فرمانروای بدن

اصل سوّم: آن که دل مَلِکی است مطاع و مهتری است با تبع و اعضا جمله تبع اویند و چون مَلِك را کار مستقیم باشد، رعیّت و تبع را هم کار مستقیم باشد.

بیان آن است که رسول خدای تعالی فرمود:

إِنَّ فِی الْجَسَدِ مُضْغَةً، إِنْ صَلُحَتْ صَلُحَ الْجَسَدُ وَإِنْ فَسَدَتْ فَسَدَ الْجَسَدُ، أَلا وَهِیَ الْقَلْبُ «1».

در جسد پاره گوشتی است که اگر آن پاره گوشت اصلاح شود جسد هم اصلاح گردد و اگر در فساد باشد جسد هم فاسد است، بدانید که آن پاره گوشت قلب است.

و چون صلاح کلّی در آن است، واجب باشد عنایت بدان مصروف داشتن.

## قلب خزانه جواهر

اصل چهارم: آن که دل خزانه هر جوهری نفیس و معنی خطیر و عزیز است؛ اوّل عقل است و بزرگ‌تر آن معرفت حق تعالی است که سبب سعادت دو جهانی است؛ پس بصیرت که بدان سبب به نزد خدای تعالی تقدّم ووجاهت است. پس نیّت خالص در طاعات که ثواب ابد بدان متعلّق است. پس انواع علمها و حکمت‌ها که شریف‌ترین خصال بنده است و دیگر اخلاق شریفه که مردم بدان

---

(1)- طبقات الصوفیة: 70؛ مشرب الارواح: 13 و 57 و 152 با کمی اختلاف؛ این روایت در مصادر شیعه نیز موجود است: منیة المرید: 224، القسم الأول آدابه فی نفسه؛ بحار الأنوار: 58/ 23، باب 42، حقیقة النفس.



تفاضل و تفاخر جویند.

پس حق باشد که چنین خزانه را نگهدارند از آفات و دزدان و قطاع الطریق، تا آن جوهر عزیز و شریف خزانه را آفتی نرسد و دشمن بر او ظفر نیابد.

## پنج نکته درباره قلب

اصل پنجم: چون تأمّل حال او کردیم، پنج چیز یافتیم که دیگر اعضا را نیست.

اوّل:

آن که دشمن قصد او دارد و روی به او کرده است و ملازم اوست و اوست که منزل الهام و وسوسه است، پیوسته فرشته و دیو دعوت او می کنند.

دوّم:

شغل دل را بیش‌تر است که هوا و عقل هر دو در اویند و هر دو لشکر را، یعنی لشکر هوا و لشکر عقل را معترك و جنگاه اوست، پس حق باشد ثغر را نگاه داشتن و از او غافل نابودن.

سوّم:

عوارض او را بیش‌تر است و خواطر که پیوسته همچون تیر و باران در او می‌بارد و تو را قدرت آن نه که دفع آن کنی و هم چون چشم نیست که پلك چشم برهم نهی و از آفت چشم برهی و هم چون زبان نیست که در کام کشی و فارغ شوی؛ بلکه دل در معرض خاطرهاست که تو بر منع کردن از آن خاطرها قادر نیستی و دل را از آن نگه نتوانی داشت و نفس زود در پی آن خاطرها افتد و منع کردن او از این، کاری سخت است و محنتی عظیم.

چهارم:

علاج او دشوار است، چه او بر تو پوشیده است، آنگه بدانی که آفت بدو



رسیده باشد، ومحتاج شوی که بحث بسیار کنی به نظر دقیق وجهدی دور و دراز.

و پنجم:

آن که آفت بدو زود زود رسد که او به انقلاب نزدیك‌تر است. چنانچه گفته‌اند:

دل هم چو دیگ جوشان است و زودتر از آن در جوش آید. پس اگر دل بلغزید و العیاذ باللّه خلل و لغزیدن و افتادن او سخت باشد، کم‌تر آن باشد که میل کند به غیر خدای تعالی و منت‌های آن ختم و فکرت به خدای تعالی.

نمی‌شنوی که خدای تعالی می‌فرماید:

[أَبی وَ اسْتَکْبَرَ]!! «1».

آن کبر از دل خاست و به دل بود و او را بر کفر ظاهر داشت.

و جای دیگر می‌فرماید:

[أَخْلَدَ إِلَی الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَواهُ] «2».

آن میل و اتباع هوا به دل بود که به آن گناه شوم داشت و هم چنین می‌فرماید:

[وَ نُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَ أَبْصارَهُمْ کَما لَمْ یُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ نَذَرُهُمْ فِی طُغْیانِهِمْ یَعْمَهُونَ] «3».

و دل‌ها و دیدگانشان را [که وسیله فهم و بصیرت است، به سزای لجاجت و عنادشان] وارونه و دگرگون کردیم، [به این سبب با آمدن معجزه دلخواهشان هم ایمان نمی‌آورند] همان‌گونه که نخستین بار به آیات قرآن ایمان نیاوردند، آنان را در طغیانشان رها می‌کنیم تا پیوسته سرگردان باشند.

---

(1)- بقره (2): 34.

(2)- اعراف (7): 176.

(3)- انعام (6): 110.



و از این سبب، خواص بندگان خدای تعالی، بر دل خود ترسیده‌اند و بر وی بگریسته و همه عنایت با آن آورده. خداوند سبحانه و تعالی صفت ایشان می‌کند:

[یَخافُونَ یَوْماً تَتَقَلَّبُ فِیهِ الْقُلُوبُ وَ الْأَبْصارُ] «1».

[و] پیوسته از روزی که دل‌ها و دیده‌ها در آن زیر و رو می‌شود، می‌ترسند.

خدای تعالی ما را و شما را توفیق دهد که اعتبار گیریم و از مواضع خطر پرهیز کنیم و توفیق اصلاح دل یابیم، إنّه أرحم الراحمین.

اگر گویند: این کار دل عظیم مهم است، خبر ده ما را از آنچه او را به صلاح آورد و آفت و فساد از او بازدارد. گوییم: تفصیل این معانی درازنایی دارد در این کتاب آوردن؛ اما علمای آخر در آن تصنیف کرده‌اند و محتاج الیه با هفتاد خصلت محموده آورده‌اند و ضد آن مذموم بنموده و آن کس که او را غم دین بگرفته و از خواب غفلت بیدار شده و نظر با کار خود اندازد، تفصیل این معانی بر او دشوار نباشد، چون خدای تعالی توفیق دهد.

و در کتاب «عجائب القلب» از کتب «احیاء العلوم» آورده‌ایم و در کتاب «اسرار معاملات دین» که آن کتابی پُرفایده است و الّا فحول علما از آن منتفع نباشند، آورده‌ایم و این کتاب چنان است که مبتدی و قوی و ضعیف بدان منتفع باشند.

پس ما نظر کردیم در اصولی که ذکر آن لابد است در علاج دل و از آن گریز نیست.

---

(1)- نور (24): 37.



آفات قلب

چهار چیز یافتیم که آن آفت مجتهدان است و فتنه دل‌های عابدان و بلای نفوس ایشان و چهار چیز دیگر در مقابل آن که نظام متعبّدان است و صلاح دل‌ها و قوام کار ایشان است.

آفات چهارگانه:

طول امل، حسد، استعجال، کبر.

و مناقب چهارگانه:

کوتاهی امل، تأنّی در کار و نصیب خلق و تواضع و خشوع.

این است اصولی که در صلاح قلوب و فساد آن مؤثّر است، باید که تحصیل این مناقب کند و از این آفات بپرهیزد، تا بر مقصود ظفر یابد.

آفت اوّل: آرزوهای طولانی

امّا طول امل آن است که از همه خیری بازمی‌دارد و همه شرّ و فتنه‌ای می‌انگیزاند و درد بی‌درمان است که خلق را در انواع بلاها می‌اندازد.

و بدان که چون امل دراز در پیش گرفتی، چهار چیز از آن پدید آید:

یکی: ترك طاعت و کاهلی در عبادت. با خود گویی: پس از این بکنم، فردا، ساعتی دیگر، روزگار در پیش است، فوت نخواهد شد و راست گفت داود طایی:

مَنْ خافَ الْوَعیدَ قَرُبَ عَلَیْهِ البَعیدُ، وَمَنْ طالَ امَلُهُ ساءَ عَمَلُهُ.

هرکس از عذاب حق بترسد، به مقام قرب نزدیك شده و هرکس دچار درازی آرزو گردد بد عمل شود.

اوحدی مراغه‌ای چنین سروده «1»:

---

(1)- شعر از مؤلف به متن غزالی اضافه شده است.



دل نگهدار که بر شاهد دنیا ننهی کاین نه یاری است که او را غم یاری باشد

تو که امروز چو کژدم همه را نیش زنی مونس قبر تو شك نیست که ماری باشد

کشت ناکرده چرا دانه طمع می‌داری آب ناداده زمین را چه بهاری باشد

اگر آن گنج گران می‌طلبی رنجی بر گل مپندار که بی‌زحمت خاری باشد

دوّم: ترك توبه و تسویف گویی: توبه خواهم کرد و روزگار در پیش است و ایام دراز است و من جوانم و سال اندك دارم. این و مانند این تو را در دنیا رغبت پدید آرد و بر آن حریص گرداند.

سوّم: و غم روزی در پیش نهد. گویی: چه خورم و چه پوشم؟ و تابستان آمد و مرا چیزی نیست و شاید که عمر دراز بکشد و محتاج شوم.

این و امثال این تو را در طلب دنیا اندازد، دل تو مشغول شود و وقت ضایع گردد و غم بی‌فایده بی‌حاصل روی نماید، چنانچه از ابوذر رضی الله عنه روایت است که گفته است:

قَتَلَنی هَمُّ یَوْمٍ لَمْ أَدْرِکْهُ. قِیلَ وَکَیْفَ ذلِكَ یا أَباذَر! قالَ إِنَّ أَمَلی جاوَزَ أَجَلی «1». غم آن روزی که به آن نخواهم رسید مرا بکشت. گفتند: چگونه یا اباذر؟ گفت: امل من

---

(1)- اللمع: 186 با مختصری تفاوت، قسمت اوّل این روایت به این صورت «قتلنی همّ یوم لا أُدرِکُهُ» در مصادر شیعه موجود است: من لا یحضره الفقیه: 2/ 282، باب الزاد فی السفر، حدیث 2456؛ بحار الأنوار: 75/ 447، باب 33، حدیث 9.



و امید غم دراز در پیش اجل من افتد.

به قول عالم کم‌نظیر، مرحوم شیخ بهایی «1»:

ای مرکز دایره امکان وی زبده عالم کون و مکان

تو شاه جواهر ناسوتی خورشید مظاهر لاهوتی

صد ملك ز بهر تو چشم به راه ای یوسف مصر برآی از چاه

تا والی مصر وجود شوی سلطان سریر شهود شوی

در روز الست «بلی» گفتی و امروز به بستر «لا» خفتی

***

شد عمر تو شصت و همان پستی از باده لهو لعب مستی

گفتم که مگر چو به سی برسی یابی خود را دانی چه کسی

وز سی به چهل چو شدی واصل جز جهل نشد ز چهل حاصل

اکنون که به شصت رسیدت سال خالی نشدی یك دم ز وبال

این علم ز چون و چرا خالی است سرچشمه آن علیّ عالی است«2»

چهارم: سخت دلی خیزد از امل و فراموشی آخرت که چون امید عمر دراز در پیش گرفتی، مرگ را و گور را بیاد نیاوری، چنان که صلّی اللّه علیه [وآله] و سلّم فرمود:

إِنَّ أَخْوَفَ ما أَخافُ عَلَيْكُمْ إِثْنانَ: طُولُ الأَمَلِ وَاتِّباعُ الْهُوى أَلا وَإِنَّ طُولَ الأَمَلِ يُنْسى الآخِرَةَ وَاتِّباعَ الْهَوى يَصُدُّ عَنِ الْحَقِ «3».

---

(1)- شعر از مؤلف به متن غزالی اضافه شده است.

(2)- شیخ بهائی.

(3)- جامع الصغیر: 1/ 21، احیاء العلوم: 3/ 294 با کمی اختلاف. این روایت از رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام در مصادر شیعه به عبارات مختلف موجود است.

امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه خطبه 42 چنین می‌فرماید: «إِنَّ أَخْوَفَ ما أَخافُ عَلَيْكُمْ إِثْنانَ: اتِّباعُ الْهُوى وَطُولُ الأَمَلِ فأَمّا اتِّباعُ الْهَوى فيَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ؛ وَأمّا طُولُ الأَمَلِ فيُنْسى الآخِرَةَ».

عرفان اسلامی، ج2، ص: 96

بر دو چیز برای شما ترسناکم: آرزوی دراز، پیروی از هوای نفس، بدانید که آرزوی دراز آخرت را از یاد شما می‌برد و پیروی از هوا شما را از حق باز می‌دارد.

چون فکر تو همه در حدیث دنیا و اسباب معیشت باشد، دل سخت؛ شود، چه رقّت دل و صفای آن، همه از یاد کردن مرگ باشد و ثواب و عقاب و اهوال آخرت.

چون از این هیچ نباشد، دل را رقّت و صفا از کجا آید. خداوند فرماید:

فَطالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ «1».

آن گاه روزگار [سرگرمی در امور دنیا و مشغول بودن به آرزوهای دور و دراز] بر آنان طولانی گشت، در نتیجه دل هایشان سخت و غیر قابل انعطاف شد.

چون امل دراز شد، طاعت اندك شود و توبه باز پس افتد و معصیت بسیار شود و دل سخت گردد و اگر خدای تعالی توفیق ندهد عاقبت در سر آن شود و العیاذ باللّه.

پس کدام حال است از این بدتر؟ و کدام آفت از این عظیم‌تر؟ و این به سبب طول امل است.

امّا اگر امل كوتاه كنى و مرگ به خود نزديك گردانى و حال اقران و برادران خود يادآرى كه چگونه ناگاه مردند، در وقتى كه هيچ گونه مرگ در خيال ايشان نبود و باشد كه حال تو هم چون حال ايشان باشد و سخن عمر بن عبداللّه ياد آرى:

---

(1)- حديد (57): 16.



كَمْ مِنْ مُسْتَقْبَلٍ يَوْماً لَمْ يُكَلِّمْهُ، وَمُنْتَظِرٍ غَداً لَمْ يُدْرِكْهُ، لَوْ رَأَيْتُمُ الْأَجَلَ وَمَسِيرَهُ لَابْغَضَتِ الأَمَلَ وَغُرُورَهُ «1».

يعنى چه بسيار روز آينده‌اى كه با آن سخن نمى گويند و چه بسا فردای انتظار كشيده‌اى كه آن را درنمى‌يابند، هرگاه مرگ و مسير آن را مى‌ديديد، آرزو و غرور را دشمن مى‌داشتند.

نشنيدى أميرالمؤمنين 7 چه فرمود؟

إنّما الدُّنْيا ثَلاثَةُ أيّامٍ: يَوْمٌ مَضى بِما فيه فَلَيْسَ بِعائِدٍ وَيَوْمٌ أَنتَ فيهِ يَحِقُّ عَلَيْكَ‌ءإغْتِنامُهُ وَيَوْمٌ لا تَدْرى أَنْتَ مِنْ أهلِهِ وَلَعَلَّكَ راحِلٌ فيهِ.

دنيا سه روز است: دى كه گذشت و بدست تو از آن هيچ نيست و فردا كه ندانى كه بدان رسى يا نه و روز امروز كه تو در آنى؛ پس به غنيمت‌دار.

پس قول ابوذر رضى الله عنه كه:

الدُّنْيا ثَلاثَةُ ساعاتٍ: ساعَةٌ مَضَتْ، وَسَاعَةٌ أَنْتَ فيها، وَساعَةٌ لا تَدْرى أَتُدْرِكَها أَمْ لا. معنى همين است. پس توبه حقيقت، مالك يك ساعتى كه مرگ از ساعت تا ساعت است.

---

(1)- در وصيت حضرت رسول اكرم صلى الله عليه و آله كه در مصادر مختلف شيعه از جمله: مكارم الأخلاق: 458، الفصل الخامس...؛ الأمالى، شيخ طوسى: 526، مجلس 19؛ أعلام الدين: 189؛ بحار الأنوار: 74/ 75، باب 4 حديث 3. آمده است: در بخشى از اين وصيت رسول با كرامت اسلام چنين مى‌فرمايد: يا أباذر! كم من مستقبل يوماً لا يستكمله، ومنتظر غداً لا يبلغه. يا أباذر! لو نظرت إلى الأجل ومسيرةِ لأبغضت الأمل وغروره.

اما مصحح کتاب منهاج العابدین چنین می گوید:

با همه کنکاش در کتب احادیث واقوال علما و حکما و عرفا و مشاهیری که در دسترس بود این روایت یافت نشد، ولی در این مورد اشعار زیادی به عربی وجود دارد مانند:

ما فات مضى وما سيأتيك فأين قم فاغتنم الفرصة بين العدمين



پس قول شیخ ما رحمه اللّه که: الدُّنْیا ثَلاثَةُ أَنْفاسٍ: نَفَسٌ مَضی وَعَمِلْتَ فیهِ ما عَمِلْتَ، وَنَفَسٌ لا تَدْری أَتُدْرِکُهُ أَمْ لا، إِذْ کَمْ مَنْ تَنَفَّسَ نَفَساً فَفاجاهُ الْمَوْتُ قَبْلَ الآخِرَةِ فَلَسْتَ تَمْلِکُ إِلّانَفْساً واحِداً لا یَوْماً وَلاساعَةً «1».

دنیا سه نفس است: دمی گذشته که در آن کرده‌ای در آنچه کرده ای و دمی که نمی‌دانی آن را در می‌یابی یا خیر؛ زیرا چه بسیار کس بوده است که نفس می کشیده و پیش از آن که به نفس دیگر بپردازد مرگ او را فرا گرفته است. پس تو جز یك نفس را مالك نیستی، نه یك روز و نه یك ساعت.

معنی همین است.

پس در این نفس به طاعت خدای تعالی شتاب کن، پیش از آن که فوت شود، شاید که در نفس دوّم نباشی، یا نتوانی.

و برای روزی غم مخور که باشد که نمانی تا بدان محتاج شوی و وقت خود

---

(1)- در حدیثی طویل از حضرت امیرالمؤمنین علی بن أبی طالب علیه السلام در مصادر شیعه مانند: مستدرك الوسائل: 12/ 149، باب 94، حدیث 13752؛ بحار الأنوار: 70/ 110، باب 122 حدیث 110 نقل شده است که جهت تکمیل مطلب از لسان أمیرالمؤمنین قسمت مربوط به این بحث بیان می‌شود: «إِنّما الدُّنیا ثَلاثَةُ أَیّامٍ: یَوْمٌ مَضی بِمَا فیهِ فَلَیْسَ بِعَائِدٍ، وَیَوْمٌ أَنْتَ فِیهِ یَحِقُّ عَلَیْكَ اغْتِنَامُهُ، وَیَوْمٌ لا تَدری هَلْ أَنْتَ مِنْ أَهلِهِ وَلَعَلَّكَ راحِلٌ فیهِ».

مراجعه به اصل روایت و استفاده از کلام نورانی و گهربار حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که در باب آرزو و امل طویل است بسیار پرفایده می‌باشد.

با مراجعه به متون اصیل اسلامی شیعه و استفاده از محضر ائمه طاهرین علیهم السلام تعابیری با مفاهیم روایات قبل آمده است به این بیان: الدُّنیا ثلاثة أیام (به مصادر قبل مراجعه شود)، الدُّنیا ثَلاثَةُ أطباق... أعلام الدین: 341، التاسع والعشرون؛ عدّة الداعی: 102، فصل فی کراهیّة السؤال...

الدُّنیا ثلاثة أجزاء، مجموعة ورّام: 1/ 137، باب ذمّ الدنیا.

عرفان اسلامی، ج2، ص: 99

ضایع مکن و نباید که آدمی به روزی یك روزه یا یك ساعته یا یك نفس غم خورد.

شیخ مجرد، عارف موحد، جمال الدین اردستانی از باب نصیحت به اهل دنیا و آنان که غم امور مادی امروز و فردا خورند می گوید:

دل به محبوب ده که زنده شوی — شه شوی شاه گر تو بنده شوی

بندگی کن که زندگی یابی — زندگی خود ز بندگی یابی

خواجه این مفلسی زبیکاری است — غم و اندوه تو ز بی‌یاری است

مار بینی و یار پنداری — گرگ مرده شکار پنداری«1»

*** اسامة بن زید چیزی به دو ماه نسیه خریده بود، رسول صلی الله علیه و آله می‌فرماید: از اسامه عجب نمی‌دارید که تا به دو ماه خریداری می کند. اسامه دراز امل است «2».

پس ای برادر راه رو! چون تو این معانی و احوال و اقوال یادگیری و بر آن مواظبت نمایی املت کوتاه شود به توفیق خدای تعالی و به طاعت شتابی و به توبه تعجیل نمایی و معصیت از تو نیاید و در طلب دنیا رغبت ننمایی.

دلت با احوال و اهوال آخرت افتد و آن از نفس تا نفس باشد که یك به یك معاینه بینی، سخت دلی از تو برود، صفا و رقت پدید آید و خوف و خشیت در دلت پیدا شود و کار عبادت مستقیم گردد و این همه بعد فضل اللّه تعالی به سبب این یك خصلت است که کوتاهی امل خوانند.

زرارة بن ابی اوفی رحمة اللّه علیه را در خواب دیدند بعد از رحلت از دنیا،

---

(1)- شعر از مؤلف به متن غزالی اضافه شده است.

(2)- شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید: 18/ 127، باب 19، این حدیث شریف به تفصیل در مصادر شیعه ضبط شده است که حدیث کامل را به خاطر محتوای بسیار زیبای آن می‌آوریم:

«رَوَی أنّ اسامَةَ بنَ زیدٍ اشتری وَلیدةً بِمائَة دینارٍ إلی شَهرٍ، فَسَمِعَ رَسُولُ اللّهِ صلّی اللّه علیه وآله وسلّم فقال: أَلا تَعْجَبُونَ مِنْ أُسَامَة یشتری إلی شهرٍ، إنَّ اسَامَةَ لَطَوِیلُ الأَمَلِ».

عرفان اسلامی، ج2، ص: 100

پرسیدند: کدام کار بلیغ‌تر است به نزدیك شما؟ گفت: رضا و کوتاهی امل.

پس ای برادر! مجهود خویش بذل کن، در این اصل بزرگ که در اصلاح دل و نفس، عظیم مهم است.

آفت دوّم: حسد

امّا حسد: بدان که حسد طاعات را به فساد آورد و بنده را بر خطیئات دارد و آن دردی است که بسیاری [از] علما و قرّاء بدان مبتلا شده‌اند، تا به عوام و جهّال چه رسد، تا هلاك کرده ایشان را و در آتش برده. نمی‌شنوی که پیامبر فرمود: شش گروه به شش چیز در آتش روند: عرب به تعصّب و حکّام به جور و ظلم و دهاقین به کبر و تجّار به خیانت و اهل رستاق به جهل و علما به حسد «1».

پس بلایی که شومی آن به حدّی باشد که علما را به آتش برد، سزاوار باشد که از آن بپرهیزند.

و بدان که پنج چیز از حسد پدید آید:

یکی: فساد طاعت که رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

الحَسَدُ یَأْکُلُ الْحَسَناتِ کُلَّها کَما یَأْکُلُ النّارُ الْحَطَبَ «2».

---

(1)- «سِتَّةٌ یَدْخُلونَ النارَ بِسِتَّةٍ: العَرَبُ بالعَصَبیَّةِ والأُمراءُ بالجورِ والدهاقین بالکبریاء والتُّجار بالخیانة، وأهل الرساتیق بالجهلِ، والعُلماء بالحَسَد». احیاء العلوم: 3/ 163؛ طبقات الشافعیة: 6/ 344 با کمی اختلاف.

این روایت در مصادر شیعه با کمی اختلاف موجود است: منیة المرید: 324، الفصل الثانی فی آفات المناظرة؛ جامع الأخبار: 140، الفصل المائة...؛ بحار الأنوار: 73/ 156، باب 27، ذیل حدیث 1.

(2)- کشف الخفاء 1/ 356 با کمی اختلاف. این روایت در مصادر شیعه به این صورت آمده است: عن أبی عبداللّه علیه السلام قال: «إنّ الحسد یأکل الایمانَ کما تأکُلُ النارُ الحَطَب»؛ الکافی: 2/ 306، باب الحسد، حدیث 2؛ بحار الأنوار: 70/ 244، باب 131، حدیث 2 و...

عرفان اسلامی، ج2، ص: 101

یعنی حسد تمام حسنات را نابود کند، چنان که آتش هیزم را.

دوّم: فعل معصیت، چنان که وهب گفت: حاسد را سه علامت است: چون حاضر شود تملّق و چاپلوسی کند و چون غایب شود غیبت کند و به مصیبت شاد شود و شماتت کند.

گفتم: حاسد را این خود تمام است که خدای تعالی از شرّ او استفاده فرموده است: [وَ مِنْ شَرِّ حاسِدٍ إِذا حَسَدَ] «1» هم چنان که از آن شیطان فرموده است و حاسد را به منزلت شیطان و ساحر فرو آورده است.

سوّم تعب و غم بی‌فایده، بلکه وزر و معصیت، چنان که ابن السمّاك گوید: لَمْ أَرَ ظالِماً أَشْبَهُ لِلْمَظْلُومِ مِنَ الْحاسِد.

هیچ ظالم را ندیدم که به مظلوم مانندهتر بود چون حاسد.

چهارم: دل کوری تا هیچ حکمی از احکام خدای تعالی فهم نکند.

پنجم: محرومی و خذلان که هرگز به مراد نرسد. چنان که حاتم گفت:

الضَّغِينُ غَيْرَ ذى دينٍ، وَالْعائِبُ غَيْرَ عابِدٍ، وَالنَّمامُ غَيْرَ مأْمُونٍ، وَالْحَسُودَ غَيْرَ مَنْصُورٍ.

کینه‌ورز بی‌دین است و عیب جوینده حق نیست و سخن‌چین امان ندارد و حسود یاری نشود.

چگونه حسود به مراد رسد و مراد او آن است که زوال نعمت‌های خدای تعالی از بندگان او بشود و چگونه بر اعدا نصرت یابد و اعدای او بندگان مؤمن خدایند و چه نیکو گفت ابو یعقوب:

اللّهُمَّ صَبِّرْنا عَلى تَمامِ النِّعْمَةِ عَلى عِبادِكَ وَحُسْنِ حالِهِمْ.

---

(1)- فلق (113): 5.



خدایا! ما را صبری ده بر تمامی نعمت و نیکو حالی بندگان خود.

پس چنین دردی بدین رسوایی را معالجت مهم باشد و بدان مشغول باید شد به توفیق اللّه تعالی.

عارف وارسته، جمالی اردستانی گوید «1»:

آنان که در این جهان فانی — جویند حیات جاودانی

از هستی خویش عار دارند — بر دل همه داغ یار دارند

هم‌خانه و یار مقبلان باش — همراه و رفیق بی‌دلان باش

این منزل و راه مرد باشد — مردی که زخویش فرد باشد

دانا نشود کسی به تکرار — زنهار بکوش و دل به دست آر

دل‌های پر از غبار و آشوب هرگز نشود مقام محبوب

اندر پی هر نظر نظرهاست وندر سر هر سفر سفرهاست

ای غافل تن‌پرست تن دوست تا چند روی چو سگ پی پوست

ایمان به حیات جان نداری جز همّت آب و نان نداری

عارف حیل و حسد نداند در دیده به جز احد نداند

آزار دل کسی نجوید خاری کشد و گلی نبوید

آفت سوّم: استعجال

اما استعجال ونزق: بدان که این خصلتی است که به واسطه او مقصود فائت شود و بنده را در معصیت اندازد و چهار آفت از او پدید آید:

اوّل آن که مرد عابد قصد خیر دارد و در آن جدّ و جهد می‌نماید و وقت باشد که

---

(1)- شعر از مؤلف به متن غزالی اضافه شده است.



در حصول مقصود تعجیل می‌نماید و هنوز نه وقت آن باشد که به مقصود رسد، پس یا ناامید شود و اجتهاد بگذارد و از آن منزلت محروم گردد، یا غلو کند در اجتهاد و تعب و از آن منقطع شود، پس میان افراط و تفریط بماند و هر دو نتیجه استعجال‌اند.

روایت است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

إنَّ دينَنا هذا مَتينٌ، فَأَوْغِلْ فيهِ بِرِفْقٍ، فَإِنَّ الْمُنْبَتَّ لا أَرْضاً قَطَعَ وَلا ظَهْراً بَقِيَ «1».

دین ما محکم است به آهستگی و نرمی و مدارا در آن توان رفت که آن کس که چهارپای بشتاب راند، نه راه ببرد و نه چهارپای زنده بماند.

در مثل آمده: إنْ لَمْ تَسْتَعْجِلْ تَصِلْ، اگر عجله نکنی برسی.

و شاعر می گوید:

قد يدرك المتأنّي بعض حاجته وقد يكون من المستعجل الزلل«2»

آهسته رو به برخی از خواسته‌هایش می‌رسد، ولی آدم عجول دچار لغزش‌های گوناگون می‌شود.

دوّم آن که مرد عابد دعا می کند و حاجتی می‌خواهد به جدّ و اجتهاد و اجابت دعا را به تعجیل خواهد و نیابد، ناامید شود و محروم بماند از حاجت.

---

(1)- احياء العلوم: 2/ 239 و 4/ 79 با قدری اختلاف. این روایت در مصادر شیعه به این صورت آمده است: عن أبی عبداللّه علیه السلام قال: قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله: «یا علیُّ إنّ هذا الدین متینٌ فأَوْغِلْ فیهِ بِرِفقٍ وَلا تُبَغّضَ إلی نفسك عبادَةَ رَبِّكَ، فانّ المنبتَّ یعنی المفرط لا ظهراً أبقی وَلا أرضاً قَطَع، فاعمَلْ عَمَلَ مَنْ یَرْجُوا أنْ یَموتَ هرما، واحذَرْ حذَرَ من یتخَوَّفُ أن یموتَ غداً».

الکافی: 2/ 87، باب الاقتصاد فی العبادة، حدیث 6؛ وسائل الشیعة: 1/ 110، باب 6، حدیث 270 و...

(2)- شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید: 20/ 164، اختلاف العلماء فی تفضیل بعض الشعراء.

سوّم آن که مظلوم باشد و از سر خشم بر ظالم دعا می‌کند، تا مسلمانی هلاك شود به سبب او و باشد از حد تجاوز نماید و در معصیت و هلاك افتد «1».

قال اللّه تعالی:

[وَ يَدْعُ الْإِنْسانُ بِالشَّرِّ دُعاءَهُ بِالْخَيْرِ وَ كانَ الْإِنْسانُ عَجُولًا] «2».

و انسان به همان صورت که نیکی‌ها را می‌طلبد [بدون توجه به عواقب امور و به سبب جهل به مصالح و مفاسد خویش، گزند و آسیب و] بدی‌ها را می‌طلبد و انسان بسیار شتاب زده و عجول است.

چهارم آن که اصل عبادت و ملاك آن ورع است و اصل ورع به نظر و تأمّل و بحث تمام، توان یافت در همه چیزی از اکل و شرب و لبس و غیر این و چون مرد مستعجل باشد، توقف در کارها نکند، هر سخنی که فرازبان آید بگوید و هر طعامی که به دست آید بخورد و در حرام و شبهت افتد در این و در غیر این، پس ورع فوت شود و چه چیز باشد در عبادت بی‌ورع؟ و چون خصلتی چنین باشد که از خیرات حرمان آرد و از حاجات منقطع گرداند، بر مرد متعبّد لازم باشد که در اصلاح نفس خود کوشد و آن را از خود زایل کند.

امیر حسین بن عالم بن الحسن الحسینی، جامع علوم ظاهریه و باطنیه و حاوی فضایل عقلیه و نقلیه می‌گوید «3»:

---

(1)- مثل این که پدر و مادر، یا دوست و رفیق، یا شریك و همسایه، از روی اشتباه او را بیازارند و او به جای امر به معروف و نهی از منکر از خدا درخواست هلاك شدن آنان را بنماید منظور از مسلمان ظالم، ستمگران و زورگویان حرفه‌ای نیستند که آنان مشرك یا کافرند.

(2)- اسراء (17): 11.

(3)- شعر از مؤلف به متن غزالی اضافه شده است.

آنجا که حریم بی‌نیازی است | اندیشه ما خیال بازی است
حرفی که رود ز راه تقلید | خرسندی طبع دان نه توحید
قومی که زجمله پیش دیدند | در آینه عکس خویش دیدند
همواره بگرد خود تنی تو | آن‌گه دم معرفت زنی تو
در آینه دیده‌ای هوا را | گویی که شناختم خدا را

آفت چهارم: کبر

خصلتی است هلاك کننده به یکبارگی خدای تعالی فرماید:

[أَبی وَ اسْتَکْبَرَ وَ کانَ مِنَ الْکافِرِینَ] «1».

سر پیچید و تکبّر ورزید و از کافران شد.

و این خصلت چون خصلت‌های دیگر نیست که آن خصلت‌ها در عمل قدح کند و این در اصل و در دین و اعتقاد قدح کند.

و چون قوی و غالب آید تدارك دشوار باشد و کم‌تر چیزی که از او پدید آید چهار آفت است:

یکی: حرمان از حق و معرفت آیات و احکام حق تعالی. چنانچه فرمود:

[سَأَصْرِفُ عَنْ آیاتِیَ الَّذِینَ یَتَکَبَّرُونَ فِی الْأَرْضِ بِغَیْرِ الْحَقِ] «2».

به زودی کسانی را که در روی زمین به ناحق گردنکشی و تکبّر می کنند از [فهم] آیاتم بازمی‌دارم.

هم چنین فرمود:

---

(1)- بقره (2): 34.

(2)- اعراف (7): 146.



[كَذلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلى كُلِّ قَلْبِ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ] «1».

این گونه خدا بر دل هر گردنکش زورگویی، مُهر [تیره‌بختی] می‌نهد.

دوّم: مقت و بغض از حق تعالی نسبت به عبد، چنان که فرمود:

[إِنَّهُ لا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ] «2».

قطعاً او مستکبران را دوست ندارد.

و روایت است که موسی گفت: بار خدایا! دشمن‌ترین خلق تو کیستند؟ فرمود:

آن که دل او متکبّر باشد و زبان او غلیظ و دست او بخیل و خوی او بد.

سوّم: خزی و نکال در آخرت و دنیا، حاتم اصم رحمة اللّه علیه گفت: از مرگ بپرهیز در سه چیز: بر کبر و حرص و خیلاء که متکبّر را خدای تعالی از دنیا نبرد تا فروترین مردم او را خوار نکند و حریص را از دنیا نبرد تا به نان پاره یا به شیرینی محتاج بگرداند و نیابد و مختال را از دنیا نبرد تا در قذر و بول مراغه نزند و گفته‌اند:

من أخذ عزا بغير حق أورثه اللّه ذلا بحق «3»،

هرکس به ناحق عزتی برای خود برگزیند [و] تکبّر ورزد خداوند او را به حق ذلیل کند.

چهارم: عذاب آتش در عقبا.

قال اللّه تعالی:

الكِبْرِياءُ رِدائی، وَالْعَظَمَةُ إزاری، فَمَنْ نازَعَنی بِواحِدٍ مِنْهُما أدْخَلْتُهُ نارَ

---

(1)- غافر (40): 35.

(2)- نحل (16): 23.

(3)- الدر المنثور: 1/ 353.



جَهَنَّمَ «1».

بزرگواری عبای من و بزرگی لباس من است، کسی که به سبب یکی از این دو با من به جدال برخیزد او را به دوزخ خواهم افکند.

کبریایی و عظمت از صفات خاص من است، دیگری را نرسد که با من شریك باشد هرکس در این امر با من منازعه کند او را به آتش جهنّم می‌برم.

پس خصلتی که معرفت آیات حق و فهم احکام او بر تو فوت کند و بغض و مقت او بار آرد و خزی دنیا و آخرت، عاقل را از آن غافل نباید بود، تا آن را از خود دور کند بتوفیق اللّه تعالی.

این است آنچه حاضر بود ما را از این آفات چهارگانه و مرد عاقل را یکی تمام است نه همه.

اگر گویند آفت‌های این خصلت‌ها بدانستیم و اکنون حد و حقیقت آن باید که بدانیم، تا از آن خود را نگه توانیم داشت. بدان که در این هر یکی سخن بسیار است، در اینجا آنچه لابد است بگوییم.

## حدود و اقسام امل

اما امل: بیش‌تر علمای ما چنین گفته‌اند: طول امل، ارادت حیات و بقا است در زمان استقبال و کوتاهی امل ترك حکم است اندر آن و ترك حکم آن باشد که آن را

(1)- کشف الخفاء: 2/ 102؛ این روایت در مصادر شیعه نیز موجود است: مجموعة ورام: 1/ 198، بیان ذم الکبر؛ ارشاد القلوب: 1/ 189، باب 25؛ مستدرك الوسائل: 12/ 31، باب تحریم الکبر.



به مشیت و ارادت حق تعالی و به علم او مقیّد کند، یا ارادت حیات به شرط صلاح مستثنی و مقیّد کند.

پس آنگه اگر ذکر حیات کنی که من ساعتی دیگر یا نفسی دیگر یا روزی دیگر بزیم به حکم و قطع، بدان که تو با طول املی و آن از تو معصیت است؛ زیرا که آن حکم است بر غیب. پس اگر مقیّد کنی به مشیّت و علم حق تعالی و گویی: بزیم انشاء اللّه یا گویی: اگر خدا خواهد یا داند که من بزیم، از حکم طول امل بیرون آمده باشی و به قصر امل موصوف شده، از آن روی که حکم، ترك کرده باشی.

پس بر تو باد ای برادر! که ترك حکم کنی در ذکر بقا و حیات و مراد از ذکر، ذکر دل است، یعنی: دل را بر آن آرام دادن و بر آن ثابت کردن به توفیق و هدایت حق جلّ وعلا.

پس بدان که امل بر دوگونه است: امل عامّه و امل خاصّه.

امل عامّه آن است که حیات و بقا برای جمع دنیاخواهی و تمتّع بدان و این معصیت محض است. قال اللّه تعالی:

[وَ یُلْهِهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ یَعْلَمُونَ] «1».

و آرزوها سرگرمشان نماید؛ پس به همین زودی [حقّانیّت اسلام و فرجام شوم خود را] خواهند فهمید.

و ضد این قصر امل است

و امل خاصه آن است که حیات و بقا خواهد جهت عمل خیر و تمامی آن را، به شرط صلاح مستثنی کند؛ زیرا که تواند بود که خیری معین باشد و بنده را در آن یا در اتمام آن صلاح ننهاده باشد، برای آن که به سبب آن خیر در آفتی افتد که آن خیر بدان آفت وفا نکند. پس به شرط صلاح مقیّد بباید کرد، پس روا نباشد بنده را که ابتدا هر خیر که کند، از نماز و روزه و غیره آن در هیچ یك حکم کند به تمامی آن؛

---

(1)- حجر (15): 3.



زیرا که آن غیب است و نه آن که قصد کند به تمام ناکردن آن؛ زیرا گه باشد که او را در آن صلاحی نباشد. پس همه اعمال خیر را مقیّد باید کرد به استثناء و به شرط صلاح تا از عیب امل رسته باشد. حق تعالی با رسول می‌فرماید:

[وَ لا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فاعِلٌ ذلِكَ غَداً* إِلَّا أَنْ يَشاءَ اللَّهُ] «1».

و هرگز درباره چیزی مگو که من فردا آن را انجام می‌دهم،* مگر این که [بگویی: اگر] خدا بخواهد.

و گفته‌اند ضدّ این امل نیّت است، از آن که نیّت کننده خیر از امل دور باشد و ممتنع، پس نیّت صحیح باید دانست که آن اصلی عظیم است و در حدّ نیّت چنین گفته‌اند که خواستن عملی است به ابتدا، پیش از عمل دیگر به حکم ارادت و تمام کردن آن به تفویض واستثنا.

وحدّ نیت به لغت عرب چنین است:

«ارادة اخذ عمل مبتدأ به، قبل سائر الاعمال بالحکم مع ارادة الإتمام بالتفویض والاستثناء» «2».

اگر گویند: چرا در ابتدا حکم رواست و در اتمام و تمام کردن آن به تفویض و استثنا می‌فرماید؟ گوییم: تا خطر نباشد؛ زیرا که در ابتدا وقت هست و خطر در اتمام است که در وقت متراخی می‌افتد چه خطر وصول هست که ندانی بدان برسی یا نه و خطر فساد نیز هست که ندانی در آن صلاح است یا فساد، پس استثنا واجب است از بهر خطر وصول و تفویض واجب است از بهر خطر فساد، پس چون ارادت

---

(1)- کهف (18): 23- 24.

(2)- خواستن انجام دادن عملی از ابتداء، پیش از دیگر اعمال به حکم، همراه با به انجام رساندن آن به تفویض (در اختیار خدا در آوردن) و استثناء است.

بدین شرطها حاصل شود آنگه نیّت تو نیّت محمود باشد و از حدّ فاسد امل بیرون آمده باشی.

و بدان که حصن کوتاهی امل، ذکر موت است و از این جهت است که رسول صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

وَذکّرَ هادِمِ اللَّذّاتِ «1».

یعنی زیاد به یاد از بین برنده لذات باشید.

وحصن حصین او تذکّر ناگاه رسیدن است بر غفلت و غرور و فتور نعوذ باللّه.

پس ای برادر! این جمله حاصل کن در دل خویش و نگه دار و دست از ضایع کردن وقت بدار و از قال و قیل دور شو و بیدار باش.

حد و حقیقت حسد

امّا حسد: گوییم: حسد، خواستن زوال نعمت خدای تعالی است از برادر مسلمان از آنچه او را در آن صلاح باشد. امّا اگر زوال نعمت از او نخواهی، لکن‌برای خود مثل آن نعمت خواهی، آن را غبطت خوانند و خبر پیغمبر صلوات اللّه علیه را بر این حمل می‌کنیم آنجا که فرمود: لا حَسَدَ إلّا فی اثْنَیْنِ «2»، یعنی لا غبطة، از

---

(1)- محقق کتاب منهاج العابدین چنین می‌گوید: در جامع الصغیر: 1/ 90 و مشرب الأرواح: 27 به این صورت آمده است: اکثروا ذکر هاذم اللذات الموت و به صورتهای دیگر نیز در کتب مختلف مانند: طبقات الشافعیه سبکی: 6/ 381 به صورت: شوبوا مجالسکم بذکرها هاذم اللذات. آمده است.

(2)- احیاء العلوم: 1/ 11 و 3/ 191، در کشف الخفاء: 2/ 361 به این صورت آمده است: لا حسد الا فی اثنین: رجل عمله القرآن فهو یقوم به آناء اللیل وآناء النهار، ورجل آتاه اللّه ما لا فهو ینفقه آناء اللیل وآناء النهار.



غبطه به حسد عبارت کرد و این را صنعت اتّساع خوانند، از برای قرب معنی هریك بهم.

پس اگر او را صلاح در آن نباشد و زوال آن نعمت خواهی از او آن را غیرت گویند و ضد حسد نصیحت است و آن ارادت بقاء نعمت است بر برادر مسلمان خویش از آنچه او را در آن صلاحی باشد.

اگر گویند: چگونه بدانیم که او را در این صلاح است یا فساد، تا نصیحت کنیم یا حسد بریم؟ بدان که ما را غلبه ظنّی هست و این غلبه ظن در این موضع قائم مقام علم است و جاری مجرای او، پس اگر بر تو مشتبه شود زوال نعمت هیچ مسلمان و بقای آن مخواه إلّابه شرط صلاح و مقیّد به تفویض، تا از حکم حسد خلاص یافته و فایده نصیحت حاصل کرده باشی.

اما حصن نصیحت که مانع باشد از حسد، ذکر آن چیزهاست که حق تعالی بدان فرموده است از موالات و دوستی با مسلمانان و حصن این حصن ذکر تعظیم مؤمنان که خدای تعالی کرده است و رفعت قدر ایشان و کرامات عظیم که ایشان راست در آخرت و فایدهها که تو راست در دنیا از ایشان، چون یاری دادن از تعاون و تظاهر و جماعات و جمعات و امید سعادت ایشان در آخرت. این تذکر و امثال این تو را بر نصیحت برادر مسلمان [وا] دارد و از حسد بازدارد.

## حقیقت استعجال

امّا استعجال: بدان که عجله معنی است در دل که مرد را بر اقدام دارد در کارها به اوّل خاطری که درآید و توقّف وتأمّل نکند در آن و بر سرّ آن و عاقبت آن کار مطّلع نشود و استعجال عمل کردن است به تعجیل بی‌رؤیت و اتباع آن کردن.

و ضدّ آن اناءت است و این معنی است ثابت در دل که مرد را بر احتیاط دارد

عرفان اسلامی، ج2، ص: 112

و نظر و تأمّل کردن در کارها تأنّی کردن در عمل است به اناءت و اتّباع آن.

امّا توقّف ضد آن تعسف است شیخ ما رحمة اللّه علیه گفت: میان توقّف و تأنّی فرق است.

توقّف آن باشد که پیش از آن که در کاری شروع کنی، رشد کار معلوم کنی.

و تأنّی آن بود که بعد از آن که در کار شروع کنی، حقّ هر جزوی از اجزای آن کار بگزاری و مقدّمات اناءت ذکر خطرها است که مردم را در کارها فرا پیش آید، از انواع آفات و مخاوف و تذکّر آنچه در تثبّت است و فکر سلامتی و آنچه در تعسّف و استعجال است از ندامت و ملامت.

معنی کبر

امّا کبر: بدان که کبر، خاطری است که در ترفّع نفس و تعظیم او و تکبر در پی آن خاطر رفتن است و تواضع خاطری است در فروتن قدر نفس و حقیر داشتن او و تواضع پیروی کردن آن خاطر کردن است و هر یکی را از این عامی هست و خاصی:

امّا تواضع عامی آن است که به ملبس و مسکن و مرکب دون‌قدر و کفایت خود کند و تکبر در مقابله آن، آن که در این اشیا ترفع ورزد.

و تواضع خاصی آن است که نفس را رام کند بر آن که حق از همه‌کس قبول کند، وضیع و شریف و صغیر و کبیر و تکبّر در مقابله آن، این ترفّع کند و آن معصیت محض است و خطیئتی عظیم.

پس حصن تواضع عامی آن است که ابتدا و انتهای خویش یاد کنی و حالی که در آنی از انواع آفات و اقذار تذکّر فرمایی. چنان که گفته‌اند:

عرفان اسلامی، ج2، ص: 113

أوّلُكَ نُطْفَةٌ قَذِرَةٌ، وَآخِرُكَ جيفَةٌ مَذِرَةٌ، وَأَنْتَ فيما بَيْنَهُما حامِلُ الْعَذَرَةِ «1»، اوّلت نطفه گندیده بوده و آخرت مردار است نجس و تو بین این اوّل و آخر حمّال نجاستی!!

اوّلت نطفه گندیده بوده و آخرت مردار است نجس و تو بین این اوّل و آخر حمّال نجاستی!!

و حصن تواضع خاصی تذکر عقوبت آن کس است که از حق روی بگرداند و در باطل از حد بگذراند. این جمله کفایت است مرد مستبصر را «2».

به قول عارف روشن ضمیر، مرحوم وحدت کرمانشاهی:

هرکه از تن بگذرد جانش دهند | هرکه جان در باخت جانانش دهند

هرکه در سجن ریاضت سرکند | یوسف آسا مصر عرفانش دهند

هرکه نفس بت صفت را بشکند | در دل آتش گلستانش دهند

هرکه گردد نوح عشقش ناخدا | ایمنی از موج طوفانش دهند

مراحل وصول به حقیقت

با توجه به آیات قرآن و متون اسلامی روشن شد که سلامت اخلاق و عمل و همه شؤون انسانی در گرو سلامت قلب و انحراف در عمل و اخلاق و کلیّه برنامه‌های حیات، معلول فساد دل است.

توجّه به مسئله قلب از اعظم عبادات و حفظ سلامت آن بهترین کار و علاج امراض قلبیّه نیکوترین برنامه زندگی است.

---

(1)- این حدیث در مصادر شیعی از جمله مجموعة ورام: 1/ 199، بیان ذم الکبر آمده است.

(2)- منهاج العابدین (تصحیح شریعتی): 115.



بیداران راه با توجّه به نور وحی، انسان را در زمینه توجّه به قلب و حفظ سلامت آن راهنمایی کرده و برنامه‌های جالب و ریشه‌داری ارائه کرده‌اند و در نوشته‌های خود آورده‌اند که:

راه وصول به حقیقت و سعادت جاودانی سه مرحله دارد و هریك از آن‌ها هم دارای منازلی است.

این مراحل عبارت است از:

1- معرفت

2- همّت

3- محبّت

تا مرد حقیقت‌جو همه این سه مرحله را نپیماید، هرگز به مقصد سعادت جاودانی نمی‌رسد؛ زیرا که معرفت نظری بدون عمل و فعلیت میوه نمی‌دهد و برای عمل و فعالیّت، همّت لازم است و این همّت همان فضیلت است که قسمت عملی معرفت باشد، ولی فضیلت نیز بدون محبّت و عشق فایده نمی‌بخشد.

اگر در کلمات بالا دقت شود، مشخص می‌شود که این هر سه واقعیّت فقط در ارتباط با قلب است و چون قلب با کوشش انسان منوّر به این سه واقعیّت گردد، آراسته به سلامت و صلاح شده و در تمام اخلاق و اعمال آدمی اثر مثبت خواهد گذاشت و برای به دست آوردن معرفت راهی جز تفکّر و رجوع به خط پاك وحی نیست، که نتیجه این رجوع محبّت و عشق و نتیجه این عشق حرکت و همّت و فضیلت و عمل است.

در اینجا شرایط و آداب این سه مرحله را با اختصار تمام یادآوری می کنیم.

عرفان اسلامی، ج2، ص: 115

1- معرفت

در مرحله معرفت، پس از شناختن ماهیّت انسان و منشأ معاد و مقصد حیات او، مهم‌ترین چیزی که باید شناخت، قانون تکامل است که در همه جهان مادی و معنوی حکم‌فرماست. از این‌رو انسان، آزاد و مختار نیست که تکامل نیابد، بلکه مجبور و مأمور است. پس خوشبخت کسی است که این راه را به میل و اشتیاق برود، تا رنج و ناکامیش کم‌تر و شادی و کامیابیش بیش‌تر شود.

و نیز باید بشناسیم که افراط و تفریط در هرجا و در هر چیز و حتّی در پیمودن راه کمال و تحصیل علم نیز مضرّ است، وقوای روحی را از جادّه اعتدال بیرون می‌برد و دچار ضعف و سوء استعمال می‌سازد. لکن برای شناختن میزان اعتدال اکتساب قوّه تمیز و عقل لازم است.

و در نتیجه احتراز از افراط و تفریط، یك آهنگ نظم عمومی در زندگی حاصل می‌شود و گفتار و کردار و اندیشه انسان با هم یکی می‌شوند و تأمین آسایش درونی و بیرونی ایجاد می‌شود.

## 2- همّت

در مرحله همّت یا فضیلت، باید این نکته را درنظر گرفت که بهترین کارها آن است که به نام خدا و برای خدا بجا بیاوریم و مزد و مکافات را هم از خدا بدانیم.

یعنی هر وظیفه را آن قدر مقدس بشماریم که گویی خداوند ما را به اجرای آن امر کرده است و ما مأمور امر خدا هستیم.

هر کاری که با این قصد انجام شود، قدسیّت و علویت کسب می کند و منبع فیض و قدرت و شادی برای کار کننده و دیگران می گردد.

عرفان اسلامی، ج2، ص: 116

## 3- محبّت

در مرحله محبّت، این نکته اهمیّت دارد که همه اعمال ما باید از روی عشق و ذوق آورده شود و الّا فیض و روحانیّتی در آن باقی نمی‌ماند.

هر کاری را مثل این که معشوق حقیقی از ما خواسته است با کمال شادی بجا بیاوریم، یعنی از روی شوق و عشق پاك. حتّی فضیلت‌ها و دعاها و عبادت‌های ما هم باید با چنین عشق آتشین و خالص همراه شوند.

محبّت حقیقی از خودخواهی و نفس‌پرستی دور است و جز فدای نفس قانون دیگر نمی‌شناسد؛ مانند محبّت مادر نسبت به فرزندان خود.

محبّت حقیقی حدودی برای خود نمی‌داند و همه افراد بشر بلکه همه موجودات را مانند آفتاب، غرق انوار زندگی‌بخش خود می‌سازد.

بزرگی و بلندی و شرافت مرد، در معرفت و همّت و محبّت است: و این سه قوه هرگز از هم جدا نمی‌شوند و هر وقت جدا دیده شوند، پس کامل نیستند.

هر اقتداری که مبنی بر این سه رکن محکم نباشد، هرگز راه به حقیقت و سعادت نمی‌برد و میوه شیرین نمی‌دهد.

ترقی عالم و نیك‌بختی ملت‌ها بسته به فراوانی اشخاصی است که دارای معرفت بزرگ و همّت بلند و محبّت بی‌پایان هستند.

معرفت بزرگ چراغ راه زندگی است و قوای آفریننده روح انسانی را بیدار و آماده کار می‌کند.

همّت بلند، خس و خاشاك موانع را از پیش آن قوای روحی برمی‌دارد و درهم می‌سوزاند.

محبّت بی‌پایان و پاك از آلایش خودپرستی، به قوای روحی قدرت کامله

عرفان اسلامی، ج2، ص: 117

خدایی و فیض بیکران سبحانی می‌بخشد.

هرکه این سه گوهر، معرفت و همّت و محبّت را به دست آورد و هرکه این سه نهال قدرت را در زمین دل خود بپرورد، این جهان هم برای او بهشت برین می‌شود و در همین زندگی به سعادت جاودانی آسمانی می‌رسد؛ زیرا که اراده او با مشیّت خدا یکی می‌گردد و خداوند به چشم او می‌بیند و به گوش او می‌شنود و به دست او کار می‌کند.

یك چنین نفس کامل، نماینده و جانشین خدا روی زمین و حامل فیض و قدرت و عنایت او بر آفریدگان می‌گردد و از هرگونه قید آزاد بوده، محبوب آفریدگار جهان و رحمت برای عالمیان می‌شود! «1» سید نظام الدین محمود واعظ ملقّب به داعی إلی اللّه، در ترغیب انسان به سوی رشد و کمال و بریدن دل از موهومات و معدومات بالذات فرماید:

ابر نگرید مگر از شوق او  باغ نخندد مگر از ذوق او

عشق طلب کن که به جایی رسی  وزقدم او به نوایی رسی

سر به ره سلطنت فقر پیچ  تا نخری ملك سلیمان به هیچ

نیست تجرّد صفت آب و گِلْ  هست تجرّد صفت جان و دل

وسوسه را نام تعبّد مکن  تفرقه را نام تجرّد مکن

پرده پندار بباید درید  تا شود احوال قیامت پدید

***

(1)- اصول اساسی روانشناسی: 474.



راه‌های نفوذ شیطان به قلب

قلب، همانند حصاری است که دشمن دیرینه انسان- شیطان پلید- تمام همّت خود را برای ورود در آن قرار داده و برای تصرّف این حصار و حکومت بر آن سخت می کوشد.

تنها کسی می‌تواند این حصار را از دستبرد شیطان حفظ کند که با بیداری کامل به پاسداری و حراست ابواب و طرق و شکاف‌های نفوذی آن مشغول باشد.

و هرکس طرق و ابواب نفوذی این دشمن و یران‌گر را نشناسد، توان حفظ این حصار را ندارد.

نگهداری قلب از برنامه‌های فاسد شیطان، بر هر مکلّفی واجب و فراهم کردن مقدمه آن نیز واجب است، پس شناخت راه‌های نفوذی شیطان که باعث حفظ قلب از خطرات است واجب می‌باشد.

1- حرص و حسد

شیطان مطرود برای تسلط و حکومت خود بر قلب و چیره شدنش بر مخزن و منبع فیوضات الهی و تبدیل آن به پرورشگاه انواع رذایل و خبائث، از هیچ طریقی چشم پوشی نمی کند و با هر ریسمانی قلوب انسان‌ها را به بند می کشد و آن‌ها را هدف تیرهای زهرآگین و مهلك خود قرار می‌دهد.

دو راه و دو مدخل بسیار بزرگی که شیطان به وسیله آنها به راحتی می‌تواند حکومتش را بر قلب انسان برقرار کند عبارت است از: حرص و حسد.

زمانی که انسان حریص بر چیزی باشد، این حرص- که از اوصاف شیطانی

است- انسان را از دیدن حقیقت، کور و از شنیدن واقعیّت، کر می کند چنانچه پیامبر عزیز صلی الله علیه و آله فرمود:

حُبُّكَ الشَّیء یُعْمی وَیُصِمُ «1».

محبّتت به شیئی تو را کور و کر می کند.

در پرتو پرنور چراغ بصیرت، انسان راه‌های نفوذی شیطان را می‌شناسد. زمانی که پرده حرص و حسد، جلو نورافشانی این چراغ معنوی را گرفت، انسان از دیدن آن چه باید ببیند محروم گشته و در همین حال شیطان خطرناك فرصت پیدا می کند و آنچه را عامل رساندن انسان حریص به شهوات حیوانی است برای انسان نیکو جلوه می‌دهد. در این صورت انسان با داشتن زمینه حرص و تحریکات شیطانی دست به هر گناهی می‌زند!!

آری، وقتی نور بصیرت از کعبه دل بیرون رود و حرص این رذیلت شیطانی جایگزین آن گردد، معلوم است کار این خانه به کجا می کشد!

در تفسیر بعضی از آیات قرآن مجید آمده:

زمانی که نوح سوار کشتی شد و به دستور خداوند از هر نوع موجود زنده جفتی را در کشتی آورد، ناگهان چشمش به پیرمردی خورد که او را نشناخت، فرمود: چه کسی تو را داخل کشتی کرد؟ پاسخ داد: خودم آمدم و آمدنم برای این است که به قلب یارانت دست‌اندازی کنم تا جایی که قلبشان با من و بدن‌هایشان با تو باشد.

نوح فریاد زد: ای دشمن خدا! از کشتی بیرون شو، تو موجودی هستی که خدایت از پیشگاه رحمت و مغفرتش طرد کرده است.

ابلیس به نوح گفت:

---

(1)- شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید: 11/ 78؛ مسند احمد: 5/ 194.

پنج چیز مردم را به هلاکت می‌نشاند، سه مرحله آن را برایت می‌گویم و از دو قسمت دیگرش که ابزار مهم من برای به دام انداختن فرزندان آدم است چشم می‌پوشم!!

خداوند به نوح فرمود:

احتیاجی به بیان آن سه قسمت نیست، از او بخواه آن دو قسمت را برایت بگوید. شیطان گفت: دو برنامه‌ای است که مرا تکذیب نمی‌کنند و دو مسئله است که به آن دو با من مخالفت نمی‌ورزند. ای نوح! حرص و حسد، مردم را هلاك کرد، به خاطر آتش حسد خرمن عبادتم سوخت و ملعون شده و از پیشگاه محبّت حق رانده شدم و با حرص بود که درخت ممنوع بهشت را بر آدم مباح کردم و به وسیله حرص بود که آدم را از بهشت محروم نموده و به حاجتم رسیدم!! «1» حرص و حسد، دو علّت و دو مرض و دو عامل بدبختی است که جای هر دو در قلب است و شیطان با ورود از این دو راه قلب را تسخیر کرده و در نتیجه همه اعضا و جوارح را- که در سایه فرماندهی قلب‌اند- به گناه و آلودگی خواهد کشید.

## 2- غضب و شهوت

دو راه دیگری که شیطان از آن دو راه می‌تواند بر قلب انسان، این عرش پاك الهی تسلّط پیدا کند غضب و شهوت است.

غضب، راهزن عقل و غول پرخطر جاده باطن پاك انسان است؛ با ضعف ارتش عقل، هجوم ارتش شیطان شروع می‌شود.

به هنگام خشم است که شیطان هم چون کودکی که با توپ بازی می‌کند با انسان

---

(1)- مستدرك الوسائل: 12/ 18، باب تحریم الحسد، حدیث 1339.



و سعادت انسان بازی می‌کند.

روایت بسیار مهمی در این زمینه رسیده که جدّاً قابل دقت است، می‌فرماید:

شیطان، موسی را ملاقات کرد و به حضرت عرضه داشت: ای موسی! تویی آن انسانی که خداوند مهربان تو را به رسالت برگزیده و بی‌واسطه با تو سخن می‌گوید، روی این حساب از آبروی فوق‌العاده‌ای برخورداری، من یکی از مخلوقات خدایم و گناهی را مرتکب شدم و علاقه دارم از آن گناه به درگاه حضرت حق توبه کنم!! به پیشگاه محبوب عالمیان واسطه شو تا توبه‌ام را بپذیرد.

موسی بزرگوار قبول کرد، از خداوند مهربان درخواست کرد: الهی! توبه‌اش را بپذیر. خطاب رسید: موسی! خواسته‌ات را قبول کردم، به شیطان امر کن به قبر آدم سجده کند، چرا که توبه از گناه، جبران عمل فوت شده است.

موسی، ابلیس را دید و پیشنهاد مقصود خلقت را به او گفت. سخت عصبانی و خشمگین شد و با تکبّر گفت: ای موسی! من به زنده او سجده نکردم، توقّع داری به مرده او سجده کنم!!

سپس گفت: ای موسی! به خاطر این که به درگاه حق جهت توبه من شفاعت کردی بر من حق‌دار شدی، به تو بگویم که در سه وقت مواظب ضربه من باش که هرکس در این سه موضع، مواظب من باشد از هلاکت مصون می‌ماند.

1- به هنگام خشم و غضب، مواظب فعالیت من باش که روحم در قلب تو و چشمم در چشم تو است و همانند خون در تمام وجودت می‌چرخم، تا به وسیله تیشه خشم، ریشه‌ات را برکنم.

2- به وقت قرار گرفتن در میدان جهاد، متوجّه باش که در آن وقت من مجاهد فی سبیل اللّه را به یاد فرزندان و زن و اهلش انداخته، تا جایی که رویش را از جهاد فی اللّه برگردانم!

عرفان اسلامی، ج2، ص: 122

3- بترس از این که با زن نامحرم خلوت کنی که من در آنجا واسطه نزدیک کردن هر دو به هم هستم «1»!

در این داستان عجیب، شیطان به سه برنامه خطرناک اشاره دارد: شهوت، غضب و حرص.

در هر صورت باید گفت: بدون شک، فرار انسان از جهاد، ریشه‌ای جز حرص به دنیا ندارد و امتناع ابلیس از سجده به آدم منشأی غیر حسد نمی‌تواند داشته باشد و این حسد، درب بسیار بزرگی است که شیطان با ورودش، قدرت تسخیر قلب را پیدا می‌کند.

می‌گویند: بعضی از پیامبران به شیطان گفتند: به چه چیز بر انسان غالب می‌شوی؟ گفت: به حرص و هوای نفس.

می‌گویند: ابلیس در برابر بنده‌ای از بندگان خالص حق ظاهر شد؛ آن عبد بیدار از او پرسید: در کدام یك از اخلاقیات انسان کمك مؤثّرتری برای تو است که او را به بدبختی بنشانی؟ گفت: خشم، چون انسانی به غضب گرفتار شود او را به بازی می‌گیرم چنان که کودك توپ را می‌گیرد!

فیض کاشانی، آن انسان والا چنین گوید:

رو به حق آوری ای جان چه شود — نروی همره شیطان چه شود

توبه‌ها چند کنی و شکنی — نکنی گر تو گناهان چه شود

اوّل اندیشه کنی تا آخر — نشوی زار و پشیمان چه شود

»فیض» بیهوده کنی جان تا کی — جان دهی در ره جانان چه شود

---

(1)- بحار الأنوار: 60/ 280، باب 3، حدیث 169.



### 3- عشق به لذات دنیا

از جمله راه‌هایی که شیطان، قلب را تسخیر می‌کند، عشق انسان به آرایش و لباس فاخر و جمع کردن اثاث زندگی و ساختن خانه‌ای مطابق با میل و شهوت است.

شیطان هنگامی که این محبّت را حاکم بر دل دید، دائم انسان را دعوت به آباد کردن خانه به حد افراط و رنگ و نقّاشی سقف و دیوارهای آن و وسعت دادن بنا، می‌کند و از او می‌خواهد که تا می‌تواند به لباس ومرکبش برسد. کاری می‌کند که تمام عمر در تسخیر این نوع برنامه‌ها باشد و آن چنان او را غرق در امور دنیا می‌کند که همانند کرم ابریشم مجبور شود به طور دائم به دور خود بتند، تا زمانی که مرگ برسد؛ آن وقت است که در راه شیطان و هوای نفس جان داده و به بدبختی ابدی دچار خواهد گشت؛ به همین خاطر بود که بسیاری از دانایان از بدی عاقبت وحشت داشتند.

### 4- پرخوری

پرخوری و سیری از غذا، یکی از راه‌های تسلط شیطان بر قلب است. هر چند غذای حلال باشد؛ زیرا پرخوری و سیری علّت تقویت شهوات است و شهوات از برّنده‌ترین اسلحه‌های ابلیس ملعون است.

می‌گویند: یحیی، ابلیس را با قفل‌های متعدّدی دید، از او پرسید: این‌ها چیست؟ گفت: شهواتی که به وسیله آن‌ها انسان را از بندگی بازمی‌دارم.

یحیی گفت: در این قفل‌ها برای من هم چیزی هست؟ گفت: آری، زمانی که پر بخوری تو را نسبت به نماز و ذکر سنگین کرده و آن‌طور که باید نمی‌توانی نماز

عرفان اسلامی، ج2، ص: 124

بخوانی و شیرینی ذکر حق را بیابی. یحیی گفت: غیر از این هم چیزی هست؟

گفت: نه.

یحیی گفت: از این پس تعهد خدایی بر من است که شکم خود را از غذا پر نکنم. ابلیس هم گفت: به خدا قسم از این به بعد، هرگز مسلمانی را نصیحت نخواهم کرد «1».

### 5- طمع

طمع، از جمله درهایی است که شیطان برای حکومت بر قلب از آن گذر می‌کند. وقتی طمع بر دل غالب شد، دائماً شیطان انسان را وادار به تصنّع در عمل و اخلاق و جلوه دادن خویش می‌کند، تا آن کسی که انسان نسبت به او طمع کرده توجّهش به آدمی جلب شود و اینجا است که انسان به ناچار گرفتار ریا و مکر و حیله و تلبیس شده و آنچه را انسان به آن طمع کرده گویی معبود انسان می‌شود.

از آن به بعد همّت انسان در جلب او و محبوب شدن نزد او خرج می‌شود و برای به دست آوردن خشنودی فردی که به او طمع بسته، از هر دری وارد شده دست به هر عمل ناشایستی می‌زند. حداقلّ بلایی که در این زمینه انسان دچار می‌شود تعریف بیجا از طرف و سهل‌انگاری نسبت به غلطکاری‌های او و ترك امر به معروف و نهی از منکر است.

نقل می‌کنند:

ابلیس به نظر عبداللّه بن حنظله آمد و گفت: می‌خواهم چیزی به تو بیاموزم! عبداللّه گفت: هیچ حاجتی به آموختن از تو ندارم. گفت: عبداللّه! دقت کن اگر

---

(1)- المحاسن: 2/ 439، باب 37، حدیث 297؛ وسائل الشیعة: 24/ 241، باب کراهة کثرة الأکل، حدیث 30438؛ بحار الأنوار: 63/ 334، باب 5، حدیث 18.



مطلبم خیر بود قبول کن ورنه مرا از خود بران. ای پسر حنظله! از غیرخدا تقاضا و تمنّا نداشته باش و به هنگام خشم مواظب باش که به کجا کشیده می‌شوی!

## 6- عجله و ترك استقامت

از دیگر راه‌های ورودی شیطان به قلب، عجله و ترك استقامت در امور است.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرموده:

الأَنَاةُ مِنَ اللّهِ وَالعَجَلَةُ مِنَ الشیطانِ «1».

وقار و سنگینی از خدای عزوجل و عجله از شیطان است.

قرآن می‌فرماید:

[خُلِقَ الْإِنْسانُ مِنْ عَجَلٍ] «2».

انسان از شتاب و عجله آفریده شده است.

و در جای دیگر می‌فرماید:

[وَ کانَ الْإِنْسانُ عَجُولًا] «3».

و انسان بسیار شتاب زده و عجول است.

و به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

[وَ لا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضى إِلَيْكَ وَحْيُهُ] «4».

---

(1)- المحاسن: 1/ 215، باب 8؛ تحف العقول: 43، حديث 101؛ وسائل الشيعة: 27/ 169، باب 12، حديث 33514.

(2)- انبياء (21): 37.

(3)- اسراء (17): 11.

(4)- طه (20): 114.



و پیش از آن که وحی کردن قرآن بر تو پایان گیرد در خواندنش شتاب مکن.

آری، اعمال آدمی باید از روی بصیرت و بینایی و معرفت و آگاهی باشد و بصیرت و معرفت، احتیاج به تأمّل در کار و استخدام زمان و مهلت دارد و بدون شك عجله، انسان را از بهره گرفتن از بصیرت و معرفت منع می‌کند و به هنگام عجله ابلیس خائن از جایی که انسان نفهمد سفره شرّش را باز می‌کند.

روایت شده:

به وقت ولادت عیسی، فرزندان ابلیس به پدر خود گفتند: امروز سر بت‌ها و اصنام افتاد، چه خبر شده؟ گفت: نمی‌دانم. دوری زد و برگشت و از ولادت عیسی، خبر داد و گفت: دوره بت‌پرستی تمام شد، انسان را از راه عجله و سبك گرفتن کار گمراه کنید.

7- مال دنیا

از دیگر راه‌های غلبه شیطان درهم و دینار و طلا ونقره و توابع این دو فلز است، آن چنان دل را به مال پیوند می‌دهد که برای انسان همّت و اراده و محبّت و عشقی جز به مال نماند و از این راه تمام وقت گرانبها و عمر پر قدرش صرف شود تا جایی که چشم باز کند، خود را در عمق جهنّم ببیند!!

## 8-/ ترس از فقر

از درهای دیگر شیطان به سوی قلب بخل و ترس از نداری و فقر است؛ بخلی که اگر بر انسان مسلّط شود آدمی را از انفاق در راه حق محروم کرده و تمام نیروی انسان را در جهت جمع مال- که عاقبتش عذاب الیم است- متمرکز خواهد کرد.

عرفان اسلامی، ج2، ص: 127

از قول شیطان نقل می کنند که گفته: در سه جا به طور حتم انسان مغلوب من است: به دست آوردن مال نامشروع، خرج مال در غیر جای خودش و منع حقوق مالی.

گفته‌اند: شیطان سلاحی برای گمراه کردن بشر برّنده‌تر از ترس از فقر ندارد، چون بخل و ترس از فقیر شدن، بر انسان غالب شد از به دست آوردن مال حرام خودداری نخواهد کرد و از پرداخت حقوق مالی ابا خواهد داشت و از سر هوی و هوس سخن خواهد گفت و بر پروردگارش سوء ظن خواهد برد!

عزیزان! آنچه را در سطور گذشته به عنوان خطرات قلب و علل فساد دل خواندید، همه به فرموده امام صادق علیه السلام، باعث وقف قلب یعنی قطع دل از منافع حقیقی دنیا و آخرت و محروم شدن قلب از رحمت بی‌منتهای خداست تمام برنامه‌هایی که در فصول گذشته خواندید علّت غفلت دل از حضرت معبود است و چون دلی دچار غفلت شد، راه حکومت شیطان، برایش بازگشته و زمینه آلوده شدن به تمام رذایل برایش فراهم خواهد آمد. وَوَقْفُ الْقَلْبِ فِی الْغَفْلَةِ عَنِ اللّهِ.

عرفان اسلامی، ج2، ص: 128

[أَلا تَرى أَنَّ الْعَبْدَ إِذا ذَكَرَ اللّهَ تَعالى بِالتَّعْظيمِ خالِصاً إِرْتَفَعَ كُلُّ حِجابٍ بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللّهِ مِنْ قَبْلِ ذلِكَ]

از آیات قرآن و متون اسلامی استفاده می‌شود که مهم‌ترین و مؤثّرترین ذکر، ذکر قلبی است.

طریقه کسب معرفت حقیقی

ذکر قلب عبارت از یاد خداست و این یاد، معلول معرفت انسان به حضرت اوست.

آن معرفتی که ثمره‌اش یافتن و درك «لا إله إلّا اللّه»، و «لا حول ولا قوّة إلّا باللّه»، و «لا مؤثّر فی الوجود إلّااللّه»، و «لیس فی الدّار غیره دیّار» است.

علم به فقر ذاتی

انسان چون نسبت به خود و تمام آفرینش به دریای فکرت فرو رود، به این نتیجه می‌رسد که همه موجودات، فقیر بالذات و محتاج مطلق‌اند و به این حقیقت دست می‌یابد که هیچ‌یك از موجودات عالم را بزرگی نمی‌رسد و در وجود آن‌ها هم علّتی که سبب ادّعای بزرگی از طرف آنان شود وجود ندارد.

در پایان این فکر نورانی و اندیشه روحانی حقارت و فقر ذاتی تمام موجودات

عرفان اسلامی، ج2، ص: 129

برایش آشکار شده و عظمت بی‌نهایت در بی‌نهایت محبوب در آیینه دلش تجلّی می‌کند.

چون فقر خالص را در ذات موجودات ببیند و عظمت را به تنهایی در محبوب حقیقی عالم مشاهده کند، تمام حجاب‌هایی که قبل از این دو نظر- نظر به فقر ذاتی موجودات و عظمت منحصر به حق در قلبش بود از میان برداشته شود و دلی که قبل از مشاهده بزرگی حق و حقارت موجودات، دچار حجاب‌ها بود عرش الهی گردد و از آسمان‌ها و زمین وسعتش بیش‌تر شود!!

در اینجاست که دست حاجت بردن به سوی غیر خدا قطع شود و جز دامن رحمت و عنایت و لطف و محبّت او در دست نماند.

در اینجاست که بر انسان معلوم می‌شود تمام موجودات با همه قدرتی که از طرف حق به آن‌ها عنایت شده از درمان کوچك‌ترین درد انسان عاجز و تنها خداست که حلّال تمام مشکلات است.

در اینجاست که موجودیّت ناچیز انسان با اتّصال به انوار حقیقت، از ناسوت نجات پیدا کرده و پرواز کنان به سوی خطّه لاهوت به حرکت آید.

و اینجاست که مشرّف به شرف خلافة اللهی گشته و در زمین به خاطر فنا شدن در حق، کار خدایی کند.

ادیب ارجمند، ملّا محمّدباقر لاری به پیشگاه مولا چنین عرضه می‌دارد:

کریما رحیما جهان داورا — عطا پرورا معدلت گسترا

خداوندگارا خدایی تو راست — زما عجز و قدرت نمایی تو راست

تویی دادخواه و تویی دادرس — تویی بیگه و گاه فریاد رس

تویی آگه از هر نهان همه — تویی هم نهان هم عیان همه

علی را شبانگاه بیتوته نیز — نگه داشتی زآن گروه ستیز

عرفان اسلامی، ج2، ص: 130

الهی الهی تو را بنده‌ام — به خاك نیازت سرافکنده‌ام

سرافکنده آستان توام — غبار ره آستان توام

طلوع نور ایمان

هر اندازه که علم به خدا و اوصاف جمالیه و جلالیّه‌اش حاصل شود، نور ایمان در قلب طلوع نماید و حجاب‌های نورانی و ظلمانی میان خدا و قلب برداشته گردد و حیات تازه‌ای به قلب افاضه می‌شود.

[اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ] «1».

خدا سرپرست و یار کسانی است که ایمان آورده‌اند؛ آنان را از تاریکی‌ها [ی جهل، شرك، فسق وفجور] به سوی نورِ [ایمان، اخلاق حسنه و تقوا] بیرون می‌برد.

[أَ وَ مَنْ كانَ مَيْتاً فَأَحْيَيْناهُ وَ جَعَلْنا لَهُ نُوراً يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُماتِ لَيْسَ بِخارِجٍ مِنْها] «2».

آیا کسی که [از نظر عقلی و روحی] مرده بود و ما او را [به وسیله هدایت و ایمان] زنده کردیم و برای وی نوری قرار دادیم تا در پرتو آن در میان مردم [به درستی و سلامت] حرکت کند، مانند کسی است که در تاریکی‌ها [یِ جهل و گمراهی] است و از آن بیرون شدنی نیست؟!

و در روایت عنوان بصری است که امام صادق علیه السلام به او فرمود:

لَيْسَ الْعِلْمُ بِكَثْرَةِ التَّعَلُّمِ، وَلكِنَّهُ نُورٌ يَقَعُ فى قَلْبِ مَنْ يُرِيدُ اللّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ. فَإِذا

---

(1)- بقره (2): 257.

(2)- انعام (6): 122.



أَرَدْتَ الْعِلْمَ فَاطْلُبْ أَوَّلًا فى نَفْسِكَ حَقِيقَةَ الْعُبُودِيَّةِ، وَاطْلُبِ الْعِلْمَ بِاسْتِعْمالِهِ، ثُمَّ اسْتَفْهِمِ اللّهَ يُفْهِمُكَ «1».

کسب دانش به این نیست که در فراگیری آن بسیار بکوشی بلکه آن پرتوی است از نور که خداوند آن را در دل هرکس که بخواهد رهنمونش گردد قرار می‌دهد، پس اگر دانش می‌طلبی نخست باید در جان خود حقیقت بندگی را بجویی و دانش را از رهگذر عمل طلب کنی، آن گاه فهم مشکلات را از خدا بخواهی تا خداوند نیروی فهم به تو عطا کند.

مرحوم الهی قمشه‌ای گوید:

خیز تا زین خیمه تنگ جهان بیرون زنیم — خیمه بر بالای هفت اقلیم و نُه گردون زنیم

خلق عالم سخره نیرنگ و رنگند و فسون — ما به بیرنگی برون زین قوم بوقلمون زنیم

نیست دنیا را بهای آن که دل بر وی نهیم گوهر جان را به سنگ عشوه او چون زنیم

چند روزی از صفا شاگردی احمد کنیم تا به دانش طعنه بر سقراط و افلاطون زنیم

و البته این نور- نور علم- نیز مانند سایر انوار، قابل شدّت و ضعف و زیادت و نقصان است.

[وَ إِذا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آياتُهُ زادَتْهُمْ إِيماناً] «2».

---

(1)- منیة المرید: 149.

(2)- انفال (8): 2.



وهنگامی که آیات او بر آنان خوانده شود بر ایمانشان می‌افزاید.

[وَ قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْماً] «1».

و بگو: پروردگارا! دانش مرا بیفزای.

و چون حجاب‌ها مرتفع شود، با خرق هر حجابی نوری در دل تابیده و به همان اندازه قوی‌تر وکامل‌تر می‌شود، تا آنجا که نور تمام فضای قلب را احاطه نموده و انشراح صدر برای سالك دست دهد و حقایق اشیاء بر او منکشف شود و بر نظام اتمّ عالم اطّلاع یابد و داند که آنچه انبیای عظام الهی فرموده‌اند، همگی درست است و از جانب خدای تعالی است و نتیجه این انشراح آن است که لوث شدن صفات ذمیمه در نفس و متخلّق شدن به اخلاق فاضله است.

[أَ فَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلامِ فَهُوَ عَلى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ] «2».

آیا کسی که خدا سینه‌اش را برای [پذیرفتن] اسلام گشاده است و بهره مند نوری، از سوی پروردگار خویش است.

و چون نور صفات و ملکات فاضله، بر نور معرفت اضافه شود، به مصداق نور علی نور،

[يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِناتِ يَسْعى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بِأَيْمانِهِمْ] «3».

[این پاداش نیکو و باارزش در] روزی [است] که مردان و زنان باایمان را می‌بینی که نورشان پیش رو و از جانب راستشان شتابان حرکت می کند.

---

(1)- طه (20): 114.

(2)- زمر (39): 22.

(3)- حدید (57): 12.



در کلیّه اوامر حق، کمر اطاعت بربندد و از همه منهیّات اجتناب نماید و هر عبادتی را به طور شایسته بجای آورد تا نوری و صفایی در قلبش پیدا شود که قلب را آماده انشراح بیش‌تر و معرفت و یقینی افزون‌تر گرداند.

و باز همین معرفت و یقین و انشراح، او را بر عبادتی دیگر و اخلاصی بیش‌تر وادارد، که از آن عبادت و اخلاص باز دل را صفایی و نوری تازه‌تر و یقینی قوی‌تر و معرفتی تمام‌تر حاصل آید.

[يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوانَهُ سُبُلَ السَّلامِ] «1».

خدا به وسیله آن [نور و کتاب] کسانی را که از خشنودی او پیروی کنند به راه‌های سلامت راهنمایی می کند.

[وَ يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ] «2».

و آنان را به توفیق خود از تاریکی‌ها [یِ جهل، کفر، شرك و نفاق] به سوی روشنایی [معرفت، ایمان و عمل صالح] بیرون می‌آورد.

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

قَدْ أَحْیا عَقْلَهُ وَأَماتَ نَفْسَهُ، حَتّی دَقَّ جَلیلُه وَلَطُفَ غَلیظُهُ، وَبَرِقَ لَهُ لامعٌ فَابانَ لَهُ الطَّریقَ، وَسَلَكَ بِهِ السَّبیلَ، وَتَدافَعَتْهُ الأَبْوابُ إِلی بابِ السَّلامَةِ وَدارِ الْاقامَةِ، وَثَبَتَ رِجْلاهُ لِطُمَأْنینَةِ بَدَنِهِ فی قَرارِ الأَمْنِ وَالرَّاحَةِ، بِما اسْتَعْمَلَ قَلْبَهُ وَأَرْضی رَبَّهُ «3».

عقلش را زنده و هواهای نفس را کشته، تا آن حد که اندام ورزیده او باریك

---

(1)- مائده (5): 16.

(2)- مائده (5): 16.

(3)- نهج البلاغة: خطبه 210، فی سالکان الطریق؛ بحار الأنوار: 66/ 316، باب 37، حدیث 34.



و دل سختش نرم گردید و نوری تابان درخشیدن گرفت که راه را برای او روشن ساخت و در پرتو آن نور راه را پیمود و درهای رحمت الهی را یکی پس از دیگری بروی او گشوده می‌شد، او را به در سلامت و دربار اقامت کشاند و در قرارگاه امن و آسایش، با کمال آرامش تن، پای برجا بماند؛ زیرا دل خود را در راه رضا و خشنودی پروردگار خود به کار بست.

در جای دیگر می‌فرماید:

إِنَّ مِنْ أَحَبِّ عِبادِ اللّهِ إِلَیْهِ عَبْداً أَعانَهُ اللّهُ عَلی نَفْسِهِ... فَاسْتَشْعَرَ الْحُزْنَ وَتَجَلْبَبَ الْخَوْفَ، فَزَهَرَ مِصْباحُ الْهُدی فی قَلْبِهِ...

قَدْ خَلَعَ سَرابیلَ الشَّهَواتِ، وَتَخَلّی مِنَ الْهُمُومِ إِلّا هَمّاً واحِداً انْفَرَدَ بِهِ، فَخَرَجَ مِنْ صِفَةِ الْعَمی وَمُشارَكَةِ أَهْلِ الْهَوی، وَصارَ مِنْ مَفاتیحِ أَبْوابِ الْهُدی وَمَغالیقِ أَبْوابِ الرَّدی، قَدْ أَبْصَرَ طَریقَهُ وَسَلَكَ سَبیلَهُ، وَعَرَفَ مِنارَهُ وَقَطَعَ غِمارَهُ، وَاسْتَمْسَكَ مِنَ الْعُری بِأَوْثَقِها، وَمِنَ الْجِبالِ بِامْتَنِها، فَهُوَ مِنَ الْیَقینِ عَلی مِثْلِ ضَوْءِ الشَّمْسِ «1».

به راستی که محبوب‌ترین بندگان خدا نزد حضرتش بنده‌ای است که خدا او را در پیکار با هواهای نفس یاری فرموده باشد، پس حزن و اندوه را شعار خود ساخته و بر دل خود جامه‌ای فراگیر از ترس خدا پوشانیده باشد...

این هنگام است که چراغ هدایت در دلش فروزان گردد و از جامه‌های شهوت‌های نفس خالی و از همه خواسته‌ها تهی گشته بجز یك خواسته که تنها آن را وجهه همّت خود قرار داده باشد.

---

(1)- نهج البلاغة: خطبه 86، فی بیان صفات المتقین؛ بحار الأنوار: 2/ 56، باب 11، حدیث 36.



پس او از نابینایی رسته و از بند شرکت با اهل هوا نجات یافته و خود یکی از کلیدهای درهای هدایت و موجبات بسته شدن درهای هلاکت گردد. با بینایی کامل در راه خود پیش رفته و نشانه‌های راه‌های سعادت را شناخته و سختی راه را پشت‌سر می گذارد و به محکم‌ترین دست‌آویز و استوارترین ریسمان چنگ زده و نور یقین او به روشنی نور آفتاب می گردد.

در حدیث نبوی است که فرمود:

ما مِنْ عَبْدٍ إِلّا وَلِقَلْبِهِ عَیْنانِ وَهُما غَیْبٌ یَدْرُكُ بِهِمَا الْغَیْبَ، فَإِذا أَرادَ اللّهُ بِعَبْدٍ خَیْراً فَتَحَ عَیْنَیْ قَلْبِهِ فَیَرَی ما هُوَ غایِبٌ عَنْ بَصَرِهِ «1».

هیچ بنده‌ای نیست مگر آن که دل او را دو دیده غیبی هست که با آن دو امور پنهانی را درك می کند تا آنچه را که از دیده سر نهان است با دیده دل ببیند.

## مشاهده جمال محبوب با رفع حجب

با وجود حجاب‌های گوناگون در برابر دیده دل، آیا ادّعای ایمان و عشق و علاقه به حضرت دوست صحیح است؟

در حالی که حجب از نفوذ دیده دل مانع شده‌اند، انسان به زیارت محبوب نایل نشده و او را ندیده، چگونه می‌تواند بگوید به او ایمان آوردم.

قبول دعوت انبیا و سیر در راه اولیا و تسلیم در برابر قرآن و فهم حقایقی که از معصومین علیهم السلام رسیده و از همه مهم‌تر عمل به واجبات شرعی و دوری از منهیّات الهی، عوامل رفع حجاب‌های قلبند و انسان به هنگام حرکت در راه دوست به رفع

---

(1)- پرواز در ملکوت: 49.



حجاب‌ها یکی پس از دیگری موفق شده، تا به منزل فنای فی اللّه و بقای باللّه برسد.

راستی بالاترین سعادت، از میان برداشتن پرده‌های تاریك غفلت و حجب ظلمانی و اوصاف حیوانی است و بدترین نقطه بدبختی و شقاوت، با حجب زندگی کردن است.

قال اللّه تعالی:

[وَ الْعَصْرِ* إِنَّ الْإِنْسانَ لَفِي خُسْرٍ* إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ وَ تَواصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَواصَوْا بِالصَّبْرِ] «1».

سوگند به عصر [ظهور پیامبر اسلام]* [که] بی‌تردید انسان در زیان‌کاری بزرگی است؛* مگر کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند و یکدیگر را به حق توصیه نموده و به شکیبایی سفارش کرده‌اند.

وقال النبیُّ صلی اللّه علیه و آله:

إِنَّ للّهِ سَبْعِينَ أَلْفَ حِجابٍ مِنْ نُورٍ وَظُلْمَةٍ «2».

خداوند را هفتاد هزار حجاب از نور و ظلمت است.

گفتار عارفی وارسته

عارف روشن دل، حاج ملّا محمّد جعفر کبودرآهنگی می گوید:

بدان که چون روح انسان را از عالم قرب جوار به عالم وحشت‌سرای عناصر دنیا متعلّق می‌ساختند، بر سیصد و شصت هزار عالم ملك و ملکوت گذارانیدند و از هر

---

(1)- عصر (103): 1- 3.

(2)- مرصاد العباد: 57؛ بحار الأنوار: 55/ 45، باب 5.



عالمی آنچه زبده و خلاصه‌اش بود با او همراه کردند، پس از عبور او بر چندین هزار عوالم مختلف روحانی و جسمانی، تا آن که به قالب پیوست، روح را هفتاد هزار حجاب ظلمانی و نورانی حاصل شد، نورانی از عالم روحانیّات و ظلمانی از عالم جسمانیّات.

اگرچه در ثانی الحال هریك آلت کمال او خواهند بود، لیکن حال هریك روح را حجابی شد تا به واسطه آن حجب از مطالعه عالم ملکوت و مشاهده جمال و ذوق مخاطبه و شرف قربت محروم ماند و از اعلی علیّین قربت به اسفل السافلین طبیعت افتاد.

و بدین روزکی چند که روح بدین قالب تعلّق گرفت با آن که هزار سال در خلوت خانه خاص بی‌واسطه شرف قربت یافته بود، چندان حجب پدید آورد که به کلّی آن دولت‌ها را فراموش کرد.

[نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ] «1».

خدا را فراموش کردند و خدا هم آنان را [از لطف و رحمت خود] محروم کرد.

نام انسان، مشتق از انس است که اوّل در حضرت، انس یافته بود، چون حقّ از زمان ماضی خبر می‌دهد او را به نام انسان می‌خواند، چنانچه خدای متعال می‌فرماید:

[هَلْ أَتى عَلَى الْإِنْسانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَذْكُوراً] «2».

آیا بر انسان زمانی از روزگار گذشت که چیزی در خور ذکر نبود؟

---

(1)- توبه (9): 67.

(2)- انسان (76): 1.

و در حظایر قدس بود و دیگر فرمود:

[لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ] «1».

که ما انسان را در نیکوترین نظم و اعتدال آفریدیم.

در عالم ارواح بود و چون بدین عالم پیوست و آن انس را فراموش کرد، نام دیگر مناسب فراموش‌کاری بر او نهاد.

و چون در زمان حال و مستقبل خطابش کند بیش‌تر بدان نامش خواند که «یا أَیُّهَا النَّاسُ»* یعنی: ای فراموش‌کار! تا باشد که از ایام انس یاد کند، گفته‌اند: «سمّی النّاس ناساً لأنّه ناس». یعنی: ناس را ناس می‌گویند چون فراموش‌کار است.

و از اینجا جناب نبوی را فرموده‌اند: [وَ ذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ] «2». یعنی این‌ها را که به روزهای دنیا مشغول شده‌اند یادشان ده از روزهای خدایی که در جوار حضرت و مقام قدس بودند، شاید که آن مهر و محبّت در دل ایشان بجنبد، دیگر باره قصد آشیان اصلی و وطن حقیقی کنند که [لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ]* و [لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ].*

اگر محبّت آن وطن در دل بجنبد، عین ایمان است که

حبّ الوطن من الإیمان «3».

و اگر قصد مراجعت کند و به همان راه که آمده است بازگردد، مرتبه ایقان است و اگر به وطن اصلی باز رسد مقام احسان است و اگر از وطن اصلی درگذرد عتبه عرفان است و اگر آنجا توقف نکند و در پیشگاه درگاه وصول قدم نهد درجات عیان است و بعد از این نه حد وصف و نه عالم بیان است.

الهی، آن شیدای محبوب گوید:

---

(1)- تین (95): 4.

(2)- ابراهیم (14): 5.

(3)- دوست داشتن وطن نشانه ایمان است، میزان الحکمة: 4/ 3566؛ مستدرك سفینة البحار: 10/ 375.

من طایر قدّوسیم مرغ گلستان نیستم مست می لاهوتیم زین می‌پرستان نیستم

حور است وغلمان چاکرم ماه است وانجم در برم خورشید چرخ اخضرم شمع شبستان نیستم

گر زار و بیمارم چه غم شادم به هر رنج و الم با درد عشقت ای صنم محتاج درمان نیستم

روزی «الهی» مرغ جان بیرون پرد زین آشیان بینی مرا با عرشیان زین ملك و سامان نیستم «1»

و اگر محبّت آن عالم حقیقی در دل نجنبد و قصد مراجعت نکند و دل در تنعّم و تموّل این جهان بندد و متابعت هوای نفس کند، نسیان ایمان است و نهایت درکات کفر:

[وَ لكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَواهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ] «2».

ولی او به امور ناچیز مادی و لذت‌هایِ زودگذرِ دنیایی تمایل پیدا کرد واز هوای نفسش پیروی نمود؛ پس داستانش چون داستان سگ است.

هرکه در این حجب و اقامت گرفتار شود در خسران ابدی بماند، [وَ الْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسانَ لَفِي خُسْرٍ] «3»، قسم یاد می‌کند که روح انسانی به واسطه تعلّق قالب مطلقاً به آفت خسران گرفتار است، الّا آن کسانی که به واسطه ایمان و عمل صالح روح را از این آفات و حجب خلاصی دادند.

---

(1)- الهی قمشه‌ای.

(2)- اعراف (7): 176.

(3)- عصر (103): 1- 2.

و مثال تعلّق روح انسانی به قالب و آفات چنان است که شخصی تخمی دارد، اگر بکارد و پرورش بدهد، یکی صد تا هفتصد می‌شود و اگر آن تخم نکارد از آن نوعی انتفاع توان گرفت، ولیکن چون تخم در زمین اندازد و پرورش ندهد خاصیّت آن خاك است که تخم را بپوساند و استعداد آن را باطل کند.

پس تخم روح انسانی را پیش از آن که در زمین قالب اندازند، استعداد کلام حق حاصل داشت چنانچه از عهد، [أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ] جواب باز داد و اهلیّت جواب «بلی» باز نمود، اگرچه این مزارع برای آن است تا بینایی و شنوایی و گویایی که داشت، یکی صد و هفتصد شود.

لیکن تا تخم روح را آب ایمان و تربیت عمل صالح نرسد، حال وی در عین خسران است، از آن بینایی و شنوایی و گویایی حقیقی محروم مانده و چون آب ایمان و تربیت عمل صالح به او رسد تخم نموّ نماید و از نشیب زمین بشریّت قصد علوّ عالم عبودیّت کند و از درکات خلاصی یابد و هر قدر که تربیت یابد به آن قدر، درجات نجات که عبارت از جنان است، به او می‌رسد و چون به مقام ثمرگی رسد که مرتبه معرفت است از جمله اهل اللّه و خاصّه شود.

و اگر العیاذ باللّه تخم روح آب ایمان و تربیت عمل صالح را ادراك نکند، در زمین بشریّت بپوسد و طبیعت خاکی گیرد و به خاصیّت وی مخصوص شود که [وَ لكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَواهُ] «1».

و در خسران ابدی بماند که [خالِدِينَ فِيها أَبَداً].*

ابتدا که طفل به وجود می‌آید و هنوز حجب مستحکم نشده است و نوعهد و قریب به حضرت است و ذوق انس حضرت باقی است، در حال که از مادر جدا

---

(1)- اعراف (7): 176.



می‌شود می‌گرید و هر ساعت که شوق حضرت غالب می‌شود فریاد و زاری از وی برمی‌آید و از رنج مفارقت قرار نمی‌تواند گرفت، هر لحظه او را به چیزی دیگر مناسب نظر حسّ او و خوش‌آمد طبع او مشغول می‌کنند تا آن عالم را فراموش کند و به این عالم انس گیرد و چون لحظه‌ای فروگذارند پیل را یاد آید از هندوستان، باز سر به گریه و زاری گذارد.

این معنی در شب زیاده اتفاق افتد؛ زیرا که در روز نظر او به محسوسات می‌افتد و به آن‌ها مشغول می‌شود و در شب، مشغولی کم‌تر و گریه و زاری بیش‌تر باشد. باز مادر مهربان پستان در دهان طفل بنهد، ذوق شیر به کام او برساند تا به تدریج انس با شیر گیرد و انس اصلی را فراموش کند، تا به حدّ بلوغ رسیدن، کار او انس گرفتن است با عالم محسوس و فراموش کردن عالم غیب و از اینجاست که بچه هر حیوانی به اندك روزگاری پرورش یابد و به مصالح خویش قیام تواند نمود. به خلاف انسان که پانزده سال به حدّ بلوغ رسد و به چهل سال به کمال خود رسد و جثّه تمام کند و قوّت گیرد؛ زیرا که آدمی بچه را با عالم دیگر انس است و ذوق مشرب غیب یافته است و بار فراق آن عالم بر جان اوست، با این عالم آشنا نمی‌تواند شد و خوی این عالم را نمی‌تواند گرفت، الّا به روزگار دراز تا به تدریج خو از عالم علوی باز کند و به اسفل پیوند نماید، تا یك جهت این عالم شود.

تا در اورنگ غیب و شهادت باشد، نشو و نما زیاد نکند و به کمال جسمانیّات خود نرسد. چون از آن عالم به کلّی فراموشی به هم رسانید و جثّه قوّه گرفت، چه حیله و مکر در جذب منافع و دفع مضرّات بکند که هیچ حیوان و شیطان به او نرسد.

اما حیوانات چون از عالم دیگر خبر ندارند و یك جهت از این عالمند، جملگی همّت بر مصالح خود صرف می‌کنند و به شهوت تمام به استیفای لذّات حسّی



مشغول می‌شوند، زود پرورش می‌یابند و به کمال خود می‌رسند.

غرض آن که روح انسانی بعد از حجب روحانی و جسمانی که از تعلّق قالب و عبور بر ملك و ملکوت حاصل کرده است، هر حرکت فعلی و قولی که از ظاهر و باطن او بر مقتضای طبع پدید آید، جمله موجب حجب و بُعد می‌شود از عالم غیب تا همچو بی‌خبر می‌گردد که اگر هزار مخبر صادق القول خبر بدهد که تو وقتی در این عالم بوده‌ای، او قبول نمی‌کند و بدان ایمان نمی‌آورد!!

اما طایفه‌ای که منظور نظر عنایت بوده‌اند و اثر آن انس که با حضرت یافته بودند باقی دارند، اگرچه به عقل خود نداند که وقتی به عالم دیگر بوده‌اند ولکن چون مخبر صادق القول بگوید، اثر نور صدق آن مخبر و اثر آن انس که در دل مستمع باقی است، به یکدیگر پیوندند و هر دو دست در گردن یکدیگر درآرند؛ زیرا که هر دو از یك ولایت‌اند، یکدیگر را بشناسند، اثر آن موافقت به دل‌ها برسد، جمله در حال اقرار کنند و بالجمله هرکه را از آن انس که تخم ایمان است چیزی باقی است، زود ایمان تواند آورد و هرکه را از آن انس در دل باقی نیست، هرگز ایمان نتواند آورد.

[سَواءٌ عَلَيْهِمْ أَ أَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لا يُؤْمِنُونَ]*.

بی‌تردید کسانی که [به خدا و آیاتش] کافر شدند برای آنان یکسان است چه [از عذاب] بیمشان دهی یا بیمشان ندهی، ایمان نمی‌آورند.

و بعضی سالکان را در اثنای سلوك حجب از پیش نظر بردارند تا جمله مقامات روحانی وجسمانی که بر آن عبور کرده‌اند باز بینند.

به قول عارف عادل، مرحوم الهی قمشه‌ای:

عرفان اسلامی، ج2، ص: 143

گشایی یك حجاب ای شاهد یکتا چه خواهد شد — به مستان می‌دهی زان نرگس شهلا چه خواهد شد

به معشوقی گر افتد دیده عاشق چها گردد — به مخموری رسد یك جرعه زان صهبا چه خواهد شد

هزاران بنده آلوده عصیان چه من داری — گر افتد هم نگاه رحمتت بر ما چه خواهد شد

گناهانم اگر در پرده رحمت بپوشانی — نسازی زشتکاری از کرم رسوا چه خواهد شد «1»

قلب محروم از نور خدا، علّت تمام مفاسد

تحقیق در اوضاع حیات و مسائل زندگی نشان دهنده این معناست که علّت تمام بدبختی‌ها و نکبت‌ها و ذلّت‌ها درون انسان است.

همه دردها از درون شروع می‌شود و تمام مفاسد از آنجا سرچشمه می گیرد.

هیچ‌گاه نمی‌توان مشکلات و بن‌بست‌ها را به عوامل طبیعی و مادّی بیرون نسبت داد؛ چه این که کلیّه عناصر طبیعی به اراده حکیمانه خالق مهربان در راه رشد وکمال بشر قرار گرفته و این انسان در صورت سلامت قلب مادیات را در راه صحیح به کار برده و در صورت فساد قلب - که منشأ فساد اخلاق و عمل است - آنها را در راه نابودی خود و دیگران به کار برده و از این راه خسارت‌های معنوی و مادّی به حیات خویش و انسان‌های دیگر وارد می‌آورد!!

کاظم‌زاده ایرانشهری که سال‌های متمادی در غرب می‌زیست و نسبت به اوضاع

---

(1)- الهی قمشه‌ای.



زندگی مردم مغرب زمین آگاهی کامل داشت، اوضاع وحشتناك غرب را معلول درون مریض و فاسد سردمداران غرب و مردم آن سرزمین می‌داند و بسیاری از علمای با انصاف آن ناحیه، در این مسئله با او هم‌رأیند.

این مرد عارف و متخلّق به اخلاق می گوید:

علّت اصلی اوضاع وحشتناك اروپا و این انقلاب‌های خون‌آلود - که تمدّن غرب را به گودال اضمحلال پرتاب می کند - همانا جز انکار و ردّ نوامیس دیانت حقیقی و فضیلت اخلاقی چیز دیگر نیست و در همه تمدّن‌های گذشته نیز همین حال سبب فنا و زوال آن‌ها گردیده است.

غفلت و نادانی مؤسسین و مروّجین علوم مادّی و طبیعی از یك طرف و نفع‌جویی و حرص و طمع مردمان خودپرست و جاه طلب از طرف دیگر اسباب این اوضاع کنونی را فراهم آورده است.

علمای فنون طبیعی مثبت، درخت تناور دین و اخلاق را از ریشه برکنده و مردم را تسلیم دیوهای رذایل اخلاقی و هوس‌های نفسانی نمودند و پرستش کنندگان سیم و زر نیز از حال ناگوار و ناتوانی توده مردم استفاده نموده، به مکیدن خون سعی و عمل و حسن نیّت ضعفا و بیچارگان پرداخته، این بحران مرگ‌آسا را تولید کردند.

این توده مردم بیچاره که امروز خود را به این در و آن در می‌زند و به هر راهی که او را می‌کشند می‌رود و به امید این‌که پاره نانی بدست آورده با فکر آسوده و ایمن از فردا، شب را به سر برد، تقصیرش در ناتوانی و نادانی اوست و این ناتوانی را کسانی به او داده‌اند که در نتیجه تعلیمات مادّه‌پرستی فنون طبیعی مثبت، از نادانی و ناتوانی این طبقه‌های پایین ملّت استفاده‌های مادّی می‌کنند و مقام ریاست و تسلّط خود را حفظ می‌نمایند و وقت و فرصت به مرد کارگر و دهقان و کاسب



نمی‌دهند تا ساعتی به فراغت فکر کند و به حال و مآل خود بیندیشد، پس منبع بدبختی توده ملت، فساد اخلاق و بی‌دینی و بی‌همه چیزی طبقات عالی که زمام امور اقتصادی و دینی و اجتماعی را در دست دارند می‌باشند.

بنابراین باید قبول کرد که نه کشفیّات و تحقیقات علوم طبیعی و نه ماشین‌آلات و اختراعات و ترقّیات فنی و تکنیکی هیچ کدام مستقیماً سبب بدبختی نیستند، بلکه سوء استعمال آن‌ها در نتیجه فقدان حسّ دیانت و مکارم اخلاقی، این حال دل‌خراش بدبختی را تولید کرده است.

کارخانه و ماشین و دستگاه و موتور و آهن و غیره که دارای جان و اراده و فهم نیستند، نمی‌توانند به خودی خود کسی را خوشبخت و یا بدبخت کنند، بلکه کسانی مسؤول بدبختی مردم هستند که این وسایل ترقی را در راه منافع شخصی غیر مشروع خود به کار می‌اندازند و این وسایل آسایش و ترقی را مبدّل به آلت مرگ و هلاك می‌سازند!

چنان‌که هواپیما یکی از بزرگ‌ترین و مفیدترین اختراعات قرن کنونی است که مملکت‌ها را به هم نزدیك و ملّت‌ها را با هم آشنا و مرتبط و مسافت‌های دراز را کوتاه می‌سازد، ولی اگر این‌ها را برای مقاصد جنگی و حمل و نقل آلات کشتار به کار برند و اسباب هلاك و مرگ قرار دهند، تقصیر در آن‌ها نیست بلکه بر گردن کسانی است که آن‌ها را در این راه بد به کار می‌برند.

اگر برعکس، این وسایل نقلیّه هوایی را برای حمل آذوقه و ارزاق و محصولات تجارتی و فلاحتی و مسافرت‌های شخصی بکار برند، البته خدمت بزرگی به اوضاع اقتصادی و رفع قحطی و گرسنگی و تأمین خوشحالی و آسایش ملّت‌ها خواهد شد، همین‌طور است سایر ماشین‌آلات و اختراعات و ترقّیات فنّی که روز به روز بر شمار آن‌ها افزوده می‌شود.

پس نباید از ساختن ماشین‌ها و آلات تکنیکی صرف‌نظر نمود و به وسایل ابتدایی دستی اکتفا کرد و یا ماشین‌های موجود را به خیال این که مایه بدبختی مردم شده‌اند، درهم شکست، چنان که بعضی پیشنهاد می کنند.

آنچه باید درهم شکسته شود، افکار زشت و حرص و طمع و نادانی و نفس‌پرستی و جاه‌طلبی و غارتگری است.

پس باید افکار و حسّیات و طبایع و اخلاق اشخاصی را عوض و تبدیل و اصلاح کرد که عنان سرنوشت ملّت‌ها به دست ایشان سپرده شده و خوشبختی ملّت‌ها بسته به حسّ تفکّر و حسّ دیانت و فضیلت اخلاقی ایشان می‌باشد.

از این‌جا به خوبی آشکار می گردد که اسباب بدبختی بشر در چیزهای خارجی و مادّی نیست، بلکه در دل و مغز افراد بشر به خصوص رهنمایان و پیشوایان اوست.

بدین جهت اقدامات و تدابیر خارجی و قانون‌ها و نظامنامه‌ها و تهدیدها و امرها و نهی‌ها و حبس‌ها و جبرها که امروز در ممالك متمدّن اروپا به فراوانی یافت می‌شود، هرگز چاره بدبختی‌شان را نخواهد کرد؛ زیرا که درد از درون است و دوا نیز از درون باید داده شود.

آری، این کاخ تمدّن از پای بست لرزان شده است و با تعمیرهای ظاهری و خارجی استوار و برقرار نخواهد ماند.

با وجود انتشار وسیع علوم و فنون و فلسفه و حکمت در اروپا، جای تعجّب است که نادانی و غفلت به اندازه‌ای مغز و دل مردم این سرزمین‌ها و به خصوص بزرگان آن را استیلا نموده است که اکثر مردم پی به این مسائل ساده نمی‌توانند برد و یا نمی‌خواهند ببرند.

امروز بیش‌تر اختراعات و ترقیات فنی، برای جلب فایده مالی و تحصیل سیم



و زر به عمل می‌آید، در هر اقدام و هر کار مسئله اساسی و شرط نخستین همانا بدست آوردن پول است و بس.

هر کاری که بیش‌تر برای بدست آوردن پول خدمت کند، به هر نام و به هر وسیله و نحو باشد ولو هزاران مردم دیگر را بی‌نان سازد و یا به خطر جانی و مرگ بیندازد، مشروع و مجاز دیده می‌شود.

در نتیجه از میان رفتن رادع اخلاق و آمر وجدانی و مانع درونی و دینی، اکثریت مردم مغرب زمین، کاری و خیالی و فکری جز جمع کردن سیم و زر و جز هوس‌رانی و نفس‌پرستی و پر کردن شکم و ربودن و غارت کردن مال یکدیگر به هر اسم که باشد ندارند و وظیفه‌ای برای خود نمی‌شمارند.

اگر این اوضاع، حداقل همه افراد یك ملت را از نظر مادی خوشبخت می کرد، باز می‌توانستیم بگوییم که بگذارید این مردم نادان، که به زندگی دیگر و عالی‌تری عقیده ندارند در این چند روزه عمر خود یك زندگی خوشی داشته، خوشبخت و بی‌خبر زیست کنند، لکن بدبختانه از این خوشبختی ظاهری و مادّی نیز اثری و بویی پیدا نیست!!

این غفلت و نادانی و نابینایی فقط نتیجه پیروی از یك تربیت ناصحیح است؛ تربیتی که بر پایه معلومات ناقص فنون مادی و طبیعی و فلسفه مادّه‌پرستی بنا شده است و در این تربیت برای حیات دینی و مکارم اخلاقی و معلومات معنوی و حقایق علوم روحی و احکام آسمانی، جایی نیست.

این است اوضاع ناگواری که در نتیجه شیوع فساد در تمدّن غرب ظهور نموده است و بعضی از متفکّران از آن به شیطان یا دجّال تعبیر می کنند و این اوضاع را علامت انقراض تمدّن غرب می‌شمارند؛ زیرا از روی تاریخ می‌بینند که ملّت‌های قدیم همواره در نتیجه شیوع فساد اخلاقی و ظاهرپرستی و تسلّط حرص و آز از

عرفان اسلامی، ج2، ص: 148

میان رفته‌اند! «1» در این مقاله به موقف حساس و سازنده دین پی بردید و دانستید که تنها علّتی که انسان را از افتادن در هر نوع بدبختی حفظ می کند، دین است و باید دانست که باور کردن دین تنها کار قلب و تجلّی آن در خانه دل به صورت ایمان و در اعضا و جوارح به صورت عمل صالح و در صفحه روان به شکل حسنات اخلاقی است و اگر قلب محروم از نور با عظمت ایمان به خدا و روز جزا گردد، دیگر نمی‌توان او را با قانون به ساحت صلاح کشید و در نتیجه از فساد اخلاق و فساد عمل نمی‌توان به هیچ وجه جلوگیری کرد.

در اینجاست که باید متمسك به کلام گهربار حضرت امام صادق علیه السلام شده و بگوییم: قلبی که از توجّه به حقّ و نور ایمان محروم است، قلب متوقّف است و قلبی است که از حیات معنوی بی‌بهره و مرده‌ای بیش نیست و روحی که در گرو قلب غافل است از فساد اخلاق ایمن نیست و اعضایی که فرمانبر قلب مرده‌اند، جز جنایت و خیانت و غارت و فساد از آنان توقعی دیگر نمی‌رود و در حقیقت باید گفت: وَوَقْفُ الْقَلْبِ فِی الْغَفْلَةِ عَنِ اللّهِ.

بیایید با روی آوردن به دین حقیقی و اتصال به احکام نورانی آسمانی و با تکیه به قرآن مجید و توجه به کلمات انبیا و امامان و اولیا و عرفا و مربیان دلسوز، به اصلاح درون برخیزیم، تا از این راه به اصلاح همه امور زندگی توفیق حاصل کنیم.

---

(1)- اصول اساسی فن تربیت: 210.



[أَلا تَرى أَنَّ الْعَبْدَ إِذا ذَكَرَ اللّهَ تَعالى بِالتَّعْظيمِ خالِصاً إِرْتَفَعَ كُلُّ حِجابٍ بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللّهِ مِنْ قَبْلِ ذلِكَ]

مسلّم است وقتی بنده‌ای خداوند را با کمال خلوص به آن عظمتی که هست ببیند، هر حجابی که قبل از این دیدن و قبل از این مشاهده واقعی بین او و خداوند بوده برداشته می‌شود.

اندیشه در تمام موجودات عالم و تفکّر نسبت به خالق موجودات، انسان را به این نتیجه می‌رساند که کلیّه مخلوقات عالم اعم از مخلوقات غیبی و شهودی، فقر محض و احتیاج صرف و تعلّق خالص و سایه‌ای بیش نیستند. با درك این حقیقت چگونه انسان عارف می‌تواند موجودی را هرچند به ظاهر بزرگ باشد- بزرگ و عظیم ببیند و از طرفی وقتی با دیده دل و چشم عقل به آفریننده این دستگاه حیرت‌آور نظر کرد می‌یابد که حضرت او کمال محض و دارای صفات ثبوتیّه بی‌نهایت در بی‌نهایت است و جز عظمت و بزرگی چیز دیگری در آن ساحت مقدّس مشاهده نمی‌شود. اینجا است که دل از همه موجودات فقیر و کلیّه این نمودها و سایه‌ها آزاد شده و غرق در تعلّق خالص نسبت به جانان خواهد گشت و جذبه و کششی جز جذبه معشوق واقعی در میان نخواهد ماند و انسان فکر و ذکر و عشق و ورد و معشوقی جز حضرت حق برایش نخواهد بود.

در این مقام انسان فقط و فقط در میدان فی اللّه و باللّه و من اللّه و إلی اللّه و علی اللّه قرار دارد و الهی محض و خدایی صرف است و همین معنای رفع حجاب بین



عبد و خداوند است.

عشق آمد و شد چو خونم اندر رگ و پوست تا کرد مرا تهی و پر کرد زدوست

اجزای وجود من همه دوست گرفت نامی است زمن بر من باقی همه اوست

«1»

---

(1)- شمس تبریزی.



[وَإِذَا انْقادَ الْقَلْبُ لِمَوْرِدِ قَضاءِ اللّهِ بِشَرْطِ الرِّضا عَنْهُ كَيْفَ لا يَنْفَتِحُ الْقَلْبُ بِالسُّرُورِ وَالرُّوحِ وَالرَّاحَةِ]

زمانی که قلب، تسلیم قضای حق شد و بر این قضا کمال خشنودی و رضایت را داشت، چرا به نور خوشحالی و گشادگی و راحتی و امنیت و آرامش و آسایش منوّر نشود!

قلبی که توجه خود را از تمام موجودات که فقر محضند برداشته و آنان را جز وسیله‌ای برای رسیدن به محبوب نمی‌داند و با کمك حق به تماشای عظمت حق نایل آمده، تمام مسائل وارده از طرف خداوند را حق دانسته و به آن کمال رضایت دارد، ازاین جهت با توجّه به عمق مصائب و ابتلائات غرق در لذّت و سرور است!

فیض کاشانی، این عارف دل منوّر به نور عشق می گوید:

ای که درد مرا تویی درمان ای که راه مرا تویی پایان

کمر خدمتت به دل بستم هرچه گویی به جان برم فرمان

به خیال تو زنده است این سر به هوای تو زنده است این جان

گرنه در سر خیال توست مقیم ورنه در جان هوای توست روان

نیستم من به جز تن بی‌سر نیستم غیر قالب بی‌جان

یك دم ار وصل تو دهد دستم می‌دهم در بهاش جان و جهان«1»

[وَإِذَا اشْتَغَلَ قَلْبُهُ بِشَیْءٍ مِنْ أَسْبابِ الدُّنْیا کَیْفَ تَجِدُهُ إِذَا ذَکَرَ اللّهَ بَعْدَ ذلِكَ مُنْخَفِضاً مُظْلِماً کَبَیْتِ خَرابٍ خَاوٍ لَیْسَ فِیهِ عِمْارَةٌ وَلا مُونِسٌ]

آن گاه که دل مشغول به چیزی از برنامه‌های دنیایی است، عارف نمی‌داند که بر دل چه می گذرد، زمانی که دل به ذکر حق روشن شود درمی‌یابد که انگار دل او به وقت اتصال به امور دنیا همانند خانه تاریك و پر وحشتی بوده و اکنون با ذکر حق روشن شده و دارای آبادی و انس گشته.

[وَإِذَا غَفَلَ عَنْ ذِکْرِ اللّهِ، کَیْفَ تَراهُ بَعْدَ ذلِكَ مَوْقُوفاً مَحْجُوباً قَدْ قَسا وَأَظْلَمَ مُنْذُ فَارَقَ نُورَ التَّعْظِیمِ]

هرگاه کسی بعد از یاد الهی و توجّه به جناب احدیت، به سبب اشتغال به کارهای دنیای دنیّه و امور مخالف خدا و میل به لذّات فانیه کاسده، از یاد حضرت دوست غافل شود و از معموره ذکر رو به خرابه غفلت آورد، چنین می‌یابد که گویا از نورانیّت به ظلمت و از انس به وحشت آمده، در اینجا قلب دچار حجاب و غفلت گشته و به کدورت قساوت و تجاوز مبتلا می‌شود و چه بدبخت است کسی که از اوج تماشای نور عظمت به حضیض غفلت درافتد!

---

(1)- فیض کاشانی.



[فَعَلامَةُ الرَّفْعِ ثَلاثَةُ أَشْیاءَ وُجُودُ الْمُوافَقَةِ وَفَقْدُ الْمُخالَفَةِ وَدَوامُ الشَّوْقِ]

## علائم رفع قلب

نشانه رفع قلب که ذکر خداست سه چیز است:

1- موافقت کامل با اوامر الهی و اجتناب حتمی از محرمات

2- آلوده نشدن به مخالفت با اوامر و نواهی حق

3- ادامه شوق جهت رسیدن به وصال دوست و به دست آوردن رضای او در همه شؤون حیات «1».

---

(1)- تفسیر و توضیح مسئله شوق در باب 98 کتاب مصباح الشریعه خواهد آمد.



[وَعَلامَةُ الْفَتْحِ ثَلاثَةُ أَشْياءَ: التَّوَكُّلُ وَالصِّدْقُ وَالْيَقينُ]

علائم فتح قلب

نشانه فتح قلب که مرتبه رضاست سه چیز است:

1- توکّل

2- صدق

3- یقین

این سه صفت هریك در طول شرح کتاب «مصباح الشریعة» باب‌های جداگانه‌ای دارند که به خواست خدا به تفسیر و توضیح هریك اقدام خواهد شد.



[وَعَلامَةُ الْخَفْضِ ثَلاثَةُ أَشْياءَ: الْعُجْبُ وَالرِّياءُ وَالْحِرْصُ]

علائم خفض قلب

نشانه خفض و غفلت از جناب حق سه چیز است:

1- حرص؛ چرا که غفلت از دوست موجب غفلت از مردن و غفلت از مردن علت حرص و طول امل است.

2- ریا؛ دوری از یاد حق است و مستلزم جلب توجه دیگران و جلب توجه دیگران به خصوص در عبادات علاوه بر این که مُبطل بندگی است، انسان را به چاه بدبختی در انداخته و از رحمت حق محروم خواهد کرد.

3- عجب؛

شرح مفصل این سه صفت نیز در طول تفسیر کتاب که برای هریك فصلی جداگانه دارد، خواهد آمد.



[وَعَلامَةُ الْوَقْفِ ثَلاثَةُ أَشْياءَ: زَوالُ حَلاوَةِ الطَّاعَةِ، وَعَدَمُ مَرارَةِ الْمَعْصِيَةِوَالْتِباسُ عِلْمِ الْحَلالِ بِالْحَرامِ]

علائم وقف قلب

و نشانه وقف سه چیز است:

1- زایل شدن لذّت عبادت؛ چرا که لذت عبادت مولود حضور قلب و اطمینان خاطر است، در حال وقف که مرتبه غفلت است، چگونه دل انسان از شیرینی عبادت و بندگی بهره‌مند شود؟!

2- آشکار نشدن تلخی معصیت؛ تلخ نبودن معصیت نشانه غفلت است؛ چرا که درك کردن مرارت گناه فرع صفای باطن است و به هنگام غفلت از حق و وقف قلب چنان که اطاعت لذت نمی‌دهد، معصیت هم تلخی خود را نشان نمی‌دهد.

و تا کسی تلخی معصیت را درك نکند از گناه خودداری نمی‌نماید.

از این جهت است که اگر از اهل اللّه بر سبیل اتفاق- خواه از روی اختیار و خواه از اضطراب- خلاف شرع یا ترك اولایی صادر شود، در کام ایشان بسیار تلخ و ناگوار است و فوراً در مقام تدارك و استغفار برمی‌آیند؛ به خلاف اهل دنیا و اهل قساوت قلب که حال ایشان به عکس این است.

اینان به هنگام عبادت حق، تلخ کام و به وقت بندگی مخلوق، شیرین مذاقند.

چه بسا برای بدست آوردن یك مقام پست دنیایی از خدمت به افراد رذل و بی‌ادب

لذت برده و شبانه‌روز سختی‌ها را تحمل کنند و به گرسنگی و تشنگی و بی‌خوابی بسازند، امّا از دو رکعت نماز به وقت اکراه داشته باشند!

3- بی‌توجّهی به حلال و حرام خدا در مأکولات و ملبوسات و سایر برنامه‌ها؛ به قول معروف: مانند گاو خوش علف هرچه بدست آید خوردن و از هرکجا بدست آید بردن!!

تا اینجا تفسیر و توضیح باب دوّم کتاب «مصباح الشریعة» به پایان می‌رسد، امید است خدای مهربان دل همه ما را به نور حقیقت منوّر کرده و قلب عاشقان خود را میدان تجلّی انوار جمال و صفاتش بنماید.

عرفان اسلامی، ج2، ص: 158

باب

3

در بیان رعایت

عرفان اسلامی، ج2، ص: 161

قالَ الصَّادِقُ علیه السلام: مَنْ رَعی قَلْبَهُ عَنِ الْغَفْلَةِ وَنَفْسَهُ عَنِ الشَّهْوَةِ وَعَقْلَهُ عَنِ الْجَهْلِ، فَقَدْ دَخَلَ فی دیوانِ الْمُنْتَبِهینَ.

ثُمَّ مَنْ رَعی عِلْمَهُ عَنِ الْهَوی وَدینَهُ عَنِ الْبِدْعَةِ وَمالَهُ عَنِ الْحَرامِ، فَهُوَ مِنْ جُمْلَةِ الصَّالِحینَ.

قالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله: طَلَبُ الْعِلْمِ فَریضَةٌ عَلی کُلِّ مُسْلِمٍ وَمُسْلِمَةٍ، وَهُوَ عِلْمُ الأَنْفُسِ. فَیَجِبُ أَنْ تَکُونَ نَفْسُ الْمُؤْمِنِ عَلی کُلِّ حالٍ فی شُکْرٍ أَوْ عُذْرٍ، عَلی مَعْنی إِنْ قُبِلَ فَفَضْلٌ وَإِنْ رُدَّ فَعَدْلٌ.

وَتُطالِعُ الْحَرَکاتِ فی الطَّاعاتِ بِالتَّوفیقِ، وَتُطالِعُ السُّکُونَ عَنِ الْمَعاصی بِالْعِصْمَةِ.

وَقِوامُ ذلِکَ کُلِّهِ بِالافتقار إِلی اللّهِ وَالإِضْطِرارِ إِلَیْهِ وَالْخُشُوعِ وَالْخُضُوعِ، وَمِفْتاحُها الإِنابَةُ إِلَی اللّهِ تعَالی مَعَ قَصْرِ الأَمَلِ، وَعَیانُ الْوُقُوفِ بَیْنَ یَدَیِ الْجَبَّارِ؛ لِأَنَّ فی ذلِکَ راحَةً مِنَ الْحَبْسِ وَنَجاةً مِنَ الْعَدُوِّ.

وَسَلامَةُ النَّفْسِ وَالإِخْلاصِ فی الطَّاعَةِ بِالتَّوْفیقِ؛ وَأَصْلُ ذلِکَ أَنْ یُرَدَّ الْعُمْرَ إِلی یَوْمٍ واحِدٍ.

قالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله: الدُّنْيا ساعَةٌ فَاجْعَلْها عِبادَةً، وَبابُ ذلِكَ كُلِّهِ مُلازَمَةُ الْخَلْوَةِ بِمُداوَمَةِ الْفِكْرَةِ؛ وَسَبَبُ الْخَلْوَةِ الْقَناعَةُ وَتَرْكُ الْفُضُولِ مِنَ الْمَعاشِ؛ وَسَبَبُ الْفِكْرَةِ الْفَراغُ؛ وَعِمادُ الْفَراغِ الزُّهْدُ؛ وَتَمامُ الزُّهْدِ التَّقْوى؛ وَبابُ التَّقْوى الْخَشْيَةُ؛ وَدَليلُ الْخَوْفِ التَّعْظيمُ للّهِ تَعالى، وَالتَّمَسُّكُ بِتَحْليصِ

عرفان اسلامی، ج2، ص: 162

طاعَتِهِ وَأَوامِرِهِ، وَالْحَذَرُ مَعَ الْوُقُوفِ عَنْ مَحارِمِهِ، وَدَليلُها الْعِلْمُ. قالَ اللّهُ عَزَّوَجَلَّ [إِنَّما يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ] «1».

---

(1)- فاطر (35): 28.

عرفان اسلامی، ج2، ص: 163

[مَنْ رَعى قَلْبَهُ عَنِ الْغَفْلَةِ وَنَفْسَهُ عَنِ الشَّهْوَةِ وَعَقْلَهُ عَنِ الْجَهْلِ فَقَدْ دَخَلَ فى ديوانِ الْمُنْتَبِهينَ]

هرکس قلب خود را از غفلت و نفسش را از شهوت و عقلش را از نادانی حفظ کند در زمره بیداران وارد شده است.

غفلت

غفلت برای قلب از خطرناک‌ترین و زیانبارترین عوامل است. قلب غافل قلبی است که از وحی و الهام و دستورات انبیا و اولیا و امامان و حکمای الهی دور افتاده باشد.

کار علوم مادّی و ظاهری بیدار کردن قلب و صفا دادن جان نیست. اگر علوم مادی چنین هنری داشتند، باید تاکنون عوامل بدبختی را از میدان حیات بشر دور می‌کردند؛ ولی تجربه ثابت کرده که علوم مادی تنها بر قدرت قدرتمندان و زور زورمداران و قلدری قلدران افزوده و درنده‌خویی آنان را بیش‌تر کرده و هزاران بار گرفتاری‌های بشر را افزون نموده است.

فیلسوف عارف مرحوم ملا صدرا در ابتدای کتاب پرمایه «اسرار الآیات» می‌فرماید:

منشأ و مبدأ سعادت‌ها و رئیس تمام حسنات، کسب حکمت حقّه است. این

عرفان اسلامی، ج2، ص: 164

حکمت، عبارت است از: آگاهی و علم به خدا و صفات و افعال مُلك و ملکوت حق و علم به آخرت و منازل و مقامات آن جهان، که بعث و حشر و کتاب و میزان و حساب و بهشت و جهنم است «1».

ایمان حقیقی و خیر کثیر و فضل عظیم که در قرآن به آن اشاره شده همین آگاهی به مسائل حقّه است «2».

و جهل به این معارف و انکار آن با وجود استعداد تحصیل علم و امکان آگاهی به حقایق عالی عالم، رأس بدبختی‌ها و موجب جریمه‌های اخروی است.

این جهل ریشه هر مرض و نفاق نفسانی و زمینه پرورش هر شجره ملعونه و خبیثه در دنیا و آخرت است و این جهل منشأ عذاب دردناك فردا و خسران عظیم و پشیمانی غیر قابل جبران در قیامت است.

قرآن درباره این گونه غافلان از حقایق و دور از حریم بیداران می‌فرماید:

[أُولئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلى قُلُوبِهِمْ وَ سَمْعِهِمْ وَ أَبْصارِهِمْ وَ أُولئِكَ هُمُ

---

(1)- در تفسیر آیه شریفه «يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَن يَشَاءُ» حکمت چنین معنی شده است: اطاعت از خدا و معرفت امام و اجتناب از گناهان کبیره‌ای که خداوند بر آنها وعده عذاب را داده است و تفقه در دین...

الکافی: 1/ 185، باب معرفة الامام...، حدیث 11 و 2/ 284، باب الکبائر...، حدیث 20؛ المحاسن: 1/ 148، باب 19، حدیث 60؛ وسائل الشیعة: 15/ 315، باب 45، حدیث 20169؛ بحار الأنوار: 1/ 215، باب 6، حدیث 22، 23، 24، 25.

(2)- «يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَن يَشَاءُ وَمَن يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْراً كَثِيراً» بقره (2): 269.

«لَقَدْ مَنَّ اللّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمَهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» آل عمران (3): 164.

«وَلَوْلَا فَضْلُ اللّهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ أَن يُضِلُّوكَ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَضُرُّونَكَ مِن شَيْءٍ وَأَنْزَلَ اللّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللّهِ عَلَيْكَ عَظِيماً» نساء (4): 113.

الْغافِلُونَ* لا جَرَمَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْخاسِرُونَ] «1».

اینان کسانی هستند که خدا بر دل و گوش و چشمشان مُهر [شقاوت] زده و اینان بی‌خبران واقعی‌اند.* ثابت و یقینی است که آنان در آخرت زیانکارند.

[اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطانُ فَأَنْساهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولئِكَ حِزْبُ الشَّيْطانِ أَلا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطانِ هُمُ الْخاسِرُونَ] «2».

شیطان بر آنان چیره و مسلط شده و یاد خدا را از خاطرشان برده است، آنان حزب شیطان‌اند، آگاه باش که حزب شیطان یقیناً همان زیان کاران‌اند!

در هر صورت از قرآن مجید استفاده می‌شود که غفلت از حقایق، موجب هر نوع شقاوت و جهل به معارف، علت هر نوع فساد و بی‌توجهی به واقعیّت‌های الهی، مورث هر نوع بدبختی است.

غفلت در قرآن «3»

قرآن مجید در آیات متعدّدی به مسئله غفلت بشر از حقایق الهیّه اشاره کرده

---

(1)- نحل (16): 108- 109.

(2)- مجادله (58): 19.

(3)- نکته مورد توجه در این باب این است که خدای متعال در آیات متعدد خود را از صفت غفلت بری دانسته و به بندگان نیز امر به «وَلَا تَكُن مِنَ الْغَافِلِينَ» اعراف (7): 205، فرموده است. آیات متعددی از قرآن کریم به این مطالب اشاره دارند مانند:

«وَمَا اللّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ» بقره (2) 74 و...

«وَمَا اللّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ» بقره (2) 144 و...

«وَلَا تَحْسَبَنَّ اللّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ» ابراهیم (14): 42.

«وَمَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ» مؤمنون (23): 17.

و اهل غفلت را اهل عذاب و خسران و در صورت عدم بازگشت از این گناه بزرگ، مستعدّ خلود در جهنّم می‌داند.

پیروی نکردن از غافلان

وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَداةِ وَ الْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَ لا تَعْدُ عَيْناكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَياةِ الدُّنْيا وَ لا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنا وَ اتَّبَعَ هَواهُ وَ كانَ أَمْرُهُ فُرُطاً] «1».

با کسانی که صبح و شام، پروردگارشان را می‌خوانند در حالی که همواره خشنودی او را می‌طلبند، خود را پایدار و شکیبا دار و در طلب زینت و زیور زندگی دنیا دیدگانت [از التفات] به آنان [به سوی ثروتمندان] برنگردد و از کسی که دلش را [به سبب کفر و طغیانش] از یاد خود غافل کرده‌ایم و از هوای نفسش پیروی کرده و کارش اسراف و زیاده‌روی است، اطاعت مکن.

در «تفسیر برهان» از علی بن ابراهیم روایت است که این آیه در برخورد یك متکبّر ثروتمند با سلمان نازل شد.

داستان از این قرار است که سلمان، پوششی از پشم داشت که از آن برای سفره و پوشش استفاده می‌کرد روزی بود به شدّت گرم، سلمان در آن پوشش پشمی عرق کرده بود، مردی به نام عیینة بن حصین وارد بر پیامبر صلی الله علیه و آله شد، در حالی که سلمان خدمت حضرت بود. فریاد زد: یا رسول اللّه! وقتی ما بر تو وارد می‌شویم این مرد و هم‌نوعانش را از نزد خود بیرون کن، پس از رفتن ما هرکس را می‌خواهی

---

(1)- کهف (18): 28.



بپذیر!! «1» برای این گونه مردمان بی‌خبر از حقایق که جز با دید مادّی به جهان و حوادثش نمی‌نگرند و از عالم پر شکوه خلقت جز ظاهری نمی‌بینند و همه چیز را با ترازوی مادّیگری می‌سنجند، این آیه نازل شد و دید مادّی این ظاهرپرستان را معلول غفلت دل آنان و فراموشی خدا دانست و اعلام کرد: اینان از خطّ حق خارجند و انسان نباید از

مردان الهی و پیروان راه عشق دست برداشته و با اینان همنشین و مصاحب گردد، ارزش از آنِ رهروان طریق اوست، گرچه دستشان از مال دنیا به کلّی تهی باشد.

با علی گفتا یکی در رهگذار — از چه باشد جامه تو وصله دار

تو امیریّ و شهیّ و سروری — از تمام رادمردان برتری

هستی ما جملگی از هست توست — اختیار عالمی در دست توست

ای امیر تیز رأی و تیزهوش — جامه‌ای چون جامه شاهان بپوش

از چه باشد ای جهانی را پناه — جامه صد وصله در اندام شاه

گفت صاحب جامه را بین جامه چیست — دید باید در درون خانه کیست

جامه زیبا نمی‌آید به کار — حرفی از معنی اگر داری بیار

اهل سیرت را به صورت کار نیست — جامه گر صد وصله دارد عار نیست«2»

غفلت ملت‌ها

---

(1)- تفسیر برهان: 2/ 465.

(2)- عباس فرات.



[ذلِكَ أَنْ لَمْ يَكُنْ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرى بِظُلْمٍ وَ أَهْلُها غافِلُونَ] «1».

این [فرستادن پیامبران] برای این است که پروردگارت مردم شهرها و آبادی‌ها را در حالی که اهلشان [پیش از آمدن پیامبران] بی‌خبر [از توحید و معاد و حقایق] باشند، از روی ستم هلاك نمی‌کند.

در توضیح این آیه باید گفت: غفلت ملّت‌ها بر دو قسم است:

اوّل: غفلت قبل از بعثت پیامبران و نزول کتب آسمانی. البتّه این غفلت که معلول عدم ارسال و انزال کتب است، مایه عذاب و هلاك نیست؛ زیرا قاعده ریشه‌دار عقلی قبح عقاب بلا بیان، به این معنی توجه می‌دهد که خداوند بزرگ در حالی که خواسته‌هایش را به ملّتی اعلام نکرده باشد، آنان را مسؤول ندانسته و به خاطر عدم طاعت، عذاب نمی‌کند.

دوّم: غفلت بعد از نبوت انبیا و امامت امامان است. در حالی که انبیای خدا با بیّنات و معجزات، صدق ادعای خود را ثابت می‌کنند و برای خیر دنیا و آخرت بشر از اعلام فرهنگ خدا تا آخرین نفس دست برنمی‌دارند، اما ملّت‌ها به خاطر شهوت‌پرستی با آنان به ستیز برخاسته و به قبول قواعد الهی تن نمی‌دهند و به زندگی سراسر غافلانه خود ادامه می‌دهند، البته مستحق عذابند و این حقیقتی است که از مفهوم آیه شریفه استفاده می‌شود.

آری، با بودن انبیا و امامان و کتب الهی و فقیهان جامع الشرایط، بی‌خبر از فرهنگ حق زیستن مولد تمام مفاسد و پلیدی‌ها و معاصی و تجاوزات است و سنّت الهی بر این قرار گرفته که ملت‌های فاسد و مجرم به علت فساد و جرمشان به هلاکت برسند.

انسان‌های پست‌تر از حیوان

وَ لَقَدْ ذَرَأْنا لِجَهَنَّمَ كَثِيراً مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لا يَفْقَهُونَ بِها وَ لَهُمْ

---

(1)- انعام (6): 131.



أَعْيُنٌ لا يُبْصِرُونَ بِها وَ لَهُمْ آذانٌ لا يَسْمَعُونَ بِها أُولئِكَ كَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولئِكَ هُمُ الْغافِلُونَ] «1».

و مسلماً بسیاری از جنّیان و آدمیان را برای دوزخ آفریده‌ایم [زیرا] آنان را دل‌هایی است که به وسیله آن [معارف الهی را] در نمی‌یابند و چشمانی است که توسط آن [حقایق و نشانه‌های حق را] نمی‌بینند و گوش‌هایی است که به وسیله آن

[سخن خدا و پیامبران را] نمی‌شنوند، آنان مانند چهارپایانند بلکه گمراه‌ترند؛ اینانند که بی‌خبر و غافل [ازمعارف و آیات خدای] اند.

از آیات قرآن و روایات اسلامی استفاده می‌شود که مقصود حق از خلقت انسان، رسیدن او به رشد و کمال الهی و قرار گرفتنش در بهشت برین است.

تمام مایه‌های رشد و کمال و سعادت و سلامت در وجود هر انسانی بالقوّه موجود است و به فعلیّت رسیدن آن در گرو اتّصال انسان به نبوّت انبیا و امامت امامان است.

این اسلام است که از روستایی ایرانی، سلمان و از بیابان‌گرد ربذه، ابوذر و از سیاه حبشی، بلال و از دو کارگر ساده و گرفتار در بند رقیّت، یاسر و سمیّه می‌سازد.

مقصد اصلی از خلقت انسان، کمال در این دنیا و بهشت در آن عالم است.

خلقت بسیاری از جن و انس برای جهنم، مقصد واقعی و اصلی نیست بلکه این یك امر تبعی است، به این معنی که جهنمی شدن انسان در اراده حق تابع عدم قبول شرایط کمال از طرف انسان است و جمله [ذَرَأْنَا] که به معنای (خلقنا) است مفهومی بیش از این ندارد.

آیه [لَهُمْ قُلُوبٌ لا يَفْقَهُونَ بِها] و دنباله آن به معنای نابود کردن استعدادهای خدا

---

(1)- اعراف (7): 179.



دادی است و این نابودی، معلول هواپرستی انسان و متابعت او از شیاطین درونی و برونی است. هنگامی که انسان در تمام شؤون حیات، دچار افراط و تفریط شد و از جادّه اعتدال و صراط مستقیم بیرون رفت و جز حاکمیّت طاغوت و شهوت و شکم و مال و منال و دنیا و مادیّت چیزی را قبول نکرد، مشاهده آیات و آثار الهی و شنیدن کلمات حق از زبان انبیا و امامان نفعی به حال او ندارد و همین است معنای: [لَهُمْ قُلُوبٌ لا يَفْقَهُونَ بِها] و چنین انسان‌هایی از

چهارپایان گمراه‌تر و در حقیقت اهل غفلت‌اند؛ غفلتی که علت هلاك آنان و موجب قرار گرفتنشان در عذاب دوزخ قیامت است.

انسان اگر با اتصال به وحی و اجرای دستورات الهی، از بند مادّه‌پرستی آزاد گردد و از مرض خطرناك غفلت برهد و زندگی خود را بر بیداری و هشیاری و توجّه بنا نهد، از تمام موجودات عالم برتر می‌گردد.

عبداللّه بن سنان می‌گوید:

از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم: ملائکه بالاترند یا بنی‌آدم؟ فرمود: امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه السلام می‌گفت: خداوند در ملائکه عقل بدون شهوت قرار داده و در حیوانات شهوت بدون عقل گذاشت و در بنی‌آدم عقل و شهوت قرار داد؛ کسی که عقلش بر شهوتش حاکم شود از ملائکه بهتر است و کسی که شهوتش بر عقلش غلبه کند از بهائم بدتر است «1».

عذاب الهی به خاطر غفلت

إِنَّ الَّذِينَ لا يَرْجُونَ لِقاءَنا وَ رَضُوا بِالْحَياةِ الدُّنْيا وَ اطْمَأَنُّوا بِها وَ الَّذِينَ هُمْ

---

(1)- علل الشرایع: 1/ 4، باب 6، حدیث 1؛ بحار الأنوار: 57/ 299، باب 39، حدیث 5.



عَنْ آياتِنا غافِلُونَ* أُولئِكَ مَأْواهُمُ النَّارُ بِما كانُوا يَكْسِبُونَ] «1».

مسلماً کسانی که دیدارِ [قیامتِ] ما [و محاسبه شدن اعمالشان] را امید ندارند و به زندگی دنیا خشنود شده‌اند و به آن آرام یافته‌اند و آنان که از آیات ما بی‌خبرند.* آنانند که به کیفر گناهانی که همواره مرتکب می‌شدند، جایگاهشان آتش است.

امید به لقای حق- با توجه به آیات قرآن- عبارت است از: ایمان و یقین نسبت به عالم آخرت. بدون شك کسی که به انکار قیامت برخیزد، به انکار حساب و جزا و بهشت و جهنم و امر و نهی حق و در نتیجه به انکار وحی و نبوّت و آنچه متفرّع بر رسالت انبیا است برخاسته است!!

در انکار قیامت است که تمام همّت انسان متوجّه حیات مادی محض گشته و جز به زندگی این دنیا نمی‌اندیشد.

ما می‌دانیم که هر موجودی فطرتاً بقا و سعادت خود را می‌خواهد، انسان که امتیازات زیادی بر سایر موجودات دارد، به طریق اولی خواهان سعادت و بقاء است.

اگر دلش منوّر به نور ایمان و یقین باشد، خواستار سعادت دنیا و آخرت است، امّا اگر جز حیات دنیا، قائل به زندگی دیگری نباشد، تمام همّت و اراده‌اش به این حیات محدود تعلّق خواهد گرفت و از آخرت، خود را بی‌نیاز دانسته دل به دنیا خوش خواهد کرد.

این گونه برداشت از زندگی و تصور حیات انسانی، معلول غفلت از آیات خداست.

---

(1)- یونس (10): 7- 8.



انکار لقای حق و فراموش کردن روز حساب موجب خشنودی و اطمینان به حیات دنیا و علت منحصر شدن علم انسان نسبت به حیات حیوانی است.

و اعتقاد به معاد، که صد و چهارده کتاب آسمانی و صد و بیست و چهار هزار پیامبر و دوازده امام و تمام عاشقان جمال حق با استدلالات متین و براهین واضح حتمی بودن آن را ثابت کرده‌اند، پایه دین و علّت باور داشتن امر و نهی و وعده و وعید و وحی و نبوّت و حلال و حرام خدا و تربیت و تزکیه نفوس است.

بدون تردید منکران آن روز که در اعمال و رفتار و اخلاق و روابط و معاملاتشان با مردم حسابی نیست و هرآنچه نفس آنان بخواهد عمل می‌کنند، مستحقّ عذاب ابد در آتش جهنّم‌اند!!

در «تفسیر برهان» از علی بن ابراهیم نقل است که معصوم علیه السلام فرمود:

مراد از آیات در این آیه، امیرالمؤمنین و ائمه علیهم السلام هستند و دلیل بر این مطلب، قول امیرالمؤمنین علیه السلام است که فرمود: به خدا قسم خدا را آیه‌ای بزرگ‌تر از من نیست «1».

## غفلت گروه زیادی از مردم

فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلْفَكَ آيَةً وَ إِنَّ كَثِيراً مِنَ النَّاسِ عَنْ آياتِنا لَغافِلُونَ] «2».

پس امروز تو را با بدن بی‌جانت نجات می‌دهم [وبر بلندایی از ساحل دریا می‌گذارم] تا برای آیندگانت نشانه‌ای [از قدرت ما و زبونی و خواری گردنکشان] باشی و یقیناً بسیاری از مردم از نشانه‌های ما بی‌خبرند.

---

(1)- تفسیر برهان: 2/ 178.

(2)- یونس (10): 92.



داستان فرعون و برخورد ظالمانه او با موسی و هارون، از عجایب روزگار و از بهترین عبرت‌ها و پندها برای عبرت‌گیرندگان است.

سرنگون شدن مهم‌ترین قدرت زمان به دست یك نفر، که تمام قدرت و اسلحه ظاهری او چوب‌دستی چوپانی بود، باید بهترین پند برای صاحبان زر و زور باشد.

این مسئله در تاریخ ثابت شده است که حق در هر جلوه‌ای که باشد، بر باطل در هر قیافه و قدرتی که باشد، پیروز است.

فرعون آن چنان در اوج قدرت بود که بنی‌اسرائیل پس از بیرون آمدن از دریا، غرق شدنش را باور نمی‌کردند، موسی از خداوند بزرگ چاره خواست، خداوند بدن فرعون را از لابلای امواج خروشان نیل به خشکی انداخت، بنی‌اسرائیل دسته دسته به تماشای بدن او آمده و غلبه حق را بر باطل باور کردند.

آن گاه علاقه‌مندان به آن قلدر، بدنش را به مصر حمل کرده و در مومیا پیچیدند و هم‌اکنون آن بدن در موزه بزرگ مصر موجود و همان‌طور که قرآن می‌گوید، درس عبرت برای جهانیان است.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در باب حکمت‌های «نهج البلاغة» می‌فرماید:

ما أَكْثَرَ الْعِبَرَ وَأَقَلَّ الإِعْتِبارَ «1»،

عبرت‌ها و پندها بسیار است، ولی عبرت‌گیرنده کم است.

انسان اگر در جزئی‌ترین اجزای عالم و کلّی‌ترین آن اندکی اندیشه کند، درمی‌یابد که تمام حرکات و حوادث به انسان پند می‌دهند.

بیداران راه حق، برای بیداری انسان از آنچه بر جهان می‌گذرد به زبان نثر و نظم پندها ساخته و زنگ‌های بیدارباشی به صدا درآورده‌اند. حافظ قدسی در دیوان پر

---

(1)- نهج البلاغة: حکمت 297؛ بحار الأنوار: 68/ 328، باب 80.



قدرش گوید:

بر لب جوی نشین و گذر عمر ببین کاین اشارت زجهان گذران ما را بس

***

مزرع سبز فلك دیدم و داس مه نو یادم از کِشته خویش آمد و هنگام درو

دیگری گوید:

تمام قصر شهان جایگاه جغد شود بساز قصر محبّت که خالی از خلل است

و شاعری دیگر گوید:

جوانی گفت با پیری دل آگاه | که خم گشتی چه می‌جویی در این راه
جوابش گفت پیر خوش تکلّم | که ایّام جوانی کرده‌ام گُم

پروین اعتصامی گوید:

چنین گفت روزی به پیری جوانی | که چون است با پیریت زندگانی
بگفتش در این نامه حرفی است مبهم | که معنیش جز وقت پیری ندانی
تو بِه کز توانایی خویش گویی | چه می‌پرسی از دوره ناتوانی
جوانی نگهدار کاین مرغ زیبا | نماند در این خانه استخوانی
چو من گنج خود رایگان دادم از کف | تو گر می‌توانی مده رایگانی
چو سرمایه‌ام رفت بی‌مایه ماندم | که بازیست بی‌مایه بازارگانی
هر آن سرگرانی که با چرخ کردم | جهان بیش‌تر کرد از آن سرگرانی
از آن برد گنج مرا دزد گیتی | که در خواب بودم گه پاسبانی

اما با این همه عبرت و پند که بهترین وسیله بیداری هر انسان است و بدون شك اندیشه در حوادث، از برترین علل سعادت آدمی است، به فرموده قرآن کریم در آیه، بسیاری از انسان‌ها غافلند!! و همین غفلت قلب، از حقایقی است که انسان را به سراشیبی سقوط و هلاك برده و محصول عمر انسان و زحمات آدمی را به تاراج

شیطان داده و در پایان کار از انسان جز حسرت و ندامت و اندوه و شرمساری و بار سنگینی از معاصی و گناهان، چیز دیگری بجای نخواهد گذاشت.

قرآن مجید باز در داستان فرعون و عبرت گرفتن از آن می‌فرماید:

عاقبت غافلان

فَانْتَقَمْنا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْناهُمْ فِي الْيَمِّ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآياتِنا وَ كانُوا عَنْها غافِلِينَ] «1».

نهایتاً به سبب این که آیات ما را تکذیب کردند و از آنها غافل و بی‌خبر بودند، از آنان انتقام گرفتیم و در دریا غرقشان کردیم.

علّت بدبختی بنی‌اسرائیل و هر قومی در تاریخ، غفلت از حلال و حرام و خواسته‌های خدا است، خداوند متعال، به دنبال سرگذشت فرعون و بنی‌اسرائیل می‌فرماید:

[سَأَصْرِفُ عَنْ آياتِيَ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ إِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لا يُؤْمِنُوا بِها وَ إِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَ إِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآياتِنا وَ كانُوا عَنْها غافِلِينَ] «2».

به زودی کسانی را که در روی زمین به ناحق گردنکشی و تکبّر می کنند از [فهم] آیاتم بازمی‌دارم که اگر هر آیه‌ای را ببینند، به آن ایمان نمی‌آورند و چون راه هدایت را مشاهده کنند، آن را راه و رسم زندگی نگیرند و اگر راه گمراهی را ببینند، آن را راه و روش خود گیرند؛ این [بازداشتن از فهم آیاتم]

---

(1)- اعراف (7): 136.

(2)- اعراف (7): 146.



به سبب آن است که آیات ما را تکذیب کردند و از آنها غافل و بی‌خبر بودند.

قرآن به دنبال تمام این واقعیّت‌ها، در سوره مریم به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

[وَ أَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَ هُمْ فِي غَفْلَةٍ وَ هُمْ لا يُؤْمِنُونَ] «1».

و آنان را از روز حسرت- آن گاه که کار از کار بگذرد- بترسان، در حالی که آنان در بی‌خبری [شدیدی] هستند و ایمان نمی‌آورند.

و در سوره انبیاء می‌فرماید:

[اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسابُهُمْ وَ هُمْ فِي غَفْلَةٍ مُعْرِضُونَ] «2».

مردم را [هنگام] حسابرسی [آنچه در مدت عمرشان انجام داده‌اند] نزدیك شده در حالی که آنان [با فرو افتادن] در غفلت [از دلایل اثبات کننده معاد] روی گردانند.

و به دنبال این حقیقت در آخر سوره انبیاء می‌فرماید:

[وَ اقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَإِذا هِيَ شاخِصَةٌ أَبْصارُ الَّذِينَ كَفَرُوا يا وَيْلَنا قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِنْ هذا بَلْ كُنَّا ظالِمِينَ] «3».

و آن وعده حق [که قیامت است] نزدیك شود، پس ناگهان چشم‌های کافران خیره شود [و گویند:] وای بر ما! که ما از این روز در بی‌خبری سنگینی قرار داشتیم، بلکه ما ستمکار بودیم.

و در سوره روم درباره آن که عینك مادّی‌نگری به چشم زده و غیر از این ظاهر

---

(1)- مریم (19): 39.

(2)- انبیاء (21): 1.

(3)- انبیاء (21): 97.



محدود دنیا و نمودهای بی‌ارزش چیزی نمی‌بینند می‌فرماید:

[يَعْلَمُونَ ظاهِراً مِنَ الْحَياةِ الدُّنْيا وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غافِلُونَ] «1».

[تنها] ظاهری [محسوس] از زندگی دنیا را می‌شناسند و آنان از آخرت [که سرای ابدی و دارای نعمت های جاودانی و حیات سرمدی است] بی‌خبرند «2».

غفلت در روایات

توجه در کلام گهربار ائمه علیهم السلام که برخواسته از قلوب نورانی و خالی از غفلت

---

(1)- روم (30): 7.

(2)- در کتاب حضرت حق آیات دیگر در باب غفلت با مفاهیم متفاوت وجود دارد که می‌توان به این آیات اشاره کرد:

«أُولئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ وَأُولئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ» نحل (16): 108.

«لِتُنذِرَ قَوْماً مَّا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ» یس (36): 6.

«وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِن بَنِي آدَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَن تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هذَا غَافِلِينَ» اعراف (7): 172.

زمانی که سکرات مرگ فرا می‌رسد و به صور دمیده می‌شود و روز قیامت فرا می‌رسد و هر انسانی وارد محشر می‌شود، خطابی که بر او می‌شود این است که «لَقَدْ كُنتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هذَا فَكَشَفْنَا عَنكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ» ق (50): 22، چرا که این روز، یوم تبلی السرائر و یوم البروز و یوم الشهود است و حجاب‌های آمال و آرزوها و عشق و علاقه به دنیا و زن و فرزند و... که به خاطر غفلت، بر دل‌ها افکنده شده بود و مانع دیدن آخرت بود کنار می‌رود.

به این نکته نیز باید توجه داشت که چنین نیست، در هر جای از قرآن کریم لفظ غفلت آمده معنای صفت رذیله را داشته باشد و مخاطب به این لفظ از کسانی باشد که این رذیله را در قلب می‌پروراند؛ چرا که در آیه سوّم سوره یوسف مخاطب به لفظ غفلت وجود مقدس حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله است.

«نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هذَا الْقُرْآنَ وَإِن كُنتَ مِن قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ» یوسف (12): 3.

و گمراهی است، موجب روشنی قلوب زنگار گرفته و پی بردن به حقایق هستی است. در میان کلمات مقدسه‌ای که آن اولیای عظام در جهت برطرف کردن حجاب غفلت از قلوب آدمیان فرموده‌اند، کلام حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در جواب سائلی که تقاضای موعظه از حضرتش را می‌نماید از جایگاه خاصی برخوردار است، تا آنجا که گردآورنده کتاب پر قیمت «نهج البلاغة» مرحوم سید رضی اعلی اللّه مقامه نسبت به این گفتار حضرت می گوید:

اگر در «نهج البلاغة» به غیر از این موعظه سودمند و حکمت عالی و روشنگر هر روشن‌خواه و عبرت هر ناظر اندیشمند، نبود، برای بیداری همگان کافی بود.

امام علیه السلام فرمود:

از آن‌هایی نباش که آخرتِ آباد و عیش عالی فردا را بدون عمل بخواهند و با آرزوهای طولانی، امید توبه داشته باشند، چون درباره دنیا سخن گویند، گویی از بهترین زاهدانند، اما در عمل به دنیا آن‌ها را بهترین خواهان برنامه‌های مادّی می‌بینی!

هرچه از دنیا به دستشان آید سیر نمی‌شوند و اگر در حدّ لازم به آنان برسد قناعت نمی‌ورزند. از شکر آنچه به آنان داده شده عاجزند و نسبت به آنچه مانده برای بدست آوردنش در تکاپو و کوششند.

دیگران را نهی از بدی‌ها می کنند، اما خود از منکرات کناره‌گیری ندارند؛ امر به خوبی‌ها دارند، اما خودشان اهل عمل نیستند.

نیکان را دوست دارند، ولی به نیکی آنان آراسته نیستند و نسبت به گنهکاران کینه دارند، ولی خودشان از آنانند.

به خاطر گناه زیاد از مردن ناراحتند، اما در عین حال مقیم کوی معصیتند! چون مریض شوند، به بدرفتاری‌های خود در روزگار سلامتی پشیمان شوند، ولی پس از



عافیت یافتن خود را مأمون از عذاب فردا می‌بینند!

چون به نعمت و سلامت و عافیت دست یابند اعجاب به نفس و خودبینی پیدا کرده، اما به محض مریض شدن و مبتلا شدن به آزمایش‌های الهی ناامید می‌شوند.

اگر به بلا دچار شوند، چون يك فرد بيچاره بی‌نوا به دعا برخيزند و به هنگامی كه توانگر گردند مغرور می‌شوند.

به طور قطع می‌داند كه سعادت در زهد و شرف و كرامت و عبادت و فضيلت است، ولی خود را وادار به كسب اين حقايق نمی‌كند، اما در برخورد به لذّات امروز و عيش و نوش زود گذر، تسليم شده گرچه باعث هلاكت گردد.

چون گناه كمی از ديگری ببيند، به او اعلام وحشت می‌كند كه آه! با اين گناه در قيامت چه می‌كنی؟ ولی با اين كه خودش غرق در گناهان زيادی است و عمل نيكش نسبت به معصيتش كم است به نجات خود اميدوار است.

چون توانگر شود و مالی بدست آرد، به مرز كفر كشيده شود و به نعمت مغرور گردد، ولی به وقت از دست رفتن نعمت ناامید شده و ضعف و سستی بر او چيره گردد.

در عمل به فرمان‌های حق كوتاهی كند و كوشش در خواسته‌های نامشروعش را از حد بگذراند، چون ميدان شهوتی برايش فراهم گردد، به سرعت در آن وارد شده و برای توبه از گناه، امروز و فردا كند.

اگر محنت و بلايی رخ دهد، برای خلاص از آن صبر و استقامت نكند.

بهترين مطالب عبرت‌آموز را می‌گويد، ولی خود عبرت نمی‌گيرد. به بهترين وجه مردم را موعظه می‌كند، اما خود از موعظه اثر برنمی‌دارد!

به گفتار حق و كلام نيك مسلّط است، ولی در عمل كم قدرت و ناتوان. امور فانی و از دست رفتنی را به هر قيمتی كه شده می‌خواهد، امّا نسبت به آخرت ابدی

عرفان اسلامی، ج2، ص: 180

و اعمال صالحه مسامحه كار است.

عالی‌ترين برنامه‌های الهی را كه غنيمت خردمندان است ضرر دانسته و شهوات و بدكرداری‌ها را غنيمت و منفعت می‌داند!!

از مرگ می‌ترسد، ولی برای حفظ فرصت‌ها و جلوگيری از انقضای مهلت‌ها عجله نمی‌كند.

آنچه از معصیت خود کم می‌داند، برای دیگران زیاد به حساب می‌آورد و آنچه از طاعت دیگران کم می‌داند، برای خود فراوان حساب می‌کند.

به مردم نسبت به اعمالشان طعنه می‌زند، ولی نسبت به خود توجهی ندارد. لغو با ثروتمندان برایش محبوب‌تر از ذکر با فقرا است.

به نفع خودش به ضرر دیگران حکم می‌کند، ولی به نفع دیگران به ضرر خود حکم نمی‌نماید. دیگری را هدایت می‌کند، ولی خود را به گمراهی می‌کشد.

می‌خواهد که دیگران از او پیروی کنند، ولی خودش نسبت به مردم نافرمان است.

علاقه دارد دیگران نسبت به او به وعده‌هایشان عمل کنند، ولی خود وفای به عهد نمی‌کند. از ترس مردم برای غیر خدا خوب عمل می‌کند، امّا در میان خلق ازخدای خود نمی‌ترسد. آنجا که باید برای خدا به مردم نفع برساند نمی‌رساند و آنجا که باید از زیان زدن به مردم به خاطر خدا بگریزد نمی‌گریزد!! «1» آری، بهتر از این امکان معرفی چهره غافل برای احدی وجود ندارد و این امیرالمؤمنین علیه السلام دریای موّاج علم الهی است که به طور کامل، غافلان را معرفی فرموده است.

در این باب روایات متعددی در آثار اسلامی به چشم می‌خورد که به بعضی از

---

(1)- نهج البلاغة: حکمت 150؛ بحار الأنوار: 69/ 199، باب 105، حدیث 30.



روایات اشاره می‌شود:

قالَ الصَّادِقُ علیه السلام: إِنْ کانَ الشَّیْطانُ عَدُوّاً فَالْغَفْلَةُ لِماذا وَإِنْ کانَ الْمَوْتُ حَقّاً فَالْفَرَحُ لِماذا «1».

اگر شیطان، یك دشمن (شناخته شده است)، پس غفلت (شما از واقعیت‌ها و حقایق) برای چیست و اگر مرگ (برای شما یك مسئله) حتمی است، پس خوشحالی (شما از آنچه نباید نسبت به آن خوشحال شوید) چه علّت دارد؟

رُوِیَ عَنِ الْحَسَنِ الْبَصْرِی فی حَدیثٍ أَنَّ أَمیرَالْمُؤْمِنینَ علیه السلام دَخَلَ سُوقَ الْبَصْرَةِ، فَنَظَرَ إِلَی النَّاسِ یَبیعُونَ وَیَشْتَرونَ، فَبَکا بُکاءً شَدیداً، ثُمَّ قالَ: یا عَبیدَ الدُّنْیا وَعُمّالَ أَهْلِها! إِذا کُنْتُمْ بِالنَّهارِ تَحْلِفُونَ وَبِاللَّیْلِ فی فراشِکُمْ تَنامُونَ وَفی خِلالِ ذلِکَ عَنِ الْآخِرَةِ تَغْفُلُونَ، فَمَتی تَجَهَّزُونَ الزّادَ وَتَفَکَّرُونَ فِی‌الْمَعادِ «2».

از حسن بصری در حدیثی روایت شده: امیرالمؤمنین علیه السلام وارد بازار بصره شد و دید مردم مشغول خرید و فروشند، پس به شدّت گریست، سپس گفت: ای بندگان دنیا و عمله‌های دنیاپرستان، روز خود را که به خرید و فروش تمام می‌کنید و شب را در رختخواب به صبح می‌رسانید و در خلال این امور از آخرت غافل هستید، پس چه وقت برای آخرت زاد و توشه برمی‌دارید و کی به فکر معاد می‌افتید؟!

قالَ عَلِیٌّ علیه السلام: مَنْ غَفَلَ غَرَّتْهُ الأَمانِیُّ وَأَخَذَتْهُ الْحَسْرَةُ إِذَ انْکَشَفَ الْغِطا وَبَدا لَهُ مِنَ

---

(1)- سفینة البحار: 2/ 323؛ الأمالی، شیخ صدوق: 7، المجلس الثانی، حدیث 5؛ بحار الأنوار: 70/ 157، باب 125، حدیث 1.

(2)- سفینة البحار: 1/ 674؛ الأمالی، شیخ مفید: 118، المجلس الرابع عشر، حدیث 3؛ بحار الأنوار: 74/ 424، باب 15، حدیث 41.



اللّهِ ما لَمْ یَکُنْ یَحْتَسِبُ «1».

حضرت امام علی علیه السلام فرمود: آدم غافل مغرور آرزوها می‌شود و پس از آشکار شدن قیامت دچار حسرت می‌گردد و چیزهایی که به حساب نمی‌آورد برایش ظاهر می‌شود که در پرونده او به حساب آمده.

قالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله: أَغْفَلَ النّاسِ مَنْ لَمْ یَتَّعِظْ بِتَغَیُّرِ الدُّنْیا مِنْ حالٍ إِلی حالٍ «2».

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: غافل‌ترین مردم کسی است که از دگرگونی‌های دنیا پند نگیرد.

قالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله: وَأَمَّا عَلامَةُ الغافِلِ فَأَرْبَعَةٌ: العَمی، وَالسَّهْوُ، وَاللَّهْوُ، وَالنِّسْیانُ «3».

پیامبر بزرگ صلی الله علیه و آله فرمود: نشانه غافل چهار چیز است: کوردلی، اشتباه‌کاری، بازیگری، فراموشی از حق.

بیان حال غافلان در کلام مرحوم نراقی

مرحوم ملا احمد نراقی در اشعاری پر محتوا با بیان تمثیلی، حال غافلان را بیان می کند که مضمون اشعار به این صورت است:

ای غافل بی‌خبر! داستان بی‌خبری و غفلت داستان آن مردی را می‌ماند که در بیابانی هولناك شیر درنده مستی به او حمله برد.

---

(1)- الخصال: 1/ 231، حدیث 74؛ بحار الأنوار: 69/ 122، باب 99، حدیث 19.

(2)- الأمالی، شیخ صدوق: 20، المجلس السادس، حدیث 4؛ من لا یحضره الفقیه: 4/ 394، حدیث 5840؛ بحار الأنوار: 70/ 88، باب 122، حدیث 55.

(3)- تحف العقول: 21، ومن حکمه صلی الله علیه و آله؛ بحار الأنوار: 1/ 120، باب 4، حدیث 11.

عرفان اسلامی، ج2، ص: 183

آری، کسی که از خدا و حق دور بماند در بیابان زندگی با صد خطر روبرو می‌شود.

آن مرد برای نجات از حمله شیر به چاهی پناه برد که طنابی در آن آویخته بود، طناب را گرفت و وارد چاه شد و شیر هم سر چاه متوقف گشت تا با بیرون آمدن او به او حمله کند.

در وسط چاه چشمش به اژدهایی افتاد که در عمق چاه برای طعمه دهان گشوده است. در حالی که غرق ترس و وحشت شده بود، صدایی توجه او را جلب کرد.

دید دو موش مشغول جویدن طناب‌اند. آن مرد خود را از بالا و پایین چاه و در کنار کار آن دو موش در خطر حتمی دید، ناگهان چشمش به انبوهی زنبور افتاد که در کمرگاه چاه عسل اندوخته‌اند، با دیدن عسل شیرین خاك‌آلود که در حقیقت زهر تلخ دنیای هلاك‌کننده بود به سوی عسل دست برد تا از آن عسل تناول کند و در حال خوردن عسل از شیر و اژدها و دو موش که رشته عمرش را قطع می‌کردند، غافل و بی‌خبر ماند؛ با خوردن عسل از نیش زنبورها هم در امان نبود.

هست این دنیا چَه و عمرت رسن روز و شب هستند موشان بی‌سخن

رشته عمر تو را لیل و نهار پاره سازد لحظه لحظه تار تار

اژدها قبر است بُگشوده دهان منتظر تا پاره گردد ریسمان

مرگ باشد شیر مست پر غرور تا کشد جان تو را از تن به زور

مال دنیا انگبین و اهل آن جمله زنبورند نی بل برغمان

از پی این شهد زهرآلوده چند در جدل با ریش مالان ای لوند

شهد نبود زهر جانفرساست این نوش نبود نیش درد افزاست این

مهر تابان نیستند این دوستان دشمنانند ای برادر دشمنان

زاهل دنیا تا توانی ای عزیز می گریز و می گریز و می گریز«1»

آری، غفلت از خدا و بی‌توجهی به آخرت و فراموشی حقایق و دوری از صفات عالی انسانی، آدمی را- مرحوم ملا احمد نراقی در اشعار بالا فرمود- گرفتار دام خطر کرده و دست انسان را از دامن سعادت جدا خواهد کرد.

در کتاب با ارزش «نهج البلاغة» نقل شده است که:

جنازه‌ای را به گورستان می‌بردند، حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام شنید مردی می‌خندد، خنده‌ای که ناشی از غفلت بود. فرمود: گویا مردن بر غیر ما نوشته شده و خیال می‌کنی که حق در این دنیا بر غیر ما لازم گشته و می‌پنداری مرده‌هایی که می‌بینیم مسافرانی هستند که به زودی به سوی ما بازمی‌گردند، ایشان را در قبرهایشان می‌گذاریم و اموالشان را می‌خوریم مثل این که ما پس از آن‌ها جاوید خواهیم ماند. وای بر ما، مرگ مردم که برای ما پند و عبرت است فراموش کرده‌ایم و به هر آفت و زیانی گرفتار آمده‌ایم.

خوش به حال کسی که نفسش رام شد و عمل و کردارش پاك و شایسته و قصدش پسندیده و اخلاقش نیکو گشت و زیادی مالش را در راه خدا صدقه داد و زیاده‌گویی زبانش را مهار نمود، از آزار مردم خودداری کرد و سنّت پیامبر صلی الله علیه و آله بر او سخت نیامد و به بدعت نسبت داده نشد «1».

مراقبت

بیان شد که یکی از مهم‌ترین علل خطر برای حیات دنیا و آخرت، غفلت است.

بیداران راه و عاشقان اللّه تنها دارویی که برای معالجه این درد هولناك معرفی می‌کنند، حال مراقبت است.

---

(1)- نهج البلاغة: حکمت 122؛ بحار الأنوار: 78/ 268، باب 7، حدیث 27.



مراقبت بر این که خدای مهربان در همه حال ناظر وضع روحی بندگان و اعمال و اخلاق عبّاد است. مراقبت بر اجرای فرمان‌های سعادت‌بخش حق در همه جوانب حیات. مراقبت بر این که هوای نفس و شیطان‌های داخلی و خارجی انسان را از جاده الهی منحرف نکنند.

معنای مراقبت در کلام بزرگان

فیلسوف بزرگ، مرحوم علّامه طباطبایی می‌گوید:

یکی از اهمّ چیزهایی که در راه سیر و سلوك و در حکم ضرورتی از ضروریّات آن است همانا امر مراقبه است.

سالك باید از اوّلین قدم که در راه می‌گذارد تا آخرین قدم، خود را از مراقبه خالی ندارد و این از لوازم ختمیّه سالك است. باید دانست که مراقبه دارای درجات و مراتبی است، سالك در مراحل اولیه یك نوع مراقبه‌ای دارد و در مراحل دیگر انواع دیگری.

هرچه رو به کمال می‌رود و طیّ منازل و مراحل کند، مراقبه او دقیق‌تر و عمیق‌تر خواهد شد، به طوری که آن درجات از مراقبه را اگر بر سالك مبتدی تحمیل کنند از عهده آن برنیامده و یك باره بار سلوك را به زمین می‌گذارد، یا سوخته و

هلاك می‌شود، ولی رفته رفته در اثر مراقبه در درجات اولیه و تقویت در سلوك می‌تواند مراتب عالیه از مراقبه را در مراحل بعدی بجای آورد و در این حالات بسیاری از مباحات در منازل اولیه بر او حرام و ممنوع می‌گردد.

در اثر مراقبه شدید و اهتمام به آن، آثار حبّ و عشق در ضمیر سالك هویدا می‌گردد؛ زیرا عشق به جمال و کمال علی الاطلاق، فطری بشر بوده و با نهاد او عجین شده و در ذات او به ودیعت گذارده شده است، لیکن علاقه به کثرت و حبّ



به مادیّات، حجاب‌های عشق فطری می‌گردند و نمی‌گذارند که این پرتو ازلی ظاهر گردد.

به واسطه مراقبه، کم‌کم حجاب‌ها ضعیف شده تا بالاخره از میان می‌رود و آن عشق و حبّ فطری ظهور نموده ضمیر انسان را به آن مبدأ جمال و کمال رهبری می‌کند. این مراقبه در اصطلاح عرفا تعبیر به مِیْ شده است «1».

راه خلوتگه خاصم بنما تا پس از این  مِیْ خورم با تو و دیگر غم دنیا نخورم

یکی از عرفای عالی مقام می‌گوید:

مراقبت، عبارت از یقین بنده است به این‌که خداوند در جمیع احوال، عالِم بر قلب و ضمیر و مطّلع بر رازهای درونی اوست، چنانچه گفته‌اند:

«المراقبة استدامة علم العبد باطلاع الرب فی جمیع أحواله».

البته همین‌که سالك یقین حاصل کرد خدا همیشه او را می‌بیند و بر زوایای درون او واقف و مطلع است، مراقب خواطر ناپسندی خواهد بود که قلب را از ذکر خداوند بازمی‌دارد.

از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود:

اعْبُدِ اللّهَ کَأَنَّکَ تَراهُ فَانْ لَمْ تَکُنْ تَراهُ فَانَّهُ یَراکَ «2».

خدای را چنان پرستش کن که گویی او را می‌بینی و اگر تو او را نبینی، او تو را می‌بیند.

اهل مراقبت را به سه حال می‌توان شمرد:

اوّل حال مراقبت آن است که: به واسطه یقین به اطلاع خداوند بر ضمیر بنده،

---

(1)- لبّ اللباب: 31.

(2)- ارشاد القلوب: 1/ 128، باب 39 فی المراقبة؛ بحار الأنوار: 69/ 279، باب 116.



این حال پیدا شود که فکر بد یا تلقین شیطانی به قلب او راه نیابد و چون خدا را در همه حال و همه‌جا حاضر وناظر بیند کم‌تر به دام هوای نفس اسیر شود.

جنید بغدادی، مریدی داشت که او را از همه عزیزتر می‌داشت. دیگران را غیرت آمد. شیخ به فراست بدانست، گفت: ادب و فهم او از همه زیادت است، ما را نظر بر آن است، امتحان کنیم تا شما را معلوم شود.

فرمود: تا بیست مرغ آورید و گفت: هر مریدی یکی را بردارید و جایی که کس شما را نبیند بکشید و بیاورید، همه برفتند و بکشتند و باز آمدند، الّا آن مرید که مرغ زنده بیاورد. شیخ پرسید: چرا نکشتی؟ گفت: از آن که شیخ فرموده بود که جایی باید که کس نبیند و من هرجا که می‌رفتم حق تعالی می‌دید. جنید گفت:

دیدید که فهم او چگونه است و از آن دیگران چگونه؟! همه استغفار کردند.

حارث محاسبی گفته:

مراقبت، علم دل است در قرب حق تعالی.

حاصل آن که: حال مراقبت آن است که حسن بن علی دامغانی گفته:

«علیکم بحفظ السرائر، فانه مطلع علی الضمائر».

دوّم حال مراقبه آن است که: سالك در حال مراقبه، کاینات را فراموش کند؛ یعنی به حالی باشد که در آن حال وجود و عدم دنیا برای او یکسان باشد و چنان مراقب باشد که جز خدا هیچ چیز در ذهن و فکر او نباشد.

احمد بن عطا گفت:

«خیرکم من راقب الحق بالحق فی فناء مادون الحق».

بهترین شما کسی است که حق را به حق مراقبت کند، با توجه به این که مادون او را فنا و عدم محض بداند.

شیخ کبیر ابو عبداللّه محمّد بن الخفیف گفته:



یك‌بار شنیدم که در مصر پیری و جوانی به مراقبت نشسته‌اند بر دوام، آنجا رفتم دو شخص را دیدم روی به قبله کرده سه‌بار سلام کردم، جواب ندادند؛ گفتم: به خدای بر شما که سلام مرا جواب دهید.

آن جوان سر برآورد و گفت: یابن خفیف! دنیا اندك است و از این اندك اندکی مانده است، از این اندك نصیب بسیار بستان. یابن خفیف! مگر فارغی که به سلام ما می‌پردازی.

این بگفت و سر فرود برد و من گرسنه و تشنه بودم، گرسنگی را فراموش کردم، توقف کردم و با ایشان نماز پیشین گزاردم و نماز دیگر گزاردم و گفتم: مرا پندی ده.

گفت: یابن خفیف! ما اهل مصیبتیم، ما را زبان پند نبود، کسی باید که اصحاب مصیبت را پند دهد.

سه روز آنجا بودم با خود گفتم: چه سوگند دهم تا مرا پندی دهند. آن جوان سربرآورد و گفت: صحبت کسی طلب، که دیدن او تو را از خدای یاد دهد و هیبت او بر دل تو افتد و تو را به زبان فعل پند دهد نه به زبان گفتار!!

سوّم: حال بزرگان اهل مراقبت است که مراقب خدا هستند و از خدا می‌طلبند که آنها را در حال مراقبت رعایت فرماید؛ یعنی خداوند متولّی امر آنها باشد و به فضل خویش آنها را مصداق [وَ هُوَ یَتَوَلَّی الصَّالِحِینَ] «1» کند.

سالك باید در این مقام طوری باشد که خود از میان برخیزد و بین او و خدای هیچ حجابی باقی نماند.

به جنید گفتند: می گویی حجاب سه است: نفس و خلق و دنیا. گفت: این سه حجاب عام است، حجاب خاص سه است: دید طاعت و دید ثواب و دید

---

(1)- اعراف (7): 196.



کرامت. مقصود این است که در بیخودی باید به مقامی برسد که خود به مراقبت خود واقف نباشد [و به تعبیر دیگر عمل خود را نبیند، که دیدن، علّت غرور و غرور علت انحطاط است].

به قول حکیم صفای اصفهانی:

زمغز و پوست برون رفته تا به دوست رسیدم — به جان دوست که از هرچه غیر اوست بریدم

مرا که رفعت خورشید بود در افق دل — به پیش ابروی آن ماه چون هلال خمیدم

چه غم که هیکل من شد غبار و جزو هوا شد — نسیم صبح سعادت شدم به خلد وزیدم

من آن کبوتر قدسم که از فضای حقیقت — به حبس این قفس افتادم و دوباره پریدم

زفیض پیر خرابات دوش در حرم دل — به یك نماز که بردم هزار راز شنیدم

بساط فقر به اورنگ سلطنت نفروشم — به نقد عمر گرانمایه این بساط خریدم«1»

## راه بدست آوردن حال مراقبت

کسی که بخواهد از مرض خطرناك غفلت رهایی یابد و به میدان پرمنفعت مراقبت قدم گذارد، در درجه اوّل باید به بعضی از آیات کتاب خدا- که نشان دهنده

---

(1)- صفای اصفهانی: 254.



اطلاع حق بر همه شؤون عالم و آدم است- و نیز به برخی از آیات بیان کننده وضع قیامت و هم چنین به پاره‌ای از اخبار و روایات و حالات عالی مراقبین مراجعه کند.

امّا آیات نشانگر اطلاع حق بر همه جوانب بندگان:

[وَ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْماً] «1».

و این که یقیناً علم خدا به همه چیز احاطه دارد.

[إِنْ تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَ إِنْ تُصِبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِها وَ إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا لا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئاً إِنَّ اللَّهَ بِما يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ] «2».

اگر به شما خیر و خوشی [و پیروزی و غنیمت] رسد، آنان را بدحال [و دلتنگ] می کند و اگر بدی و ناخوشی [و حادثه تلخی] رسد به سبب آن خوشحال می‌شوند و اگر شکیبایی ورزید و پرهیزکاری کنید، نیرنگشان هیچ زیانی به شما نمی‌رساند؛ یقیناً خدا به آنچه انجام می‌دهند، احاطه دارد.

[قالَ يا قَوْمِ أَ رَهْطِي أَعَزُّ عَلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَ اتَّخَذْتُمُوهُ وَراءَكُمْ ظِهْرِيًّا إِنَّ رَبِّي بِما تَعْمَلُونَ مُحِيطٌ] «3».

گفت: ای قوم من! آیا عشیره کوچکم نزد شما از خدا عزیزتر است که او را پشت سر قرار داده و فراموشش کرده‌اید؟! یقیناً پروردگارم به همه اعمالی که انجام می‌دهید، احاطه دارد.

[أَلا إِنَّهُمْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقاءِ رَبِّهِمْ أَلا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ] «4».

---

(1)- طلاق (65): 12.

(2)- آل عمران (3): 120.

(3)- هود (11): 92.

(4)- فصّلت (41): 54.



آگاه باش! که آنان نسبت به دیدار [قیامت و محاسبه اعمال به وسیله] پروردگارشان در تردیدند. [و] آگاه باش! که یقیناً او به همه چیز [با قدرت و دانش بی‌نهایتش] احاطه دارد.

[يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَ لا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَ هُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّتُونَ ما لا يَرْضى مِنَ الْقَوْلِ وَ كانَ اللَّهُ بِما يَعْمَلُونَ مُحِيطاً] «1».

[خیانت‌پیشگان خیانت خود را] از مردم پنهان می‌دارند و [نمی‌توانند] از خدا پنهان نمایند و خدا با آنان بود آن گاه که در جلسه مخفی شبانه، درباره طرح و نقشه و سخنی که خدا به آن رضایت نداشت، چاره‌اندیشی می کردند و خدا همواره به آنچه انجام می‌دهند، احاطه دارد.

[وَ لِلَّهِ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ وَ كانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطاً] «2».

و آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، فقط در سیطره مالکیّت و فرمانروایی خداست و خدا همواره بر هر چیزی احاطه دارد.

## مراقب و حسابگر باشید

وَ هُوَ الْقاهِرُ فَوْقَ عِبادِهِ وَ يُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً حَتَّى إِذا جاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنا وَ هُمْ لا يُفَرِّطُونَ* ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلاهُمُ الْحَقِّ أَلا لَهُ الْحُكْمُ وَ هُوَ أَسْرَعُ الْحاسِبِينَ] «3».

و اوست که بر بندگانش چیره و غالب است و همواره نگهبانانی [از فرشتگان]

---

(1)- نساء (4): 108.

(2)- نساء (4): 126.

(3)- انعام (6): 61- 62.



برای [حفاظتِ] شما [از حوادث و بلاها] می‌فرستد تا هنگامی که یکی از شما را مرگ در رسد [در این وقت] فرستادگان ما جانش را می‌گیرند و آنان [در مأموریت خود] کوتاهی نمی‌کنند.* سپس [همه] به سوی خدا، سرپرست و مولای به حقّشان بازگردانده می‌شوند. آگاه باشید! [که در آن روز] فرمانروایی و حکومت مطلق فقط ویژه اوست و او سریع‌ترین حساب‌گران است.

[وَ نَضَعُ الْمَوازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيامَةِ فَلا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً وَ إِنْ كانَ مِثْقالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنا بِها وَ كَفى بِنا حاسِبِينَ «1».

و ترازوهای عدالت را در روز قیامت می‌نهیم و به هیچ کس هیچ ستمی نمی‌شود و اگر [عمل خوب یا بد] به اندازه دانه خردلی باشد آن را [برای وزن کردن] می‌آوریم و کافی است که ما حسابگر باشیم.

[وَ كَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّها وَ رُسُلِهِ فَحاسَبْناها حِساباً شَدِيداً وَ عَذَّبْناها عَذاباً نُكْراً] «2».

چه بسیار آبادی‌ها که [اهلش] از فرمان پروردگارشان و فرستادگانش روی برگرداندند، پس ما آنان را به حساب سختی محاسبه کردیم و به عذاب بسیار شدیدی عذاب نمودیم.

[لِلَّهِ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ وَ إِنْ تُبْدُوا ما فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشاءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشاءُ وَ اللَّهُ عَلى كُلِّ شَيْءٍ

---

(1)- انبياء (21): 47.

(2)- طلاق (65): 8.



قَدِيرٌ] «1».

آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است، فقط در سیطره مالکیّت و فرمانروایی خداست و اگر آنچه [از نیّت‌های فاسد و افکار باطل] در دل دارید آشکار کنید یا پنهان سازید، خدا شما را به آن محاسبه می‌کند؛ پس هر که را بخواهد می‌آمرزد و هر که را بخواهد عذاب می‌کند و خدا بر هر کاری تواناست.

[لِلَّذِينَ اسْتَجابُوا لِرَبِّهِمُ الْحُسْنى وَ الَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ لَوْ أَنَّ لَهُمْ ما فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً وَ مِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ أُولئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسابِ وَ مَأْواهُمْ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمِهادُ] «2».

برای آنان که دعوت پروردگارشان را اجابت کردند، بهترین سرانجام است و آنان که دعوت او را پاسخ نگفتند، اگر مالك دو برابر همه آنچه روی زمین است باشند، بی‌تردید آن را برای رهایی خود از عذاب خواهند داد؛ آنان را حساب سختی است، و جایگاهشان دوزخ است و دوزخ بد بستری است.

[يا داوُدُ إِنَّا جَعَلْناكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَ لا تَتَّبِعِ الْهَوى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذابٌ شَدِيدٌ بِما نَسُوا يَوْمَ الْحِسابِ] «3».

[و گفتیم:] ای داود! همانا تو را در زمین جانشین [و نماینده خود] قرار

---

(1)- بقره (2): 284.

(2)- رعد (13): 18.

(3)- ص (38): 26.



دادیم؛ پس میان مردم به حق داوری کن و از هوای نفس پیروی مکن که تو را از راه خدا منحرف می‌کند. بی‌تردید کسانی که از راه خدا منحرف می‌شوند، چون روز حساب را فراموش کرده‌اند، عذابی سخت دارند.

[الْيَوْمَ تُجْزى كُلُّ نَفْسٍ بِما كَسَبَتْ لا ظُلْمَ الْيَوْمَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسابِ] «1».

امروز هر کس را در برابر آنچه انجام داده است، پاداش می‌دهند. امروز هیچ ستمی وجود ندارد؛ یقیناً خدا در حسابرسی سریع است.

[إِنَّ إِلَيْنا إِيابَهُمْ* ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنا حِسابَهُمْ] «2».

قطعاً بازگشت آنان به سوی ماست.* آن گاه بی‌تردید حسابشان بر عهده ماست.

بر هر خردمندی که ایمان به خدا و روز قیامت دارد، لازم است از محاسبه نفس و مراقبه نسبت به او و سخت‌گیری در حرکات و سکنات وکلیّه حالات او غافل نباشد؛ زیرا هر نَفَسی از نفس‌های نفس و هر لحظه‌ای از لحظات عمر، گوهر گرانبهایی است که عوضی در مقابل ندارد و انسان می‌تواند با هر لحظه از عمر، گنجی از گنج‌های الهی را که یکی از نعمت‌های بی‌پایان او در آخرت است بخرد.

ضایع کردن هر نَفَس یا مصرف کردنش در کاری که سبب هلاکت است جداً خسران بزرگی است که هیچ دانایی حاضر به قبول چنین خسارت سنگینی نیست.

وصیت مراقب به نفس

عبد پس از فراغت از نماز صبح لازم است دل را مشغول به نفس کرده و شرایط

---

(1)- مؤمن (40): 17.

(2)- غاشیه (88): 25- 26.



سعادت و فلاح را با او درمیان بگذارد، چنانچه یك تاجر پس از تسلیم مال التجاره به شریك، شرایط تجارت صحیح را با او در میان می‌گذارد.

به نفس بگوید: ای نفس من! سرمایه‌ای به جز عمر ندارم، اگر بیهوده از دست برود رأس المال از دست رفته و از تجارت مأیوس خواهم شد، امروز روز جدیدی است که خداوند بزرگ به من مهلت داده و مرگم را به تأخیر انداخته و وقت را امروز بر من منّت گذارده و مرا از نعمت فرصت بهره‌مند نموده است.

اگر مرده بودم، از او درخواست می‌کردم که به اندازه یك روز مرا به دنیا برگرداند تا عمل صالح به جای آورم، خیال کن مُردی و خواهش برگشت کرده و خداوند تو را بازگردانده، بیدار باش که امروز را ضایع نکنی، که هر نفسی گوهر سنگینی

است که نمی‌توان برایش قیمت معلوم کرد، مواظب باش که برای یك شبانه‌روز بیست و چهار ساعت در اختیار است و بیست وچهار ساعت زمان کمی نیست، به وسیله آن می‌توان تجارت معنوی فوق‌العاده کرد و با این همه ساعت می‌توان گنج‌های پر بهایی از برنامه‌های الهی بدست آورد.

در روایتی آمده:

در هر بیست و چهار ساعت برای عبد بیست و چهار خزانه مرتب قرار داده می‌شود، درب یکی از آن خزانه‌ها باز می‌شود، آن را پر از نور عمل نیکش می‌بیند، عملی که آن را در یك ساعت از بیست و چهار ساعت انجام داده، به مشاهده آن نور، چنان انبساط و خوشحالی به او دست می‌دهد، که اگر بر اهل جهنّم پخش کنند، شگفت‌زده می‌شوند. سپس خزانه‌ای را باز می‌کنند تاریك و سیاه، بوی بدی از آن می‌آید و این نتیجه ساعتی است که در آن معصیت خدا را کرده، به فزع و ترسی گرفتار می‌شود که اگر بر اهل بهشت تقسیم کنند عیش آن‌ها را ناقص می‌کند. خزانه دیگری بر او می‌گشایند که از دیدن آن نه خوشحال می‌شود نه

عرفان اسلامی، ج2، ص: 196

بدحال و آن ساعتی است که در آن خواب بوده، یا غافل از برنامه بوده، یا به کاری از مباحات دنیا مشغول بوده است، از خالی بودن آن خزانه دچار اندوه می‌شود که چرا در حالی که قدرت داشته آن ساعت را به منافع الهی پر نکرده و از آن غفلت ورزیده «1»!!

و به همین صورت خزانه طول عمر را حساب کنید که چه چیزی در آن قرار داده‌اید، آیا به حق پر کرده‌اید، یا از باطل و لهو و لعب آن را آلوده نموده‌اید؟

ای نفس! امروز که فرصت داری کوشش کن که خزانه‌های ساعاتت را آباد کنی و آن‌ها را از گنج‌های الهی بی‌بهره مگذاری. جایی که اسباب بزرگی تو است، میل به کسالت مکن و با استراحت و غفلت، بهره‌های الهی را از دست مده. مواظب باش از درجات علیّین محروم مشوی و حسرت و اندوه همیشگی برایت نماند.

توجه مراقب به اعضای بدن

عاقل پس از وصیّت به نفس متوجّه هفت عضو مهم خود می‌شود، هفت عضوی که وسیله حتمی نجات یا هلاکتند: چشم، زبان، گوش، شکم، شهوت، دست، پا، هفت عضوی که ابزار نفس و تسلیم اویند و در این تجارت‌خانه جهان برای انسان هم چون کارگران وسیله تجارت و کسب‌اند.

برابر با آیات قرآن مجید جهنم را هفت در است، هر دری را دسته‌ای از گمراهان معیّن گردیده، استحقاق عذاب شخص بستگی به گناهان این هفت عضو دارد.

برای رهایی از عذاب سخت فردا، باید به طور دائم واعظ خود بود. باید یك لحظه از سفارش به خویش و توجّه به وضع اعضا و جوارح غافل نبود. باید در مقام

---

(1)- عدة الداعی: 113؛ بحار الأنوار: 7/ 262، باب 11، حدیث 15.



مراقبت این هفت عضو حساس بود.

چشم را باید از نگاه به صورت حرام حفظ کرد. دیده نباید کسی را به چشم حقارت بنگرد و از دیدن آنچه لزومی برای انسان ندارد پرهیز کند؛ زیرا همان‌طوری که در قیامت از اضافه حرف زدن زبان سؤال می‌کنند، از اضافه دیدن چشم هم بازپرسی می‌نمایند.

از آن طرف نباید به ترك گناه چشم قانع شد، بلکه باید دیده را در جهت تماشای آثار صنع حق و عجایب خلقت هدایت کرد. باید چشم به تماشای کتاب خدا و سنّت رسول اللّه صلی الله علیه و آله و آثار ائمه علیهم السلام برخیزد، تا از این طریق انسان بتواند با معارف وحلال و حرام خدا آشنا گردد. باید به آثار خیر دیگران بنگرد، تا نفس تشویق به اجرای عمل خیر گردد.

زبان، عضوی است که هر نوع چرخیدن برایش آسان است و هیچ حرکتی برای او سنگین نیست؛ این عضو کوچك است که می‌تواند مرتکب بزرگ‌ترین گناه و آلوده به کبائر شده، برای دنیا و آخرت انسان خطرات سنگینی بیافریند!!

این عضو با غیبت، دروغ، دو بهم‌زنی، تعریف از خود، تکذیب خلق، طعن و لعن به مردم، جدال و مراء و ... جنایات بزرگی را مرتکب می‌شود.

این عضو برای ذکر گفتن، یاد گرفتن، یاد دادن، نشر حقیقت، امر به معروف و نهی از منکر، ارشاد عباد حق، اصلاح ذات البین و سایر برنامه‌های مثبت آفریده شده.

باید با نفس خویش شرط کرد که در طول روز و شب این عضو را در مسیر حق حرکت دهد، که گفته‌اند: منطق مؤمن ذکر و نظر او عبرت و سکوت او فکرت است.

و در قرآن مجید آمده:

عرفان اسلامی، ج2، ص: 198

[ما يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ] «1».

هیچ سخنی را به زبان نمی‌گوید جز این که نزد آن [برای نوشتن و حفظش] نگهبانی آماده است «2».

مراقب گوش باشید که جز حق نشنود و از استماع حرف لغو و غیبت مردم مؤمن و آنچه به آبروی افراد لطمه می‌زند، بپرهیزد.

شکم را به کم خوردن و قناعت به حلال و اجتناب از شبهات و شهوات ملزم کنید و عضو شهوت و دست و پا را از افتادن در چاه خطرناك گناه حفظ نمایید.

دنیا ماندنی نیست. گذشت عمر گویی از همه چیز سریع‌تر است. مرگ ناگهان در می‌رسد و انسان با رسیدن مرگ تمام توان و قدرتش را از دست می‌دهد و جایی برای جبران اشتباهاتش نمی‌یابد، چه بهتر که در این دو روزه کوتاه عمر به بیداری و مراقبت زندگی کرده و حساب ذره ذره عمل خود را با توجه به آیات و معارف داشته باشیم.

غفلت در هیچ زمینه‌ای به سود انسان نیست و غافلان در بازار قیامت هیچ نصیبی از رحمت خدا ندارند.

خداوند بزرگ اگر می‌خواست انسان به غفلت زندگی کند، به او عقل و فطرت و وجدان و فکرت عنایت نمی‌کرد.

بعثت انبیا، امامت امامان، حکمت حکیمان، عرفان عارفان، نصیحت ناصحان، وعظ واعظان، نوشته نویسندگان آگاه و مسؤول، فریاد بیداران، ناله سحرخیزان، آوای نیك‌دلان و از همه بالاتر نزول کتب آسمانی برای چیست؟

---

(1)- ق (50): 18.

(2)- محجّة البیضاء: 152.



به این واقعیت‌های غیر قابل انکار چه جوابی می‌دهید؟ نه این‌که این همه عنایت برای بیدار زیستن انسان و پاك ماندن او از آلودگی غفلت است؟

گمان نمی‌رود که انسان در دوره تاریخ، مرضی پرخطرتر از غفلت دیده باشد، جنایات، معاصی، ناپاکی‌ها، ضررها، خسارت‌ها، همه و همه معلول این بیماری خانمانسوز و این مرض مهلك است.

انبیا و امامان و حکیمان و عارفانی که شاگردان مکتب آن بزرگواران بودند، به صورت بسیار عجیب از غفلت وحشت داشتند.

آنان می‌دانستند که گرفتاران به غفلت در پرتگاه جهنم‌اند و اگر بیدار نشوند، درافتادن به عذاب برای آنان امری حتمی است.

انسان‌های غافل، شرورترین موجودات روی زمین، آلوده‌ترین جنبندگان روی خاك و پلیدترین مخلوقات این کره کوچك‌اند. تاریکی و رنج ومشقّت ومشکلات حیات دیگران، معلول غفلت غافلان وبی‌خبری بی‌خردان، و بی‌توجّهی دنیاپرستان و بدکرداری خفتگان و پستی عاصیان است.

سعدی شیرازی چه زیبا سروده است:

بس بگردید و بگردد روزگار — دل به دنیا درنبندد هوشیار

ای که دستت می‌رسد کاری بکن — پیش از آن کز تو نیاید هیچ کار

این همه رفتند و ما ای شوخ چشم — هیچ نگرفتیم از ایشان اعتبار

ای که وقتی نطفه بودی در شکم — وقت دیگر طفل بودی شیرخوار

مدّتی بالا گرفتی تا بلوغ — سرو بالایی شدی سیمین عذار

هم چنین تا مرد نام‌آور شدی — فارس میدان و مرد کارزار

آنچه دیدی برقرار خود نماند — و آنچه بینی هم نماند برقرار

عرفان اسلامی، ج2، ص: 200

دیر و زود این شکل شخص نازنین — خاك خواهد گشتن و خاکش غبار«1»

***

بندگی در کوی عشق از پادشاهی خوش‌تر است — بستگی صد ره در این دام از رهایی خوش‌تر است

تجربت‌ها کردم از روی حقیقت چند بار — دلق درویشی ز تاج پادشاهی خوش‌تر است

یك نظر در باده صافی کن و در جام می — تا ببینی بی‌خودی از خودنمایی خوش‌تر است

ذوق شب‌های دراز و ناله‌های جان گداز — گر چشی دانی که شاهی از گدایی خوش‌تر است

انسان، از ابتدای شروع زندگی، مجبور به کار و فعالیت و حرکت و کوشش است.

این حرکت و کوشش یا در ارتباط با خدا یا با جهان یا با خلق خداست و حرکت و کوشش او یا مایه نجات یا عامل هلاکت است.

چنانچه کوشش او در ارتباط با آن سه واقعیّت- خدا و جهان و خلق- براساس حق و حدود الهی باشد مایه سعادت و الّا علت شقاوت و ذلت و خسران دنیا و آخرت است.

برای سالم ماندن از هر ضرری و دور ماندن از هر خسارتی و پاك ماندن از هر ناپاکی، لازم است انسان دارای دو نظر و دو دقّت گردد و آن دو نظر و دو دقّت

---

(1)- کلیات سعدی: 724، مواعظ.

عرفان اسلامی، ج2، ص: 201

عبارت است از: دقّت قبل از عمل و توجّه به اصل عمل.

نظر اوّل: دقت قبل از عمل

اما دقّت قبل از عمل به این است که بنگرد و ببیند که عملی که از او سرمی‌زند و دل و نیّتش به خاطر آن تحریك شده و پر از شوق گردیده، آیا فقط به خاطر خداست یا برای خوش‌آمد هوای نفس و پیروی از شیطان است.

در اینجا باید در اجرای عمل عجله نکند، تا علّت انجام عمل با کمك نور حق برای او کشف شود؛ اگر معلوم شد علّت تحریك نفس به عمل عشق خداست و آدمی نظری جز جلب نظر او ندارد انجام دهد و اگر علّت تحریك غیر خداست، جداً در انجام عمل از خداوند حاضر و ناظر و پروردگار مراقب خجالت بکشد و انجام و عمل را رها کرده و نفس را به رغبت عملی که برای خدا نیست ملامت کند!!

به نفس هشدار دهد: چرا می‌خواهی عملی را انجام دهی که مورد توجّه دوست نیست و عاقبتی جز افتضاح و رسوایی ندارد؟

در خبر آمده: برای تمام حرکات انسان اگرچه خیلی کوچك باشد سه پرونده باز می‌کنند و یا سه نوع سؤال از انسان می‌کنند: عمل را برای چه انجام دادی؟

و چگونه انجام دادی؟ و برای که انجام دادی؟

آری، از او می‌پرسند که انجام عمل بر تو لازم بود که به امر مولایت باشد، آیا به همین خاطر برای عمل برخاستی، یا میل و همّتت به عمل به خاطر شهوت و هوی بود؟ و این عمل را با کمك نور معرفت و علم انجام دادی یا از روی جهل و ظن؟

و در مرحله سوّم سؤال می‌کنند: این کار را خالص برای حق انجام دادی که به قول خود که بارها گفتی «لا إله إلّا اللّه» وفا کرده باشی پس اجر و مزدت برعهده او لازم باشد، یا برای خوش آمدن مردم تا اجرت را از آنان بگیری، یا برای رسیدن به مال و منال دنیا تا نصیبی که در دنیا به تو داده شد مزد عملت حساب شود؟!

عرفان اسلامی، ج2، ص: 202

پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله به معاذ فرمود:

إِنَّ الْمرء يُسْأَلُ يَوم القيامةِ عَنْ جَمِيعِ سَعْيِهِ حتى كُحْلِ عَيْنَيْهِ، وَعَنْ فَتات الطّينةَ بِإِصْبَعِهِ «1».

در قیامت از همه چیز حتی سرمه چشم و ریختن گِل دیوار [مردم] با دو انگشت سؤال می‌شود.

این است نظر اوّل و حصول این نظر برای ناظر و مراقب جز از راه درایت و علم و آشنایی با حقیقت اعمال و دقّت در وضع نفس و حیله‌ها و مکاید شیطان از راه دیگر ممکن نیست.

تا زمانی که انسان، پروردگار خود و نفس و دشمن خطرناك همیشگی خود- شیطان- و آنچه موافق با هوی یا با خداست و امثال این امور را که در میدان حیات از اهمیّت خاصّی برخوردارند نشناسد، به چنین مراقبت و نظارتی نسبت به عمل نخواهد رسید.

در اینجا توجّه به این نکته لازم است که اگر خود انسان آراسته به نور علم برای کشف حقایق لازم از قبیل نفس، شیطان، هوی و این که آیا این عمل موافق یا مخالف حق است نبود، بر او واجب است برای یافتن حقیقت، دست به

دامن عالمی ربّانی و راهنمایی الهی و صادقی فرزانه بزند، تا با استفاده از نور علم او، بتواند از سلطه خطرات و هجوم گناهان و خرابی اعمال جلوگیری نماید.

نظر دوّم: توجه به اصل عمل

نظر به اصل عمل است که توجّه داشته باشد عمل را حتماً برای خدا انجام دهد

---

(1)- تفسیر ابن کثیر: 2/ 579.



و سیرت و صورت عمل را کامل بیاورد و بداند همچنان که خلق مطّلع بر ظاهر عملند، خالق حکیم و خدای دانا هم مطّلع به ظاهر عمل و هم آگاه به باطن عمل است، وچیزی در این دریای موّاج آفرینش از نظر آن جناب پنهان نیست.

چون عبد، آراسته به این دو نظر شود، عمل برای او و مطابق با دستور او انجام می‌گیرد و انسان با این دو نظر در همه عمر از افتادن در خطر مصون خواهد ماند و هیچ عملی از اعمال او به هدر نرفته و در نزد حضرت حق بی‌مزد و اجر نخواهد ماند و از همه بالاتر با این دو نظر هر انسانی از آلوده شدن به گناه و قرار گرفتن در دامن شیطان و افتادن در دام خطرناك هوای نفس در امان خواهد بود.

لازم است این دو را با تمرین و ریاضت و با کمك گرفتن از عنایت حق بدست آورد که بدون توجّه و مراقبت نسبت به هر فعل و هر عملی، برای انسان جز خسارت چیزی نخواهد ماند.

و به قول مغربی آن عارف بلند قدر:

سبو بشکن که آبی نی سبویی — زخود بگذر که دریایی نه جویی

ز خود او را طلب هرگز نکردی — اگرچه سال‌ها در جستجویی

که را می‌بینی از خود می‌نپرسی — که را گم کرده‌ای آخر نگویی

کلاه فقر را بر سر نیابی مگر وقتی که ترك سر بگویی

کجا بر کوی او رفتن توانی که طفلی در پی چوگان و گویی

تو یك رو شو که آیینه چو طومار سیه‌رو گردد آخر از دورویی

جلال الدین مولوی که مبیّن قسمتی از حقایق است می‌گوید:

هرکسی ز اندازه روشن دلی غیب را بیند به قدر صیقلی

هرکه صیقل بیش کرد او بیش دید بیش‌تر آمد بر او صورت پدید

گر تو گویی آن صفا فضل خداست نیز این توفیق صیقل زآن عطاست



قدر همّت باشد آن جهد و دعا لیس للانسان الّا ما سعی

واهب همّت خداوند است و بس همّت شاهی ندارد هیچ خس

## محاکمه نفس و ایجاد آهنگ مراقبت در نفس

مراقبت، نعمتی بزرگ از نعمت‌های معنوی الهی است، که انسان با کمال شوق باید از خدا بخواهد و مقدّمات آراسته شدن خود را به آن فراهم آورد.

مراقبت، نسبت به تمام نعمت‌های معنوی، همانند ریشه نسبت به درخت و هم چون پایه برای ساختمان و عمود و ستون برای خیمه است.

مراقبت، برای نفس و روح به منزله روح برای جسم و مانند نور برای دیده و هم چون خورشید نسبت به موجودات جهان است.

مراقبت اگر نباشد ایمان نخواهد بود، ایمان که نباشد عمل صالح و اخلاق حسنه نخواهد بود، اخلاق و عمل که نباشد انسانیّت نخواهد بود، انسانیّت که نباشد، از آدمی جز شر و ضرر و ایجاد مشکل برای خود و دیگران چیزی صادر نخواهد شد.

مراقبت- یا به تعبیر دیگر توجه به هر برنامه و عاقبت آن و بیداری نسبت به کلیّه امور و نتایج آن- بهترین وسیله نجات و برترین و پرسودترین آهنگ الهی در نوای جان انسانی است.

مراقب، از شرّ نفس در امان و از خطر شیطان و شیاطین در مصونیّت و از همه حوادث در سلامت و راحت است.

مراقب، چیزی از او فوت نمی‌شود و شرّی از او صادر نمی‌گردد و راهی جز راه حق نمی‌پوید و در دل و جان غیر عشق حق نمی‌پذیرد و سرایی برای اقامت جز پیشگاه دوست نمی‌شناسد و خوفی جز از عقاب حق نداشته و امیدی جز به جناب



دوست ندارد.

بیایید این واقعیت‌ها و حقایق را به نفس خود بگوییم و او را در محکمه نورانی عقل- عقلی که از قرآن و معارف الهی کمك گرفته- به محاکمه کشیده و به او بگوییم: به چه علّت در این عمری که از ما گذشته تو در غفلت بودی و به خاطر غفلتت ما را تا نزدیك شدن به ننگ ابدی و عذاب همیشگی برده‌ای!

چرا به اعضا و جوارح رحم نکرده و تا توانسته‌ای آنان را به رذایل و صفات قبیحه و اعمال ضد خدا آلوده کرده‌ای؟!

چرا با داشتن ظرفیّت وسیع، خود را با آب خوشگوار معارف الهی سیراب نکرده و نسبت به حقایق تشنه مانده‌ای؟

به چه خاطر با قرآن تماس نگرفته و آراسته به اخلاق انبیا نشده و از اوصاف امامان بزرگوار در تو نشانی دیده نشود؟

در بقیه عمر می‌خواهی چه کنی و از این همه وسایل و ابزاری که خداوند حکیم در اختیار تو گذاشته، قصد داری چگونه بهره‌برداری کنی؟

وای بر تو اگر با بودن این همه حجّت حق، با روشن بودن نور نبوّت و امامت، با در دست داشتن قرآن و کتب مشحون از حقایق ربّانی، بیدار نگشته و بینا نشوی.

این تویی که سعادت و شقاوت من در گرو وضع تو است. آن مقدار که خواستی گناه کردی و از نعم مادّی هرچه خواستی به چنگ آوردی. در بقیّه عمر هم چیزی جز تکرار این مسائل نخواهی دید، پس زمان علاج امراضت و درمان دردهایت و آراسته شدنت به آنچه باید آراسته گردی چه وقت است؟! تو می‌دانی که تو و هرچه از اعضا و جوارح وابسته به توست، جز یك مسافر چیز دیگری نیستی و مجموع سفرت از ابتدا تا انتها شش منزل است: صلب پدر، رحم مادر، فضای دنیا، ظلمات قبر، صحرای محشر و بهشت یا دوزخ و اکنون تو در منزل سوّم که

عرفان اسلامی، ج2، ص: 206

جایگاه غولان و دیوان راهزن است گرفتاری!!

بدان که روزهای عمر تو به منزله فرسخ‌هاست و ساعت‌ها به منزله میل‌هاست و نَفَس‌ها به منزله گام‌هاست و اکنون تو ندانی که از این منزل چه‌قدر مانده باشد، شاید گامی چند بیش نمانده، پس باید که فریفته زیب و زیور این رباط دو در و این منزلگاه پر خوف و خطر نگشته، پیوسته در مشاهده کوچا کوچ لشکر اموات بوده باشی و از سفر خویشتن فراموشت نگشته و ذرّه‌ای از محبّت دنیا که موجب صدگونه محنت و بلاست در دل خود جای ندهی.

از حضرت سیّد المرسلین صلی الله علیه و آله روایت شده:

حُبُّ الدُّنْیا رَأْسُ کُلِّ خَطیئَةٍ «1».

محبّت دنیا سر همه گناهان است.

از این حدیث معلوم می‌شود: جمیع گناهان ظاهری و باطنی از محبّت دنیا حاصل می‌شود و گناه هرکس به اندازه محبّت او به دنیاست.

پس اگر خواهی دل از آلودگی‌ها پاك‌سازی و خود را در ورطه هلاك نیندازی، باید که در مقام معالجه درآیی و در ابتدا پرهیز نمائی.

و طریق معالجه و پرهیز چنان است که یك چند از اهل دنیا گریزان گشته، خود را به ترك لذّات دنیوی عادت دهی و در هر ساعت از روز و شب از جلّاب ذکر مرگ جرعه‌ای بیاشامی.

و طریقه ذکر مرگ چنان است که دل را از شغل‌ها فارغ ساخته، تصوّر صورت‌ها و اوضاع و احوال یاران و دوستان خود نمایی و فکر کنی که صورت‌های ایشان

---

(1)- ارشاد القلوب: 1/ 21، باب 2، الزهد فی الدنیا؛ عوالی اللآلی: 1/ 27، فصل 3؛ بحار الأنوار: 51/ 258، باب 14.



چگونه تغییر یافته و اعضا چون از هم ریخته و فرزندان چگونه یتیم مانده و زنان را چون دیگران به عقد خویش درآورده‌اند و مال‌ها را چگونه قسمت نموده‌اند؟! و بعد از آن فکر نمایی که حال تو نیز عن‌قریب هم چنین خواهد بود.

چون این گونه راه معالجه را بپیمایی رفته رفته غبار غفلت از دیده دلت زایل گردد و از جمله روشن‌دلان پیش‌بین و بینایان صاحب یقین گردی و بر اوقات گذشته خود حسرت‌ها خوری و ندامت‌ها کشی و دیگر تو را پروای خورد و خواب نماند و جز به کار آخرت به هیچ کار دیگر مشغول نگردی «1».

در پرتو این ذکر و فکر و از برکت روشنایی این مراقبت، به کوی حقیقت رسیده، دل را صفا دهی، جان را شستشو نموده، گذشته را تدارك کرده و آینده‌ای خداپسند برای خود خواهی ساخت و به قول روشندل بینا، حکیم صفای اصفهانی:

تا شد دل من معتکف‌دار حقیقت — پی برد در این دار به اسرار حقیقت

بر گرمی بازار من آتش زد و افزود — از آتش من گرمی بازار حقیقت

معیار حقیقت به فنا بود و به هر سنگ سنجید مرا دوست به معیار حقیقت

از راه عدم برد به سر منزل هستی ره گم نکند قافله سالار حقیقت

گو راه عدم گیر به خفّاش که تابید خورشید وجود از در و دیوار حقیقت

دل خانه غیب است و زهر عیب مبرّاست از صنعت سر پنجه معمار حقیقت

در فقر بجویید صفا را که زشش سوی پیداست درین مرحله آثار حقیقت«2»

راه علاج غفلت

چه راهی برای علاج غفلت، این ریشه امراض معنوی و مایه شقاوت دنیایی

---

(1)- جملاتی از رساله معالجة النفس ملا طاهر قمی.

(2)- حکیم اصفهانی: 198.



و آخرتی، بهتر از بازگشت به خویش است؟

بازگشت به خویش یعنی عرفان نفس، آن گاه شناخت ربّ و در نتیجه آگاهی به خواستههای سعادتبخش حق و تطبیق وضع نفس با آن خواستهها.

نفس در ارتباط با ملکوت عالم، قدرت پیدا می کند که از میان امواج پرخطر انواع حوادث سالم بیرون آمده و با سیرتی زیباتر از هر چیز به مالك واقعی خود برگردد.

نفس با توجّه به یك سلسله مسائل تكان دهنده و بیدار كننده، می‌تواند خود را از طناب غفلت و بند شیطنت و زندان هوا آزاد كرده، در فضای پر بهای معنویت به پرواز آید.

### نسخه شفابخش

دانشمند بزرگ شیعه، استاد علاّمه مجلسی رحمه الله، مرحوم ملا طاهر قمی در ترجمه «رسالة تنبیه الراقدین» جملاتی عالی و تكان دهنده خطاب به اهل قبور و جواب اهل قبور به آن مسائل به صورت زبان حال و خطاباتی به نفس دارد كه ذكر آن برای هر انسانی بهترین نسخه شفابخش غفلت و برترین راه ایجاد حال مراقبت در قلب و نفس است. آن بزرگ مرد بیدار چنین می گوید:

سلام باد بر شما ای صاحبان قبرها، از پیران و جوانان!

سلام باد بر شما ای جدا شدگان از خویشان و دوستان!

سلام باد بر شما ای دور افتادگان از برادران و مصاحبان!

سلام باد بر شما ای محروم شدگان از اموال و اسباب!

سلام باد بر شما ای تكیه‌زدگان بر بالش خاك!

سلام باد بر شما ای ساكنان منزل‌های خالی!

عرفان اسلامی، ج2، ص: 209

سلام باد بر شما ای صاحبان صورت‌های تغییر یافته!

سلام باد بر شما ای صاحبان روی‌های خاك‌آلوده!

سلام باد بر شما ای اهل خانه‌های خراب و مندرس شده!

سلام باد بر شما ای اهل اثرهای محو و برطرف شده!

شما بودید- خدایتان رحمت کند- مغرور به قوّت و جوانی و بودید مشغول به لهو رفاقت و طلبکاران زندگی و بقا و غافلان از مردن و فنا و متنعّم در خانه‌ها و قصرها و انس گرفتگان با زنان صاحب ستر و مشغول‌شدگان به لذّت و راحت و خوشحالی.

خانه‌های فراخ را گذاشتید و بدون رغبت و رضا در تنگناهای قبر ساکن شدید و در شکم‌های خاك سپرده گشته و از جسم خلق پنهان شدید. با مرگتان خشم دل حسودان فرونشست، دوستان و فرزندان را دلگیر ساختید. ای کاش می‌دانستم در عوض دوستان چه یافتید و مونس شما در خاك کیست و در وحدت و تنهایی چه می کنید و بدن‌هایتان در خاك چگونه پوسید و کرم‌ها چسان از جسم شما خلق شد و چگونه همان‌ها گوشت و پوست شما را خوردند؟!

به چه صورت حدقه‌های شما بر صفحه رویتان روان شد و چگونه عضوها و بندهای شما از هم گسست و پای و دست راست و چپ بدنتان به چه نحو جدا شد؟!

اگر ای ترك کنندگان اهل و عیال و از آرزوها و امیدها بریده! از اوضاع بعد از خود از من بپرسید، من پاسخ شما را می‌دهم، اگر حاضرید بشنوید.

دیگران در خانه‌های شما ساکن شده و با زنان شما ازدواج کردند و اموالتان را بین خود تقسیم نمودند. اهل بیت شما از فرزندان و کودکانتان بر آن طفلانی که به نعمت و ناز پرورش دادید، بریدند و یاران و دوستان برای همیشه شما را فراموش کردند و خویشان و هم‌نشینان از شما غافل شدند!!

عرفان اسلامی، ج2، ص: 210

اسمی از شما نمی‌برند و از یاد شما در دل و قلب آنان خبری نیست. این است آنچه پس از شما واقع شد.

اهل قبور پاسخ می‌دهند: ای بنده حق! گفتگویت را شنیده و سخنت را حفظ کردیم، جواب ما را بشنو و آن را حفظ کن.

ما جامه پشیمانی پوشیدیم و به درهای قیامت داخل شدیم. مرگ ما، وجود ما را در عجیب‌ترین وضع انداخته، ما را در تنگ‌ترین خوابگاه‌ها بر دست راست خواباندند و صورت ما را بر خاك قبر نهادند و سقف خانه ما را از خشت ساختند.

برادران و اهل ما برای همیشه با ما وداع کردند، از ما برگشته و ما را واگذاشتند!

فرشتگان در قبر ما حاضر شدند و از خواسته‌های پروردگارمان از ما پرسیدند.

کرم‌ها دور بدن ما جمع شده و ما را خوردند و آن قامت رعنا و صورت زیبای ما را تغییر دادند در خانه‌های خالی از وسائل، بدون اهل و عیال روز و شب خود را می گذرانیم.

ما در امری سخت و هولناك و پر خطر درافتاده و از قبر خویش جز برنامه‌های ترسناك و تهدید و سرزنش سخت چیزی نمی‌شنویم. بعضی از قبرها فریاد می‌زنند: من خانه ظلمتم، من خانه فتنه‌ام، من خانه محنتم، من خانه غربت و غمم، من خانه وحدت و وحشتم، من زندان نافرمانم، من حفره‌ای از حفرات آتشم و بعضی از قبرها می گویند: من خانه راحت و نعیمم برای کسی که خدای رحیم را بندگی کرده، من خانه نعمت و خوشحالیم برای کسی که از خدا ترسیده و از گناه اجتناب ورزیده.

قطعه‌های زمین ندا می کنند و می گویند: ای فریفته به ظاهر دنیا! ای که امروز زنده‌ای! چرا از وضع کسانی که در ما دفن شدند عبرت نگرفتی؟ اهل وحشم برادران و همسایگانت را ندیدی در دل خاك دفن شدند؟!

عرفان اسلامی، ج2، ص: 211

حرص آنان و جمع‌آوری مال و واگذاشتن جمع شده‌های آن‌ها را ندیدی و توجه نکردی که از آنچه داشتند بی‌اختیار امید برداشته و به خواری و ذلّت در ما دفن شدند؟!

چرا به آنچه آنان عمل نکردند، در حالی که به خیر آنان بود تو عمل نمی کنی؟! چرا در جمع مال و پیدا کردن آرزوهای دراز بی‌رغبت نمی‌شوی؟

مردگان در خاك خفته که ماییم، زندگان را ملامت می کنیم و با صدای بلند به آنان می گوییم: ای واپس مانده در دنیا که برادران و همسایگان را زیر خاك کردی! آیا در حال ما برای تو عبرت نیست؟! آیا به پیش رفتن ما را در خاك گور فکر نمی کنی؟! آیا نمی‌بینی که ما از خط عمل جدا گشته در حالی که تو مهلت داری و به فکر عمل نیستی؟

چرا آنچه از ما فوت شد تو تدارك نمی کنی؟! چرا به آنچه همسایگانت از آن محروم شدند عمل نمی‌نمائی؟

ای ساکن خانه غرور و خطاب کننده به اهل قبور، ما آرزو می کنیم که بر درست کردن توشه قادر شویم و برای حرکت در راه آماده گردیم، از ما وقت عمل خیر گذشت تو امروز را که در آن غنیمت بدان و از عاقبت بد اهمال کاری بترس.

تو ای خطاب کننده به ما! عن‌قریب رحلت نموده نزد ما خواهی آمد و پس از چند روزی بر ما وارد خواهی شد، بر نفس لطیف ضعیف خود رحم کن و در خلاصی جان شریف خویش بکوش. بدان به همین زودی، همان معامله‌ای که با خانه‌های ما کردند، با خانه تو خواهند کرد و آثار تو نیز همانند آثار ما فانی و برطرف خواهد شد و به حالی در افتی که هیچ یار و مصاحبی قدرت نفع رساندن به تو را نداشته باشد و نزدیك و برادر توانایی نجات تو را نداشته و تو هم به سوی خانه غربت و وحشت روان گردی، در حالی که از تمام علایق و اسباب بریده باشی.

عرفان اسلامی، ج2، ص: 212

قبرت و پرسش کنندگانت به انتظار تواند، به سوی آنچه از ما شنیدی شتاب کن و برای جایی که ما انتقال به آن یافته‌ایم مهیّا شو. آنچه بر ما گذشت بر تو هم خواهد آمد. به خدا قسم تو را خطر هولناك در پیش است ما تو را خبر کردیم و راه توفیق را به تو نمایاندیم.

پس از گفت و شنید با مردگان نوبت خطاب به نفس است: ای غافل فریفته شده! جواب صاحبان قبر را شنیدی و از آنچه شرح دادند خبر شدی، فردا نزد مولا و آقایت چه عذری داری، به هنگام رسیدنت به او و رسیدنش به تو چه خواهی گفت؟!

به خدا قسم اگر اهمال کنی و از آنچه به سوی آن می‌روی غافل بمانی، در حالی که تو را ترساندند و از خطرات برحذر داشتند، نزد پروردگارت با یك دنیا هول و ترس رسوا شوی و با خطرهای فراگیرنده روبرو گردی، عازم سفر و کوچ کردن باش و برای جمع کردن توشه جهت روز خطر بزرگ آماده شو.

به سوی مولایت بازگرد، بازگشتن بنده خوار و ذلیل که بر نفس خود ظلم کرده و حرمت خدایش را ارج ننهاده. توبه کن، مانند بنده‌ای که گناهانش سخت عظیم است و عمرش از کف رفته، آن چنان از کف رفتنی که گویا به انتها رسیده و فرصت انجام کار از دستش رفته!

آن چنان بنده‌ای که پناهی نمی‌بیند که از خدا به سوی آن رود و گریزگاهی نمی‌جوید که از پروردگارش به سوی او بگریزد. بنده‌ای که در چنین حال ناگهان متوجه خدای خود گشته، با دلی پاك به سوی او روی آورد و خدایش را به آوازی متغیّر و آهسته بخواند و آن چنان فروتنی کند که گویی منحنی شده کمرش خم گشته و از شدت سر به زیری دو تا شده و دو پایش از شدّت ترس می‌لرزد و اشك‌هایش پهنای صورت او را گرفته و در حال دعا و مناجات است و فریاد می‌زند:

عرفان اسلامی، ج2، ص: 213

وای از دوری سفر، وای از بزرگی خطر، وای از تاریکی قبر، وای از ایامی که ضایع کردم، وای از خجالتم بر گناهانی که جمع نمودم.

آه اگر با عدل خود با من معامله کنی و فضلت را از من دریغ داری.

آه اگر پرونده‌ام را به دست چپم دهی و بدی حال و عملم را بر مردمان ظاهرسازی.

آن گاه خطاب کنی: او را بگیرید و به غل ببندید و به آتش جهنم بسوزانید. آن وقت مبتلا شوم به بلایی که خویشان از نجاتم، ناتوان و قوم و قبیله‌ام از نفع رساندن به من، حقیر و زار.

وای از آتشی که پشت جگر را بسوزاند.

آه از آتشی که سر و دست و پا را از هم جدا کند.

وای از آتشی که نورش تاریکی، آسانش رنج‌آور و دورش نزدیك است.

آه از آتشی که رحم نکند و طلب مرحمت احدی را نپذیرد و بر تخفیف عذاب قادر نباشد و توان نجات زاری کننده را نداشته باشد.

آه از ضریع و زقّوم و غسّاق جهنّم، که هر سه خوراکی اهل عذاب است.

آه از شراب جهنم که روده و دل اهلش را پاره پاره کند.

ای مولای من! آیا برای شقاوت آفریده شده‌ام تا بدین سبب گریه‌ام را طولانی کنم، یا برای سعادت، تا امید بر تو دوزم؟

آیا اعضایم را برای عذاب کشیدن از گرزهای آتشین آفریده‌ای و روده‌هایم را برای خوردن حمیم جهنّم.

مولای من! به من بگو بعد از این که به تو ایمان آوردم مرا عذاب می کنی؟! یا پس از این همه عشق به تو، از پیشگاه رحمتم می‌میرانی؟! از ذات کریمت دور است که مرا از خود ناامید کنی؟

آیا مسیر گمانم را به خود عوض می‌کنی و امیدم را به ناامیدی بازمی‌گردانی؟ نه این چنین نیست، بدون شك امیدم به تو یك امید حتمی و رجایم نسبت به عنایتت رجایی عظیم است.

و به قول سعدی در فصل مناجات:

تنم می بلرزد چو یاد آورم — مناجات شوریده‌ای در حرم

که می‌گفت شوریده و دل فکار — الهی ببخش و به ذلّم مدار

به لطفم بخوان و مران از درم — ندارد به جز آستانت سرم

تو دانی که مسکین و بیچاره‌ام — فرو مانده نفس امّاره‌ام

نمی‌تازد این نفس سرکش چنان — که عقلش تواند گرفتن عنان

که با نفس سرکش برآید به زور — مصاف پلنگان نیاید زمور

به مردان راهت که راهی بده — وزین دشمنانم پناهی بده

خدایا به ذات خداوندیت — به اوصاف بی‌مثل و مانندیت

به لبیك حجاج بیت الحرام — به مدفون یثرب علیه السلام

به تکبیر مردان شمشیر زن — که مرد دغا را شمارند زن

به طاعات پیران آراسته — به صدق جوانان نوخاسته

که ما را در آن ورطه یك نفس — زننگ دو گفتن به فریاد رس

امید است از آنان که طاعت کنند — که بی‌طاعتان را شفاعت کنند

به پاکان کز آلایشم دور دار — وگر زلّتی رفت معذور دار

به پیران پشت از عبادت دوتا زشرم گنه دیده بر پشت پا

که چشمم ز روی سعادت مبند زبانم به وقت شهادت مبند

چراغ یقینم فرا راه دار ز بد کردنم دست کوتاه دار

بگردان زنادیدنی دیده‌ام مده دست بر ناپسندیده‌ام

عرفان اسلامی، ج2، ص: 215

من آن ذرّه‌ام در هوای تو نیست وجود و عدم زاحتقارم یکی است

زخورشید لطفت شعاعی بَسَم که جز در سعادت نبیند کَسَم

بدی را نگه کن که کم‌تر کس است گدا را ز شاه التفاتی بس است

مرا گر بگیری به انصاف و داد بنا لم که عفوت نه این وعده داد

خدایا به ذلّت مران از درم که صورت نبندد دری دیگرم

ور از جهل غائب شدم روز چند چو باز آمدم در برویم مبند

چه عذر آرم از ننگ تر دامنی مگر عجز پیش آورم ای غنی

فقیرم به جرم گناهم مگیر غنی را ترحّم بود بر فقیر

چرا باید از ضعف حا لم گریست اگر من ضعیفم پناهم قویست

خدایا به غفلت شکستیم عهد چه زور آورد با قضا دست جهد

چه برخیزد از دست تدبیر ما همین نکته بس عذر تقصیر ما

خدایا مقصّر به کار آمدیم تهی‌دست و امیدوار آمدیم«1»

دیدگاه روایت به مراقبان و محاسبان

در طول تاریخ حیات، به چهره‌های پرارزشی برمی‌خوریم که بر اثر اتصال به نور حقیقت، در تمام زمینه‌های زندگی با مراقبه و محاسبه زیستند و هرگز به دشمنان ظاهر و باطن و غولان درونی و بیرونی، اجازه فعالیّت در حوزه حیات پرقیمتشان را ندادند.

اینان با گوش دل نصایح کتب آسمانی و انبیا و امامان را شنیدند و پس از شنیدن به کار بستند و از به کار بستن حقایق نتایج عالی گرفتند. قرآن به همه مردم برای

---

(1)- کلیات سعدی: 395 (به نقل از باب دهم بوستان)



این که نسبت به همه امور زندگی مراقب و مواظب باشند و با کمال بیداری حساب همه برنامه‌های حیات را داشته باشند می‌فرماید:

[یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لْتَنْظُرْ نَفْسٌ ما قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِیرٌ بِما تَعْمَلُونَ] «1».

ای اهل ایمان! از خدا پروا کنید و هر کسی باید با تأمل بنگرد که برای فردای خود چه چیزی پیش فرستاده است و از خدا پروا کنید؛ یقیناً خدا به آنچه انجام می‌دهید، آگاه است.

از امامان بزرگوار نقل شده که می‌فرمودند:

حاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحاسَبُوا وَزِنُوا أَعْمالَكُمْ بِمِيزانِ الْحَياء قَبْلَ أَنْ تُوزَنُوا «2».

خود به حساب خود برسید قبل از آن که به حسابتان برسند و با ترازوی حیا اعمال خویش را بسنجید، قبل از این که با آتش قهر حق اعمالتان را بسنجند.

وفی الْخَبَرِ، أَنَّهُ علیه السلام جاءَهُ رَجُلٌ فَقالَ: یا رَسُولَ اللّهِ أَوْصِنی. فَقالَ: أَمُسْتَوْصٍ أَنْتَ؟ قالَ: نَعَمْ. قالَ: إِذا هَمَمْتَ بِأَمْرٍ فَتَدَبَّرْ عاقِبَتَهُ، فَإِنْ کانَ رُشْداً فَامْضِهِ وَإِنْ کانَ غَیّاً فَانْتَهِ عَنْهُ «3».

در خبر است که مردی خدمت رسول اسلام صلی الله علیه و آله آمد، عرضه داشت: مرا سفارش کن. فرمود: تو سفارش‌پذیری؟ گفت: آری. فرمود: چون کاری را تصمیم گرفتی در عاقبت و نتیجه آن اندیشه کن، اگر کمال و منفعتی در آن بود

---

(1)- حشر (59): 18.

(2)- محجّة البیضاء: 8/ 167، کتاب المراقبة والمحاسبة؛ بحار الأنوار: 68/ 265، باب 76.

(3)- محجّة البیضاء: 8/ 165، کتاب المراقبة والمحاسبة.



آن را بجای آر، اگر گمراهی بود از آن دست بردار.

وَفی الْخَبَرِ، یَنْبَغی أَنْ یَکُونَ لِلْعاقِلِ أَرْبَعَ ساعاتٍ: ساعَةٌ یُحاسِبُ فیها نَفْسَهُ «1».

در خبر آمده که عاقل باید دارای چهار ساعت باشد: یکی از آنها ساعتی است که در آن باید به حساب خویش برسد.

عَنْ مَیْمُونِ بْنِ مِهْران أَنَّهُ قالَ: لا یَکُونُ الْعَبْدُ مِنَ الْمُتَّقینَ حَتّی یُحاسِبَ نَفْسَهُ أَتَمَّ مِنْ مُحاسَبَةِ شَریکِهِ، وَالشَّریکانِ إِنَّما یَتَحاسَبانِ بَعْدَ الْعَمَلِ «2».

میمون بن مهران [ظاهراً از نبیّ اکرم صلی الله علیه و آله] نقل می کند که حضرت فرمود: عبد از گروه پرهیزکاران نیست مگر به حساب نفس برسد، آنهم کامل‌تر از کسی که به حساب شریکش می‌رسد، که دو شریك به طور طبیعی به حساب خود بعد از عمل می‌رسند. (اما عبد با تقوا قبل از عمل به حساب خود رسیده و بعد از عمل هم در حساب و در نگرانی است).

عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام: أَقْصِرْ نَفْسَكَ عَمّا يَضُرُّها مِنْ قَبْلِ أَنْ تُفارِقَكَ، وَاسْعَ فی فَكاكِها كَما تَسْعی فی طَلَبِ مَعيشَتِكَ فَإِنَّ نَفْسَكَ رَهينَةٌ بِعَمَلِكَ «3».

امام صادق علیه السلام فرمود: جلوی نفس را قبل از جدایی از بدن، از آنچه برایش زیان‌بار است بگیر و در آزادی آن همچنان که برای معیشت فعالیت می کنی بکوش، که نفست در گرو عمل تو است.

با توجّه به این آیات و روایات، خردمندان به نفس مهلت گناه نمی‌دادند و نیز نمی گذاشتند خیری گرچه کوچك باشد از دست نفس برود! و اینك:

---

(1)- محجّة البیضاء: 8/ 165، کتاب المراقبة والمحاسبة.

(2)- محجّة البیضاء: 8/ 165، کتاب المراقبة والمحاسبة.

(3)- الکافی: 2/ 455، باب محاسبة العمل، حدیث 8؛ محجّة البیضاء: 8/ 166، کتاب المراقبة والمحاسبة.



گوشه‌ای از زندگی مراقبان و محاسبان

اوّل: می گویند:

گروهی به عیادت مریضی رفتند، در میان آنان جوان لاغر اندامی بود، مریض به او گفت: این لاغری تو از چیست؟ پاسخ داد: علّتش امراض و اسقام است. گفت:

تو را به خدا قسم حقیقت حالت را به من بگو. جوان گفت: شیرینی دنیا را چشیدم تلخ بود، زر و زیورش نزدم کوچك است، طلا و سنگش پیشم یکسان است، گویی عرش حق را برای تماشایم ظاهر کرده‌اند و من آن را آن چنان که هست

می‌بینم، رفتن مردم را به سوی بهشت و جهنّم مشاهده می‌کنم، با تماشای این حقایق روزم به روزه می‌گذرد و شبم به بیداری، در آنچه هستم، از عبادت و عمل به چشمم نمی‌آید؛ زیرا عملم در برابر ثواب حق بسیار کم است!!

دوّم: از بزرگی نقل می‌کنند که می‌گفت:

اگر سه چیز نبود، دلم نمی‌خواست یك روز زنده باشم: روزه در سخت‌ترین روزهای گرم، سجود در دل شب، مجالست با مردمی که برای سخن گفتن پاکیزه‌ترین کلام را اختیار می‌کنند، آن چنان که عده‌ای برای خوردن خرما بهترینش را انتخاب می‌نمایند.

سوّم: می‌گویند:

گروهی برای مقصدی بار سفر بستند، راه را گم کردند؛ به محلّ بنده‌ای از بندگان حق رسیدند که از دیوان و غولان آدم‌نما فرار کرده و به کنجی به عبادت و تصفیه باطن مشغول بود. فریاد زدند ای بنده حق! ما راه را گم کرده‌ایم، چنانچه می‌دانی بنمایان!

با سر به سوی آسمان اشاره کرد، مردم قصدش را درك نکردند. گفتند: ما راه را



از تو می‌پرسیم آیا جواب ما را می‌دهی یا نه؟ گفت: بپرسید اما زیاده‌روی در سخن نداشته باشید، روز رفته برنمی‌گردد و عمر گذشته بدست نمی‌آید، طالب حق باید سرعت در بدست آوردن داشته باشد.

قوم از سخن او تعجّب کردند، گفتند: ای بنده حق! خلایق بر چه مبنایی نزد پروردگار محشور می‌شوند؟ گفت: بر نیّاتشان، گفتند: ما را وصیّت کن. گفت: به اندازه سفرتان توشه بردارید که بهترین توشه، آن است که انسان را به خواسته‌اش برساند. آن گاه راه را به آنان نشان داد و به محل عبادت خود برگشت!!

چهارم: عبدالواحد بن زید می‌گوید:

به محل عبادت عابدی از وارستگان سرزمین چین گذر کردم صدا زدم: ای راهب! جواب نداد، دو مرتبه صدا کردم پاسخ نداد. بار سوّم صدا زدم. سر بیرون کرد و گفت: من راهب نیستم، راهب کسی است که از خدا بترسد و کبریاییش را تعظیم کند؛ بر بلایش صبر و به قضایش راضی شود، بر آلائش حمد و بر نعمت‌هایش شکر گزارد؛ در برابر بزرگی و

جلالش تواضع کند و در پیشگاه عزّتش، صورت ذلّت به خاك بگذارد؛ به قدرتش تسلیم شود و در برابر مهابتش خضوع کند؛ در حساب آن حضرت اندیشه کرده و در عقابش تعقّل کند؛ روزش را روزه بدارد و شبش را به عبادت بیدار باشد؛ آتش فردا را فراموش نکرده و جبّاریّت حق را از یاد نبرد. این صفات در هرکس باشد راهب است. اما من سگ هاری هستم که نفسم را در این صومعه حبس کرده‌ام، تا مردم را گاز نگیرد و زخمی نکند!!

به او گفتم: چه چیزی عباد را از اللّه- پس از این که او را شناختند- جدا می کند.

گفت: ای برادر! علّتی برای جدایی خلق از خدا جز حبّ دنیا و زینت آن نیست؛ زیرا دنیا محل معاصی و گناهان است و عاقل کسی است که عشق دنیا از دل پاك کند و از گناه به خدا توبه آرد و به آنچه او را به حق نزدیك می کند روی آرد.



پنجم: درباره اویس قرنی نوشته‌اند:

چون شب می‌رسید می گفت: این است شب رکوع. آن گاه تمام شب را به رکوع می گذراند و چون شب بعد می‌آمد می گفت: این است شب سجود، آن شب را به سجده بر عظمت دوست تمام می کرد.

ششم: مردی از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام می گوید:

نماز صبح را با امام خواندم، پس از نماز از دست راست مردم رو کرد، در حالی که افسرده و دل شکسته بود، آن قدر صبر کرد تا آفتاب طلوع کرد در حالی که دست به دست می‌زد گفت: من یاران پیامبر صلی الله علیه و آله را دیده بودم، امروز در بین شما چیزی که شبیه آنان باشد نمی‌بینم، آنان صبح می کردند در حالی که پریشان و ژولیده و گرد و غبارآلوده و زرد رنگ بودند [کنایه از فعالیت شدید الهی و عبادت سنگین آنان] شب را به سجده و قیام برای خدا بسر می‌بردند، کتاب خدا را آن طور که باید می‌خواندند، با قدم و پیشانی غرق در بندگی بودند، هرگاه ذکر خدا می گفتند همانند درخت در برابر باد از شدت اتصال به حق و مهابت حضرت او مضطرب می‌شدند، دیدگان آنان اشك می‌ریخت، آن چنان که اشك آنان را لباسشان قطع می کرد (لباسشان خیس می‌شد)، اما اطرافیان امام جمعیتی غافل و بی‌توجه بودند.

یکی از شایستگان عباد خدا می گوید: مسیرم به بعضی از کوه‌های بیت المقدس افتاد، به یکی از وادی‌های آنجا فرود آمدم، با صدای بلندی روبرو شدم، صدایی که در کوه می‌پیچید و کوه آن صدا را به طور واضح برگشت می‌داد، دنبال صدا رفتم، به چمن‌زاری رسیدم که درخت پیچیده‌ای در آن بود، مردی را دیدم ایستاده و مرتب می‌خواند:

[يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ ما عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَراً... وَ يُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَ اللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبادِ] «1».

روزی که هر کس آنچه را از کار نیك انجام داده حاضر شده می‌یابد.. و خدا شما را از [عذاب] خود برحذر می‌دارد و خدا به بندگان مهربان است.

پشت‌سرش نشستم، کلامش را گوش می‌دادم، مرتب این آیه را می‌خواند، ناگهان ناله‌ای زد و غش کرد، من فریاد زدم اندوه حسرت بر من از بدبختیم!!

منتظر شدم تا پس از ساعتی به هوش آمد، شنیدم می‌گفت: از برنامه دروغگویان به تو پناه می‌برم، از اعمال اهل بطالت و آنان که عمر به بیهوده تلف می‌کنند، از روی‌گردانی اهل غفلت به تو پناهنده می‌شوم.

دل‌های خائفان خاشع به پیشگاه توست، پناهگاه آمال مقصّرین توبی، قلوب عارفان، ذلیل توست. آن‌گاه دستش را حرکت داد و گفت: مرا با دنیا چه‌کار، دنیا را با من چه‌کار؟! ای دنیا! با تمام دارائیت و هزاران نعمتت به سوی عاشقان دل باخته‌ات برو و با آنان مکر و حیله کن. سپس گفت: گذشته‌ها کجاست، آنان که در زمان‌های قبل زندگی می‌کردند چه شدند؟ خاك آنها را پوشاند، زمان آنان را نابود کرد!!

از پشت‌سر او فریاد زدم: ای بنده خدا! من امروز پشت‌سر تو هستم و در انتظار تمام شدن کارت بسر می‌برم تا با تو صحبتی بدارم. گفت: کار چه‌کسی تمام شود، آن‌که به سوی اوقات شتابان و اوقات هم به سوی او در شتاب است، می‌ترسد قبل از این‌که وقت را غنیمت بداند، مرگ او را بگیرد؛ یا چه‌کسی از عمل و مناجات با محبوبش فارغ شود، کسی که روزگارش گذشت و گناهانش باقی مانده؟!!

---

(1)- آل عمران (3): 30.



سپس گفت: کجایی؟ نزول مرگ و هر شدت و محنتی را در انتظارم. آن‌گاه ساعتی از من غافل ماند سپس خواند:

[وَ بَدا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ ما لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ] «1».

و از سوی خدا آنچه را که [از عذاب‌های گوناگون] نمی‌پنداشتند، آشکار می‌شود.

پس از خواندن این آیه شدیدتر از مرتبه قبل فریاد زد و غش کرده به روی زمین افتاد. گفتم: از دنیا رفت، نزدیك شدم دیدم می‌لرزد، چون به هوش آمد گفت:

بدی‌هایم را به فضلت ببخش، پرده لطفت را به من بپوش، به کرم وجهت از گناهم عفو کن، زمانی که در برابرت قرار گرفتم از من چشم بپوش.

به او گفتم: به آن کسی که به او نسبت به خودت امید داری و بر او تکیه کرده‌ای با من حرف بزن. گفت: برو دنبال کسی که سخنش برای تو منفعت دارد، چه کار داری با کسی که گناهانش او را هلاك کرده، من در اینجا تا خدا بخواهد هستم، با ابلیس می‌جنگم، او هم با من در جنگ است، من کمکی برای پیروزی جز تو ندارم.

سپس به من گفت: مرا رها کن، زبانم به خاطر تو از مناجات بازماند و قسمتی از قلبم به گفتگوی با تو میل پیدا کرد، از شرّ تو به خدا پناه می‌برم. آن گاه گفت: ای خدا! مرا از سخطت پناه بده و به رحمتت بر من تفضّل کن.

به خود گفتم: این عاشق خداست، می‌ترسم او را از حال خوشش باز بدارم و به این خاطر دچار عقاب حق شوم او را رها کرده و از آن مکان گذشتم!!

هشتم: از یکی از نیکان و شایستگان نقل شده که می‌گوید:

---

(1)- زمر (39): 47.



در مسیری می‌رفتم، به درختی رسیدم، خواستم قدری استراحت کنم، بزرگی بالای سرم رسید و گفت: برخیز که مرگ نمرده. سپس بی‌هدف و بدون توجه به مقصدی شروع به رفتن کرد، او را دنبال کردم، شنیدم می‌گفت:

كُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ اللَّهُمَّ بارِكْ لِیَ فِی الْمَوْتِ «1».

هر نَفْسی مرگ را می‌چشد، ای خدا! مرگ را بر من مبارك کن.

به او گفتم: بعد از موت چه؟ گفت: هرکس به بعد از مرگ یقین داشته باشد، محکم دامن ترس از عقاب را می‌چسبد و دنیا را جای ماندن نمی‌بیند. سپس گفت:

ای کسی که در برابر وجهت، هر وجهی هلاك است، با توفیق نظر به وجهت مرا سپید روی کن، دلم را غرق عشق خود نما و مرا از ذلّت سرزنش فردا پناهم بده، محقّقاً وقت حیای از تو رسیده و زمان توبه آمده. سپس گفت: اگر گذشت تو نبود، اجل به من مهلت نمی‌داد، واگر عفوت نبود، نسبت به آنچه نزد تو است آرزو پیدا نمی‌کردم، آن گاه از من دور شد و گذشت «2».

نهم: از زنی از شایستگان از عباد حق نقل شده:

چون نماز شب را بجای می‌آورد بالای بام می‌رفت، پیراهن و روبند بر خود محکم می‌کرد و می‌گفت: خدایا! ستارگان درآمدند و به تاریکی شب هجوم آوردند، چشم‌ها خوابید، پادشاهان در به روی همه بستند، هر عاشقی با معشوق خلوت کرد و من در برابر حضرت تو ایستاده‌ام. آن گاه به نماز روی می‌کرد تا سحر می‌رسید و صبح صادق از پی آن آشکار می‌گشت، می‌گفت: ای خدای من! امشب گذشت و امروز آمد، ای کاش می‌دانستم دیشبم را قبول کردی تا به خود تهنیت

---

(1)- محجة البیضاء: 8/ 175، کتاب المراقبة والمحاسبة.

(2)- محجة البیضاء: 8/ 175، کتاب المراقبة والمحاسبة.



بگویم، یا نپذیرفتی تا عزا بگیرم، من تا هستم همینم چنانچه تو همانی، به عزّتت قسم اگر از پیشگاهت مرا برانی من از این در نمی‌روم؛ زیرا آن اطلاعی که من از جود و کرم تو دارم نمی‌گذارد از این در ناامید شوم «1»!!

دهم: می‌گویند:

زنی کور همه شب تا وقت سحر برای عبادت بیدار بود. چون سحر می‌رسید، با صدایی حزین می‌گفت: الهی! بندگانت شب را گذراندند و به رحمت و فضل و مغفرتت سبقت گرفتند، تو را به تو می‌خوانم نه به غیر تو، مرا در گروه سبقت گیرندگان به رحمتت قرار ده، مقامم را در بهشت در زمره مقرّبین بالا بر، به بندگان شایسته‌ات ملحقم کن، تو ارحم

الراحمین واعظم العظماء و اکرم‌الکرمایی، ای کریم! آن گاه به حالت سجده بر زمین می‌افتاد که صدای افتادنش شنیده می‌شد سپس تا طلوع فجر در گریه و مناجات بود «2».

یازدهم: یحیی بن بسطام می گوید:

شاهد مجلس شعوانه- آن زنی که به حقیقت توبه کرده بود- بودم، گریه و ناله‌اش شنیده می‌شد، به دوستم گفتم: او را تنها ببینم و بگویم: به خود رحم کن و این قدر نفس را آزار مده! گفت: این تو و این‌هم این زن عابده. به نزد او آمدیم، من به او گفتم: اگر با نفس مدارا می کردی و از گریه‌ات می کاستی بهتر بود. گریه کرد و گفت:

دوست دارم آن قدر گریه کنم تا اشکم تمام شود، آن گاه خون بگریم تا حدّی که قطره‌ای خون در جوارحم نماند، من کجا و گریه «3»؟ من کجا و گریه؟ آن قدر گفت

---

(1)- محجة البیضاء: 8/ 176، کتاب المراقبة والمحاسبة.

(2)- محجة البیضاء: 8/ 176، کتاب المراقبة والمحاسبة.

(3)- محجة البیضاء: 8/ 176، کتاب المراقبة والمحاسبة.



تا غش کرد «1»!!

دوازدهم: عبداللّه بن حسن می گوید:

کنیزی رومی داشتم که از حالات او تعجّب می کردم، بعضی از شب‌ها نزدیك من می‌خوابید، چون بیدار می‌شدم او را نمی‌یافتم، به دنبالش می گشتم، می‌دیدم در جایی از خانه سر به سجده گذاشته و می گوید: به محبّتی که بر من داری مرا بیامرز. به او گفتم: نگو به محبّتی که بر من داری، بگو به محبّتی که بر تو دارم.

گفت: نه، او بود که به محبّتش مرا از شرك نجات داد، او بود که به عشقش بر من دیده‌ام را در این دل شب بیدار نگاه داشت، در حالی که چشم‌ها به خواب است «2»!!

سیزدهم: ابو هاشم قرشی می گوید:

زنی از یمن به منطقه ما آمد و بر دیار ما وارد شد. او را سریّه می گفتند، به وقت شب از او ناله و زاری می‌شنیدم، به خدمتکار خانه گفتم: در احوال این زن دقت کن ببین چه می کند؟

او را دید چشم از آسمان برنمی‌دارد و همانگونه که به سوی قبله قرار گرفته می گوید: خداوندا! سریّه را آفریدی و او را با نعمت‌هایت تغذیه کردی و از حالی به حالی سیر دادی، تمام برنامه‌هایت نیکو و بلاهایت بر من زیبا بود، با این همه من با چنگ زدن به دامن گناه، خود را در معرض سخط تو قرار دادم، می‌بینی مرا، انگار خیال می کنم که تو مرا در بدکرداریم نمی‌بینی در حالی که تو عظیم و خبیر و بر هر چیز توانایی «3».

---

(1)- محجة البیضاء: 8/ 176، کتاب المراقبة والمحاسبة.

(2)- محجة البیضاء: 8/ 177، کتاب المراقبة والمحاسبة.

(3)- محجة البیضاء: 8/ 177، کتاب المراقبة والمحاسبة.



چهاردهم: شیخ کلینی از امام صادق علیه السلام نقل می کند:

در زمان بنی‌اسرائیل مردی دارای منصب قضاوت بود، قاضی را برادری بود شایسته و صالح و او دارای زنی بود متدیّن که بعضی از انبیای بنی‌اسرائیل از نواده‌ها و نتیجه‌های او بودند!

امیر بنی‌اسرائیل جهت انجام کاری به شخص مطمئنّی نیازمند شد، چنین شخصی را از قاضی خواست قاضی گفت: امروز موثّق‌تر از برادرم کسی را نمی‌شناسم امیر او را خواست، آن مرد از اجابت خواسته امیر کراهت داشت؛ به قاضی گفت: از این که امر همسرم را ضایع بگذارم ناراحتم. امّا عذر او قبول نشد و مجبور به انجام مأموریت گشت. به برادر گفت: امروز چیزی در زندگی من از وضع همسرم مهم‌تر نیست، بجای من از او نگهداری کن و به برنامه‌های زندگی این زن خدایی توجّه داشته باش، تا من از سفر برگردم!

مرد به سفر رفت. زن از شدّت اتصال به حق از خانه خارج نمی‌شد. قاضی گاه به گاهی به درب خانه مراجعه کرده و نیازهای منزل را رسیدگی می کرد.

روزی از آن زن متدیّن درخواست نامشروع کرد. زن با کمال شدّت به او پاسخ منفی داد. قاضی او را تهدید کرد که اگر خواسته‌ام را نپذیری به امیر می گویم زن در غیبت برادرم خیانت کرد. زن به او گفت: آنچه از دستت برآید کوتاهی مکن!!

قاضی شقی نزد امیر، از آن صالحه عابده شکایت کرد. امیر گفت: هرچه حکم شرع اقتضا می کند در حق او اجرا کن!

قاضی نزد زن آمد و گفت: دستور رجم تو را دارم، یا خواسته‌ام را اجابت کن یا برای سنگسار شدن آماده باش. گفت: من به خاطر مولایم از اجابت خواسته تو معذورم، آنچه از دستت برآید انجام بده!

زن را از خانه بیرون کشید، گودالی آماده کرد و با گروهی از مردم او را به عنوان



زن زناکار سنگسار کرد، به خیال خودشان زن از شدت سنگسار مرد؛ او را رها کرده و به خانه‌ها برگشتند. شب فرا رسید، زن در خود رمقی حس کرد، از گودال درآمد و از شهری که در آن زندگی می کرد دور شد، به دیر راهبی رسید، کنار در دیر خوابید. راهب پس از طلوع آفتاب او را دید، داستانش را پرسید، زن آنچه بر او رفته بود بیان کرد!

راهب را فرزندی بود که تازه از مرض خوب شده بود و نیاز به سرپرستی مطمئن داشت، طفل را برای تربیت به آن زن سپرد. خدمتکاری که برای راهب خدمت می کرد، پس از دیدن آن زن به او چشم طمع دوخت، خواسته نامشروعش را اظهار کرد، زن به او پاسخ منفی داد، زن را تهدید به قتل کودك کرد، جواب داد: آنچه از دستت برآید کوتاهی مکن که من دامن به ننگ گناه آلوده نکنم!!

خدمتکار ضربه‌ای به کودك زد که منجر به قتل او شد، با عجله نزد راهب آمده گفت: طفلت را به زن بدکاری واگذاشتی، او هم طفل را کشت. راهب آمد به آن زن گفت: این مزد خدمت من است؟ پاسخ داد: من دست به خون این بی گناه نیاوردم، داستان من این نیست که برای تو گفته‌اند، سپس ماجرای خود را شرح داد. راهب گفت: علاقه به ماندن تو در اینجا ندارم، این بیست درهم را بگیر و از این ناحیه برو!!

از آنجا حرکت کرد، به دهی رسید که مردی را زنده به دار آویخته بودند، سبب پرسید؟ گفتند: در اینجا رسم است بدهکار را به چوب می‌بندند تا تسویه حساب کند! بیست درهم را داد و گفت: این مدیون را آزاد کرده و از این بلا نجاتش دهید.

چون از دار به زیر آمد به آن زن گفت: کسی هم چون تو بر من منّت دارد، مرا از دار و از مرگ نجات دادی، هم‌اکنون با تو هستم هرجا که بخواهی بروی.

با هم آمدند تا به ساحل دریا رسیدند، جمعی را با یك کشتی دیدند، به زن



گفت: در اینجا باش تا من برای اهل کشتی کار کرده و درهمی فراهم آورم. به کنار ساحل آمد، از آنان پرسید: کیستید؟ گفتند: جماعتی تاجریم. گفت: چه دارید؟

گفتند: مال التجاره، عنبر و اشیای دیگر. گفت: با من گوهر گرانبهایی است که به همه مال التجاره شما می‌ارزد. گفتند: چیست؟ گفت: کنیزی ماهرو که همانندش را تاکنون ندیده‌اید. گفتند: به ما بفروش. گفت: به شرط این که بروید از نزدیك او را ببینید، سپس درباره قیمتش با هم گفتگو می کنیم!!

رفتند و او را دیدند و گفتند: جنس ارزنده‌ای است به ده هزار درهم او را فروخت، پولش را گرفت و فرار کرد. تاجران نزد زن آمدند و گفتند: به درون کشتی آی. گفت: چرا؟ گفتند: تو را از مولایت خریده‌ایم. گفت: من مولایی ندارم.

گفتند: حرف بیهوده نزن یا برخیز و سوار کشتی شو یا تو را می‌بریم!

برای این که کسی به او چشم طمع نیندازد او را در سفینه‌ای که جای مال التجاره بود جای دادند و خود به کشتی مسافری سوار شدند. بادی وزید، کشتی مسافربری غرق شد، کشتی مال التجاره در دریاها گشته و سپس به جزیره‌ای از جزایر دریا رسید. آن زن بزرگوار از کشتی پیاده شد، جزیره‌ای دید دارای آب خوشگوار و میوه‌های گوناگون، گفت: در اینجا می‌مانم، از آب و میوه این سرزمین الهی بهره گرفته و خدایم را در این گوشه خلوت عبادت می کنم.

خداوند بزرگ به پیامبری از رسولان بنی‌اسرائیل وحی کرد: نزد امیر شهر رو و به او بگو: مرا در یکی از جزیره‌های این دریا خلقی است، تو و همه افراد منطقه به آنجا روید و نزد او به گناهانتان اقرار کنید و از او بخواهید از شما درگذرد، اگر او از شما گذشت من هم می گذرم!!

پادشاه مملکت با اهل آن دیار به آن جزیره رفتند، تنها زنی را دیدند که در آنجا مشغول عبادت است. امیر نزد زن آمد و گفت: قاضی شهر نزد من آمد و از زنی



سعایت کرد، من او را امر به سنگسار آن زن کردم، در حالی که در آن داستان تحقیق ننمودم، از گناهم می‌ترسم مرا ببخش. زن گفت: تو را بخشیدم بنشین. سپس شوهر زن آمد، در حالی که همسر خود را نشناخت داستان خود را گفت و ترس خویش را از این که حق زن در جنب او ضایع شده باشد اعلام کرد و طلب آمرزش نمود. زن گفت: تو را بخشیدم نزد امیر بنشین.

آن گاه قاضی آمد و از زن طلب بخشش کرد او هم بخشیده شد. سپس راهب آمد، راهب را هم بخشید. آن گاه آن ناپاك نمك به حرام ناموس فروش آمد و از آن زن طلب عفو کرد. زن گفت: برو خدا تو را نبخشد. سپس زن نزد شوهر خود آمد و خویش را معرّفی کرده آن گاه گفت: من از این پس حاجت به مردی ندارم، دیدی که از مردم بی‌تقوا چه دیدم، مرا در این مکان رها کنید تا بقیّه عمر به عبادت حق مشغول باشم «1».

پانزدهم: نوشته‌اند:

در بنی‌اسرائیل زنی زناکار بود، که هرکس با دیدن جمال او، به گناه آلوده می‌شد! درب خانه‌اش به روی همه باز بود، در اطاقی نزدیك در، مشرف به بیرون نشسته بود و از این طریق مردان و جوانان را به دام می‌کشید، هرکس به نزد او می‌آمد، باید ده دینار برای انجام حاجتش به او می‌داد!

عابدی از آنجا می‌گذشت، ناگهان چشمش به جمال خیره کننده زن افتاد، پول نداشت، پارچه‌ای نزدش بود فروخت، پولش را برای زن آورد و در کنار او نشست، وقتی چشم به او دوخت، آه از نهادش برآمد که ای وای بر من که مولایم ناظر به وضع من است، من و عمل حرام، من و مخالفت با حق! با این عمل تمام

---

(1)- انوار نعمانیه: 1/ 342.



خوبی‌هایم از بین خواهد رفت!!

رنگ از صورت عابد پرید، زن پرسید این چه وضعی است. گفت: از خداوند می‌ترسم، زن گفت: وای بر تو! بسیاری از مردم آرزو دارند به اینجایی که تو آمدی بیایند. گفت: ای زن! من از خدا می‌ترسم، مال را به تو حلال کردم مرا رها کن بروم، از نزد زن خارج شد در حالی که بر خویش تأسف و حسرت می‌خورد و سخت می گریست!

زن را در دل ترسی شدید عارض شد و گفت: این مرد اولین گناهی بود که می‌خواست مرتکب شود، این گونه به وحشت افتاد؛ من سال‌هاست غرق در گناهم، همان خدایی که از عذابش او ترسید، خدای من هم هست، باید ترس من خیلی شدیدتر از او باشد؛ در همان حال توبه کرد و در را بست و جامه کهنه‌ای پوشید و روی به عبادت آورد و پیش خود گفت: خدا اگر این مرد را پیدا کنم، به او پیشنهاد ازدواج می‌دهم، شاید با من ازدواج کند! و من از این طریق با معالم دین و معارف حق آشنا شوم و برای عبادتم کمك باشد.

بار و بنه خویش را برداشت و به قریه عابد رسید، از حال او پرسید، محلّش را نشان دادند؛ نزد عابد آمد و داستان ملاقات آن روز خود را با آن مرد الهی گفت، عابد فریادی زد و از دنیا رفت، زن شدیداً ناراحت شد. پرسید از نزدیکان او کسی هست که نیاز به ازدواج داشته باشد؟ گفتند: برادری دارد که مرد خداست ولی از شدت تنگدستی قادر به ازدواج نیست، زن حاضر شد با او ازدواج کند و خداوند بزرگ به آن مرد شایسته و زن بازگشته به حق پنج فرزند عطا کرد که همه از تبلیغ کنندگان دین خدا شدند!! «1»

---

(1)- لآلی الأخبار: 1/ 121.



شانزدهم: در تفسیر عرفانی «روح البیان» آمده است:

مردی دچار پا درد سخت شد، طبیب گفت: اگر پایش را قطع نکنند، برای او خطر جانی دارد، مریض رضایت به قطع پا داد، ولی به طبیب گفت: وقتی آماده قطع کردن شدی، من ذکری را شروع می کنم از مرتبه سه به بعد مشغول قطع کردن شو. طبیب آمادگی خود را اعلام کرد؛ مرد شروع به یا رب یا رب گفتن کرد، در حال ذکر بود که طبیب پایش را قطع کرد، او هنوز مشغول ذکر بود، به او خبر دادند کار طبیب تمام شد. گفت: پای بریده را با احترام ببرید و در قبرستان دفن کنید و علّت این که می گویم به این پای بریده احترام کنید، برای این است که از ابتدای تکلیف این پای من قدمی خلاف خدا برنداشته است!!

این بود شمّه‌ای از حال مراقبان و کردار محاسبان، آنان که لحظه‌ای از یاد حق غافل نبودند و نمی‌خواستند غافل باشند، آنان که جز خدا ندیدند و غیر خدا نخواستند و جز حق نداشتند، آنان که آبروی حیات بودند و لحظه به لحظه عمرشان برای هر انسانی در هر مقامی که باشد درس عبرت است، این بحث غفلت را به ذکر مواعظی از سعدی خاتمه داده، امید است خدای مهربان به ما هم حال مراقبه و محاسبه عنایت فرماید.

ای نفس اگر به دیده تحقیق بنگری — درویشی اختیار کنی بر توانگری

ای پادشه وقت چو وقتت فرا رسد — تو نیز با گدای محلّت برابری

گر پنج نوبتت به در قصر می‌زنند — نوبت به دیگری بگذاری و بگذری

عرفان اسلامی، ج2، ص: 232

دنیا زنی است عشوه ده و دل ستان ولیك — با کس بسر نمی‌برد او عهد شوهری

آبستنی که این همه فرزند زاد و کشت — دیگر که چشم دارد از او مهر مادری

آن راه دوزخ است که ابلیس می‌رود — بیدار باش تا پی آن راه نسپری

راهی به سوی عاقبت خیر می‌رود — راهی به سوی هاویه اکنون مخیّری

دعوی مکن که برترم از دیگران به علم — چون کبر کردی از همه دونان فروتری

از من بگوی عالم تفسیر گوی را — گر در عمل نکوشی نادان مفسّری

بار درخت علم ندانم به جز عمل — با علم اگر عمل نکنی شاخ بی‌بری

«1»

---

(1)- کلیات سعدی: 753 (مواعظ).



[وَنَفْسَهُ عَنِ الشَّهْوَةِ]

حقیقت نفس

نفس، حقیقتی است که وجود انسان، قائم به اوست. نفس، کارگردان و مدبّر کارگاه وجود و اصل و ریشه آدمی است.

ما از واقعیّت این موجود پر بها بی‌اطلاعیم و باید گفت: آگاهی به او هم چون آگاهی به ذات موجودات، غیر ممکن است.

ولی می‌دانیم که موجودیت ما بسته به اوست و بدون او بدن جایی برای زندگی و حیات ندارد.

اعضا و جوارح نسبت به نفس، هم چون بندگان نسبت به مولا هستند. اعضا و جوارح بدون نفس استقلال ندارند و بدون او منشأ کار و عمل نمی‌توانند باشند.

کلمه من که بر زبان تمام انسان‌ها، در همه امور جاری است، عبارت از نفس است. فلاسفه الهی با تکیه به وحی معتقدند که دیدن و شنیدن، گفتن و خواندن، راه رفتن و سایر حرکات فقط کار نفس است و چشم و گوش و زبان و دست و پا، کارگران و ابزار اویند.

نفس در وجود انسان تابلوی تمام غرائز و صفحه تمام امیال و منبع همه خواسته‌هاست.

این امیال و غرائز، این خواسته‌ها و طلب‌ها، این شهوات و احساسات، به

تناسب این‌که انسان باید در دنیا می‌زیست و در دنیا به تکامل واقعی می‌رسید به انسان عنایت شده است.

انسان بدون غرائز و امیال و منهای شهوات و خواسته‌ها، امکان ادامه حیات نداشت.

هریك از غرائز و امیال و خواسته‌های خدا دادی، بجای خود صحیح و عنایتش نتیجه عدل و حکمت خداست.

قرآن و روایات از تمام امیال و غرائز طبیعی، تحت عنوان نعمت‌های پرارزش الهی یاد کرده و از انسان خواسته است این نعمت‌ها را در راه رشد و کمال و در راه بدست آوردن قرب حق و از یاد عشق به مولا مصرف کند، در غیر این صورت به هلاکت خواهد رسید.

به قول عطار آن عارف یگانه:

در دلم تا برق عشق او بجست — رونق بازار عشق من شکست

چون مرا می‌دید دل برخاسته — دل زمن بر بود در جانم نشست

خنجر خون‌ریز او خونم بریخت — ناوك مژگان او جانم بخست

آتش عشقش زغیرت در دلم — تاختن آورد هم چون شیر مست

بانگ بر من زد که ای ناحق شناس — دل به ما ده چند باشی بت‌پرست

گر سر هستی ما داری تمام — در ره ما نیست گردان هرچه هست

هر که او در هستی ما نیست شد — دایم از ننگ وجود خویش رست«1»

انسان بدون قرار دادن نفس در خط نورانی خواسته‌های خدا و بدون تزکیه این منبع واقعیت‌ها و بدون پیراستنش از آلودگی‌ها و بدون آراستنش به اخلاق الهی به

---

(1)- عطار نیشابوری.



جایی نخواهد رسید.

شما نمی‌توانید در بعثت انبیا و امامت امامان و عرفان عارفان و حکمت حکیمان و نصیحت ناصحان و سوز دل سوختگان، هدفی و مقصدی جز تزکیه نفس انسان بیابید.

ای طالبان سعادت و ای مسافران سرای آخرت! بیایید دست رد به سینه این همه داعیان راه حق نزنیم، بیایید دعوت دل سوزانه این بندگان شایسته حق را قبول کرده و آیینه نفس را برای انعکاس حقایق در مقابل آنان قرار دهیم!!

انسان از روزی که دیده باز می‌کند و گوشش با صداها آشنا می‌شود، با محسوسات سرو کار پیدا می‌کند مدّت‌ها تصوّر می‌کند، جهان همان است که می‌بیند و صدا هم همان صداهایی است که می‌شنود؛ نفس و تمام غرائز و امیال و خواسته‌هایش با محسوسات خو گرفته و آن چنان با مظاهر مادی نزدیك می‌گردد که گویی با ظاهر طبیعت متّحد می‌شود!!

چون به جهان تکلیف و مسؤولیت نزدیك شود، باید او را با عالم غیب، با حساب و کتاب، با مسئله مرگ و برزخ و قیامت، با نبوّت و امامت، با حلال و حرام، با واجب و واجبات، با مسائل عالی اخلاقی و اجتماعی و خانوادگی، با حقوق حق و حقوق خلق و هر چه حق است، آشنا کرد و از او خواست به آزادی بی‌قید و شرط غرائز و امیال نفسانی خاتمه داده و از اولین دقائق تکلیف، به تمام خواسته‌های نفسانی‌اش برابر با خواسته‌های حق پاسخ دهد.

برخوردها و اختلافات انسان با خدا و انبیا و امامان و کتب آسمانی و به تعبیر دیگر عزّت و ذلّت و سعادت و شقاوت انسان از همین‌جا شروع می‌شود!

در اینجاست، که انسان موظف است به حقایق دیگر غیر از آنچه محسوس است روی کند و از بسیاری برنامه‌ها دست بردارد، خویش را از بسیاری مسائل دور داشته

و به حقایقی بلند آراسته کند و این برنامه برای انسان، کار ساده و آسانی نیست.

انسان برای آراسته شدنش به مسائل الهی نیاز به یك جهاد گسترده و عظیم با نفس و امیال و غرائز نفس که فقط با محسوسات خو گرفته‌اند دارد و در صورت آغاز این جهاد، در ابتدای راه سعادت و سلامت قرار گرفته و در صورت ادامه راه، به رشد و کمال الهی خواهد رسید و نتیجه این جهاد، انطباق تمام خواسته‌های نفس با خواسته‌های خداست. اما در این نقطه اگر راه خودسری پیش بگیرد و حاضر نشود ظاهر دنیا را رها کند و آماده روی آوردن به عالم الهی و شؤون آن نشود، برده نفس گشته و به اسارت غرائز و امیال درخواهد آمد و کشش محسوسات و عوامل شهوات، غرائز و امیال را از حدود طبیعی خارج کرده و عاقبت انسان را دچار هوای نفس- که همان طغیان غرائز و امیال است- خواهد نمود!!

اینجاست که انسان در تمام برنامه‌هایش خارج از خواسته الهی عمل خواهد کرد و همین‌جا ابتدای راه سقوط و ذلّت است و ادامه این راه منجر به هلاکت و شقاوت ابدی انسان خواهد گشت. به همین خاطر باید گفت: نفس، منبع تمام پاکی‌ها، یا منبع تمام آلودگی‌هاست؛ در صورت انطباق خطوط نفس که همان تمایلات و غرائز است با خواسته‌های الهی، منبع پاکی‌ها و در صورت تجاوز از حدود الهی ظرف تمام رذایل و ناپاکی‌هاست.

## آرای ملّا صدرا در مسئله نفس

صدرالمتألّهین، آن پیر وارسته، درباره نفس می‌فرماید:

1- انسان با شناخت نفس به مسائل بسیاری آگاه می‌شود و به این نتیجه می‌رسد که آگاهی بر نفس سبب آگاهی بر امور دیگر است و هرکس نفس را شناخت، به شناخت دیگر حقایق راه پیدا کرده و هرکس جاهل به نفس بماند، به همه چیز



جاهل مانده است!

2- نفس انسان، ظرف تمام موجودات خلقت است، هرکس به نفس آگاه شد بدون شك به موقعیّت موجودات آگاه شده، به همین خاطر خداوند می‌فرماید:

[أَ وَ لَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ ما خَلَقَ اللَّهُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما إِلَّا بِالْحَقِّ وَ أَجَلٍ مُسَمًّى وَ إِنَّ كَثِيراً مِنَ النَّاسِ بِلِقاءِ رَبِّهِمْ لَكافِرُونَ] «1».

آیا در [خلوت] درون خود نیندیشیده‌اند؟ [که] خدا آسمانها و زمین و آنچه را میان آن‌هاست، جز به حقّ و راستی و برای مدتی معین نیافریده است و همانا بسیاری از مردم به دیدار [قیامت و محاسبه اعمال به وسیله] پروردگارشان کافرند.

این آیه هشدار می‌دهد: اگر مردم در نفسشان اندیشه کنند و آن را بشناسند، با شناخت نفس، حقایق موجودات- چه فانی آنها چه برقرار و باقی آنها- را خواهند شناخت و به حقیقت آسمانها و زمین اطلاع پیدا خواهند کرد و به انکار روز قیامت که روز لقای حق است برنخواهند خاست!

و نیز در قرآن مجید می‌فرماید:

[سَنُرِيهِمْ آياتِنا فِي الْآفاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَ وَ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ] «2».

به زودی نشانه‌های خود را در کرانه‌ها و اطراف جهان و در نفوس خودشان به آنان نشان خواهیم داد تا برای آنان روشن شود که بی‌تردید او حق است. آیا کافی نیست که پروردگارت [با ظاهر کردن حقایق و دلایل] بر همه چیز گواه

---

(1)- روم (30): 8.

(2)- فصّلت (41): 53.



است [که تنها او آفریننده و بی‌نیاز است و غیر او مخلوق و از هر جهت نیازمند به اوست.].

و نیز فرموده:

[وَ فِي الْأَرْضِ آياتٌ لِلْمُوقِنِينَ* وَ فِي أَنْفُسِكُمْ أَ فَلا تُبْصِرُونَ] «1».

در زمین برای اهل یقین نشانه‌هایی [بر توحید، ربوبیت و قدرت خدا] است.

* و [نیز] در وجود شما [نشانه‌هایی است] آیا نمی‌بینید؟

3- هرکس نفسش را بشناسد، جهان را شناخته و هرکس جهان را بشناسد گویی خدا را دیده، چون خالق و آفریننده آسمانها و زمین اوست؛ با دیدن خانه، صاحب خانه دیده شده.

با این مشاهده که علّتش چشم باطن و دیده دل است، انسان از صف کافران- که خداوند آنان را به خودشان واگذار کرده و به خاطر جهلشان در مقام توبیخ آنها برآمده- خارج گشته و از خطر انحطاطی که آن نابکاران بر اثر کوری باطن دچار شده‌اند رهیده و چه انحطاطی خطرناك‌تر از این که انسان در خانه خلقت باشد و صاحب خانه را نبیند؟!

خداوند بزرگ درباره این تیره روزان و از خود بی‌خبران فرموده است:

[ما أَشْهَدْتُهُمْ خَلْقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ لا خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ وَ ما كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُداً] «2».

من ابلیس و نسلش را در آفرینش آسمانها و [در پدید آوردن]، زمین و در آفرینش خودشان شاهد و گواه نگرفتم [تا یاریم دهند] و من گمراه کنندگان را

---

(1)- ذاریات (51): 20- 21.

(2)- کهف (18): 51.



یار و مددکار خود نگرفته‌ام.

کنایه از این که اینان نه آفریده‌ها را می‌شناسند و نه از نفس خود مطّلع‌اند، بلکه مردمی کور وبی‌خبر وبی‌خردند. علاوه بر این گمراه کنندگان دیگران هم هستند!

4- انسان با شناخت نفس، جهان روحانی و بقای آن و با شناخت جسم، جهان جسمانی و فنای آن را خواهد شناخت و از این راه به پستی و ناچیزی ظواهر از بین رفتنی و شرف و عظمت واقعیت‌ها ابدی و نیکی‌های پایدار، مطّلع خواهد شد، چنانچه قرآن مجید می‌فرماید:

[الْمالُ وَ الْبَنُونَ زِينَةُ الْحَياةِ الدُّنْيا وَ الْباقِياتُ الصَّالِحاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَواباً وَ خَيْرٌ أَمَلًا] «1».

مال و فرزندان، آرایش و زیور زندگی دنیا هستند، ولی اعمال شایسته پایدار نزد پروردگارت از جهت پاداش بهتر و از لحاظ امید داشتن به آنها نیکوتر است.

5- کسی که نفس را بشناسد، به شناخت دشمنانی که علیه فضایل انسانی در این منبع مخفی هستند نایل خواهد شد؛ آن دشمنانی که عاقبت، نفس را به دشمنی با انسان می‌کشانند و از او برای انسان بدترین دشمن می‌سازند، چنان که پیامبر بزرگ صلی الله علیه و آله فرمود:

أَعْدی عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتی بَیْنَ جَنْبَیْكَ «2».

دشمن‌ترین دشمنانت نفسی است که بین دو پهلوی تو است.

و آن حضرت دائم ازخطر نفس به خداوند پناه می‌برد و به پیشگاه او عرضه می‌داشت:

---

(1)- کهف (18): 46.

(2)- عدة الداعی: 314؛ بحار الأنوار: 67/ 64، باب 45، حدیث 1.



اللّهُمَّ الْهِمْنی رُشْدی وَاعِذْنی مِنْ شَرِّ نَفْسی وَلا تَكِلْنی إِلی نَفْسی طَرْفَةَ عَیْنٍ فَاهْلِكُ «1».

بار خدایا! راه به رشد رسیدن را به من بنمایان و مرا از شرّ نفسم پناه بده و یك لحظه کارگردانی زندگی مرا به نفسم وامگذار، که هلاك خواهم شد.

کسی که دشمنان پنهان و حیله‌های آنان را بشناسد و بداند چگونه می‌شود که در درون نفس دشمن پیدا می‌کند، به وجهی نیکوتر درصدد احتراز از دشمنان برآمده و به جهادی بزرگ علیه آنان برخواهد خاست و از این راه، مستحق وعده‌هایی که خداوند به مجاهدان داده، خواهد شد.

اما کسی که دشمن را نشناسد، باید آن را به صورت یك عامل خیر ببیند، عاملی که بالاترین خطرش جلوه دادن باطل به صورت حق است و به تعبیر دیگر باید هوای نفس را به عنوان عقل و قوه فکر ببیند و تمام برنامه‌های باطل خود را حق فرض کرده و راهنمایی هوی را زندگی و خردمندی به حساب بیاورد و آن را بپرستد، به خیال این که خداپرستی می‌کند، چنانچه قرآن می‌فرماید:

[أَ رَأَیْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَواهُ أَ فَأَنْتَ تَكُونُ عَلَیْهِ وَكِیلًا] «2».

آیا کسی که هوای [نفسش] را معبود خود گرفته، دیدی؟ آیا تو می‌توانی کارساز ونگهبان او باشی [که او را به میل خود به راه راست هدایت کنی؟].

و در جای دیگر می‌فرماید:

[فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخاسِرِينَ] «3».

---

(1)- کنزالعمال: 2/ 194، خبر 3713؛ النهایة فی غریب الحدیث: 5/ 221.

(2)- فرقان (25): 43.

(3)- مائده (5): 30.



نفس [طغیان گرش]، کشتن برادرش را در نظرش سهل و آسان جلوه داد، پس او را کشت و از زیانکاران شد.

پیامبر بزرگ صلی الله علیه و آله فرمود:

ما عُبِدَ تَحْتَ السَّماءِ الهٌ أَبْغَضُ إِلَى اللّهِ تَعالى مِنَ الْهَوى «1»، ثُمَّ تَلا [أَ رَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَواهُ] «2»

. معبودی در زمین نزد خدا مبغوض‌تر از هوی نبوده، سپس این آیه را تلاوت کرد: آیا کسی که هوای [نفسش] را معبود خود گرفته دیدی؟

6- کسی که موقعیّت نفس را شناخت، با تدبیر نسبت به او کیفیت و کارگردانیش را نیز خواهد شناخت و کسی که نفس و جنودش را به نیکوترین وجه کارگردانی کند، نسبت به اوضاع زندگی و مسئله حکومت نیکو کارگردانی بود. این زمان است که مستحق مقام خلافة اللهی در زمین می گردد، آن خلافتی که بارها در قرآن مجید به آن اشاره شده است.

7- هرکس نفس را بشناسد، عیبی را در کسی نمی‌بیند مگر آن را در نفس خود ببیند، یا به صورت آشکار، یا به صورت مایه پنهان، مانند آتش در سنگ و وقتی عین عیبی که در دیگری است در خود دید، از غیبت، عیب‌جویی، طعنه زدن،

خود دیدن، فخر فروشی پرهیز خواهد کرد و کسی که نفس خود را معیب دید، سزاوار است بجای عیب‌جویی از دیگران، در مقام اصلاح خود برآید، چنانچه رسول اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

---

(1)- تفسیر القرطبی: 16/ 167.

(2)- فرقان (25): 43.



طوبی لِمَن شَغِلَهُ عَیْبُهُ عَنْ عُیُوْبِ غَیْرِهِ «1».

خدا رحمت کند کسی را که با مشغول شدن به اصلاح عیب خود، از عیب دیگران غافل باشد.

8- کسی که نفس را شناخت خدا را شناخته و روایت شده که نزول کتاب خدا برای همین منظور بوده، در هر صورت نفس را بشناس تا خدا را بشناسی «2».

عطّار آن عارف معارف، برای رهایی انسان از زندان تن چنین سروده:

الا ای یوسف قدسی برآی از چاه ظلمانی — به مصر عالم جان شو که مرد عالم جانی

به کنعان بی‌تو واشوقا همی گویند پیوسته — تو گه دل بسته چاهی و گه در بند زندانی

تو خوش بنشسته با گرگی و خون آلوده پیرهن — برادر برده از تهمت به پیش پیر کنعانی

برو پیراهنی بفرست از معنی سوی کنعان — که تا صد دیده در یك دم شود زان نور نورانی

برو بند قفس بشکن که بازان را قفس نبود — تو در بند قفس ماندی چه باز دست سلطانی

تو آخر با چنین جایی چرا بنشستی از غفلت — زهی حسرت که خواهد دید جانت زین تن آسانی

---

(1)- بحار الأنوار: 78/ 268.

(2)- اسرار الآیات: 131.



هزاران چشم می‌بایدکه بر کار تو خون گرید
تو خود را با دو روزه عمر هم‌چون گل چه خندانی

طریق توست راه شرع و دین در زیر تو مرکب
به مرکب باز استادی چرا مرکب نمیرانی

چو تو چیزی نمی‌دانی که باشد دستگیر تو
چو آتش بر خروشی تو گرت گویند نادانی

چو تو در بند هر چیزی خدا را بنده چون باشی
که تو در بند هر چیزی که باشی بنده آنی

اگر کوهی اگر کاهی نخواهی ماند در دنیا
پس از اندیشه‌های بد دل و جان را چه رنجانی

برو راه ریاضت گیر تا کی پروری خود را
که بردی آبروی خویش تا وابسته نانی

دلا تا کی درآویزی گهر از گردن خوکان
برو انگشت بر لب نه که در انگشت رحمانی

خداوندا به حق آن که میداری
تو او را دوست درعالم

که این شوریده خاطر را نجاتی ده زحیرانی

در گفتار فیلسوف کبیر اسلامی، در هشت مورد خاطر نشان شد که شناخت نفس، مبدأ همه خیرات و برکات و جهل به نفس، ابتدای تمام بدبختی‌ها و شقاوت‌هاست.

انسان اگر نفس را نشناسد، هم‌چون حیوان- و به فرموده قرآن بدتر از او- خواهد



شد، کسی که نفس را و موقعیّت و جایگاه عالی‌اش را در خلقت نمی‌شناسد، خطّی جز خطّ ظواهر و خطی جز خط شهوات نخواهد داشت.

دانشمند بزرگ مصری در کتاب جاهلیّت قرن بیستم در بخش گرفتار بودن بشر به جاهلیّت به خصوص نسبت به جایگاه خود در خلقت، می گوید:

از نشانه‌های مشترك جاهلیّت امروز با دیروز، سرازیر شدن در مسیر شهوات است و اگرچه اسباب و موجبات این امر در نهاد فطرت خود آدمی نهفته است، ولی این حالت در اثر دور ماندن از آیین خدا رخ می‌دهد.

شك نیست که شهوات برای انسان امری خوشایند است، چنان که قرآن کریم در این‌باره فرموده است:

[زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَواتِ مِنَ النِّساءِ وَ الْبَنِينَ وَ الْقَناطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ وَ الْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَ الْأَنْعامِ وَ الْحَرْثِ ذلِكَ مَتاعُ الْحَياةِ الدُّنْيا ...] «1».

محبّت و عشق به خواستنی‌ها [که عبارت است] از زنان و فرزندان و اموال فراوان از طلا و نقره و اسبان نشاندار و چهارپایان و کشت و زراعت، برای مردم آراسته شده است؛ این‌ها کالای زندگیِ [زودگذرِ] دنیاست.

در این آیه رؤوس مطالب انسانی و اصول شهوات نفسانی از قبیل زنان وفرزندان وذخائر زر و سیم و اسب‌های سبك‌خیز و سایر چهارپایان و کشت و زرع را بیان کرده و آن گاه تذکر داده است که این امور، سرمایه و متاع زندگی دنیاست.

شك نیست که وجود این امور برای زندگی بشر ضروری است و آدمی بدون استفاده از آن قادر به انجام وظیفه خلافت خدا در زمین نیست و به همین جهت

---

(1)- آل عمران (3): 14.

غرائزی در وجود انسان است که او را به طلب خوردنی و آشامیدنی و مسکن و لباس و همسر و کسب نام و مال برمی‌انگیزد، تا به این وسیله او را به زندگی علاقه‌مند سازد و به آبادانی جهان بگمارد، ولی هر زمان که این طلب از حدّ اعتدال و اندازه معقول تجاوز کند و به صورت شهوتی مسلّط و سرکش درآید، وظیفه فطری خود را که خالق برای آن ترسیم کرده انجام نخواهد داد و وجود و فطرت آدمی را پریشان و قوای او را پراکنده خواهد ساخت و او را از ادای وظیفه خلافت بازخواهد داشت و از سطح عالی انسان شریف فروخواهد کاست و در عداد بهائم و شمار شیاطین وارد خواهد کرد و نیرویی که از سرکشی این طلب بکاهد و تسلّط آن را بر فطرت ووجود آدمی محدود سازد، عقیده به وجود خدا و زیستن در سایه آیین او و نظامی است که بر پایه شریعت خدا استوار باشد. [می‌دانید که این گونه زیستن فرع شناخت نفس و شناخت خدا و نظام سعادت آفرین اوست].

تجربه طولانی بشر در طیّ تاریخ این حقیقت را به ثبوت رسانیده است که همیشه فرزندان آدم یا در کرانه سعادت هدایت خدا زیسته‌اند و یا در غرقابه شهوات و مقدّم بر همه در گرداب شهوات جنسی غوطه‌ور شده‌اند و هیچ‌گاه ممکن نیست که انسان جز به منظور کسب رضای خدا از شهوات خودداری کند.

ما اگر جاهل به نفس خود باشیم و علل سعادت و عوارض خطرناك آن را نشناسیم، ما اگر به حسنات نفس و رذایل و آلودگی‌های آن آگاه نباشیم، نه این که در محدوده نفس به خسارت‌های جبران‌ناپذیری دچار می‌شویم، بلکه در ناحیه جسم هم به عواقب شومی دچار خواهیم گشت؛ زیرا جسم و نفس بر یکدیگر تأثیر مستقیم دارند و کسی تأثیر این دو را بر یکدیگر انکار نکرده است.

هرگونه اختلافی که فلاسفه در باب حقیقت نفس داشته باشند و هر نظری که نسبت به کیفیت علاقه میان آن دو دارند، راجع به ارتباط کامل نفس و بدن و تأثیر



یکی در دیگری اتّفاق کلمه حاصل است.

در این باب توجه به مشاهدات خود کافی است و به تعلّم وآموختن از حکیمی نیاز نیست، ارتباط به اندازه‌ای است که بعضی قائل به وحدت آن دو شده‌اند!!

هیچ عملی در نفس حادث نمی‌شود مگر آن که اثر طبیعی علم وظائف الاعضاء خود را در قسمتی از دفاع و سلول‌های مربوط به آن بجا می گذارد، به طوری که بعضی از آن‌ها در ظاهر بدن نیز محسوس و منعکس می‌شود، فرح، حزن، نفرت، رغبت، عزم و غیره، این موضوع همواره مورد توجه متفکّرین بوده است.

علم النفس تجربی مخصوصاً با کمك علم الحیات و علم وظائف الاعضاء موضوع ارتباط کامل را بیش‌تر خاطرنشان و محسوس می‌نماید.

ارتباط ما با عالم خارج و معرفت به موجودات عالم از راه حواس است و لذا هرگاه فاقد حسّی شویم از معرفت متعلّقات همان حس محروم خواهید بود، کور مادرزاد از الوان و اشکال بی‌خبر است و کر طبیعی از معرفت هرگونه صوتی محروم است و چنانچه حواس را فاقد شویم، معلوماتی نخواهیم داشت، حتی از ثمرات عقل نیز محروم خواهیم بود؛ زیرا دریچه‌های ادراك بسته شده است.

هرگاه ضربه‌ای سخت بر سر وارد شود، یا اتر و کلرفرم استعمال گردد، شخص تمام شعور یا بعض آن را از دست می‌دهد، حالت صحّت بدن اثر بارزی در حالت روحی انسان دارد.

به عالم حیات با چشم دیگر می‌نگرد، خوب فکر می کند و فعالیّتش بهتر است، عقل سالم در بدن سالم است، در معاشرت، حسن خلق دارد.

در حال گرسنگی و تشنگی و خستگی بدن نمی‌توان خوب فکر کرد و استنباط نیکو داشت چنانچه اعمال عقلی بعد از هر غذای کاملی مشکل است.

یك الم جسمانی، شخص را از هرگونه کار بازمی‌دارد، قاضی، طبیب و امثال



ایشان در این حالت باید از طبابت و قضاوت دوری نمایند.

بنابراین عمل عقلی مستلزم وصول مقدار صالحی از غذا و خون به دماغ است و اگر این مقدار به طور کافی نرسد، دماغ مضطرب یا شعور خود را گم می کند و چنانچه خون ناسالم و غیر صالح شد و بدن سلامت کامل نداشت فکر برای دماغ بار سنگینی است و نتائج تفکّرات مبهم و پیچیده و درهم‌اند و در این حال، انسان قادر به کمك گرفتن از حافظه

و مرکزیّت دادن به افکار خویش نیست، ولی اگر جسم با وجود آرامش از غذای کافی بهره کامل داشت، عقل وظیفه خود را به بهترین وجه انجام می‌دهد.

این تاثیر جسم بر قوای نفس و جنود آن، اما از وضع نفس و تمایلات درونی نفس، عضلات و حواس و اعضا حکایت دارند و کیفیّت خُلقی انسان و غرائز غالب بر حیوان را می‌توان از حرکات عضلانی و جسمی و از وجنات و چشم به خوبی استنباط کرد.

حالت وجد و سرور از انبساط عضلات چهره و حزن از انقباض آن و گرفتگی و اخم، صدای مؤذن یا زنگ مدرسه، مؤمنان را برای انجام وظائف عبادی و شاگردان را برای رفتن به کلاس برمی‌انگیزد، به محض این که نفس اراده عملی کرد یا خواست به نقطه‌ای برود فوراً دست و پا به حرکت درمی‌آید، گویی جسم آلت اجرای ارادت نفس، یا صحنه نمایش ظهور امور و اندیشه‌هایی است که در خاطر انسان می گذرد.

تمام حرکات ارادی دلیل واضح بر تأثیر نفس در بدن است، افراط در اعمال عقلی یا روحی، جسم را به تعب انداخته و از حال صحت منحرفش می‌سازد.

ترس، موجب خفقان قلب و لرزش اعضاء است؛ خشم سبب اضطراب جسم، اتساع مجاری خون، خشکی دهان، تغییر رنگ و عدم انتظام فکر می‌شود؛ غم،



موجب گریه است و اگر شدید باشد ممکن است موجب تلف شود و چنانچه اندوهی مؤثر و بر خلاف انتظار ناگهان بر انسان وارد شود، سکته و مرگ ممکن الوقوع است؛ از شادی، خنده و تبسّم خیزد و برای صحّت و نشاط جسم بسی سودمند است.

به تجربه یافته‌اند که در اثنای تفکر، فشار خون بر مغز و بازوان زیاد می‌شود، القای غیر یا القای به خود تأثیرات عجیب در انسان دارد.

القائات سوء برای انسان، مضرات بدنی و اختلال جسمانی دارد و القائات نیك كمك مؤثری است برای خلاصی از آلام و توجّه به خوشی و سعادت. فرق عمده و محسوس در میان نیك‌بینی و بدبینی از اینجاست، همه می‌دانیم که سنخ آرزوها و افکار مؤثر در جسم و حرکات آن است.

بنابراین مراتب نفس و جسم، ارتباطی کامل و تأثیری هویدا و محسوس در یکدیگر دارند و واسطه این ارتباط اعصاب است که باید از این واسطه نیز غفلت نداشت و کمال مراعات را نمود.

پس باید انسان برای وصول به هدف و غایت خود هر دو جنبه نفس و جسم یا جنبه معنوی و مادی خود را رعایت کند، نه یك‌سره به جسم بپردازد که کار حیوانات است و نه جسم را محروم گذارد که بالنتیجه به آنچه منظورش از رهایی جسم بوده نیز نخواهد رسید؛ باید در همه حال عدالت به کار بست و موازنه را همیشه نگاه داشت «1».

با توجه به مسائل گذشته، اگر نفس و غرائز و امیالش و خواسته‌ها و شهواتش، با خواسته‌ها و دستورات حکیمانه حضرت حق متحد شود، منبعی از حقایق

---

(1)- علم اخلاق: 69.



و واقعیت‌ها خداوندی خواهد شد و تمام اعضا و جوارح در طریق انجام عمل صالح و کردار پسندیده خواهند افتاد؛ زیرا اعضا و جوارح به منزله ابزار نفس‌اند و نفس چون آراسته به پاکی‌ها باشد، اعضا و جوارح را با پاکی‌ها تغذیه می‌کند، اما اگر منبع رذایل شود، تمام اجزاء وجود انسان از آن رذایل و ناپاکی‌ها تغذیه کرده و در نتیجه از انسان موجودی بدتر از حیوانات خواهد ساخت و این دو مرحله، یعنی مهذّب بودن نفس، یا ناپاکی و آلودگی آن، فرع شناخت نفس یا جهل به آن است و با توجّه به تأثیراتی که جسم و نفس بر یکدیگر دارند ببینید، جهل به نفس و قواعدی که تزکیه و تهذیب نفس برعهده آن‌هاست، چه منبعی برای خطر و خسارت است!!

نفس ما موجود عجیبی است و به فرموده امام عارفان و مولای متّقیان علی علیه السلام نفس ما کتاب مبین است و به قول حکما نفس ما نسخه مجمل عالم است، که از برکت معرفت به نفس و جنود آن و آگاهی بر قواعد الهی، می‌توان به آن مقامی که حتی در قدرت ملك مقرّب نیست رسید. بیایید از این ظواهر به باطن سفر کنیم؛ بیایید از این دیوارهای تاریك مادی روزنه‌ای به سوی عالم نور باز کنیم؛ بیایید درصدد شناخت خود برآمده و از موقعیّت خود آگاه گردیم؛ بیایید حلال و حرام مولا را شناخته و به کار بندیم؛ بیایید خود را از این قفس تنگ طبیعت آزاد کرده، به فضای غیر متناهی عشق دوست پرواز کنیم؛ بیایید نفس و جنودش را بشناسیم و تمام خواسته‌ها و امیال و غرائزی که بر صفحه او نقش است به هنگام به کارگیری آن‌ها با خواسته‌های حضرت دوست منطبق کنیم.

صاحب کتاب «لوایح» می گوید:

آدمی اگرچه به سبب جسمانیّت در غایت کثافت است، اما به حسب روحانیّت [نفس] در نهایت لطافت است، به هرچه روی آرد حکم آن گیرد و به هرچه توجه



کند رنگ آن پذیرد، لهذا حکما گفته‌اند: چون نفس ناطقه به صور مطابق حقایق متجلّی شود و به احکام صادق آن متحقّق گردد، «صارت کانه الوجود کله».

و أیضاً عموم خلایق به واسطه شدّت اتّصال به این صورت جسمانی و کمال اشتغال بدین پیکر هیولانی چنان شده‌اند که خود را از آن بازنمی‌دانند و امتیازی نمی‌توانند و فی المثنوی المولوی قدّس سرّه من افاداته:

ای برادر تو همان اندیشه‌ای مابقی تو استخوان و ریشه‌ای

گر گل است اندیشه تو گلشنی ور بود خاری تو هیمه گلخنی

پس باید بکوشی و خود را از نظر بپوشی، بر ذاتی اقبال کنی و به حقیقتی اشتغال نمایی که درجات موجودات همه مجالی اویند و مراتب کاینات همه مرائی کمال او و بر این نسبت چندان مداومت نمایی که با جان تو درآمیزد و هستی تو از نظر تو برخیزد و اگر به خود روی آوری، روی به او آورده باشی و چون از خود تعبیر کنی، تعبیر از او کرده باشی «1».

گر در دل تو گل گذرد گل باشی ور بلبل بی‌قرار بلبل باشی

تو جزوی حق کلّ است اگر روزی چند اندیشه کلّ پیشه کنی کل باشی

***

زآمیزش جان و تن تویی مقصودم وزمردن و زیستن تویی مقصودم

تو دیر بزی که من برفتم زمیان گر من گویم زمن تویی مقصودم

***

کی باشد کی لباس هستی شده شق تابان گشته جمال وجه مطلق

دل در سطوات نور او مستهلك جان در غلبات شوق اومستغرق«2»

مادام که آدمی به دام هوی و هوس گرفتار است، دوام این نسبت از وی دشوار است، اما چون آثار جذبات لطف در وی ظهور کند و مشغله محسوسات و معقولات را از باطن وی دور، التذاذ به آن غلبه کند. بر لذّات جسمانی و راحات روحانی، سختی مجاهده از میانه برخیزد و لذّت مشاهده در جانش آویزد، خاطر از مزاحمت اغیار بپردازد و زبان حالش بدین ترانه ترنّم آغازد:

ای بلبل جان مست ز یاد تو مرا وی مایه غم پست ز یاد تو مرا

لذّات جهان را همه در پا فکند ذوقی که دهد دست ز یاد تو مرا

چون طالب صادق، مقدّمه نسبت جذبه را که التذاذ است بنیاد کرد، حق سبحانه در خود باز یابد، می‌باید که تمامی همّت را بر تربیت و تقویت آن گمارد و از هرچه منافی آن است خود را باز دارد و چنان داند که اگر فی المثل عمر جاودانی صرف آن نسبت کند، هیچ نکرده باشد و حق آن کما ینبغی به جای نیاورده «1».

بر عود دلم نواخت یك زمزمه عشق زان زمزمه‌ام زپای تا سر همه عشق

حقّا که به عهدها نیایم بیرون  از عهده حق گزاری یك دمه عشق«2»

آری، نفس احتیاج به تأدیب، تهذیب، تعنیف و ترغیب دارد، احتیاج دارد به آداب الهی مؤدّب گردد، نیازمند است از تمام آلودگی‌ها پاك شود، ضرورت دارد او را به اجبار وادار به حرکت در مسیر حق کرد و با توجّه دادنش به آیات و روایاتی که در آنها به نیکوکاران وعده سعادت ابدی داده شده، او را ترغیب و تشویق به کار خیر وعمل صالح کرد. او موجودی است الهی، تا می‌توان باید وی را به عشق حق و اجرای دستورهای الهی واداشت و باید توجه کرد که غرائز و امیال و شهوات

---

(1)- لوایح: 22.

(2)- ابو سعید ابوالخیر.



و خواسته‌هایش از مرز عدالت و فرمانهای حق نگذرد، بلکه وسیله‌هایی باشند برای تحصیل رشد و مقام قرب، نه عللی برای سقوط و فراهم آمدن شقاوت و هلاکت ابدی، باید کاری کرد که جز از حق و شؤون حق لذّت نبرد و باید جلوی غرق شدنش را در لذّات مادّی محض گرفت، بلکه او را باید به نحوی تربیت کرد که لذّات مادی را در حدود دستورات حق برای یافتن لذّات معنوی بخواهد و باید به او توجّه داد که او منبع انعکاس تمام عوالم و آیینه نمایش تمام حقایق است.

آدمی چیست برزخ جامع  صورت خلق و حق در او واقع

نسخه مجملی است مضمونش  ذات حق و صفات بی‌چونش

متّصل با دقایق جبروت  مشتمل بر حقایق ملکوت

باطنش در محیط وحدت غرق  ظاهرش خشك لب به ساحل فرق

یك صفت نیست از صفات خدا | که نه در ذات او بود پیدا

هم علیم است و هم سمیع و بصیر | متکلّم مرید و حیّ و قدیر«1»

مخالفت با هوای نفس، بهترین عبادت

عرفای بزرگ اسلامی می‌گویند: در انسان، عنصری هست که عبارت از روح شهوانی و خور و خواب اوست و این عنصر مایه هوی و هوس و شهوت است که آن را نفس می‌نامند.

نفس، آدمی را به پیروی از لذّات و شهوات حسیّه وامی‌دارد و منبع اخلاق ذمیمه و مفاسد و شرور است.

نفس سرکش با همدستان خود چون دنیا و شیطان، سه حایل بزرگ انسانند در راه اتصال به حق.

---

(1)- هفت اورنگ، جامی.



هجویری می‌گوید: نفس، منبع شرّ است و قاعده سوء و اظهار اخلاق دنی و افعال مذموم را سبب اوست و این بر دو قسمت بود: یکی معاصی و دیگر اخلاق سوء چون کبر و حسد و بخل و خشم و حقد و آنچه بدین ماند از معانی ناستوده اندر شرع و عقل، پس به ریاضت مر این اوصاف را از خود دفع تواند کرد، چنان که به توبه مر معصیت را که معاصی از اوصاف ظاهر بود و این اخلاق از اوصاف باطن و ریاضت از افعال ظاهر بود و توبه از اوصاف باطنی، آنچه اندر باطن پدیدار آید از اوصاف دنی به اوصاف سنی «1» ظاهر و پاك شود و آنچه بر ظاهر پدیدار آید به اوصاف باطن، پاك شود و نفس و روح هر دو از لطایفند اندر قالب، چنان که اندر عالم شیاطین و ملائکه و بهشت و دوزخ، اما یکی محلّ خیر است و یکی محلّ شر، چنان که چشم، محل بصر است و گوش، محلّ سمع و کام محلّ ذوق و مانند این از اعیان و اوصافی که اندر قالب آدمی مودع است، پس مخالفت نفس سر همه عبادت‌ها است و کمال همه مجاهدت‌ها و بنده جز بدان به حق راه نیابد، از آن که موافقت وی هلاك بنده است و مخالفت وی نجات بنده.

ذوالنون گفته:

مفتاح عبادت، فکرت است و نشان رسیدن، مخالفت نفس و هواست و مخالفت آن ترك آرزوهاست، هرکه مداومت کند بر فکرت به دل، غیب ببیند به روح.

ابو سلیمان دارانی گفته:

فاضل‌ترین کارها خلاف رضای نفس است و نیز: هرکه نفس خود را قیمتی داند، هرگز حلاوت خدمت نیابد و نیز هرکه وسیلت جوید به خدای به تلف کردن نفس خویش، خدای نفس او را بر وی نگاه دارد و او را از اهل جنّت گرداند.

---

(1)- سنی: والا، رفیع، بلند.



حارث محاسبی گفته:

سزاوار است کسی را که نفس خود را به ریاضت مهذّب گردانیده که او را راه بنماید به مقامات.

ابوالحسن خرقانی فرموده:

همه چیزها را غایت بدانستم الّا سه چیز را، هرگز غایت ندانستم: غایت کید نفس و غایت درجات مصطفی و غایت معرفت.

جلال الدین آن عارف نکته‌شناس در جلد سوّم مثنوی گوید:

نفس اژدرهاست او کی مرده است — از غم بی‌آلتی افسرده است

گر بیابد آلت فرعون او — که به امر او همی رفت آب جو

آن که او بنیاد فرعونی کند — راه صد موسی و صد هارون زند

کرمك است این اژدها از دست فقر — پشه‌ای گردد زمال و جاه و صقر

اژدها را دار در برف فراق — هین مکش او را به خورشید عراق

تا فسرده می‌بود آن اژدهات — لقمه اویی چو او یابد نجات

مات کن او را و ایمن شو زمات — رحم کم کن نیست او ز اهل صلات

کان تف خورشید شهوت بر زند — وان خفاش مرده ریگت پر زند

میکش او را در جهاد و در قتال — مردوار اللّه یجزیك الوصال

هر خسی را این تمنّا کی رسد — موسیئی باید که اژدرها کشد

ابوسعید ابوالخیر در تفسیر [فَمَنْ یَکْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَ یُؤْمِنْ بِاللَّهِ ...] «1» می‌گوید:

تا به نفس خویش کافر نگردی به خدای مؤمن نشوی و طاغوت هر کسی نفس اوست.

---

(1)- بقره (2): 256.



صاحب «اسرار التوحید» نوشته است که:

شیخ ما روزی در میان سخن، روی به یکی کرد و گفت: که همه وحشت‌ها از نفس است، اگر تو او را نکشی او تو را بکشد، اگر تو او را قهر نکنی او تو را قهر کند و مغلوب خود.

مواظبت بر وضع نفس، از پسندیده‌ترین برنامه‌ها نزد خداست که اگر توجه به او نشود سر از اطاعت برتابد و باز گرداندنش به گردونه اطاعت حق، امر محالی گردد!!

یافت مردی گور کن عمری دراز — سائلی گفتش که چیزی گوی باز

چون تو عمری گور کندی در مغاك — چه عجایب دیده‌ای در زیر خاك

گفت این دیدم عجب بر حسب حال — کاین سگ نفسم همی هفتاد سال

گور کندن دید و یك ساعت نمرد — یك دمم فرمان یك طاعت نبرد«1»

از جملاتی از قبیل:

مُوتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا «2»؛

قبل از مرگ بمیرید و یا نفس را بُکشید تا راحت یابید، منظور این نیست که جنبه ناسوتی و مادی انسان به کلّی از بین برود، یا ممکن باشد چنین انتظاری داشت، بلکه مقصود این است که زمام نفس سرکش به دست سالك بیاید تا او را رام و پاك کند و صفات رذیله آن را از میان بردارد و با تسلیم و توکلّ و توجّه کامل به خدا و مراقبت تمام و مجاهدت فراوان ملکات فاضله را جانشین صفات رذیله سازد «3».

سعدی، در وضع نفس و توجّه به تربیت او می‌فرماید:

سخن در صلاح است و تدبیر و خوی — نه در اسب و میدان و چوگان و گوی

---

(1)- منطق الطیر، عطار نیشابوری.

(2)- بحار الأنوار: 66/ 317، باب 37، حدیث 34.

(3)- بحث در افکار و احوال حافظ: 297.

تو با دشمن نفس هم خانه‌ای چه در بند پیکار بیگانه‌ای

عنان باز پیچان و نفس از حرام به مردی ز رستم گذشتند و سام

توخود را چو کودك ادب کن به چوب به گرز گران مغز مردم مکوب

کس از چون تو دشمن ندارد غمی که با خویشتن برنیایی همی

وجود تو شهری است پر نیك و بد تو سلطان و دستور دانا خرد

همانا که دونان گردن فراز در این شهر گیرند سودای آز

تو را شهوت و حرص و کین و حسد چون خون در رگانست و جان در جسد

گر این دشمنان تربیت یافتند سر از حکم و رایت نه برتافتند

هوی و هوس را نماند ستیز چو بیند سر پنجه عقل تیز

آری، بالاترین و برترین عبادت این است که از وساوس نفس و هوی و هوس او خویش را رها ساخته، از حالت نفس خواهی به خدا خواهی رسی و تمام خواسته‌های نفس را در تمام زمینه‌های زندگی با خواسته‌های حضرت دوست مطابقت دهی و به عبارت دیگر نفس را از غیر خدا خالص نموده و از تصرّف شیطان و هوی خلاص کنی.

امام خمینی رحمه الله در این زمینه می گوید:

خلوص از تصرّف شیطان که مقدّمه اخلاص است، به حقیقت حاصل نشود مگر آن که سالك در سلوکش خداخواه شود و خودخواهی و خودپرستی را که منشأ تمام مفاسد و امّ الأمراض باطن است زیر پا نهد و این به تمام معنی در غیر انسان کامل و به تبع او در خلّص اولیا در دیگر اشخاص میسور نیست، ولی سالك نباید مأیوس از الطاف باطنیّه حق باشد که یأس از رَوْح اللّه سرآمد همه سردی‌ها و سستی‌هاست و از اعظم کبائر است و آنچه از برای صنف رعایا نیز ممکن است قرّة العین اهل معرفت است.

عرفان اسلامی، ج2، ص: 257

پس بر سالك طریق آخرت لازم و حتم است که با هر جدیّتی که هست، معارف و مناسك خود را از تصرّف شیطان و نفس امّاره تخلیص کند و با کمال دقّت و تفتیش در حرکات و سکنات و طلب مطلوب خود غور کند و غایت سیر و تحصیل و مبادی حرکات باطنیّه و تغذّیات روحیّه را به دست آورد و از حیله‌های نفس و شیطان غفلت نکند و از دامهای نفس امّاره و ابلیس غافل نشود و در جمیع حرکات و افعال سوء ظنّ کامل به خود داشته باشد و هیچ‌گاه آن را سر خود و رها نکند؛ چه بسا باشد که با اندك مسامحه‌ای انسان را مغلوب کند و به زمین زند و سوق به هلاکت و فنا دهد؛ زیرا که اگر غذاهای روحانی از مصرف شیطان خالص نباشد و دست او در فراهم آوردن آن‌ها دخیل باشد، علاوه بر آن که ارواح و قلوب با آن‌ها تربیت نشوند و به کمال لایق خود نرسند، نقصان فاحش برای آن‌ها دست دهد و شاید صاحب خود را در سلك شیاطین یا بهائم و سباع منسلك نماید و آنچه مایه سعادت و رأس المال کمال انسانیّت و وصول به مدارج عالیه است، نتیجه منعکس دهد و انسان را به هاویه مظلمه شقاوت سوق دهد «1».

اینجاست که باید گفت: مخالفت با هوی و هوس نفس برای کسب رضای حق بهترین عبادت است و نزد خداوند بهترین پاداش را دارد چنانچه قرآن می‌فرماید:

[وَ أَمَّا مَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوى* فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوى] «2».

و اما کسی که از مقام و منزلت پروردگارش ترسیده و نفس را از هوا و هوس بازداشته است، پس بی‌تردید جایگاهش بهشت است.

---

(1)- پرواز در ملکوت: 65.

(2)- نازعات (79): 40- 41.



و این نهی نفس از هوی عبارت از همان ریاضت است که در زبان اولیای الهی آمده است، در آثار درویش محمّد طبسی در توضیح این آیه می‌خوانیم:

مراد از ریاضت منع نفس حیوانی، از انقیاد و مطاوعت قوّت شهوی و غضبی و آنچه بدان دو قوّت تعلّق دارد و منع نفس ناطقه از متابعت قوای حیوانی از رذایل اخلاق و اعمال مانند حرص بر جمع مال و افشای جاه و توابع آن از حیله و خدیعه و غلبه و تعصّب و حقد و حسد و فجور و انهماك در شرور و غیر آن و ملکه گردانیدن نفس انسانی را طاعت عقل عملی بر وجهی که رساننده او باشد به کمالی که او را ممکن باشد.

و نفسی را که متابعت قوای شهوی کند بهیمی خوانند و آن را که قوای غضبی کند سبعی و آن را که رذایل اخلاق ملکه کند شیطانی و این جمله را نفس امّاره خوانند، اگر این رذایل در وی ثابت باشد و اگر ثابت نباشد وقتی میل به شرّ کند و وقتی میل به خیر و چون میل به خیر کند از میل به شرّ پشیمان شود و بر آن خویشتن را ملامت کند نفس لوّامه خوانند.

و نفسی را که منقاد عقل باشد و طلب خیر و سعادت او را ملکه شده نفس مطمئنّه خوانند.

و غرض از ریاضت سه چیز است:

یکی رفع موانع از وصول به حق و آن شواغل ظاهر و باطن است.

و دوّم مطیع گردانیدن نفس حیوانی عقل عملی را که باعث باشد بر طلب کمال.

و سوّم ملکه گردانیدن نفس را به ثبات بر آنچه معدّ او باشد، قبول فیض حق را تا به کمالی که او را ممکن باشد برسد.

ریاضت آن است که هرگاه که دل خود را طلبی ملازم حق بینی و کسی که نفس خود را به ریاضات مهذّب نگردانید سزاوار است که او را به مقامات راه ننمایند



و ریاضت، شکستن نفس است به خدمت و منع کردن نفس است از فترت در خدمت.

باید که هرچه نفس تو آرزو بدان کند و توانی حاصل کردن و صاحب قدرت باشی، عنان نفس را کشیده داری و خلاف آن کنی و ترك لذّت گیری.

و باید که در راه دین منصف باشی و عیب خود را بر طبق اخلاص نهی و از عیب دیگران بری شوی و پیوسته بر درگاه خالق باشی و در نزد خلایق خود را مجرم شمری و خود را وقف راه حق کنی و از ریا و سمعه دور باشی و هرچه به تو رسد از نیك و بد نظر تو بر خالق باشد نه بر خلق «1».

قدر دل و پایه جان یافتن جز به ریاضت نتوان یافتن«2»

سر حلقه عارفان امیرمؤمنان علیه السلام در آن چند بیت معروفش می‌فرماید:

دوائك فیك ولا تبصر و دائك منك ولا تشعر

وأنت الکتاب المبین الذی بأحرفه یظهر المضمر«3»

أتزعم إنّك جرم صغیر و فیك انطوی العالم الأکبر

درد جسم و روح تو از نقص تو و تن‌پرستی و لذات جسمانی و هوای نفسانی و جهل و خودبینی تو است و تو بصیرت نداری.

تو همان کتاب مبین خدایی که در آن آیات قدرت و علم و حکمت و حقایق ایجاد همه به قلم قدرت الهی در آن نگاشته و هر حرفی از این کتاب حقیقتی از حقایق عینی وجود را آشکار می‌گرداند و سرّی از اسرار عالم را بر تو منکشف می‌سازد.

---

(1)- آثار درویش محمّد طبسی: 10.

(2)- مخزن الاسرار، نظامی.

(3)- شرح الاسماء الحسنی: 1/ 12.

عرفان اسلامی، ج2، ص: 260

تو گمان کردی همین جِرم کوچك تن و مشت خاك بدنی، نه چنین است بلکه تو همان روح امر الوجود قدسی الهی هستی که عالم اکبر در آن منطوی و حقایق کلیّه جهان آفرینش در او جمع است.

حکیم نظامی می گوید:

تو آن نوری که چرخت طشت شمع است نمودار دو عالم در تو جمع است

بدان خود را که از راه معانی خدا را دانی ار خود را بدانی«1»

مولوی می گوید:

این جهان چون کوزه، دل چون بحر آب این جهان چون کوچه، دل شهر عجاب

چیست اندر کوزه کاندر بحر نیست چیست اندر کوچه کاندر شهر نیست

جسم تو جزء است و جانت کلّ کلّ خویش را قاصر مبین در عین ذُلّ

قدسیان یکسر سجودت کرده‌اند جزء و کل غرق وجودت کرده‌اند

## لذّت و الم نفس

نفس این دنیای حیرت‌زا و این دریای بی‌ساحل، دارای کیفیّات بی‌شماری است.

لذّت و الم دو کیفیت از کیفیّات نفسانی است؛ نفس وقتی در برابر عوامل مادّی قرار می‌گیرد، میلش به آن عوامل تحریك می‌شود و رنج بدست آوردن امور مادی را هرچند پر زحمت باشد بر خود تحمل می‌کند، چون به هدف مادی رسد و نفس

---

(1)- خسرو و شیرین، نظامی.



با آن هدف اتّصال پیدا کند لذّت می‌برد و در صورت نرسیدن به مطلوب مادی دچار الم و درد می‌گردد، یا اگر هدف یافته بر اثر حادثه‌ای از دستش برود دچار الم شده و گاهی از شدّت غصّه بیمار می‌شود!!

در مرحله معنویّت هم همین‌طور است، خداوند، تنها هدف و مقصود نفوس زکیه و اهل معرفت است و نفوس عالیه برای رسیدن به این مقصود حقیقی از تحمّل هر رنجی دریغ ندارند و برای یافتن محبوب خویش تا سرحدّ جان باختن پیش می‌روند، اینان از حرکت در این مسیر، بهترین لذّت را برده و فراق معشوق برای آنان سنگین‌ترین الم است.

البته درك این لذّت و الم معنوی بستگی به معرفت انسان نسبت به حقایق عالی عالم دارد و تا کسی با دست زدن به دامن انبیا و اولیا وارد وادی معرفت نشود، از این دو مقوله خبری نخواهد یافت.

بی‌خبران از معارف و آنان که هدفی جز امور مادی ندارند، حدود الم و لذت‌شان، همان حدود حیوانات است و زحمت آنان که منحصر به امور محسوس است، ارزشی ندارد و از رحمت مخصوص حقّ محروم و در فردای عالم در عذاب جهنّم مخلّدند.

لذّت یعنی ادراك و وصول به اموری که در آن کمال نفس است (کمال حقیقی یا کمال وهمی و خیالی) مانند ادراك و وصول انسان مثلًا به غذای خوش و صوت و صورت زیبا و ریاست و سلطنت و آمال و تخیّلات خوش و الم یا عدم لذّت است و معنی آن مقابل لذّت، یا ضد لذّت و معنی آن ادراك امور منافر و مضادّ کمال نفس است.

به هر حال معنی الم را از لذت باید دریافت به تقابل تضادّ یا عدم ملکه و البته به این معنی لذّت و الم کیف نفسانی است و ذات واجب از آن منزّه است و چون

معلوم شد لذّت و الم ادراك ملایمات و ناملایمات است و ادراك انسان بر سه مرتبه کلّی قسمت شود: ادراك حسّی، خیالی و وهمی، عقلی.

پس مراتب لذّت و الم نیز بر این سه قسمت خواهد بود:

لذّت و الم حسّی: که از ورود کیفیّات محسوسه بر قوای حسّی حاصل آید، مانند ذائقه به شیرینی و باصره به سبزه و گل و لامسه از ملموس و شامه از عطر و سامعه از صوت خوش و الم هریك ضدّ آن.

لذّت و الم خیال و وهم: خیال، به امیدواری‌های خوشی و تخیّل آن و آرزوهای نیکو لذّت بردن و وهم به غلبه و سروری یافتن و نام نیکو و شهرت و معروفیّت و قبول عامّه و یا جهانگیری و فاتح و غالب بر خصم بودن.

لذّت عقلی: که مخصوص نفس ناطقه قدسیّه و نفس کلیّه الهیه است عبارت از ادراك حق و نیل به حق و درك حقایق اشیاء چنان که هستند و خصوص معرفت به حقّ اوّل و مشاهده حسن مطلق نامتناهی الهی است و التذاذ به اطاعت و عبودیّت او و فکرت در اوصاف جلال و جمال و قدرت و حکمت و رحمت نامتناهای او و استغراق در شهود.

و باید دانست که نفوس برحسب انتخاب این سه مرتبه از لذّت و الم بر سه قسمت شوند.

نفوس دانیه: مردمی که مطمح نظر و غایت همّتشان درك لذّات حسّیه است تا آن حد که اگر لذّات حسّی آنها معارض لذّت وهم و خیال شود لذّت حسی را ایثار کرده و مقدم دارند.

مثلًا اگر در مجلسی که لذّات پنج حس ظاهر آنها مهیّاست دعوت شوند، هرچند شرافت و آبرو و شؤون آنها که لذّات وهم و خیال است به کلّی بر باد رود، بدان مجلس عشق و جاذبه لذّات حسّی، آن نفوس را توان کشید.



نفوس متوسّطه: مردمی که مقصد اعلای آنها لذّات وهم و خیال است، یعنی میل ریاست و شهرت و سایر موهومات و خیالات بر آنها غالب آید تا حدّی که اگر لذّات وهمی با حسّی معارض شود لذّات وهم و خیال را ایثار کنند و مقدم بر لذّات حسّی دارند به عکس طبقه اوّل، اینان در چنان مجلسی که شرافت و آبرویشان در خطر باشد هرچند کمال لذّات پنج حس مهیّاست هرگز قدم نگذارند؛ زیرا لذّات شرافت و آبرو و حیثیت آنان بسی از لذّات حسّی لذیذتر و شریف‌تر است.

بلی اگر لذّات حسّی با وهمی معارض نشوند و با هم جمع تواند شد البتّه آنها به هر دو مجذوب گشته و از هر دو بهره‌مند شوند، اما وقتی که لذّات وهمی تعارض با لذّات عقلی کند باز آن نفوس محکوم لذّات وهمی شده و از لذّات مقام عالی عقل خود را محروم سازند.

نفوس عالیه و مستعلیه: نفوسی هستند که مقصود اصلی و غرض نهایی آنها مصروف لذّات عقلی و کمال معنوی ابدی است و همّتشان صرف ملك باقی علم و معرفت الهی و حقایق مجرّده عالم قدس و جهان جاودانی است و هرگاه این لذّات با لذّات حسّی و وهمی باطل‌الذات معارض شود، به کلّی از لذّات وهمی و حسّی ناقابل صرف‌نظر کنند و در مقام لذّات عقلانی، آنها را چیزی نشمرند و اصلًا مجذوب آن امور ناثابت فناپذیر و سریع الزّوال نشوند؛ بلکه در دریای پرگوهر لذّات عقلی مستغرق علم و معرفت شده و مجذوب حق و حقیقت گردند و مشتاق تکمیل و تهذیب نفس و سرگرم راز و نیاز با معشوق حقیقی و محبوب ازلی باشند.

بلی اگر لذّات حس و وهم معارض با لذّات عقلی آنها نباشد، البته از آن لذّات هم تا حدّی که برای وصول به لذّات عقلی کمك و مساعد است بهره‌مند شوند و در حقیقت آن دو نوع لذّت را مقدّمه و مقصود بالعرض و منظور تبعی قرار دهند که اگر



کم‌ترین زیان به لذّات عقلی نرساند و بلکه تقویت و مساعدت هم کند به آن لذّات توجّه کنند و الّا رها کرده و لذّات عقلی را اختیار نمایند.

این نکته نیز معلوم باد که طبقه اوّل نفوس که محکوم ومجذوب محسوساتند، ممکن است اگر لذّات حسّی با وهمی معارض شود لذّات حسّ را مقدّم دارند، لیکن اگر باز لذّات حسّی با لذّات عقلی معارضه کند، عقلی را اختیار کنند و آن نفوس در این صورت عالی‌تر از نفوس متوسّطه شوند و از صلحا و سعدای عالم محسوب گردند و اگر لذّات حسّی را بر عقلی مقدّم شمرند در این صورت آنها از معنی انسانیّت محروم و حیوان بلکه پست‌تر از حیوانند که:

[أُولئِكَ كَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُ] «1».

آنان مانند چهارپایانند بلکه گمراه‌ترند.

اما طبقه دوّم یعنی نفوس متوسّطه، نیز ممکن است توفیق یافته هنگام تعارض لذّات وهمی با عقلی، عقلی را اختیار کنند و از لذّت وهمی در این حال صرف‌نظر کنند و آن را فدای لذّت عقلی سازند، در این صورت آن نفوس متوسّطه در طبقه عالی داخل شده با نفوس عالیه انبیا و اولیای حق مشابهت و رفاقت یابند:

[وَ حَسُنَ أُولئِكَ رَفِيقاً] «2».

و اگر گاه تعارض لذّات وهمی با عقلی اوهام و خیالات را اختیار کنند و مغرور امور بی‌ثبات و باطل‌الذات شوند، آنان از فیض عقبی محروم و از سعادت حقیقی دور افتاده و از نفوس شیاطین بلکه شیطان انسی آن‌ها هستند و با شیاطین متّحد و محشور شوند و به شقاوت و ظلمت نفس گرفتار آیند.

---

(1)- اعراف (7): 179.

(2)- نساء (4): 69.



و اکثر نفوس انسان حسّی هستند، یعنی همان نفوس پست محکوم حس و محسوساتند و نفوس متوسّطه یعنی انسان وهمی نسبت به آنان بسیار اندکند گرچه طبقه متوسّطه نسبت به عالی باز بسیارند.

اما طبقه انسان عقلی که انسان به حقیقت، آن‌ها هستند بسیار بسیار اندکند که فرموده‌اند:

الْمُؤْمِنُ أَعَزُّ مِنَ الْكِبْرِيتِ الاحْمَرِ «1».

مومن از کبریت احمر نایاب‌تر است.

آنان گوهری کمیاب و در ادوار عالم افرادی قلیل، به آن مقام شامخ راه یافته و بدان کاخ رفیع منزل یابند.

ابو علی سینا گوید:

«جل جناب الحق أن يكون شريعة لكل وارد أو يرد عليه إلا واحدا بعد واحد» «2».

مقام شامخ مشاهده حق برتر از آن است که همه‌کس آنجا راه یابد مگر ادواری بگذرد تا افرادی بلند همّت و افروخته به نور معرفت بلکه سوخته عشق و محبّت لایق آن مقام عزت و سلطنت شوند!!

قصّه کوتاه که صفات و ملکات عالی که به اتّفاق انبیا و حکما، فضیلت و شرافت حقیقی انسان به آن مربوط است، سرچشمه حقیقی و سبب اصلی آن در نفس، معرفت خدا و محبّت به جمال حق و کمال مطلق و بزرگی روح و قوّت و استعلای نفس ناطقه است، که هرچه نفس عالی‌تر است و معشوق و مشتاق الیه او بزرگ‌تر آثار این صفات بیش‌تر در او پدیدار است.

---

(1)- الکافی: 2/ 242، باب فی قلّة عدد المؤمنین، حدیث 1؛ بحار الأنوار: 14/ 159، باب 8، 3.

(2)- الصوارم المهرقة: 266.



خلاصه نسبت مستقیمی بین مراتب معرفت و خداشناسی با کلیّه اوصاف کمالیّه است، که محقّقاً هرکس معرفت وی بیش‌تر و علم و ایمانش کامل‌تر است، اوصاف کمال او بیش‌تر است.

این نکته را نیز نباید فراموش کرد که در جنب معرفت، حاکمیّت بر نفس و خودداری از شهوات بیجا و جلوگیری از هوی و هوس نفس بسیار لازم است که معرفت، بدون این حرکات مثبت نتیجه و ثمری نخواهد داد، به این خاطر حضرت صادق علیه السلام فرمودند:

کسی که می‌خواهد در دیوان بیداران قرار بگیرد باید نفس را از شهوت نگاه دارد و بالاترین شهوت و خطرناک‌ترین آن شهوت خودبینی و خودخواهی است که هرکس از خود بگذرد به خدا می‌رسد «1».

عطار می‌گوید:

در راه تو هرکه خاك در شد — در عالم عشق معتبر شد

در کوی تو هرکه راهبر شد — هر لحظه به طبع خاك در شد

هر خاك كه در ره قِدَم گشت | در عالم عشق تاج سر شد
تا تو نشوی چو ذرّه ناچیز | نتوانی از این قفس به در شد

هر كو به وجود ذرّه آمد | فارغ ز وجود خیر و شر شد
در هستی خود چو ذرّه گم شد | ذاتی كه زعشق معتبر شد

*** نفس در روایات

روایات مهمّی كه از نبیّ اسلام و ائمّه طاهرین علیهم السلام رسیده، نشان دهنده این

---

(1)- حكمت الهی: 1/ 102.



حقیقت‌اند كه نفس در صورت عدم تزكیه منشأ تمام مفاسد و در صورت آراسته شدن به تربیت الهی علّت خوشبختی و سعادت است، در این بخش لازم است به بعضی از آن روایات كه توضیحی بر آیات قرآن است اشاره شود.

فی وَصِیَّةِ أَبی ذَرٍ قالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله: عَلَی الْعاقِلِ أَنْ یَكُونَ لَهُ ساعاتٌ: ساعَةٌ یُناجی فیها رَبَّهُ، وَساعَةٌ یُحاسِبُ نَفْسَهُ وَساعَةٌ یَتَفَكَّرُ فیما صَنَعَ اللّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَیْهِ «1».

در سفارش ابوذر است كه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بر عاقل است كه دارای ساعاتی باشد: ساعتی را در مناجات با پروردگار به سر برد، ساعتی از نفس خود حساب بكشد، ساعتی در اندیشه صنع حقّ نسبت به خودش باشد.

قالَ أَمیرُالْمُؤْمِنینَ علیه السلام: مَنْ لَمْ یَتَعَاهَدِ النَّقْصَ مِنْ نَفْسِهِ غَلَبَ عَلَیْهِ الْهَوی وَمَنْ كانَ فی نَقْصٍ فَالْمَوْتُ خَیْرٌ لَهُ «2».

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: کسی که در مقام اصلاح نقص نفس نباشد، هوی بر او غالب خواهد شد و کسی که دچار نقص نفس است مرگ برایش بهتر است.

عَنَ أَبی عَبْدِاللّهِ علیه السلام قالَ: أَلا فَحاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحاسَبُوا فَإِنَّ فی الْقِیامَةِ خَمْسینَ مَوْقِفاً كُلُّ مَوْقِفٍ مَقامُ أَلْفَ سَنَةٍ ثُمَّ تَلا هذِهِ الآیَةَ: [

فِي يَوْمٍ كانَ مِقْدارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ] «3» «4»

. امام صادق علیه السلام فرمود: بیایید به حساب خود برسید، قبل از این که به

---

(1)- معانی الأخبار: 332، حدیث 1؛ بحار الأنوار: 68/ 323، باب 80، حدیث 7.

(2)- الأمالی، شیخ صدوق: 393، مجلس 62، حدیث 4؛ بحار الأنوار: 67/ 64، باب 45، حدیث 3.

(3)- سجده (32): 5.

(4)- الأمالی، شیخ طوسی: 110، مجلس 4، حدیث 169؛ بحار الأنوار: 67/ 64، باب 45، حدیث 4.



حسابتان برسند، محقّقاً در قیامت پنجاه موقف وجود دارد که هر موقفی را هزار سال ایستادن است، سپس این آیه را تلاوت فرمود: در روزی که مقدارش هزار سال است.

عَن الثّمالی قالَ: كانَ عَلِیُّ بنُ الْحُسَیْنِ علیهما السلام یَقُولُ: ابْنُ آدَمَ لا تَزالُ بِخَیْرٍ ما كانَ لَكَ واعِظٌ مِنْ نَفْسِكَ وَما كانَتِ الْمُحاسَبَةُ مِنْ هَمِّكَ وَما كانَ الْخَوْفُ لَكَ شِعاراً وَالْحُزْنَ لَكَ دِثاراً، ابنُ آدَمَ إِنَّكَ مَیِّتٌ وَمَبْعُوثٌ وَمَوْقُوفٌ بَیْنَ یَدَیِ اللّهِ عَزَّوَجَلَّ وَمَسْئُولٌ فَاعِدَّ جَواباً «1».

ابو حمزه ثمالی می‌گوید: امام سجاد حضرت علی بن الحسین علیهما السلام می‌فرمود:

فرزند آدم، همیشه به خیر و خوبی هستی، چنانچه از درونت تو را واعظی باشد [فطرت وجدانت در تمام امور تو را هدایت و راهنمایی کند و عقلت بتواند نورش را در تمام زمینه‌های زندگیت بگستراند] و چنانچه حسابرسی نفس شغل و قصد و

همّتت باشد، تو در خیری، اگر خوف ازمقام حق شعارت و حزن بر عمر از دست رفته و کمی عملت لباس و رواندازت باشد، فرزند آدم مرگ برای تو حتم و از مبعوث شدن و ایستادن در پیشگاه حق ناچاری، فردا از تو بازپرسی می‌شود، برای آن روز جواب آماده کن.

فیما أَوْصی بِهِ أَمیرُالْمُؤْمِنینَ إِبْنَهُ الْحَسَنَ صَلَواتُ اللّه عَلَیْهِما: یا بُنَیَّ لِلْمُؤْمِنِ ثَلاثُ ساعاتٍ: ساعَةٌ یُناجی فیها رَبَّهُ وَساعَةٌ یُحاسِبُ فیها نَفْسَهُ وَساعَةٌ یَخْلُو فیها بَیْنَ نَفْسِهِ وَلَذَّاتِها فیما یَحِلُّ وَیُحْمَدُ وَلَیْسَ لِلْمُؤْمِنِ بُدٌّ مِنْ أَنْ یَکُونَ شاخِصاً فی ثَلاثٍ: مَرَمَّةٌ لِمَعاشٍ أَوْ خُطْوَةٌ لِمَعادٍ أَوْ لَذَّةٌ فی غَیْرِ مُحَرَّمٍ «2».

---

(1)- الأمالی، شیخ طوسی: 115، مجلس 4، حدیث 176؛ بحار الأنوار: 67/ 64، باب 45، حدیث 5؛ وسائل الشیعة: 16/ 96، باب 96، حدیث 21076.

(2)- بحار الأنوار: 67/ 65، باب 45، حدیث 6.



در سفارش امیرالمؤمنین به فرزندش حضرت حسن صلوات اللّه علیهما آمده:

فرزندم! برای مؤمن سه ساعت است: ساعتی برای مناجات با پروردگارش، ساعتی برای حسابرسی از نفسش و ساعتی برای لذّات نفس وآنچه حلال و پسندیده است، مؤمن از حرکت در سه برنامه چاره‌ای ندارد، اصلاح برنامه معاش، قدم برداشتن برای معاد، طلب لذّت در غیر حرام.

عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبی طالِبٍ علیه السلام قالَ: قالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله: إِنَّ اللّهَ تَبارَکَ وَتَعالی حَدَّ لَکُمْ حُدُوداً فَلا تَعْتَدُوها وَفَرَضَ عَلَیْکُمْ فَرائِضَ فَلا تُضَیِّعُوها وَسَنَّ لَکُمْ سُنَناً فَاتَّبِعُوها وَحَرَّمَ عَلَیْکُمْ حُرُماتٍ فَلا تَنْتَهِکُوها وَعَفی لَکُمْ عَنْ أَشْیاءَ رَحْمَةً مِنْهُ مِنْ غَیْرِ نِسْیانٍ فَلا تُکَلِّفُوها «1».

علی بن ابی‌طالب علیه السلام از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که حضرت فرمود:

خداوند برای شما حدودی مقرّر فرموده از آن تجاوز نکنید و اموری را بر شما واجب کرده آنها را ضایع منمایید و سنّتی برای شما قرار داده از آنها پیروی کنید، برنامه‌هایی را بر شما حرام کرده نسبت به آنها بی‌حرمت نباشید و از مسائلی از باب رحمت و بدون فراموشی بر شما گذشت فرموده، خود را نسبت به آن مسائل در مشقّت و رنج قرار ندهید.

در روایتی آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

شما را به زیرک‌ترین زیرک‌ها و احمق‌ترین احمق‌ها خبر دهم؟ گفتند: آری.

فرمود: زیرک‌ترین زیرک‌ها کسی است که از نفس حساب بکشد و برای بعد از مرگ کار کند و احمق‌ترین احمق‌ها کسی است که از هوای نفس پیروی کند و بر خدا

---

(1)- الأمالی، شیخ طوسی: 510، مجلس 18، حدیث 1116؛ بحار الأنوار: 67/ 67، باب 45، حدیث 12.



آرزوهای بیهوده داشته باشد «1».

مردی گفت: یا امیرالمؤمنین! انسان چگونه از نفس حساب بکشد؟ فرمود:

چون صبح و شب کرد، به نفس رجوع کند و بگوید: ای نفس! امروز روزی بود که بر تو گذشت و هرگز باز نمی‌گردد و در آنچه خود را خرج کردی خداوند از تو بازپرسی خواهد کرد، در امروز چه کردی؟ آیا ذکر و حمد خدا کردی؟ آیا حق برادر مؤمن را ادا کردی؟ غصّه‌ای از او برطرف نمودی؟ در نبودش به اهل و فرزندش رسیدی؟ بعد از مرگش بازماندگانش را توجّه کردی؟

با آبرویت جلوی غیبت مؤمنی را گرفتی؟ به مسلمانی کمک کردی؟ در امروزی که بر تو گذشت چه کردی؟ به راستی در آنچه بوده دقّت کند، اگر به خیر گذشته خدا را شکر کرده و بر توفیقی که از طرف حق نصیبش گشته تکبیر بگوید، اگر معصیت یا تقصیری داشته استغفار کند و بر ترک کار ناپسند به طور جدّی تصمیم بگیرد و خطوط سیاهی که از گناه بر صفحه نفسش پدید شده، با صلوات بر محمّد و آلش و عرض بیعت با امیرالمؤمنین و قبول آن بیعت و اعاده لعن بر طعنه زنندگان و دشمنان علی علیه السلام و ضایع کنندگان حق مولا، محو و نابود کند، اگر این گونه عمل کند، خداوند می‌فرماید: با دوستیت با دوستانم و دشمنیت با دشمنانم در گناهانت با تو مناقشه نخواهم کرد!!

عَنْ أَبِی عَبْدِاللّهِ علیه السلام قالَ: ما کانَ عَبْدٌ لِیَحْبِسَ نَفْسَهُ عَلَی اللّهِ إِلّا أَدْخَلَهُ اللّهُ الْجَنَّةَ «2».

امام صادق علیه السلام فرمود: بنده‌ای جلوی نفسش را به خاطر خدا از آنچه ممنوع شده نمی‌گیرد، مگر این‌که خداوند او را وارد بهشت می‌کند.

---

(1)- میزان الحکمة: 3/ 1164، حدیث 3837.

(2)- مجموعة ورام: 2/ 94، الجزء الثانی؛ بحار الأنوار: 67/ 42، باب 45، حدیث 16.



علی علیه السلام از ابی جحیفه نقل می‌کند که گفت:

وارد بر رسول خدا صلی الله علیه و آله شدم در حالی که بادگلو کردم. فرمود: بادگلویت را فرو بیاور، به تحقیق بیش‌تر مردمی که در دنیا سیر بودند، در قیامت طولانی‌ترین گرسنگی را دارند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: نور حکمت گرسنگی است و دوری از خدا سیری است و نزدیکی با مقام حق دوستی مساکین و نزدیکی با آنان است، خود را سیر نکنید که نور معرفت در قلوبتان خاموش می‌گردد، کسی که شب را با سبکی شکم در نماز بگذراند، شبی را گذرانده در حالی که حورالعین اطرافش بودند و حضرت فرمود: دل‌ها را با زیادی طعام و آشامیدنی نمیرانید، دل‌ها مانند زراعتی که آب اضافه بخورد از بین می‌رود، با طعام و آشامیدنی بیش از اندازه می‌میرند «1».

وَقالَ: مَنْ غَلَبَ عِلْمَهُ هَواهُ فَهُوَ عِلْمٌ نافِعٌ، وَمَنْ جَعَلَ شَهْوَتَهُ تَحْتَ قَدَمَيْهِ فَرَّ الشَّيْطانُ مِنْ ظِلِّهِ وَقالَ صلی الله علیه و آله يَقُولُ اللّهُ عَزَّوَجَلَّ: أَيُّما عَبْدٍ أَطاعَنی لَمْ آكِلْهُ إلى غَيْرِی وَأَيُّما عَبْدٍ عَصانی وَكَلْتُهُ إلى نَفْسِهِ ثُمَّ لَمْ ابالِ فی أَیِّ وادٍ هَلَكَ «2».

و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که علمش بر هوایش غالب باشد آن علم نافع است و کسی که حاکم بر شهوتش باشد شیطان از سایه‌اش می‌گریزد و نیز آن حضرت فرمود: خداوند می‌فرماید: هر بنده‌ای فرمان مرا ببرد او را به غیر و انمی‌گذارم و هرکس مرا نافرمانی کند، او را به خودش وامی‌گذارم، سپس باکی ندارم که در کجا هلاك می‌شود.

در بعضی از اخبار آمده است:

مردی به نام مجاشع بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شد و عرض کرد: یا رسول اللّه! راه

---

(1)- بحار الأنوار: 67/ 71، باب 45، حدیث 20.

(2)- جامع الأخبار: 100، فصل 57؛ بحار الأنوار: 77/ 71، باب 45، حدیث 21.



معرفت حق چیست؟ فرمود: نفس شناسی. گفت: راه موافقت با حق کدام است؟

فرمود: مخالفت با نفس. پرسید: راه رسیدن به رضای حق چیست؟ فرمود: خشم بر نفس. گفت: راه وصل حق کدام است؟ فرمود: هجرت از نفس. عرض کرد: راه طاعت حق چیست؟ فرمود: عصیان نفس. گفت: چه راهی برای یاد حق است؟

فرمود: نسیان نفس. گفت: طریق قرب حق کدام است؟ فرمود: دوری از نفس.

گفت: راه انس با حق چیست؟ فرمود: وحشت از نفس. گفت: رسیدن به این همه واقعیت‌ها با چه برنامه‌ای میسّر است؟ فرمود: یاری خواستن از حق در برابر نفس «1».

قالَ أَمیرُالْمُؤْمِنینَ علیه السلام: مَنْ حاسَبَ نَفْسَهُ رَبِحَ، وَمَنْ غَفَلَ عَنْها خَسِرَ وَمَنْ خافَ أَمِنَ وَمَنِ اعْتَبَرَ أَبْصَرَ وَمَنْ أَبْصَرَ فَهِمَ، وَمَنْ فَهِمَ عَلِمَ «2».

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: کسی که نفس را محاسبه کند سود کرده و هرکس از آن غفلت کند ضرر کرده، آن کس که بترسد ایمن می‌شود و هرکس عبرت بگیرد بینا می‌گردد و هرکس بینا شود می‌فهمد و هرکس بفهمد عالم می‌شود.

عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام عَنْ آبائِهِ علیهم السلام قالَ: قالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله: طُوبی لِمَنْ تَرَكَ شَهْوَةً حاضِرَةً لِمَوْعودٍ لَمْ یَرَهُ «3».

امام صادق علیه السلام از پدرانش علیهم السلام روایت می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خوشا به حال کسی که شهوت امروز را برای نفع بردن در فردای ندیده ترك کند.

عَنْ أَبی جَعْفَرٍ علیه السلام قالَ: إِنَّ اللّهَ عَزَّوَجَلَّ یَقُولُ: بِجَلالی وَجَمالی وَبَهائی وَعَلائی

---

(1)- بحار الأنوار: 70/ 72- 73.

(2)- عوالی اللآلی: 1/ 246، فصل 10، حدیث 1؛ بحار الأنوار: 67/ 72، باب 45، حدیث 23.

(3)- نهج البلاغة: حکمت 208؛ بحار الأنوار: 67/ 73، باب 45، حدیث 27.



وَارْتِفاعی لا یُؤْثِرُ عَبْدٌ هَوایَ عَلی هَواهُ إِلّا جَعَلْتُ غِناهُ فی نَفْسِهِ وَهَمِّهِ فی آخِرَتِهِ وَکَفَفْتُ عَنْهُ ضیعَتَهُ وَضَمِنْتُ السَّماواتِ وَالْأَرْضَ رِزْقَهُ وَکُنْتُ لَهُ مِنْ وَراءِ تِجارَةِ کُلِّ تاجِرٍ «1».

امام باقر علیه السلام فرمود: خداوند عزّوجلّ می‌فرماید: قسم به جلال و جمال و ارزش و علوّ و بلندیم، عبدی خواسته مرا بر خواسته‌اش مقدّم نمی‌دارد مگر این که بی‌نیازیش را در خودش قرار می‌دهم و شغلش را در آخرتش مقرّر کرده و معیشتش را کفاف می‌کنم و آسمان‌ها و زمین را ضامن رزقش نموده و من برای او فوق تجارت هر تاجرم.

قالَ عَلیٌّ علیه السلام: مَنْ کَرُمَتْ عَلَیْهِ نَفْسُهُ هانَتْ عَلَیْهِ شَهَواتُهُ «2».

علی علیه السلام فرمود: هرکس را نفس کریم و بزرگوار شد، [اسباب عزّت واقعی را برای خود حفظ کرد]، شهوت به نزد او خوار گشته، [در حدّی که حاضر به پیروی از آن نخواهد بود].

امیرالمؤمنین علیه السلام در «نهج البلاغة» می‌فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بهشت، پیچیده به رنج‌های عبادت و خودداری از گناهان است و آتش پیچیده به خواهش‌ها و هواهای نفس است و بدانید هیچ چیز از طاعت خدا نیست مگر آن که انجامش بر انسان گران است و هیچ چیز از معصیت خدا نیست مگر آن که موافق میل و خواهش نفس است، خدا رحمت کند مردی که شهوت را از خویش دور کند و از پیروی خواهش‌ها و آرزوهای نفس بازایستد؛ زیرا این نفس مشکل‌ترین امر است برای بازداشتنش از شهوت، این نفس است که

---

(1)- الخصال: 1/ 3، حدیث 5؛ بحار الأنوار: 67/ 75، باب 45، حدیث 2.

(2)- نهج البلاغة: 888، حکمت 449.

عرفان اسلامی، ج2، ص: 274

همیشه بر اثر خواهش و آرزو به معصیت شوق دارد، ای بندگان خدا! بدانید که مؤمن شب را صبح نمی‌کند و صبح را به شب نمی‌رساند، مگر آن که به نفس خود بدگمان است و پیوسته از آن عیب‌جویی می‌کند و از نفس بیش از آنچه برای خدا انجام داده می‌طلبد، پس مانند کسانی باشید که از شما در بدست آوردن عنایت حق پیشی گرفتند و جلوی روی شما گذشتند، از دنیا خیمه کندند، هم‌چون خیمه کندن کوچ‌کننده و دنیا را به سر رساندند، مانند طی کردن منازل «1» ...

به قول عارف روشن ضمیر، حکیم صفای اصفهانی:

قومی به گرد کوی فنا راهبر شدند — بر چشم دل کشیده و صاحب نظر شدند

صاحب نظر شدند که از دار اقتدار — در کوی فقر آمده و خاك در شدند

قومی بر آستان حقیقت نهاده سر — کاین راه را به پای طلب پی سپر شدند

جمعی برهنه پا و سر از یمن فقر پای — بنهاده بر سر خودی و تاجور شدند

بر دست دل گرفته زسر تا به پای تن — در عشق و پیش تیر ملامت سپر شدند

کردند جای در خم چوگان زلف یار — چون گوی آن گروه که بی‌پا و سر شدند

وارسته از تعیّن ظلمت سرای خاك — خورشید را معاینه نور بصر شدند

از خاك و گل رسیده به اسرار جان و دل — هم سیر آفتاب و رفیق قمر شدند«2»

عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام قالَ: مَنْ مَلَكَ نَفْسَهُ إِذا رَغِبَ وَإِذا رَهِبَ وَإِذَاشْتَهى وَإِذَا غَضِبَ وَإِذَا رَضِيَ حَرَّمَ اللّهُ جَسَدَهُ عَلَى النّارِ «3».

امام صادق علیه السلام فرمود: به هنگام رغبت و ترس، به وقت میل و غضب

---

(1)- نهج البلاغة: خطبه 175.

(2)- صفای اصفهانی: 203.

(3)- من لا یحضره الفقیه: 4/ 400، من الفاظ رسول اللّه صلی الله علیه و آله، حدیث 5860؛ سفینة البحار: 2/ 550.



و خشنودی هرکس جلودار نفسش باشد، خداوند بدنش را به آتش جهنّم حرام می کند.

عَنْ أَبی جَعْفَرٍ علیه السلام قالَ: إِنَّما الْمُؤْمِنُ إِذَا رَضِیَ لَمْ یُدْخِلْهُ رِضاهُ فی إِثْمٍ وَلا باطِلٍ وَإِذا سَخَطَ لَمْ یُخْرِجْهُ سَخَطُهُ مِنْ قَوْلِ الْحَقِّ وَالَّذی إِذا قَدَرَ لَمْ یُخْرِجْهُ قُدْرَتُهُ إِلَی التَّعَدّی وَإِلی ما لَیْسَ لَهُ بِحَقٍ «1».

امام باقر علیه السلام فرمود: مؤمن فقط کسی است که خشنودی‌اش او را در گناه و باطل نبرد و خشمش به وقت خشم او را از مدار قول حق بیرون نکشد، مؤمن به وقت قدرت تجاوز ندارد و قدرتش او را به آنچه حق نیست هدایت نمی کند.

## نفس و مقامات اربعه

فیلسوف بزرگ، عارف معارف، مجتهد عالی قدر مرحوم حاج میرزا ابوالحسن رفیعی قدس سره، در مسئله علاج نفس از آلودگی‌ها مقاله مهمّی دارد که لازم است پویندگان راه عرفان بر آن مطّلع شوند.

گرچه این مقاله نیاز به تفسیر و توضیح دارد، ولی تفسیر آن از عهده این کم‌ترین خارج است، تنها به ذکر اصل مقاله اکتفا می‌شود:

بدان که قوّه عملیه در نفس انسانیّه کارفرمای بدن جسمانی است در رسیدن به اوج سعادت و کمال، ناچار است که مراتب چهارگانه را که خواهیم شرح داد به سیر و حرکت معنویّه عبور نموده تا از حضیض نفس حیوانیّت به ذروه علیای انسانیّت

(1)- الکافی: 2/ 234، باب المؤمن وعلاماته، حدیث 13؛ بحار الأنوار: 64/ 355، باب 14، حدیث 57.



نایل و برخوردار شود.

مرتبه اولی که او را «تجلیه» خوانند، آن است که نفس قوا و اعضای بدن را به مراقبت کامله در تحت انقیاد و اطاعت احکام شرع و نوامیس الهیه وارد نموده که اطاعت اوامر و اجتناب از منهیّات شرعیّه را به نحو اکمل نماید، تا پاکی صوری و طهارت ظاهریّه در بدن نمایان شود و در نفس هم رفته رفته خوی انقیاد و ملکه تسلیم برای اراده حق محقّق گردد و برای حصول این مرتبه، علم فقه بر طبق طریقه جعفریّه کافی و به نحو اکمل عهده‌دار این امر است.

مرتبه ثانیه که آن را «تخلیه» نامند، آن است که نفس به مضار و مفاسد اجتماعی و انفرادی اخلاق رذیله و خوی‌های پلید آگاهی یابد و به تدبّر در عواقب وخیم آن‌ها در دنیا و عقبی بر طبق دساتیره مقرّره در فن علم اخلاق، آن صفات ناپسند را از خود دور و محو نماید، همچون کبر و حسد و حرص و شهوت و بدبینی به خلق و خودخواهی و باقی صفات رذیله که در کتب اخلاق ثبت است و این کارها در معالجات روحانی و طبّ الهی همچون خوردن مسهلات و داروهاست برای رفع اخلاط فاسده در معالجه جسمانی و طبّ طبیعی.

مرتبه ثالثه که آن را «تحلیه» نامند آن بود که پس از حصول تخلیه و رفع موانع، خود را به زیور اخلاق نیك و خوی‌های پسندیده که در نظام اجتماع و فرد تأثیر به سزا و عمیق دارند آراسته کند و این خود پاکیزگی باطن و طهارت معنویه است که تا این معنی حاصل و متحقّق نشود، آدمی در باطن آلوده و نجس خواهد بود، هرچند که ظاهر بدن محکوم به پاکی ظاهری است و این کار در طبّ روحی و معالجه نفس مانند خوردن غذا و استعمال دوای مقوّی است که برای تولید نیرو و قوّت بدن در طبّ جسمانی بکار می‌برند.

مرتبه رابعه و پس از حصول و تحقّق مراتب سه‌گانه فوق از برکت صفا و پاکی



روح در نهاد آدمی جاذبه محبّت به حضرت حق پیدا گردد، که تولید آن از مجذوب شدن قهری است به عالم حقیقت و سرد شدن از عالم مجازی که عرصه ناپایدار ممکنات است و رفته رفته محبّت شدّت نماید و اشتعال و افروختگی در روح

عیان گردد و از خود بیخود و بی‌خبر شود و این مقام را که مرتبه چهارم از کمال قوّه عملیه است فنا گویند و مقام فناء فی اللّه سه درجه دارد:

درجه اولی: فناء در افعال است، که در نظر عارف سالك جمله مؤثّرات و همه مبادی اثر و اسباب و علل از مجرّد و مادّی و قوای طبیعیّه و ارادیّه بیهوده و بی‌اثر شود و مؤثّری غیر از حق و نفوذ اراده و قدرت حق در کائنات نبیند و عوامل این عالم را محو و ناچیز در حیطه قدرت نامتناهی الهی شهود نماید و در این حال یأس تمام از همه خلق و رجاء تام به حق پیدا شود و حقیقت آیه کریمه:

[وَ ما رَمَیْتَ إِذْ رَمَیْتَ وَ لکِنَّ اللَّهَ رَمی] «1».

[ای پیامبر!] هنگامی که به سوی دشمنان تیر پرتاب کردی، تو پرتاب نکردی، بلکه خدا پرتاب کرد [تا آنان را هلاك کند].

به عین شهود بدون شائبه پندار و خیال عیان بیند و لسان حال او مترنّم به مقال ذکر کریم «لا حول ولا قوّة الّا باللّه» گردد و در این مقام بزرگ‌ترین قدرت‌ها و نیروهای مقتدرترین سلاطین عالم امکان، با قدرت و نیروی پشه ضعیف در نظر حقیقت‌بین او یکی شود و این درجه را محو گویند.

درجه ثانیه: فناء در صفات حق است، بیان این مقام آن که انواع مختلفه کائنات که هریك در حد خود تعیّنی و نامی دارند، مانند مَلَك و فلك و انسان و حیوان و اشجار و معادن که در نظر اهل حجاب به صورت کثرت و تعدّد و غیریّت متصوّر

---

(1)- انفال (8): 17.



و مشهود هستند، در نظر عارف الهی یکی شوند، یعنی همه را از عرش اعلای تجرّد تا مرز خاك به صورت نگارستانی مشاهده نماید که در تمامت سقف و دیوار آن عکس علم و قدرت و حیات و رحمت و نقش و لطف و مهر و محبّت الهی و عنایت یزدانی به قلم تجلّی نگاشته و پرتو جمال و جلال حق بر آن افتاده است.

در این نظر برّ به بحر و دریاها به خشکی‌ها، افلاك و خاك، عالی و دانی بهم متصل و پیوسته و یکی خواهند بود و همه با یك نغمه و به یك صدای موزون خبر از عظمت عالم ربوبی دهند و در این مقام به حقیقت توحید و کلمه طیّبه «لا إله إلّا اللّه» متحقّق شود، یعنی همه صفات کمال را منحصر به حق داند و در غیر حق ظلّ و عکس صفات کمال را پندارد و این مقام را طمس خوانند.

درجه ثالثه: مقام فناء در ذات است که فناء در احدیت گویند و در این مقام همگی اسماء و صفات، از صفات لطف هم‌چون رحمان و رحیم و رزّاق و منعم و صفات قهر مانند قهّار و منتقم را مستهلك در غیب ذات احدیّت نماید و به جز مشاهده ذات احدیّت هیچ‌گونه تعیّنی در روح او باقی و منظور نماند، حتّی اختلاف مظاهر هم‌چون جبرئیل و عزرائیل و موسی و فرعون از چشم حقیقت‌بین صاحب این مقام مرتفع شود، مِهر و خشم حق، بسط و قبض، عطا و منع وی، بهشت و دوزخ برای او یکی گردد، صحت و مرض، فقر و غنی، عزّت و ذلّت برابر شود، در این مرحله است که شاعر عارف، الهی نیك سروده که گفت:

گر وعده دوزخ است و یا خلد غم مخور بیرون نمی‌برند تو را از دیار دوست

و شاید یکی از مراتب استقامت که در صحیفه الهیه امر بدان فرموده و ممدوح در علم اخلاق و محمود در فنّ عرفان است، همین مقام شامخ فنا در ذات است و این مقام را «محق» خوانند که به کلّی اغیار از هر جهت محو و نابود گشته، توحید صافی و خالص ظهور و تحقّق یافته است، در این مرتبه که آخرین منازل و سفر إلی



اللّه- جلّت عظمته- بود به لسان حقیقت گوید: «یا هو یا من لیس إلّاهو» و چون طالب حق به این مقام رسید از هویّت او و هویّت همه ممکنات چیزی نمانده بلکه در تجلّی حقیقت حق متلاشی و مضمحل شده‌اند، [لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْواحِدِ الْقَهَّارِ] «1»» «2».

آری، اگر جلوی نفس از غرق شدنش در شهوت، شهوت طعام و شراب، شهوت جاه و مقام، شهوت خودخواهی و خودبینی، شهوت مال دوستی و دنیاپرستی و خلاصه هر شهوت نابجا و غلطی گرفته شود، به مقامات عالی رسیده و به صفات حق آراسته شده، بلکه از او خودی باقی نمانده و جز خدا چیزی در بین نخواهد ماند.

به قول فیلسوف کبیر، حاج ملّا هادی سبزواری:

ای به ره جستجوی نعره‌زنان دوست دوست ور به حرم ور به دیر کیست جز او اوست اوست

پرده ندارد جمال غیر صفات جلال نیست بر این رخ نقاب نیست بر این مغز پوست

جامه دران گل از آن نعره زنان بلبلان غنچه بپیچد به خود خون به دلش تو به توست

یار به کوی دل است کوی چو سرگشته گوی بحر به جوی است وجوی این همه در جستجوست

با همه پنهانیش هست در اعیان عیان با همه بی‌رنگیش در همه زاو رنگ و بوست

---

(1)- غافر (40): 16.

(2)- یاد نامه علّامه طباطبائی: 583.



مخزن اسرار اوست سرّ سویدای دل در پیش اسرار باز در به در و کوبه کوست

این که در قرآن مجید و روایات، این همه اصرار بر خویشتن‌داری و خودداری از شهوات شده، چون راه کمال و سعادت انسان در این است و به همین خاطر هرکس به مقام قرب رسید از این راه رسید و هرکس از مقام حق دور ماند به خاطر شهوت دور ماند، به همین جهت حضرت صادق علیه السلام جهت راهنمایی به راه حق فرموده‌اند:

[مَنْ رَعی قَلْبَهُ عَنِ الْغَفْلَةِ وَنَفْسَهُ عَنِ الشَّهْوَةِ وَعَقْلَهُ عَنِ الْجَهْلِ فَقَدْ دَخَلَ فی دیوانِ الْمُنْتَبِهینَ]

هر کس قلبش را از غفلت و نفسش را از شهوت و عقلش را از جهل بازدارد در زمره هوشیاران خواهد بود.

## حقیقت عقل

عقل، عالی‌ترین نعمتی است که خدای بزرگ به انسان عنایت فرموده و تمام امتیاز انسان نسبت به سایر موجودات به عقل او است.

عقل، نوری است الهی، حقیقتی است ربّانی، وجودی است روحانی، چراغی است نورانی و راه‌گشای تمام خیرات به روی انسان.

انسان به عقل، انسان است، به عقل آراسته به آدمیّت است، به عقل گیرنده قواعد تربیت است، به عقل در خط عبادت و عبودیّت است.

عقل، خورشید مملکت وجود، بهترین مایه موجود، پرواز دهنده انسان در غیب و شهود و بالاترین علت برای صعود و در پیشگاه حضرت حق موجودی محمود است.

عقل، نیروی معنوی، روح ملکوتی، قیمت دهنده جسم ناسوتی و ارزش دهنده جان لاهوتی است.



عقل، تمیز دهنده حق از باطل، نور از ظلمت، درستی از نادرستی، پاکی از آلودگی، عزّت از ذلّت، دنیا از آخرت، راه از چاه، تاریکی از نور است.

عقل، مناط تکلیف و معیار شناخت حلال از حرام و تکیه‌گاه انبیا و اولیا و شمع پر فروغ خانه خلقت است.

## جایگاه عقل در وجود انسان

اگر عقل نبود، انسان با حیوانات فرقی نداشت و بلکه در عمل و حرکت از همه حیوانات بدتر و پست‌تر بود، انسان بدون عقل جایی در خلقت ندارد و برای او بدون عقل راهی به سوی خدا نیست.

عقل، قوه عالیه نفس است که با داشتن آن، انسان از حیوان ممتاز و برتر شده است؛ وظیفه این نیروی بلند قدر درك کلیّات است مستقلًا یا به وسیله تجرید آنها از جزئیّات و مورد استفاده قرار دادن علوم ارتکازی که در خلقت بشر نهفته است، برای درك مجهولات و کنترل قوای نفسانی تا به مصرف لازم رسیده و سوء استعمال نشوند.

پس نقش مهم عقل استدلال است و استنباط که مرتبه عالی استدلال می‌باشد، یعنی راه یافتن به مجهولات به سود فرد و جامعه و مراقبت در حسن استعمال قوا.

حیوان از استدلال بهره ندارد و این است که قدرت غلبه بر طبیعت در او نیست و چنانچه می‌بینیم تنها راهنمای او در حیات، غریزه و هوش است دیوانه از آنجا فاقد عقل است که حرکاتش تحت کنترل نیست و می کند آنچه را برای خود و جامعه زیان‌آور است و به ناچار جامعه او را با جبر تحت معالجه یا مراقبت شدید قرار می‌دهد و از همین‌رو لفظ عقل از عقال که زانوبند شتر است گرفته شده، چون

عرفان اسلامی، ج2، ص: 283

بر سرکشی غرائز و هوس‌ها بند می‌زند «1».

در هر صورت عقل آدمی، یکی از شگفت‌انگیزترین قوای انسانی است و هنوز هزاران کتاب و مقاله نتوانسته است گوشه‌ای از این دریای بی کران رحمت الهی را بنمایاند.

صاحب «راز آفرینش انسان» در مقاله نهم از کتاب خود می گوید:

جای شگفتی است که در میان این همه انواع مختلف حیوانی که بر روی کره ارض ظاهر شده‌اند، اعم از آنها که فعلًا وجود دارند، یا آنها که منقرض گردیده و نابود شده‌اند غیر از شعور حیوانی هیچ‌گونه قوای دماغی دیگری مشاهده نشده است، تا ظهور شخص انسان، از هیچ حیوانی اثری بر جا نمانده است که توانسته باشد قطعه سنگی را بتراشد، یا ارقام را تا ده بشمرد یا اصلًا معنی رقم را فهمیده باشد.

در گیر و دار عرصه خلقت پاره‌ای مخلوقات به ظهور رسیده‌اند که عالی‌ترین درجه شعور حیوانی یا هوش یا حسیّات دقیقه دیگر را از خود ظاهر ساخته‌اند.

زنبور قرمز، ملخ را شکار می‌کند و آن را در گودالی می‌اندازد و به نقطه مناسبی از بدن ملخ شروع به تخم‌گذاری می‌کند و همین‌که بچه‌ها از تخم درآمدند از گوشت بدن ملخ تغذیه می‌کند بدون آن‌که یك دفعه او را بکشد؛ زیرا در این صورت خود آن‌ها هم تلف خواهند شد.

زنبور این عمل را هر مرتبه باید با نهایت صحّت و دقّت انجام داده باشد و الّا نسلی به وجود نمی‌آید.

---

(1)- علم اخلاق: 61.



علم هنوز نتوانسته است توجّهی بر این عمل بکند، ولی با وجود این نمی‌توان این اقدام عجیب را حمل بر تصادف و اتّفاق کرد.

پس از آن زنبور سوراخی در زمین می‌کند و خود با نهایت خوشوقتی وارد آن شده در همانجا جان می‌سپارد، نه خود زنبور و نه اخلاف آن سر از کاری که می‌کنند در نمی‌آورند و نمی‌دانند بچه‌های آن‌ها پس از تولد چه می‌کنند و اصلًا نمی‌دانند دارای فرزندی هستند، زنبور حتّی نمی‌داند که خود او به وجود آمده و زندگی کرده و مرده است.

زنبوران عسل و مورچگان تشکیلاتی به وجود آورده و حکومتی برای خود ساخته‌اند و در دستگاه خود او نوع سرباز و کارگر و غلام و خدمتکار، افرادی می‌گمارند.

در میان یك طایفه از مورچگان رسم است که کارگران دانه جمع می‌کنند و به لانه می‌آورند تا در زمستان سایرین از آن تغذیه کنند، برای این منظور حجره‌های مخصوص آسیاب تعبیه کرده‌اند که مورچگان مخصوصی که دارای فك‌های بزرگ و قوی هستند دانه‌ها را در آنجا آسیاب کنند و برای غذای سایرین آماده سازند.

شغل منحصر به فرد این کارگران آسیاب کردن دانه‌هاست و همین‌که فصل پائیز فرا رسید و دانه‌ها همه آسیاب شد، آن وقت مصالح عمومی اقتضا می‌کند که حتّی المقدور در مصرف آذوقه صرفه‌جویی شود و چون عدّه آسیابان در نسل جدید رو به افزایش می‌گذارد، به منظور همین صرفه‌جویی مورچگان نظامی شروع به اعدام آسیابانان می‌کنند.

برخی از مورچگان به سائقه طبیعی یا از روی فهم و شعور حقیقی مزارع مخصوصی ترتیب می‌دهند و قارچ در آن می‌کارند و به مصرف غذای خود می‌رسانند، همین جماعت پاره‌ای کرم‌ها و شته‌های درخت را به دام آورده آن‌ها را اهلی می‌کنند و به جای گاو ماده و بز از آن‌ها استفاده می‌کنند و از شیره شیرینی که از



آن‌ها می‌دوشند تغذیه می‌نمایند، هم چنین مورچگان افرادی را اسیر کرده و به نام غلام و خدمت گزار نگاه می‌دارند.

بعضی از مورچگان برای ساختن لانه، اوّل برگ‌ها را به قطعات مرتب می‌بُرند و کارگران آن قطعات را به جای خود نگاه می‌دارند و بعد برای آن که آن‌ها را به هم متّصل سازند، اطفال خود را در حالی که هنوز به صورت تخم هستند مثل دوك پشم‌ریسی از میان این برگ‌ها می‌گذرانند و با لعابی که از تن این اطفال خارج می‌شود، گوشه برگ‌ها را بهم می‌دوزند، بدین ترتیب بچه مورچه، ناکام از تولید پیله در اطراف بدن خود، محروم می‌ماند ولی در عوض نفع اجتماع را ملحوظ کرده و به جامعه خود خدمتی می‌کند.

چطور می‌توان باور کرد که اتمها و ذرات بیجان که وجود مورچه را تشکیل می‌دهند قادر به اجرای این همه عملیات غامض و عجیب باشند و آیا نباید گفت عقلی و شعوری در میان هست که آن‌ها را به چنین کارهایی وامی‌دارد؟! «1»

---

(1)- امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه 227 نهج البلاغه درباره مورچه می‌فرماید: مورچه را بنگرید که با این کوچکی جثّه و نازکی اندامش که شکل آن را به چشم می‌توان دریافت و به اندیشه می‌توان درك کرد چسان راه زمین خویش را پیموده و بر رویش شتابان است، دانه به لانه‌اش می‌کشد و آن را در سوراخش تهیه دیده برای زمستان و هنگام گرما برای آمدن سرما دانه جمع می‌کند، خداوند ضامن روزیش بوده، مناسب حال راه روزی برایش گشاده پروردگار مهربان از آن غافل نیست، اگر در سنگ سخت و خشکی باشد خداوند بخشایش‌گر محروم و بی‌بهره‌اش نخواهد گذاشت و اگر در مجاری هاضمه آن و در پست و بلند و اطراف اضلاع شکم و آنچه از چشم و گوش که در سر آن است بیندیشی از آفرینشش دچار شگفتی شده و از وصفش به رنج اندر آیی، بزرگ است خداوندی که مور را بر دست و پا نگهداشته و به روی ستون‌های تنش بنایش فرموده، تا آنجا که می‌فرماید: شوربخت آن که وجود مقدّر و گرداننده را منکر شود. اینان گمان می‌کنند که همچون گیاه خودروی، زارع و برزگری ندارند و صور گوناگون و رنگارنگشان را پدید آورنده و نقاشی نمی‌باشد، اینان در مدّعایشان تکیه بر برهان نمی‌کنند، آیا ممکن است بنایی را بنا کننده و گناه و جنایتی را جنایت کننده نباشد؟!

آری، عقل آنها خدا است و خود آنها از عقل بی‌بهره‌اند، ولی از میان جانوران تنها انسان است که رشد قوای دماغی او به حدّی رسیده که می‌تواند تعقّل و استدلال کند، [و هموست که لیاقت دارا شدن عقل را به او عطا کردند].

تا قبل از ظهور انسان دست قدرت هنوز مخلوقی از خاك به وجود نیاورده بود که مانند او دارای مغز متفکّر و قابل انعطاف باشد، به همین جهت می‌توان تصوّر نمود که روزی بارقه‌ای از عقل کل به وجود او دمید و او را اشرف مخلوقات ساخت و قدرتی نامحدود به او عطا کرد و او را با ابدیّت هم‌قرین نمود «1».

آری، عقل باعث امتیاز آدمی بر بیش‌تر موجودات شد و این عقل بود که از قدیمی‌ترین ایّام تا به امروز، آثار شگفت‌انگیز و برنامه‌هایی حیرت‌آور به وجود آورد.

کتاب‌ها و کتابخانه‌ها، هنرهای گوناگون، سفره گسترده تمدّن، کارخانجات عظیم، علوم گوناگون همه و همه از آثار عقل است.

عقل از بالاترین وسائط بین حق و خلق است و به خاطر اوست که انسان منظور نظر خداست و لایق گرفتن فیض خاص از حضرت دوست.

### گفتار علامه مجلسی رحمه الله درباره عقل

علّامه مجلسی رحمه الله در ترجمه عقل و توضیح این گوهر گرانبهای خلقت چنین می گوید:

---

(1)- «إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَراً مِن طِينٍ* فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ* فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ» ص (38): 71- 73.

[یاد کن] هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: همانا من بشری از گل خواهم آفرید. پس زمانی که اندامش را درست و نیکو نمودم و از روح خود در او دمیدم، برای او سجده کنید. پس فرشتگان همه با هم سجده کردند.

آنچه از تتبّع اخبار و دقّت در آثار پرمایه ائمه ابرار علیهم السلام برای ما روشن می‌شود، این است که خداوند در هر انسانی قوّه و استعداد درك امور از قبیل منافع و مضارّ و غیر این‌ها را با اختلاف فراوانی که در این امور بین انسان‌ها هست قرار داده و کم‌ترین درجه این قوّه و استعداد در هرکس باشد، برای او مناط تکلیف است و به آن قوّه از دیوانگان ممتاز است و به اختلاف درجات آن قوّه و استعداد، تکالیف تفاوت پیدا می کند؛ هرگاه این قوّه کامل‌تر باشد تکلیف سخت‌تر و زیادتر است، البته با علم و عمل امکان تکمیل این قوّه هست؛ هرگاه کسی در تحصیل علوم حقّه بکوشد و به آن عمل کند قدرت عقلش افزون گردد.

امّا با این همه تعریفی که از عقل شده و با این همه آثاری که از این موجود گرانبها ظهور می کند و با این همه ارزشی که برای او هست، باید قبول کرد، که عقل بر دو قسم است: کلّی و جزئی؛ اما عقل کلّی یا کلّ و به عبارت دیگر دانای مطلق خداست و انسان، دارای عقل جزیی است و تمام اشتباهات ناشی از این است که عقل خود را در درك همه واقعیت‌ها و روابط اشیاء مستقل می‌داند و می‌خواهد با این عقل جزئی نسبت به کلّ حقایق نظر داده و در تمام امور می‌خواهد عقل خود را معیار قرار بدهد، در حالی که میدان دید عقل جزئی محدود است و با محدودیّت عقل نمی‌توان به تمام واقعیت‌ها رسید؛ از همین‌جا یاری خواستن عقل جزئی از عقل کلّ یا عقل مطلق ضروری به نظر می‌رسد و این اتّصال از طریق دست زدن به دامن انبیا و امامان میسّر است. اگر انسان‌ها در رابطه با وحی قرار بگیرند از مشکلات دنیایی که ناشی از عقل جزئی است نجات پیدا کرده، می‌توانند دارای یك زندگی سالم و دور از خطا شوند و می‌توانند به تأمین سعادت اخروی خود نیز اقدام نمایند.

عقل جزئی، همیشه مورد حمله عرفا بوده است، همان عقلی که با اتّکا به او



تاکنون میلیون‌ها مکتب و راه برای بشر به وجود آورده‌اند و روز به روز بر گمراهی این موجود شریف افزوده‌اند.

مگر وحی چه می گوید که کثیری از فرزندان آدم از آن روی‌گردان شده‌اند؟ وحی می گوید: همان‌طوری که در امور مادی احتیاج به کمك دارید، در امور معنوی هم نیازمند کمك هستید، می گوید: بیایید عقل خود را در ارتباط با عقل مطلق عالم قرار دهید، تا از سعادت دو دنیا بهره‌مند شوید!

آمدن کتب آسمانی، بعثت انبیا بزرگ الهی، امامت امامان همه و همه برای کمك دادن به عقل بشر بود؛ برای این بود که عقل این موجود را به بلوغ واقعی خودش برسانند، فرار از وحی و دین خدا در حقیقت فرار از سعادت و خوشبختی است.

بدون تردید اگر عقل جزئی با وحی ارتباط نگیرد، بسیاری از امور که در راه سعادت انسان، پایه و ریشه‌اند برای انسان مجهول خواهد ماند، در آن صورت از انسان، توقّع بزرگی و کرامت نمی‌توان داشت.

آنان که با وحی سر وکار ندارند، پرده‌ای ضخیم از جهل به روی صورت زیبای عقل کشیده‌اند و او را از دید وسیع محروم نموده و خود را آلت دست هوی و هوس و شیاطین جنّ و انسی کرده‌اند!

آنان که با وحی ارتباط ندارند، نسبت به قسمتی از علل سعادت و شقاوت جاهل‌اند؛ در این صورت با این که از عقل جزئی و علم بهره‌مندند، جاهل‌اند و حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: وَعَقْلَهُ عَنِ الْجَهْلِ فَقَدْ دَخَلَ فی دیوانِ الْمُنْتَبِهینَ.

هرکس عقلش را از جهل معالجه کند، جزء بیداران خواهد بود.

و معالجه عقل از جهل و به تعبیر دیگر علاج دید محدود عقل، فقط در ارتباط دادن او به وحی میسّر است و بس.

عرفان اسلامی، ج2، ص: 289

روی این حساب مغرور شدن به عقل خود، در هر درجه‌ای که باشد، کاری نابجا و غلط است، ما برای یافتن صراط مستقیم و دریافتن حق، راهی جز اتصال به نبوّت و ولایت نداریم، وگرنه دنیا و آخرت ما تباه خواهد شد!!

عطّار آن عارف وارسته گوید:

گیرم آنچت آرزو آن است حاصل شد همه — چیست آن حاصل همه بی‌حاصلی روزشمار

نیست ممکن در همه دنیا کسی را دل خوشی — گر هوای دل خوشی داری زدنیا کن کنار

دیده را پر نم کن و دل پر غم و برخیز و رو — در نگر در روی گورستان به چشم اعتبار

تو بخواهی مُرد و جز حق دستگیرت نیست کس پای در نه در ره حق دست از این و آن بدار

چون بماندی تو چنین و هیچ از عمرت نماند توبه کن امروز تا فردا نمانی شرمسار

عقل و فکر در قرآن

عقل در قرآن به معنای قوه فهم و درك و نیروی رساننده به حقیقت آمده و از آن به عنوان وسیله شناخت حقایق یاد شده است:

[أَ فَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَ قَدْ كانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ ما عَقَلُوهُ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ] «1».

---

(1)- بقره (2): 75.



آیا [شما مردم مؤمن] امید دارید که [آن سخت دلان] به [دین] شما ایمان بیاورند؟! در حالی که گروهی از آنان کلام خدا را همواره می‌شنیدند، سپس بعد از آن که [معنا و مفهومش را] درك می‌کردند، [به سبب دنیاطلبی و امور مادی] به دلخواه خود تغییرش می‌دادند، در صورتی که می‌دانستند [به کلام خدا و به مردم جویای حق خیانت می‌کنند].

[يا أَهْلَ الْكِتابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْراهِيمَ وَ ما أُنْزِلَتِ التَّوْراةُ وَ الْإِنْجِيلُ إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ أَ فَلا تَعْقِلُونَ] «1».

ای اهل کتاب! چرا درباره ابراهیم مجادله و ستیز می‌کنید [شما قوم یهود، او را یهودی می‌دانید و شما گروه نصاری، او را نصرانی می‌شمارید] در حالی که تورات و انجیل بعد از او نازل شد؛ آیا نمی‌اندیشید؟!

[يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا بِطانَةً مِنْ دُونِكُمْ لا يَأْلُونَكُمْ خَبالًا وَدُّوا ما عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضاءُ مِنْ أَفْواهِهِمْ وَ ما تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآياتِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ] «2».

ای اهل ایمان! از غیر خودتان برای خود محرم راز نگیرید؛ آنان از هیچ توطئه و فسادی درباره شما کوتاهی نمی‌کنند؛ شدت گرفتاری و رنج و زیان شما را دوست دارند؛ تحقیقاً دشمنی [با اسلام و مسلمانان] از لا به لای سخنانشان پدیدار است و آنچه سینه‌هایشان [از کینه و نفرت] پنهان می‌دارد بزرگ‌تر است. ما نشانه‌ها [یِ دشمنی و کینه آنان] را اگر می‌اندیشید برای شما روشن ساختیم.

---

(1)- آل عمران (3): 65.

(2)- آل عمران (3): 118.



[وَ مَا الْحَياةُ الدُّنْيا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ لَلدَّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَ فَلا تَعْقِلُونَ] «1».

و زندگی دنیا [بدون ایمان و عمل صالح] بازی و سرگرمی است و یقیناً سرای آخرت برای آنان که همواره پرهیزکاری می‌کنند، بهتر است. آیا نمی‌اندیشید؟.

[إِنَّا أَنْزَلْناهُ قُرْآناً عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ] «2».

ما آن را قرآنی به زبان عربی نازل کردیم تا شما [درباره حقایق، مفاهیم، اشارات و لطایفش] تعقّل کنید.

[لَقَدْ أَنْزَلْنا إِلَيْكُمْ كِتاباً فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَ فَلا تَعْقِلُونَ] «3».

بی‌تردید کتابی به سوی شما نازل کردیم که مایه [شرف، بزرگواری، رشد و سعادت] شما در آن است؛ آیا نمی‌اندیشید.

[قالَ أَ فَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ ما لا يَنْفَعُكُمْ شَيْئاً وَ لا يَضُرُّكُمْ* أُفٍّ لَكُمْ وَ لِما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَ فَلا تَعْقِلُونَ] «4».

گفت: [با توجه به این حقیقت] آیا به جای خدا چیزهایی را می‌پرستید که هیچ سود و زیانی به شما نمی‌رسانند؟!* اف بر شما و بر آنچه به جای خدا می‌پرستید؛ پس آیا نمی‌اندیشید؟.

[كُلَّما أُلْقِيَ فِيها فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُها أَ لَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ* قالُوا بَلى قَدْ جاءَنا نَذِيرٌ

---

(1)- انعام (6): 32.

(2)- یوسف (12): 2.

(3)- انبیاء (21): 10.

(4)- انبیاء (21): 66- 67.



فَكَذَّبْنا وَ قُلْنا ما نَزَّلَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلالٍ كَبِيرٍ* وَ قالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ ما كُنَّا فِي أَصْحابِ السَّعِيرِ* فَاعْتَرَفُوا بِذَنْبِهِمْ فَسُحْقاً لِأَصْحابِ السَّعِيرِ] «1».

هرگاه گروهی در آن افکنده شوند، نگهبانانش از آنان می‌پرسند: آیا شما را بیم‌دهنده‌ای نیامد؟* می‌گویند: چرا، بیم‌دهنده آمد، ولی او را انکار کردیم و گفتیم: خدا هیچ چیز نازل نکرده است؛ شما بیم‌دهندگان جز در گمراهی بزرگی نیستید؛* و می‌گویند: اگر ما [دعوت سعادت‌بخش آنان را] شنیده بودیم، یا [در حقایقی که برای ما آوردند] تعقّل کرده بودیم، در میان [آتش] اهل آتش سوزان نبودیم.* پس به گناه خود اعتراف می‌کنند و مرگ و دوری از رحمت بر اهل آتش سوزان باد.

آیات یاد شده نشان می‌دهد که انسان، لایق درك امور معنوی و مسائل انسانی است و به خصوص با نیروی با عظمت عقل خود می‌تواند معانی بلند و آسمانی مهم‌ترین کتاب هدایت و علمی آفرینش یعنی قرآن مجید را درك کرده و از این طریق، سعادت دنیا و آخرت خود را تأمین نماید؛ آری، این است ارزش عقل.

در برخی از آیات به قدرت با عظمت عقل در جهت درك حقایق عالم خلقت اشاره شده که عقل رابط بین انسان و هستی است و آدمی به وسیله این چراغ پرفروغ می‌تواند عالم و اجزاء و عناصرش را بشناسد و از این راه، خدا را یافته به درك عظمت بی‌نهایت در بی‌نهایت او نایل گردد.

[إِنَّ فِي خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلافِ اللَّيْلِ وَ النَّهارِ وَ الْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِما يَنْفَعُ النَّاسَ وَ ما أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّماءِ مِنْ ماءٍ فَأَحْيا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ

---

(1)- ملك (67): 8- 11.



مَوْتِها وَ بَثَّ فِيها مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَ تَصْرِيفِ الرِّياحِ وَ السَّحابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ] «1».

بی‌تردید در آفرینش آسمان‌ها و زمین و رفت و آمد شب و روز و کشتی‌هایی که در دریاها [با جابجا کردن مسافر و کالا] به سود مردم روانند و بارانی که خدا از آسمان نازل کرده و به وسیله آن زمین را پس از مردگی‌اش زنده ساخته و در آن از هر نوع جنبنده‌ای پراکنده کرده و گرداندن بادها و ابرِ مسخّر میان آسمان و زمین، نشانه‌هایی است [از توحید، ربوبیّت و قدرت خدا] برای گروهی که می‌اندیشند.

[وَ فِي الْأَرْضِ قِطَعٌ مُتَجاوِراتٌ وَ جَنَّاتٌ مِنْ أَعْنابٍ وَ زَرْعٌ وَ نَخِيلٌ صِنْوانٌ وَ غَيْرُ صِنْوانٍ يُسْقى بِماءٍ واحِدٍ وَ نُفَضِّلُ بَعْضَها عَلى بَعْضٍ فِي الْأُكُلِ إِنَّ فِي ذلِكَ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ] «2».

در زمین قطعه‌هایی مختلف و گوناگون و باغ‌هایی از انگور و کشتزار و درختان خرمایی است که بر یك ریشه و غیر یك ریشه [می‌رویند]. ما برخی از آنان را در میوه و محصول با آن که از یك آب سیراب می‌شوند بر برخی دیگر برتری می‌دهیم. بی‌تردید در این امور برای مردمی که تعقّل می‌کنند، نشانه‌هایی [بر توحید، ربوبیّت و قدرت خدا] است.

[هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً لَكُمْ مِنْهُ شَرابٌ وَ مِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ* يُنْبِتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَ الزَّيْتُونَ وَ النَّخِيلَ وَ الْأَعْنابَ وَ مِنْ كُلِّ الثَّمَراتِ إِنَّ فِي ذلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ* وَ سَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَ النَّهارَ وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ

---

(1)- بقره (2): 164.

(2)- رعد (13): 4.



وَ النُّجُومُ مُسَخَّراتٌ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي ذلِكَ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ] «1».

اوست که از آسمان، آبی برای شما نازل کرد که بخشی از آن نوشیدنی است و از بخشی از آن درخت و گیاه می‌روید که [دام‌هایتان] را در آن می‌چرانید.*

برای شما به وسیله آن آب، زراعت و زیتون و خرما و انگور و از همه محصولات می‌رویاند؛ یقیناً در این [واقعیت‌ها شگفت‌انگیز طبیعی] نشانه‌ای است [بر توحید و ربوبیّت وقدرت خدا] برای گروهی که می‌اندیشند.*

و شب و روز و خورشید و ماه را نیز رام و مسخّر شما قرار داد، وستارگان هم به فرمانش رام و مسخّر شده‌اند؛ قطعاً در این [حقایق] نشانه‌هایی است [بر توحید، ربوبیّت و قدرت خدا] برای گروهی که تعقّل می‌کنند.

[وَ اللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَحْيا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها إِنَّ فِي ذلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ* وَ إِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعامِ لَعِبْرَةً نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ لَبَناً خالِصاً سائِغاً لِلشَّارِبِينَ* وَ مِنْ ثَمَراتِ النَّخِيلِ وَ الْأَعْنابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَراً وَ رِزْقاً حَسَناً إِنَّ فِي ذلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ] «2».

و خدا از آسمان آبی نازل کرد و زمین را به وسیله آن پس از مردگی‌اش زنده ساخت، یقیناً در این [فعل و انفعالات] نشانه‌ای [بر توحید، ربوبیّت و قدرت خدا] ست برای قومی که شنوای [حقایق] اند.* و بی‌تردید برای شما در دام‌ها عبرتی است، [عبرت در این که] از درون شکم آنان از میان علف‌های هضم شده وخون، شیری خالص و گوارا به شما می‌نوشانیم که برای نوشندگان گواراست.* و از محصولات درختان خرما و انگور [گاهی بر خلاف خواسته

---

(1)- نحل (16): 10- 12.

(2)- نحل (16): 65- 67.



خدا] نوشابه‌ای مست کننده و [زمانی دیگر] رزقی پاکیزه و نیکو می‌گیرید؛ در این [حقیقت] نشانه‌ای [بر توحید، ربوبیّت و قدرت خدا] ست برای گروهی که تعقّل می‌کنند.

[وَ مِنْ آياتِهِ يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفاً وَ طَمَعاً وَ يُنَزِّلُ مِنَ السَّماءِ ماءً فَيُحْيِي بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها إِنَّ فِي ذلِكَ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ] «1».

و از نشانه‌های [قدرت و ربوبیت] او است که برق را مایه ترس [از صاعقه] و امید [به باران] به شما می‌نمایاند و از آسمان آبی نازل می‌کند که زمین را پس از مردگی‌اش به وسیله آن زنده می‌کند؛ قطعاً در این [شگفتی‌های آفرینش] نشانه‌هایی است برای مردمی که تعقّل می‌کنند.

قرآن مجید در بسیاری از آیات، عقل را مبدأ و منشأ تفکّر و اندیشه می‌داند و از انسان دعوت می‌کند که زندگی را در تمام جوانبش با تفکّر توأم کند؛ زیرا انسان از راه تفکّر در حقایق و عاقبت امور به سعادت دنیا و آخرت می‌رسد.

[يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِما إِثْمٌ كَبِيرٌ وَ مَنافِعُ لِلنَّاسِ وَ إِثْمُهُما أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِما وَ يَسْئَلُونَكَ ما ذا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ كَذلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآياتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ] «2».

درباره شراب و قمار از تو می‌پرسند، بگو: در آن دو گناهی بزرگ و سودهایی برای مردم است و گناه هر دو از سودشان بیش‌تر است و از تو می‌پرسند: چه چیز انفاق کنند؟ بگو: از آنچه افزون بر نیاز است. خدا این گونه آیاتش را برای شما بیان می‌کند تا بیندیشید.

---

(1)- روم (30): 24.

(2)- بقره (2): 219.



[الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِياماً وَ قُعُوداً وَ عَلى جُنُوبِهِمْ وَ يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ رَبَّنا ما خَلَقْتَ هذا باطِلًا سُبْحانَكَ فَقِنا عَذابَ النَّارِ] «1».

آنان که همواره خدا را ایستاده و نشسته و به پهلو آرمیده یاد می‌کنند و پیوسته در آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند، [و از عمق قلب همراه با زبان می‌گویند:] پروردگارا! این [جهان با عظمت] را بیهوده نیافریدی، تو از هر عیب و نقصی منزّه و پاکی؛ پس ما را از عذاب آتش نگاهدار.

[وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْناهُ آياتِنا فَانْسَلَخَ مِنْها فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطانُ فَكانَ مِنَ الْغاوِينَ* وَ لَوْ شِئْنا لَرَفَعْناهُ بِها وَ لكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَواهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ ذلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآياتِنا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ] «2».

و سرگذشت کسی که آیات خود را به او عطا کردیم و او عملاً از آنان جدا شد، برای آنان بخوان؛ پس شیطان او را دنبال کرد [تا به دامش انداخت] و در نتیجه از گمراهان شد.* و اگر می‌خواستیم [درجات و مقاماتش را] به وسیله آن آیات بالا می‌بردیم، ولی او به امور ناچیز مادی و لذت‌هایِ زودگذرِ دنیایی تمایل پیدا کرد واز هوای نفسش پیروی نمود؛ پس داستانش چون داستان سگ است [که] اگر به او هجوم بری، زبان از کام بیرون می‌آورد، واگر به حال خودش واگذاری [باز هم] زبان از کام بیرون می‌آورد. این داستان گروهی است که آیات ما را تکذیب کردند؛ پس این داستان را [برای مردم] حکایت کن، شاید [نسبت به امور خویش] بیندیشند.

---

(1)- آل عمران (3): 191.

(2)- اعراف (7): 175- 176.



[وَ هُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَ جَعَلَ فِيها رَواسِيَ وَ أَنْهاراً وَ مِنْ كُلِّ الثَّمَراتِ جَعَلَ فِيها زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهارَ إِنَّ فِي ذلِكَ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ] «1».

و اوست که زمین را گسترانید و در آن کوه‌هایی استوار و نهرهایی پدید آورد و در آن از همه محصولات و میوه‌ها جفت دوتایی [که نر و ماده است] قرار داد، شب را به روز می‌پوشاند، [تا ادامه حیات برای همه نباتات و موجودات زنده ممکن باشد]؛ یقیناً در این امور برای مردمی که می‌اندیشند نشانه‌هایی [بر توحید، ربوبیّت و قدرت خدا] ست.

[بِالْبَيِّناتِ وَ الزُّبُرِ وَ أَنْزَلْنا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ ما نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ] «2».

[همه پیامبران را] با دلایل روشن و کتاب‌های آسمانی [فرستادیم] و قرآن را [هم] به سوی تو نازل کردیم به خاطر این که برای مردم آنچه را که برای [هدایتشان] به سویشان نازل شده بیان کنی و برای این که [در پیامبری تو و آنچه را به حق نازل شده] بیندیشند.

[وَ مِنْ آياتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْواجاً لِتَسْكُنُوا إِلَيْها وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً إِنَّ فِي ذلِكَ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ] «3».

و از نشانه‌های [قدرت و ربوبیت] او این است که برای شما از جنس خودتان همسرانی آفرید تا در کنارشان آرامش یابید و در میان شما دوستی و مهربانی قرار داد؛ یقیناً در این [کار شگفت‌انگیز] نشانه‌هایی است برای مردمی که می‌اندیشند.

---

(1)- رعد (13): 3.

(2)- نحل (16): 44.

(3)- روم (30): 21.



درویش محمّد طبسی در ترجمه تفکّر در قرآن می‌فرماید:

بدان که تفکّر، سیر انسانی است از مبادی به مقاصد و نظر را همین معنا گفته‌اند.

و هیچ کس از مرتبه نقصان به مرتبه کمال نتواند رسید الّا به سیری و به این سبب اوّل واجبات تفکّر و نظر است.

و بدان که مبادی سیر که از آنجا حرکت باید کرد، آفاق و انفس است و سیر استدلال از آیات هر دو یعنی از حکمت‌هایی که در هر ذرّه از ذرّات هریکی از این دو عالم یافته شود، بر عظمت و کمال مبدع هر دو تا، مشاهده نور ابداع او در هر ذرّه کرده شود.

[سَنُرِيهِمْ آياتِنا فِي الْآفاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَ وَ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ] «1».

به زودی نشانه‌های خود را در کرانه‌ها و اطراف جهان و در نفوس خودشان به آنان نشان خواهیم داد تا برای آنان روشن شود که بی‌تردید او حق است. آیا کافی نیست که پروردگارت [با ظاهر کردن حقایق و دلایل] بر همه چیز گواه است [که تنها او آفریننده و بی‌نیاز است و غیر او مخلوق و از هر جهت نیازمند به اوست.]؟

تفکّر، اسباب را به حق قائم دیدن است و فاضل‌ترین اعمال، فکرت است و ورع، بدان که هرکه را سخن نه از سر حکمت است آن عین آفت است و هرکه را خاموشی نه از سر فکرت است، آن همه شهوت و غفلت است و هر نظر که نه از سر عبرت است آن همه لهو و ذلّت است.

تفکّر کن ببین تا از کجایی درین زندان ببین بهر چرایی

عقل و فکر در روایات

كانَ أَميرُالْمُؤْمِنينَ عليه السلام يَقُولُ: أَصْلُ الإِنْسانِ لُبُّهُ وَعَقْلُهُ دينُهُ وَمُرُوَّتُهُ حَيْثُ يَجْعَلُ نَفْسَهُ وَالأَيَّامُ دُوَلٌ وَالنّاسُ إِلى آدَمَ شَرْعٌ سِواءٌ «1».

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمود: بنیان و ریشه انسان مغز اوست و دلیل عاقل بودنش انتخاب دین حق و تکمیل ایمان به انجام دستورات الهی است و مروّت و مردانگی‌اش به طبع بلند و چشم‌پوشی و وفا به عهد و خصوصیّات عالی انسانی است، دنیا و هرچه در آن است، قابل انتقال از این انسان به آن انسان است و آنچه از دست رفتنی است نمی‌تواند باعث عزّت و شرف باشد و مردم نسبت به حضرت آدم از نظر حسب و نسب مساویند.

هرگز حسب و نسب نمی‌تواند مایه فخر و مباهات گردد، افتخار فقط به واقعیت‌ها و حقایق باقیه است.

عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليهما السلام قالَ: خَمْسٌ مَنْ لَمْ يَكُنْ فيهِ لَمْ يَكُنْ فيهِ كَثيرٌ مُسْتَمْتَعٌ قيلَ: وَما هُنَّ يَابْنَ رَسُولِ اللّهِ قالَ: الدّينُ وَالْعَقْلُ وَالْحَياءُ وَحُسْنُ الْخُلْقِ وَحُسْنُ الأَدَبِ، وَخَمْسٌ مَنْ لَمْ يَكُنْ فيهِ لَمْ يُتَهَنَّأ الْعَيْشُ: الصِّحَّةُ وَالأَمْنُ وَالْغِنى وَالْقِناعَةُ وَالأَنيسُ الْمُوافِقُ «2».

امام صادق جعفر بن محمّد علیهما السلام فرمود: پنج چیز است که اگر در هرکس نباشد، بهره زیادی نخواهد برد. گفته شد: چیست ای پسر رسول خدا؟ فرمود:

---

(1)- الأمالی، شیخ صدوق: 240، مجلس 42، حدیث 9؛ بحار الأنوار: 1/ 82، باب 1، حدیث 2.

(2)- بحار الأنوار: 1/ 83، باب 1، حدیث 3.

دین، عقل، حیا، خوش خلقی و موافق شرع و عقل زیستن و پنج چیز است که اگر در هرکس نباشد، زندگی گوارایی ندارد: سلامتی، امنیّت، بی‌نیازی، قناعت و یار موافق.

قالَ الرِّضا علیه السلام: صَدیقُ کُلِّ امْرِئٍ عَقْلُهُ وَعَدُوُّهُ جَهْلُهُ «1».

حضرت رضا علیه السلام فرمود: دوست هرکسی عقل اوست و دشمن او جهلش.

علی علیه السلام به فرزندش حضرت مجتبی علیه السلام چنین وصیّت می‌فرمود: فرزندم! فقری شدیدتر از جهل نیست و بی‌عقلی سخت‌ترین نداری است؛ تنهایی و وحشتی و حشتناك‌تر از خودبینی نمی‌باشد؛ حسب و افتخاری از حسن خلق بهتر نیست، ورعی چون خودداری از محارم وجود ندارد؛ عبادتی بالاتر از اندیشه در صنع خدا نمی‌باشد؛ عقل، دوست مرد و حلم، وزیر انسان و نرمی، پدر آدمی و صبر از بهترین یاران و پشتیبانان انسان است؛ پسرم! عاقل چاره‌ای ندارد جز این که بینای به شأنش باشد و باید زبانش را حفظ کرده و اهل زمانش را بشناسد؛ از جمله بلاها نداری است و بدتر از آن مرض بدن است و از آن بدتر بیماری قلب است؛ از جمله نعمت‌ها وسعت و گشایش مالی است، از آن بهتر سلامتی بدن و بهتر از آن تقوای قلب است ... «2»

قالَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله: یا مَعْشَرَ قُرَیْشَ إِنَّ حَسَبَ الْمَرْءِ دینُهُ وَمُرُوَّتُهُ خُلْقُهُ وَأَصْلُهُ عَقْلُهُ «3».

---

(1)- الکافی: 1/ 11، کتاب العقل والجهل، حدیث 4؛ علل الشرایع: 1/ 101، باب 88، حدیث 2؛ بحار الأنوار: 1/ 87، باب 1، حدیث 11.

(2)- کشف الغمة: 1/ 384، فصل فی ذکر مناقب شتّی؛ بحار الأنوار: 1/ 88، باب 1، حدیث 13.

(3)- الکافی: 8/ 181، خطبة لأمیرالمؤمنین، حدیث 203؛ بحار الأنوار: 1/ 89، باب 1، حدیث 14.

عرفان اسلامی، ج2، ص: 301

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای گروه قریش! به تحقیق، افتخار مرد دین اوست و جوانمردیش اخلاق پسندیده او و ریشه‌اش عقل اوست.

عَنْ أَبی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام قالَ: ما خَلَقَ اللّهُ عَزَّوَجَلَّ شَیْئاً أَبْغَضُ إِلَیْهِ مِنَ الْأَحْمَقِ لِأَنَّهُ سَلَبَهُ أَحَبَّ الأَشْیاءِ إِلَیْهِ وَهُوَ عَقْلُهُ «1».

امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند، مبغوض‌تر و پست‌تر از احمق نیافریده؛ زیرا محبوب‌ترین چیزها برای انسان که عقل می‌باشد، از او سلب کرده است.

البته سلب عقل به معنای سوء اختیار عبد است، به این معنی که خداوند در ابتدا قدرت پر قیمت عقل را به او عنایت کرده، ولی او درصدد بهره گرفتن از عقل برنیامده.

عَنِ الفَضْلِ بْنِ عُثْمانَ، قالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام یَقُولُ: مَنْ کانَ عاقِلًا خُتِمَ لَهُ بِالْجَنَّةِ إِنْ شاءَ اللّهُ «2».

فضل بن عثمان می‌گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: کسی که عاقل است بهشت برایش یك امر حتمی است ان شاء اللّه.

قالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله ما قَسَّمَ اللّهُ لِلْعِبادِ شَیْئاً أَفْضَلُ مِنَ الْعَقْلِ، فَنَوْمُ الْعاقِلِ أَفْضَلُ مِنْ سَهْرِ الْجاهِلِ وَإِفْطارُ الْعاقِلِ أَفْضَلُ مِنْ صَوْمِ الْجاهِلِ وَإِقامَةُ الْعاقِلِ أَفْضَلُ مِنْ شُخُوصِ الْجاهِلِ وَلا بَعَثَ اللّهُ رَسُولًا وَلا نَبِیّاً حَتّی یَسْتَکْمِلَ الْعَقْلَ وَیَکُونُ عَقْلُهُ أَفْضَلَ مِنْ عُقُولِ جَمِیعِ اُمَّتِهِ وَما یَضْمُرُ النَّبِیُّ فی نَفْسِهِ أَفْضَلُ مِنْ اجْتِهادِ الْمُجْتَهِدینَ وَما أَدَّی الْعاقِلُ فرائِضَ اللّهِ حَتّی عَقَلَ مِنْهُ وَلا بَلَغَ جَمیعُ الْعابِدینَ فی فَضْلِ عِبادَتِهِمْ ما بَلَغَ الْعاقِلُ إِنَّ الْعُقَلاءَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبابِ الَّذینَ قالَ

---

(1)- علل الشرایع: 1/ 101، باب 88، حدیث 16؛ بحار الأنوار: 1/ 89، باب 1، حدیث 16.

(2)- ثواب الأعمال: 14، ثواب العاقل؛ بحار الأنوار: 1/ 91، باب 1، حدیث 19.



اللّهُ عَزَّوَجَلَّ: [

إِنَّما یَتَذَکَّرُ أُولُوا الْأَلْبابِ] «1»

. «2»

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند چیزی در میان بندگان بالاتر از عقل قسمت نکرده، پس خواب عاقل برتر از بیداری جاهل است و افطار خردمند بالاتر از روزه جاهل است و ماندن اندیشمند بهتر از سفر بی‌خرد است؛ نبیّ و رسولی مبعوث نشد مگر این‌که خداوند عقلش را کامل کرد و عقل هر پیغمبری از عقول تمام امّتش برتر بود، آنچه را پیامبر در درون نیّت می‌کند، به خاطر برتری عقلش از کوشش کوشندگان بالاتر است؛ خردمند، فرایض الهی را جز از طریق خط عقل و خرد بجای نمی‌آورد، عابدان با جمیع عبادتشان از نظر ثواب و بهره به پای عاقل نمی‌رسند، به حق، عقلا همان صاحب مغزانی هستند که خداوند درباره آنان فرمود: فقط خردمندان [بینادل] متذکّر [حق] می‌شوند.

قالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله: إذا بَلَغَكُمْ عَنْ رَجُلٍ حُسْنُ حالِهِ فَانْظُرُوا فی حُسْنِ عَقْلِهِ فَإِنَّما يُجازى بِعَقْلِهِ «3».

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هرگاه خبر نیکی حال کسی به شما رسید، در حسن خردش بنگرید؛ زیرا جزای فردا با توجّه به عقل آدمی است.

رُوِىَ عَنْ ابْنِ عبّاسٍ أَنَّهُ قالَ: أَساسُ الدِّينِ بُنِىَ عَلَى الْعَقْلِ، وَفُرِضَتِ الْفَرائِضُ عَلَى الْعَقْلِ، وَرَبُّنا يُعْرَفُ بِالْعَقْلِ، وَيُتَوَسَّلُ إِلَيْهِ بِالْعَقْلِ، وَالْعاقِلُ أَقْرَبُ إِلى رَبِّهِ مِنْ جَمِيعِ الْمُجْتَهِدينَ بِغَيْرِ عَقْلٍ، وَلَمِثْقالُ ذَرَّةٍ مِنْ بَرِّ الْعاقِلِ أَفْضَلُ مِنْ جِهادِ الْجاهِلِ أَلْفَ عامٍ «4».

---

(1)- رعد (13): 19.

(2)- المحاسن: 1/ 193، باب العقل، حديث 11؛ بحار الأنوار: 1/ 91، باب 1، حديث 22.

(3)- الكافى: 1/ 12، كتاب العقل والجهل، حديث 9؛ بحار الأنوار: 1/ 93، باب 1، حديث 24.

(4)- روضة الواعظين: 1/ 4، مجلس فى ماهية العقول؛ بحار الأنوار: 1/ 94، باب 1، حديث 28.



از ابن عباس روایت شده که گفت: پایه دین بر عقل استوار شده و فرائض بر مبنای عقل واجب گشته و خداوند ما به عقل شناخته شده و با کمك عقل به او توسّل جسته می‌شود، عاقل از تمام کوشندگان بدون عقل به خداوند نزدیك‌تر است، هرآینه یك ذرّه از نیکی عاقل از هزار سال کوشش جاهل بالاتر است.

قالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله: قَوامُ الْمَرْءِ عَقْلُهُ وَلا دینَ لِمَنْ لا عَقْلَ لَهُ «1».

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اعتدال و درستی مرد عقل اوست و کسی که عقل ندارد دین ندارد.

قالَ الصَّادِقُ علیه السلام: إِذَا أَرادَ اللّهُ أَنْ یُزِیلَ مِنْ عَبْدٍ نِعْمَةً کانَ أَوَّلُ ما یُغَیِّرَ مِنْهُ عَقْلَهُ «2».

حضرت صادق علیه السلام فرمود: زمانی که خدا بخواهد نعمتی را از بنده‌ای زایل کند، اوّل چیزی که از او تغییر می‌دهد، عقل اوست.

قالَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْعَسْکَری علیه السلام: حُسْنُ الصُّورَةِ جَمالُ ظاهِرٍ، وَحُسْنُ الْعَقْلِ جَمالُ باطِنٍ «3».

امام عسکری علیه السلام فرمود: نیکی صورت، زیبایی ظاهر و نیکی عقل، زیبایی باطن است.

قالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله: لِکُلِّ شَیْءٍ آلَةٌ وَعُدَّةٌ وَآلَةُ الْمُؤْمِنِ وَعُدَّتُهُ العَقْلُ، وَلِکُلِّ شَیْءٍ مَطِیَّةٌ

---

(1)- مستدرك الوسائل: 11/ 208، باب فی وجوب طاعة العقل، حدیث 12755؛ بحار الأنوار: 1/ 94، باب 1، حدیث 29.

(2)- مستدرك الوسائل: 11/ 208، باب فی وجود طاعة العقل، حدیث 12757؛ بحار الأنوار: 1/ 94، حدیث 30.

(3)- بحار الأنوار: 1/ 95، باب 1، حدیث 37؛ أعلام الدین: 313.



وَمَطِیَّةُ الْمَرْءِ الْعَقْلُ، وَلِکُلِّ شَیْءٍ غایَةٌ وَغایَةُ الْعِبادَةِ الْعَقْلُ، وَلِکُلِّ قَوْمٍ راعٍ وَراعِی الْعابِدینَ الْعَقْلُ، وَلِکُلِّ تاجِرٍ بَضاعَةٌ وَبَضاعَةُ الْمُجْتَهِدینَ العَقْلُ، وَلِکُلِّ خَرابٍ عِمارَةٌ وَعِمارَةُ الآخِرَةِ الْعَقْلُ، وَلِکُلِّ سَفَرٍ فُسْطاطٌ یَلْجَئُونَ إِلَیْهِ وَفُسْطاطُ الْمُسْلِمینَ العَقْلُ «1».

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: برای هر چیزی ابزار و ساز و برگی است، ابزار و ساز و برگ مؤمن عقل است و برای هر چیزی مرکبی است و مرکب مرد عقل است و برای هر چیزی نهایتی است و نهایت عبادت عقل است و برای هر قومی چوپانی است و چوپان عابدان عقل است و برای هر تاجری مال‌التجاره‌ای است و مال التجاره کوشش کنندگان عقل

است و برای هر خرابی آبادی است و آبادی آخرت عقل است و برای هر سفری خیمه‌ای است که مسافران به آن پناه می‌برند و خیمه مسلمانان عقل است.

در توضیح عظمت عقل و بلندی مرتبه فکر و اندیشه، وسعت روایات به اندازه‌ای است که بزرگان دین، کتاب مستقلّی تحت عنوان کتاب «عقل و جهل» دارند، شما می‌توانید تمام روایات این مسئله را در جلد اوّل «بحار الأنوار» و «الکافی» ملاحظه کنید.

در هر صورت عقل در عالم خلقت جایی بس بلند دارد و می‌توان گفت که عقل بر درخت آفرینش پر بهاترین میوه است و حقیقتی است که انسان بواسطه آن به درك حقایق موفق می‌گردد و هم اوست که علّت برتری انسان بر اکثر موجودات است و هم اوست که در مذهب شیعه در طول قرآن و سنّت است و هم اوست که اگر با قرآن و روایات و علوم مفیده تغذیه شود، به مقام والای کمال می‌رسد

---

(1)- مستدرك الوسائل: 11/ 206، باب فی وجوب طاعة العقل، حدیث 12750؛ بحار الأنوار: 1/ 95، باب 1 حدیث 44.



و صاحبش را به خیر دنیا و آخرت رهنمون می‌گردد و هم اوست که ملاك تکلیف و مناط وظیفه و مسؤولیت است و خلاصه رابط بین انسان و خدا، انسان و جهان، انسان و انسان است و بر هر انسانی از هر واجب واجب‌تر، زدودن غبار جهل از چهره زیبای اوست، که با علاج جهل به وسیله نوشیدن شربت علم چه علم دین چه علوم مادّی که لازمه زندگی دنیاست، انسان در زمره بیداران قرار خواهد گرفت و به فرموده امام صادق علیه السلام:

مَنْ رَعی قَلْبَهُ عَنِ الْغَفْلَةِ وَنَفْسَهُ عَنِ الشَّهْوَةِ وَعَقْلَهُ عَنِ الْجَهْلِ فَقَدْ دَخَلَ فی دیوانِ الْمُنْتَبِهینَ.

آری، با به کارگیری عقل می‌توان خدا را یافت، با به کارگیری عقل می‌توان آراسته به علوم شد، با به کارگیری عقل می‌توان عاقبت هر کاری را سنجید و با به کارگیری عقل می‌توان جهل را از سرزمین وجود ریشه کن کرد.

همان‌طور که در آیات و روایات ملاحظه کردید، عقل برترین مرکب و بهترین واسطه و پر نورترین چراغ برای رساندن انسان به کلّ اسماء و جمیع حقایق و به خصوص مسئله پرارزش توحید است.

سعدی آن عارف پرمایه، برای حرکت عقل به سوی حقایق چنین سروده است:

بامدادان که تفاوت نکند لیل و نهار — خوش بود دامن صحرا و تماشای بهار

صوفی از صومعه گو خیمه بزن در گلزار — وقت آن نیست که در خانه نشینی بیکار

بلبلان وقت گل آمد که بنالند از شوق — نه کم از بلبل مستی تو بنال ای هشیار



آفرینش همه تنبیه خداوند دل است — دل ندارد که ندارد به خداوند اقرار

کوه و دریا و درختان همه در تسبیحند — نه همه مستمعان فهم کنند این اسرار

حیف از این عمر گرانمایه که در لهو برفت — یا رب از هرچه خطا رفت هزار استغفار

درد پنهان به تو گویم که خداوند منی — یا نگویم که تو خود مطّلعی از اسرار«1»

---

(1)- کلیات سعدی: 719، مواعظ



[ثُمَّ مَنْ رَعی عِلْمَهُ عَنِ الْهَوی]

جایگاه علم در زندگی انسان

علم، نور است و روشنایی، چراغ راه است و مرکب تندرو در راه رشد و کمال، علم، افتخار انسان و امتیاز اوست، شرف و کرامت آدمی به علم است و دانش.

از زمان‌های گذشته می‌گفتند: آدم بی‌سواد کور است و آدم کور راه به جایی نمی‌برد و بر سر کور هر بلایی می‌توان آورد.

عالمان، گل سرسبد جامعه هستند و دانشمندان، در جامعه انسانی به منزله روح در جسم‌اند، دانش وسیله بینش و بال و پری قوی برای پرواز انسان در عرصه حیات است.

یکی از بزرگ‌ترین گناهان- از دیدگاه عقل و شرع- محروم ساختن خویش از علم است.

بهترین روش زندگی صرف اکثر اوقات در فراگیری علم و به کار بستن آن است.

غذای جسم، مواد مادّی است و غذای عقل، علم است؛ اگر بدن را از غذا منع کنند می‌میرد، به همین صورت اگر عقل را از علم محروم کنند، به سقوط و نابودی کشیده می‌شود!!

آثار شگفت‌انگیزی که در تمام جوانب زندگی می‌بینید، محصول علم است، هنرها، کتاب‌ها، کتابخانه‌ها، معابد، مساجد، راه‌ها، تسخیر هوا، خشکی، دریا



همه و همه محصول دانش است.

دانش، عامل رشد مغز، صفای جان، بیداری روح و حیات قلب است، هر دانشی در زندگی مفید باشد، طبیعتاً فراگیری آن واجب است و به کار بستنش واجب‌تر.

علم و معلّم و متعلّم در هر مکتب و مذهبی احترام دارند و در مکتب اسلام بیش از همه مکاتب برای علم و معلّم و دانش آموز احترام و ارزش می‌بینیم.

فرصت‌هایی که برای انسان هست و می‌تواند آن را صرف تحصیل علم کند، اگر نکند عین خیانت است.

علم، علّت بروز استعدادها و ظهور آثار اعجاب‌انگیز از وجود انسان است، جامعه آگاه معمولًا از خطرات بسیاری در امان است و طبیعتاً راه مبارزه با بسیاری از عوامل ضرر به روی او باز است.

علم، خورشید زندگی است، دانش فروغ پربهای حیات است، علم شیرین‌ترین میوه‌ای است که انسان از نخستین روز خلقت تاکنون چشیده است.

گاو و خر از راه نوش فربه می‌شوند، ولی آدمی از راه گوش فربه می گردد. اگر زندگی را هم چون یك ساختمان فرض کنیم، پایه اساسی و اصولی آن علم است.

خطر عالمان بی عمل

تمام این ارزش‌ها و آثار و قدر و قیمت‌ها برای علم و برای عالم وقتی است که در مسیر صحیح قرار داشته باشد، عالم که ظرف علم است، اگر دارای باطن آلوده و روح پلید و کدورت قلب و ظلمت روان باشد، علمش در کجا مصرف خواهد شد؟

یك انسان شریر، یك آدم بی‌تربیت، یك موجود پست، یك بشر بی‌نور، به



هنگام بدست گرفتن اسلحه چه می کند؟ جز آدم‌کشی و ضربه زدن به حیات دیگران کار دیگری از او توقّع می‌رود؟!

دانشمندان هم که از هدایت و صلاح و تربیت و آراستگی و صفای باطن و روحانیّت جان و معنویت دل دور باشند، به وسیله علمشان همان کاری را با حیات فکری و اجتماعی و خانوادگی جامعه می کنند، که آن قاتل می کند!! و بلکه عالم گمراه و دانشمند هوی‌پرست از قاتل و ظالم بدتر و ضررش بیش‌تر است، به همین خاطر است که از اولیای اسلام نقل شده:

إِذَا فَسَدَ الْعالِمُ فَسَدَ العالَمُ.

هرگاه دانشمند فاسد شود، جهان فاسد خواهد شد.

متأسّفانه زمانی که ما در آن به سر می‌بریم، اکثر دانشمندان دچار هوای نفس‌اند، هوای نفسی که در تمام زوایای زندگی آنان ریشه دوانده و از اعمال و اخلاق و کردارشان پیداست که گویی هوای نفس برای آنان والاترین معبود و بهترین محبوب و عزیزترین معشوق است!!

اکثر دولت مردان جهان از نظر علوم مادی دانشمندند، وکلای مجالس کشورهای متمدّن و نیمه متمدّن باسوادند، کارگردانان احزاب کمونیستی و سایر مراکز سوسیالیستی دانشمندند، بسیاری از نظامیان رده‌های بالا اهل دانش‌اند، اکثر یا تمام کشیش‌ها وخاخام‌های مسیحی و یهودی اهل علمند، پاپ در واتیکان، مغز متفکّر روحانیّت مسیحی است، بعضی از روحانیّون اسلامی که با دربارها متّحدند و تکیه‌گاه تداوم بدترین حکومت‌ها در ممالك اسلامی هستند، دارای سواد اسلامی می‌باشند، ولی از نظر اعمال و رفتار و اخلاق و کردار گویی بویی از آدمیّت و انسانیّت نبرده‌اند، اینان همه با هم در شرق و غرب مجموعه‌ای هستند که جهان



را در تمام ابعاد حیاتش به فساد کشیده و ظلمی نبوده که نکرده‌اند و جنایتی نبوده که مرتکب نشده‌اند و خیانتی نبوده که از آن‌ها سر نزده، هوای نفس بر آنان به سختی حاکم است، علم و عواطف و احساسات و مشاعر و اخلاق و روان و قلب آنان محکوم هوی و ابزار و عمله اوست، اینان همان‌هایی هستند که از قدیم در توصیفشان گفته‌اند:

چو دزدی با چراغ آید گزیده‌تر بَرد کالا«1»

و سعدی درباره اینان گفته:

تیغ دادن در کف زنگی مست بِهْ که افتد علم را ناکس به دست

قرآن و روایات، عالم بودن این گونه هوی‌پرستان را انکار ندارد، از آنان به عنوان عالم یاد کرده، ولی کم‌ترین ارزشی برای آنان قائل نیست، راستی! برده هوی، دارای هر مقامی که باشد چه ارزشی دارد، ستمگر از چه ارزشی برخوردار است، بیدادگر و ظالم و استعمارگر و عمله استعمار و استبداد را چه قیمت و قدری است؟!!

مگر آمار جنایت و خیانت و ظلم و ستم و بیدادگری این مجموعه را می‌توان شمرد؟

به خدا قسم اگر تا روز قیامت جن و انس آثار شوم این عالمان هوی‌پرست را بخواهند بنویسند از عهده برنخواهند آمد!!

### دانشمندان اسیر هوای نفس

عالم و دانشمند وقتی دچار هوای نفس شد، از علم و دانشش فقط می‌خواهد به سود شکم و شهوت خود و اطرافیانش ره بگیرد و برای او فرقی نمی‌کند که این علم از علوم دین باشد یا از علوم مادّی!!

---

(1)- سنایی غزنوی.



او حق را کتمان می‌کند، در صورتی که کتمان حق از بزرگ‌ترین گناهان است، عالم گرفتار هوی، شهادت به ناحق می‌دهد، در حالی که شهادت ناحق از خطرناك‌ترین معاصی است؛ او فتوای قتل بی‌گناه و بی‌گناهان را صادر می‌کند و گاهی با یك فتوا هزاران نفر را نابود و اسیر و در به در و بی‌خانمان می‌نماید!

او مانع هدایت دیگران می‌شود و سعی می‌کند برای هادیان راه، انواع سختی‌ها و موانع را فراهم کند؛ دانشمند هوی‌پرست، حق را تحریف می‌کند، باطل را حق و حق را باطل جلوه می‌دهد.

عالم هوی‌خواه، پل پیروزی جنایتکاران، استعمارگران، مستبدان، زورگویان، قلدران، گردنکشان و ستمکاران است و برای این چند روزه ناقابل دنیا، حاضر است هر سند جنایتی را امضاء و به هر جنایتی دست بزند!!

### دیدگاه قرآن پیرامون عالمان فاسد

قرآن مجید در آیات فراوانی از چهره این مفسدان و فتنه انگیزان و دستیاران ستم پرده برمی‌دارد، تا جامعه‌ها با اندیشه در آیات خدا دشمنان واقعی خود را در لباس علم و دانش بشناسند و درصدد هدایت و اگر نشد، نابودی این گرگان در لباس میش و از خدا بی‌خبران پست برآیند.

قرآن درباره یهودیان و مسیحیان به خصوص دانشمندان آن‌ها که کاملًا از حق با خبر بودند، ولی به خاطر هوی‌پرستی کتمان حق کردند، می‌فرماید:

[الَّذِينَ آتَيْناهُمُ الْكِتابَ يَعْرِفُونَهُ كَما يَعْرِفُونَ أَبْناءَهُمْ وَ إِنَّ فَرِيقاً مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ] «1».

---

(1)- بقره (2): 146.



اهل کتاب، پیامبر اسلام را [بر اساس اوصافش که در تورات و انجیل خوانده‌اند] می‌شناسند، به گونه‌ای که پسران خود را می‌شناسند و مسلماً گروهی از آنان حق را در حالی که می‌دانند، پنهان می‌دارند.

می‌دانستند که پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه و آله برای نجات انسان از خزی دنیا و عذاب آخرت آمده، می‌دانستند این شخص همان کسی است که تورات و انجیل از او خبر داده، می‌دانستند که باید به او ایمان بیاورند، اما چون ایمان آوردن به او را، نابودی ریاست و مفت‌خوری خود می‌دانستند، به او نگرویدند و از ایمان آوردن دیگران هم مانع شدند!!

قرآن درباره تجاوز مالی عده‌ای از یهود و نصاری، که اباحه تجاوز را به خدا نسبت می‌دهند، در حالی که عالم به حکم حق هستند و می‌دانند مسئله از جانب حق غیر آن است که می‌گویند، می‌فرماید:

[وَ مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنْهُ بِقِنْطارٍ يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ وَ مِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنْهُ بِدِينارٍ لا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ إِلَّا ما دُمْتَ عَلَيْهِ قائِماً ذلِكَ بِأَنَّهُمْ قالُوا لَيْسَ عَلَيْنا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ وَ يَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ] «1».

و از اهل کتاب کسی است که اگر او را بر مال فراوانی امین شماری، آن را به تو بازمی‌گرداند و از آنان کسی است که اگر او را به یك دینار امین شماری، آن را به تو بازنمی‌گرداند، مگر آن که همواره بالای سرش بایستی [و مال خود را با سخت گیری از او بستانی]. این به خاطر آن است که آنان گفتند: [چون ما اهل کتابیم] رعایت کردن حقوق غیر اهل کتاب بر عهده ما نیست، [و در ضایع کردن حقوق دیگران گناه و عقوبتی نداریم] و اینان [در حالی که باطل

---

(1)- آل عمران (3): 75.



بودن گفتار خود را] می‌دانند بر خدا دروغ می‌بندند.

قرآن، درباره تحریف کتاب آسمانی تورات و انجیل و تغییر و تبدیلی که به وسیله دزدان راه انسانیّت برای منع انسان از رشد و کمال صورت گرفته و محرّفین می‌دانند که آنچه تحریف شده از خدا نیست، بلکه محصول هوای نفس آن‌هاست می‌فرماید:

[وَ إِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقاً يَلْوُونَ أَلْسِنَتَهُمْ بِالْكِتابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتابِ وَ ما هُوَ مِنَ الْكِتابِ وَ يَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ ما هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ يَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ] «1».

و از یهود گروهی هستند که هنگام [خواندن] دست نوشته‌ها [ی دروغ و بر بافته‌های خود] زبان [و صدایشان] را چنان پیچ و خم می‌دهند تا شما گمان کنید که [آنچه می‌خوانند] از کتاب آسمانی است، در حالی که از کتاب [آسمانی] نیست و [با بی‌شرمی] می‌گویند: آنچه می‌خوانیم از سوی خداست. در حالی که از سوی خدا نیست و با آن که می‌دانند [از سوی خدا نیست] به خدا دروغ می‌بندند.

قرآن، درباره سدّ راه خدا و ایجاد مانع در راه رشد و کمال بشر که به دست گروهی از یهودیان و مسیحیان آگاه به حق انجام می‌گرفت، می‌فرماید:

[قُلْ يا أَهْلَ الْكِتابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ تَبْغُونَها عِوَجاً وَ أَنْتُمْ شُهَداءُ وَ مَا اللَّهُ بِغافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ] «2».

بگو: ای اهل کتاب! چرا کسانی را که ایمان آورده‌اند از راه خدا- در حالی که

---

(1)- آل عمران (3): 78.

(2)- آل عمران (3): 99.



خواهان کج نشان دادن آن هستید- بازمی‌دارید؟ با این که شما [به مستقیم بودن و حقّانیّتش] گواهید و خدا از آنچه انجام می‌دهید بی‌خبر نیست.

قرآن، درباره سردمداران دولت‌های ظالم، درباره همکاران زور و ستم، درباره آنان که به فنون مادّی و علوم دنیایی آگاهند، ولی به خاطر دوری از هدایت و تربیت از علم و فهم خود بر علیه مظلومان بهره می‌گیرند و به هر صورت که بتوانند به حقوق انسان‌ها تجاوز می‌کنند، می‌فرماید:

[يَعْلَمُونَ ظاهِراً مِنَ الْحَياةِ الدُّنْيا وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غافِلُونَ] «1».

[تنها] ظاهری [محسوس] از زندگی دنیا را می‌شناسند و آنان از آخرت [که سرای ابدی و دارای نعمت های جاودانی و حیات سرمدی است] بی‌خبرند.

همین بی‌خبری است که آنان را به راه فساد و جنایت و ظلم و ستم کشانده و به حقوق تمام انسان‌ها تجاوز کرده‌اند!

قرآن، با کمال شدّت عالمانی که حق را به باطل می‌پوشانند و چنین جنایت بزرگی را مرتکب می‌شوند، نهی می‌کند و می‌فرماید:

[وَ لا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْباطِلِ وَ تَكْتُمُوا الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ] «2».

و حق را با باطل مخلوط نکنید [تا تشخیص دادنشان بر مردمِ جویای حق دشوار نشود]، وحق را [که قرآن وپیامبر است] در حالی که می‌دانید [و می‌شناسید، از مردم] پنهان نکنید.

[يا أَهْلَ الْكِتابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْباطِلِ وَ تَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ

---

(1)- روم (30): 7.

(2)- بقره (2): 42.



تَعْلَمُونَ] «1».

ای اهل کتاب! چرا در حالی که [به حقایق و واقعیت‌ها] آگاهید، حق را به باطل مُشتبه می‌کنید و حق را پنهان می‌دارید [تا مردم گمراه به مانند؟].

قرآن، درباره آنان که به حسنات و سیّئات اخلاقی عالمند، ولی عمل به علم خود نمی‌کنند، می‌فرماید:

[یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَخُونُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ وَ تَخُونُوا أَماناتِکُمْ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ] «2».

ای اهل ایمان! [با فاش کردنِ اسرار و جاسوسی برای دشمن] به خدا و پیامبر خیانت نکنید و به امانت‌های میان خود هم خیانت نورزید، در حالی که می‌دانید [خیانت، عملی بسیار زشت است.].

این بود قسمتی از آیات قرآن که پرده از چهره زشت عالمان هوی‌پرست برمی‌دارد و آنان را در تمام جوانب حیات منشأ فساد می‌داند.

وقتی انسان به خصوص کسی که اهل علم است، در این آیات دقّت می‌کند، خود را ملزم می‌بیند که به خاطر بندگان خدا علم و دانش خود را از آلوده شدن به هوای نفس حفظ کند که وقتی علم محکوم هوا گردد، از انسان درنده‌ای ساخته می‌شود که نظیرش را در حیوانات نیز کم‌تر می‌توان یافت، در این زمینه روایات بسیار مهمّ و مفصّلی رسیده که به آن روایات با توضیح و تفسیر بیش‌تر در شرح باب شصت و دوّم کتاب «مصباح الشریعة» اشاره خواهد شد.

عارف وارسته، صفای اصفهانی درباره آنان که از هوا و هوس گذشته و جز به

---

(1)- آل عمران (3): 71.

(2)- انفال (8): 27.



خدا دل نبستند، می‌گوید:

کسی که بنده عشق است جاه را چه کند — مقیم خلوت خورشید ماه را چه کند

نشسته بر سر خاك است و چرخ زیر قدم — گدای میکده اورنگ شاه را چه کند

کشد سر ار فکند عرش سایه بر سر او — سر برهنه زهستی کلاه را چه کند

و در غزل پرمایه دیگری چنین سروده:

آنان که دم ز دولت فقر و فنا زنند — بر پادشاهی دو جهان پشت و پا زنند

مستان یار کوس انا الباقی آشکار — منصوروار بر سر دار فنا زنند

با پای سیر وادی هستی کنند طی — با دست دل دَرِ حرم کبریا زنند

با برق عشق خرمن تن را کنند خوار — با تیغ کار گردن کبر و ریا زنند

قومی که دم زنند ز توحید ذات عشق — قول الست را به حقیقت بلا زنند

گر بگذرند اهل طریقت به کوی فقر — ما را به دست دل در دولت‌سرا زنند«1»

عالمان اسیر هوی و جهان رو به فساد

قرن هیجدهم تا امروز را که در قرن بیست و یکم میلادی هستیم باید به جای این که قرن علم و تمدّن و تکنیك و صنعت و قرن اتم و فضا بنامیم، قرن فساد و انحطاط و قرن سقوط و شقاوت بدانیم.

بلایی که عالمان علوم ظاهر و اندیشمندان مادّی به سر انسان در این دو قرن آورده‌اند، در تاریخ حیات بشر بی‌سابقه است؛ در حالی که اینان می‌توانستند با این همه اکتشاف و اختراع نردبانی برای رسیدن به عالم معنی درست کنند و با پی بردن به این همه اسرار محیّر العقول در عالم طبیعت، بشریّت را آن چنان با خدا و راه او

---

(1)- صفای اصفهانی: 219.

آشنا سازند که سفره عدل و حکمت در سراسر زمین پهن شود، در صورتی که از این همه علم و دانش نتیجه عکس گرفتند و با غرور تکبّری که پیدا کردند، جهان و انسان را غرق در فساد نمودند!!

صاحب کتاب «اصول اساسی فن تربیت» که خود مدّت زیادی در غرب زندگی کرده، در این موضوع با کمال حریّت اظهارنظر کرده و عالمان علوم مادّی را در سراسر اروپا و آمریکا دچار هوای نفس و رذایل اخلاقی معرّفی نموده و از آنان به عنوان منشأ بسیاری از مفاسد یاد کرده است؛ او در این زمینه می گوید:

وظیفه اساسی فنون و علوم طبیعی مادی و مثبت، عبارت از پیروی دو مقصد بزرگ بوده و می‌باشد.

مقصد نخستین: این است که به وسیله کشف کردن قوّه‌ها و قانون‌های طبیعت، آنها را در را رفع احتیاج‌های مادّی زندگی بشر به طوری کارآمد سازد که مردم مجبور نشوند بیش‌تر اوقات و عمر خود را مانند انسان‌های ابتدایی وحشی برای تهیّه خوراك و پوشاك و نشیمن صرف کنند، بلکه کم‌ترین قسمت وقت ایشان برای این کار کافی بیاید و بقیّه اوقات خود را برای کسب معلومات و پروردن احساسات لطیفه و بهره یافتن از آثار و صنایع ظریفه و تغذیه روح با حقایق بزرگ علمی و عقلی بسر برند تا هرچه زودتر بتوانند در آغوش آسایش و رفاه و امن و امان، مراحل بی‌شمار ترقّی و تکامل را بپیمایند.

مقصد دوّم: این علوم و فنون و هم چنین وظیفه اساسی آن‌ها این بوده و می‌باشد که به وسیله کشف کردن حقایق و قوانین و احکام نسبی که در عالم طبیعت و انسان حکمرانند، روح انسانی را به درك حقیقت مطلق بی‌چون و به فهم احکام و قوانین باطنی و معنوی عالم خلقت نزدیك‌تر و آشناتر سازند و به عبارت دیگر به وسیله نشان دادن عظمت و قدرت‌های مادّی طبیعی که همه فانی و تغییر



پذیرند، راهی به قدرت و عظمت فناناپذیر عوالم علوم معنوی و روحی پیدا کنند و در دل‌های مردم حسّ ستایش و تعظیمی نسبت به آن عوالم و حقایق بیدار سازند و شهدی از حظوظ آن حقایق عالیه به کام ارواح و نفوس افراد بشر بچشانند.

حالا به اندك تعمیق نظر می‌توان دریافت که چگونه این فنون از ایفای این دو وظیفه و مقصود اساسی خود عاجز مانده و اسباب ورشکستگی خود را فراهم آورده‌اند، به طوری که در زیر به شرح اجمالی آن می‌پردازیم.

اوّل: فنون طبیعی مادّی به وسیله اختراعات و ترقّیات تکنیکی، احتیاج‌های مادّی زندگی مردم را به اندازه‌ای افزوده‌اند که امروز مرد متوسّط و کاسب در ممالك متمدّن اروپا همه اوقات روزانه خود را برای رفع این احتیاج‌ها به کار می‌برد و با یك کوشش خستگی‌ناپذیر کار می‌کند، ولی با وجود این نمی‌تواند یك زندگی متوسّط را بی‌رنج و درد فراهم سازد.

وضع زندگی طبقه کارگران ملت‌های متمدّن اروپا و آمریکا نمونه خوبی است برای نشان دادن این حال؛ زیرا در آنجا می‌بینیم که چگونه این مردم شب و روز مانند اسرای بدبخت در قرون گذشته، سخت‌ترین و مهلك‌ترین و خوفناك‌ترین کارها را به عهده می‌گیرند و بجا می‌آورند و با وجود این فداکاری و قربانی ساختن بهترین ایام و ساعات جوانی و زندگی، نه یك آسایش و زندگی مرفّهی دارند و نه اطمینان به فردای خود، یعنی به این که آیا این زندگی حیوانی که دارند برای فردا تأمین شده است یا نه!!

این همه قانون‌ها و نظام‌ها و وسایل تأمین معیشت و حفظ حقوق، مانند بیمه‌ها و اتّحادیّه‌ها که برای تهیه آسایش کارگران وضع شده، چون همه از روی ضرورت و بدون فیض و برکت یك محبّت قلبی و یك حسّ بشر دوستی به وجود آمده از این‌رو هرگز به تسکین آلام و مصائب مادّی و روحی این طبقه از مردم کافی نمی‌آید.

عرفان اسلامی، ج2، ص: 319

دوّم: علمای فنون طبیعی و علوم مادّی به جای این که به وسیله کشف کردن حقایق و قوانین علمی در طبیعت، نوع انسان را به حقایق و فضیلت و به عوالم مافوق بشر راهنمایی و دلالت کنند، اوّلًا: کشفیّات و اختراعات فنّی خود را مدار افتخار و مایه غرور و تکبّر خود قرار داده، منکر حقایق عالی‌تر و علوم معنوی گشته، تصوّر نمودند که علم، فقط همان است که ایشان دارند و حقیقت تنها در نزد ایشان و در معلومات ایشان موجود است.

ثانیاً: به محض کشف نمودن قانون طبیعی نشو و ارتقاء و تکامل، چنان که داروین نشان داده است، تصوّر کردند که هرچه هست همه مادّه است، جز مادّه چیزی و عنصری و جوهری و روحی موجود نیست و همین ماده است که خود به خود ترکیب و تشکّل یافته صورت‌های مختلف به خود می‌گیرد و به وسیله حرکت ذاتی که در طبیعت است این همه عوالم و حالات متنوّع را به وجود می‌آورد، بنابراین نه خدایی و نه روحی و نه عوالم دیگری وجود می‌تواند داشته باشد؛ زیرا که احتیاج به آنها نیست!!

بدین قرار احساسات مذهبی و اخلاقی و اعتقاد و ایمان به آفریدگار و حیات جاودانی و وجود روح انسانی و ابدیّت و بقای او را از دل مردم عوام و توده کارگران [و بیش‌تر مردم دنیا] بیرون کردند.

این گروه بدبخت نیز از آن روز در ساعت‌های تلخ زندگی و در هنگام مصیبت‌ها و دردها و ناخوشی‌ها و گرسنگی‌ها و بیکاری‌ها و انقلاب‌ها و هزاران رنج‌های مادّی و اجتماعی که خود آن پیشوایان علمی و فنی تولید نموده و می‌نمایند، محروم از هرگونه تسلّی و امید و توکّل و ایمان و قوّت دل مانده، عذاب دوزخ را در همین جهان هم می‌چشند و در دل خود حسّ زهرناك بغض و عداوت و حسد و کینه نسبت به طبقه ممتاز و مرّفه الحال و صاحبان ثروت و پول و سرمایه می‌پرورند.

عرفان اسلامی، ج2، ص: 320

بدین ترتیب این علمای فنون طبیعی و این مروّجان ترقّیات فنّی و تکنیکی دانسته و یا ندانسته قوّه‌های روح‌بخش و قدرت‌های فراوان روحی را از دست مردم بیچاره گرفته و به جای آن، احساسات حیوانی و نفسانی را مانند حسّ شهوت و کین و خودخواهی و غارت و بدکاری و بی‌لجامی و بی‌دینی و خداشناسی و مادّه‌پرستی را در دل‌های ایشان تیزتر و شعله‌ورتر ساختند.

سوّم: از روی اکتشاف پاره‌ای قوانین طبیعت و رموز حیات در موالید سه‌گانه و در زندگی انسان و در نتیجه موفق شدن به وسیله آزمایش‌ها و عملیات مادّی به اختراع بعضی اسباب و آلات تکنیکی و مکانیکی، ارباب علوم و فنون مادی بدین خطا افتادند که تصوّر نمودند، هوش و ذکاوت و عقل ناقص، یگانه میزان حقیقت و یگانه منبع معرفت می‌باشد!!

آنان این عقل ناقص بشر را مظهر همه‌گونه قوت و قدرت خالقه پنداشتند و مدرکات و اکتشافات او را حقایق مطلقه انگاشتند، نجات ملّت‌ها و نوع بشر را در پیروی از احکام و اوامر این عقل ناقص کوتاه‌بین دانسته و خود را پیشوایان حقیقی و نجات دهنده بشر قلمداد کردند.

در نتیجه، این کبر و غرور نفسانی، منکر لزوم و ارزش ادیان و اخلاق فاضله گشته، دین را تریاك عوام و اخلاق را دام فریب و ایمان و وجدان را افسانه و رمّان شمردند.

این تعلیمات و عقاید خانه برانداز که مردم عوام و به خصوص جوانان بی‌تجربه و خام را فریفته خود ساخت، طوری در دل‌های فرزندان قرن نوزدهم و بیستم ریشه دوانید و جای گرفت که امروز نتیجه مخرّب و وحشتناك آن را در همه‌جا با کمال حیرت و تأسف باید تماشا کرد.

عقاید و تعالیم مادّه‌پرستانه سه مذهب علمی و فلسفی که عبارت از داروئیسم

در انگلستان و پوزیتیویسم در فرانسه و مارکسیسم در آلمان باشد، دست به هم داده زمینه اوضاع امروزی در قرن نوزدهم و بیستم فراهم آوردند و اسباب احتضار تمدّن غرب را تهیّه نمودند.

آنان با بیان این مذاهبِ [به اصطلاح] علمی و فلسفی، عقل ناقص بشر را به جای قوّه ایمان و محبّت به تخت سلطنت نشانده و مانند عبده اصنام مردم را به پرستش آن واداشتند و گوساله سامری یعنی زر را مقصود و معبود خود قرار دادند.

این است که امروز تمدّن غرب، یك معبد پرستش طلا و مادّه گشته است و هر فردی جمع کردن سیم و زر را تکلیف و یگانه وسیله نجات می‌شمارد و حیات خود را عبارت از کسب سیم و زر به هر وسیله نامشروعی باشد می‌داند و فدا کردن عفّت و شرافت و حمیّت و ناموس را در این راه نه تنها نشانه هوش و ذکاوت و عقل، بلکه عین شهامت و شجاعت و عبادت می‌پندارد «1».

### بانیانِ جنگ‌های صلیبی

وقتی در موضوع جنگ‌های صلیبی، با کمال دقّت و بی‌طرفی، به بررسی می‌پردازیم، می‌بینیم جنگ‌های صلیبی که محصولی جز ریخته شدن خون میلیون‌ها بی‌گناه و خرابی هزاران مسکن و مأوا و به غارت رفتن اموال میلیون‌ها مظلوم و سوختن و خاکستر شدن کاشانه و اثاث مردم نداشت، بر هیچ منطق و فلسفه الهی و اجتماعی استوار نبود، بلکه ریشه و علّت آن هوی‌پرستی یك عالم مسیحی و پاپی خائن بود!!

او ادّعا داشت که تربت عیسی در دست مسلمانان است و از مسلمانان تعبیر به

---

(1)- اصول اساسی فن تربیت: 207.



کفّار کرد و قیام مسیحیّت را که به اصطلاح او مؤمن بودند علیه کفّار یعنی مسلمانان برای نجات تربت عیسی واجب دانست!! و مسیحیان هم به فتوای او و اربابان بعدی نسبت به مسلمانان از هیچ جنایتی فروگذار نکردند.

در حالی که می‌دانست قرآن مجید، کتاب آسمانی مسلمانان، از مریم به عنوان دارنده مقام عصمت و از عیسی مسیح به بهترین صورت یاد کرده و حتّی کشته شدن عیسی را با کمال صراحت نفی نموده و هیچ دلیلی برای کشته شدن عیسی در اختیار مسیحیان نیست و قبری که برای عیسی در بیت المقدس ادّعا می‌کنند ریشه و اصل ندارد، ولی از باب هوس و هوی‌پرستی و به خاطر حفظ ریاست پوشالی و بدست آوردن مال و منال، تحت پوشش نجات قبر عیسی فتوای ریخته شدن خون مسلمانان و به غارت رفتن اموالشان را صادر می‌کند!! بدون شك بازگو کردن تمام جوانب جنگ‌های صلیبی کتابی جداگانه می‌خواهد، در این قسمت که ضرر علم آلوده به هوی مورد بحث است، فقط به اقرار جنگجویان وحشی مسیحی با استناد به نوشته‌های آلبرماله که خود یك فرد مسیحی است اکتفا می‌شود.

او می‌نویسد: پاپ اوربن دوّم که فرانسوی بود، مجمعی در کلرمون منعقد نموده مشغول اصلاح امور اهل علم فرانسه بود، روز 28 نوامبر 1095 که باید مجمع ختم شود، با حضور جمع کثیری از روحانیون و امنای دین و سرکردگان مرکز و جنوب فرانسه شرحی از صدمات زوّار ارض اقدس بیان کرده امت نصاری را دعوت نمود که اسلحه بردارند و تربت عیسی را نجات دهند ...

بعد از خاتمه مجمع کلرمون، پاپ در مرکز و جنوب فرانسه به گردش پرداخت، مردم را به جنگ ترغیب می‌کرد و ضمناً به عموم اسقف‌ها نامه کرده آن‌ها را دعوت نمود که برای جنگ صلیب به وعظ بپردازند و دیگران را نیز به وعظ وادارند، ضمناً وعده داد که هرکس در اردوکشی شرکت کند تمام معاصی و گناهانش بخشیده

عرفان اسلامی، ج2، ص: 323

و آمرزیده خواهد شد و مادامی که اردوکشی خاتمه نیافته زن و فرزند و دارایی‌اش از تعرّض مصون و در امان دیانت خواهد بود.

یکی از یاران پرشور پاپ در شمال فرانسه راهبی بود اصلًا از حوالی آمین موسوم به پطروس و ملقّب به ناسك؛ راهب مزبور از هرجا گذر کرد شور بزرگی برای جنگ صلیبی درانداخت.

بنابه روایت گیبر دونوژان، حکّام و سواران جنگی هنوز در باب تدارك سفر رأی می‌زدند که فقرا به شوق و شعف به تهیه و تدارك پرداختند، همه‌کس خانه و مُوِستان و مایملك خود را انداخته یا آن‌ها را به ثمن بخس می‌فروخت و به وجد و سرور عازم می‌شد.

آنچه را که می‌دیدند به کار سفر نمی‌رود به عجله تمام پول می کردند، فقرا گاو خود را مانند اسب نعل کرده به ارّابه می‌بستند و آذوقه و فرزندان خردسال خود را بر ارابه نهاده از دنبال خود می کشیدند، اطفال خردسال به هر محکمه یا خانه‌ای که می‌رسیدند، می‌پرسیدند: بیت المقدس اینجاست؟!!

هنوز از دعوت اوربن دوّم در کلرمون سه ماه نگذشته بود، که یك دسته چهل پنجاه هزار نفری از زن و مرد از جا کنده شده به هدایت پطرس ناسك و سواری جنگی موسوم به گوتیه بینوا به راه افتاد و چون از رود رن گذشت، دسته دیگری شبیه به آن از زوار آلمان به وی ملحق شدند، این عدّه برای گذران خود هرجا می‌رسید غارت می کرد و انواع ظلمها را مرتکب می شد.

در هر صورت قشون صلیبی پس از طی جاده‌های طولانی و جنایات بی‌شمار به بیت المقدس رسید و پس از مدّتی وارد شهر شده خون‌ریزی سختی به پا کرد!!

گود فروآدوبویون به پاپ نوشت: اگر می‌خواهید بدانید با دشمنانی که در بیت المقدس به دست ما افتادند چه معامله شد، همین قدر بدانید که کسان ما در رواق

عرفان اسلامی، ج2، ص: 324

سلیمان و در معبد در لجّه‌ای از خون مسلمانان می‌تاختند و خون تا زانوی مرکب می‌رسید!!

عموم روایات بر قتل عام شهادت می‌دهد، تقریباً در آن ناحیه ده‌هزار مسلمان در معبد قتل عام شد و هرکس در آنجا راه می‌رفت تا بند پایش را خون می گرفت!

از کفّار هیچ‌کس جان نبرد و حتّی زن و اطفال خردسال را هم معاف ننمودند، پس از کشتار نوبت به غارت رسید، کسان چون از خون‌ریزی سیر شدند به خانه‌ها ریختند و هرچه به دستشان افتاد ضبط کردند، هرکس چه فقیر چه غنی به هرجا وارد می‌شد، آن را ملك طلق خود می‌دانست و این رسم چنان ساری بود که گویی قانونی است که باید مو به مو رعایت شود!! «1»

محاکم تفتیش عقاید

به موازات رشد عقلی انسان، علم در همه جوانبش در حال پیشرفت بود، عقلا و دانشمندان، برای کشف حقایق به تکاپو افتاده بودند؛ اروپا طبق نظریه محقّقین خود آن‌ها با اثرگیری از علوم اسلامی، در راه تحقیق مسائل علمی افتاده بود، ولی

پیشرفت دانش به صلاح کلیسا و اربابانش نبود؛ زیرا بیداری ملّت‌ها، به حکومت شیطانی‌شان- که زیر پرده دین پنهان شده بود- خاتمه می‌داد. پاپ‌ها و کشیشان چندی پس از عیسی به کتمان حق عادت کرده بودند و تحریف حقایق طبیعت دوّم آنان شده بود، اینان به هنگام ظهور اسلام هم، از این دو جنایت فروگذار نبودند، به وقت حرکت علمی اروپا، بنا گذاشتند با علم و عالم به مخالفت برخیزند و هرچه را مطابق کتب دینی تحریف شده خود ندیدند نابود کنند؛ اگر کتمان حق و تحریف

---

(1)- تاریخ قرون وسطی: 2/ 250.



حقایق در کار نبود، مخالفت با علم هم پیش نمی‌آمد و وضع تاریخ غیر از این بود، آنها باعث شدند که چهره دین به طور مطلق مورد نفرت قرار بگیرد، آنها اکثریّت مردم روی زمین را به مسئله خدا و قیامت و اخلاق بدبین کردند و اسلام هم در بین مسلمانان از خطر و جنایت آنان درامان نماند؛ آنها کاری کردند که در دنیا وانمود شد دین با علم و پیشرفت و تمدّن مخالف است؛ این عقیده که محصول مظالم کلیسا بود به ممالك اسلامی هم سرایت کرد و جامعه اسلامی را از اسلام دور کرد، مسلمانان هم تصوّر کردند راه رسیدن به تمدّن جدایی از دین است؛ گرمی و حرارت این عقیده به آنان اجازه نداد که فکر کنند، کدام دین مانع علم و پیشرفت است، دین خالص یا دین تحریف شده.

اسلام-/ که به طور خالص در قرآن و روایات صحیح منعکس است-/ علّت بیداری، علم، استقلال، آزادی، شرف، آبرو، خیر دنیا و آخرت است، ولی دین تحریف شده به طور صددرصد مانع ترقّی و پیشرفت و بلکه علّت بدبختی است!!

ولی پاپ‌ها و کشیش‌ها به غارت، شهوت، حکومت، خیانت و پلیدی خو کرده بودند، هوی بر آنان حاکم بود، هوس‌پرستی دین آنان بود و به فرموده قرآن معبود، معشوقی جز هوی نداشتند، با این که عالم به بعضی از حقایق بودند، ولی هوی مانع از این بود که بتوانند به علم خود عمل کنند!!

به خاطر هوی و هوس به برپا شدن محاکم تفتیش عقاید دستور دادند و به عنوان نماینده خدا و مالك رقاب عباد الهی، بیداران و صاحبان علم را به محاکمه کشیده و به خاطر این که علومشان با کتب مذهبی تحریفی و عقاید کلیسا موافق نبود محاکمه و محکوم کردند.

در کتاب «رویدادهای مهمّ تاریخ» جهان آمده است:

بزرگ‌ترین بدبختی در آن روزگار غم‌آلود و ترسناك این بود که انسان از شکنجه



انسان غرق شور و شعف و نشاط می‌شد، انسان عطشی فوق‌العاده برای کشتن انسان در وجود خود احساس می‌کرد.

آیا انسان ممکن است اسیر و گرفتار شادی‌ها باشد و آیا ممکن است این شادی‌ها را با دیدن انسان دیگری در غل و زنجیر دو چندان کند؟

آیا ممکن است آیین (به اصطلاح) مذهبی طریق کشتار و خونریزی را به بشریّت بیاموزد و دانشمندان و متفکّران را در میان شعله‌های سوزان آتش با تشریفات خاصّی بسوزاند؟

خمیرمایه نانی که پاپ در دوره انگیزیسیون به مردم پیشنهاد کرده بود این بود که افکار آن‌ها مانند موم باید در دست کشیشان کلیسا باشد.

مارسل کاشن می‌نویسد:

در دوره انگیزیسیون پنج میلیون تن انسان را به اتّهام فکر کردن و نپذیرفتن فرمان پاپ به صلیب کشیدند، تنها سال‌های 1481- 1499 به دستور دادگاه‌های تفتیش عقاید 1020 نفر را زنده در آتش افکندند و 6860 تن را شقّه کردند و 97023 نفر را آن قدر زجر دادند تا زیر ضربات شکنجه شلّاق، دنیا را وداع گفتند؛ مردم را دسته دسته به اتّهامات واهی دستگیر و سنگسار می‌کردند.

ولتر نویسنده فرانسوی حق داشت که بگوید:

آیین اسلام وجود خود را به حدّ اعلای انسانیّت و جوانمردی‌های بنیان‌گذارش مدیون است، در صورتی که مسیحیان با شمشیر و زجر و آتش، دین خود را تحمیل کرده‌اند!!

کاس مینسکی در کتاب «تاریخ قرون وسطی» نوشته است:

در اسپانیا اعدام رافضیان (مخالفان کلیسا) به جشن رسمی مبدّل می‌شد و نام (آوت دافه) یعنی کار عقیده به خود گرفت. سوزاندن رافضیان در میدان‌های شهر



و در حضور دربار پادشاه اشراف و شهریان انجام می‌گرفت، در این مراسم روحانیون کلیسایی در حالی که آوازهای مذهبی می‌خواندند، به صحنه می‌آمدند و محکومین را به سوی جایگاه اعدام می‌بردند.

غالباً اعدام دسته‌جمعی صورت می‌گرفت. ترك مادام مفتّش عقاید که به هنگام ریاست بر کرسی انگیزیسیون هشت هزار نفر از کفّار و مرتدّان را به آتش انداخت، شهرت مخوفی کسب کرده است.

دیوان تفتیش عقاید در فرانسه به فرمان پاپ گرگوار نهم، شروع به کار کرد و مدّت هیجده سال مردم جنوب فرانسه در ترس و وحشت زندگی می‌کردند.

پاپ مأمورانی به نواحی مختلف جنوب اعزام کرد و به آن‌ها اختیارات تام عطا کرد تا هرکس را مظنون بدانند به حبس محکوم کنند، اگر متّهم انکار می‌کرد، از او با شکنجه‌های مخوف و طاقت‌فرسا اعتراف می‌گرفتند، اگر در پایان اعتراف، متّهم توبه می‌کرد، به مجازات محکوم می‌شد؛ ولی اگر حاضر به انجام مراسم توبه نمی‌شد، یا آن‌که قبلًا توبه کرده و توبه را شکسته بود، به دستور نمایندگان پاپ زنده در آتش می‌سوخت.

در زمان سن‌لویی یکی از کسانی که در شامپانی مأمور تعقیب مظنونین بود، دستور داد که در یك جلسه 183 نفر کافر را سوزاندند.

شب بارتولومی یکی از شب‌های بسیار آشفته تاریخ است، در این شب هزاران زن و مرد و کودك به خاك و خون غلتیدند، تصویر زنده‌ای از این شب وحشتناك در نوشته‌های مورّخان نقش بسته است.

در این شب مخوف، کاتولیك‌های فرانسه عزم جزم کردند به زندگی مخالفان خود (کالوینیزم‌ها) خاتمه دهند. آنان در این شب به ناله پیرزنان، گریه کودکان و استغاثه مادران گوش نمی‌دادند، حکم تکفیر و کشتار مخالفان صادر شده بود



و انسان وقتی فجایع آن شب را مطالعه می‌کند بی‌اختیار با خود می‌گوید:

قلب بشر از چه جنون وحشیانه‌ای آکنده است؟ و این است ماجرای مخوف در شب بیست و سوّم و بیست و چهارم اوت در عرفه، روز سن بارتلمی نوای شوم مصیبت از تمام ناقوس‌های پاریس طنین افکند؛ با این علامت قتل عام هوگنوها که در خواب غافلگیر شده بودند آغاز شد، جنگ در روزهای بعد ادامه یافت و به ولایات کشیده شد، بنا به تخمین معاصران در این واقعه بیش از سی‌هزار تن کشته شدند.

قتل عام هوگنوها و سوختن خانه‌های آن‌ها و غارت اموال سه روز ادامه داشت، کوچه‌ها از اجساد مردان، زنان و کودکان پوشیده بود!!

پاپ رم از شوق به هیجان آمد و دستور داد به شکرانه پیروزی بر کافران، رم را آذین بندند و چراغان کنند!! «1» آیا شما، پاپ‌ها، کشیشان و اسقف‌هایی را که به چنین جنایات فتوا می‌دادند و به خاطر کشته شدن و سوختن هزاران زن و مرد و کودك واقعاً بی‌گناه و نابود شدن صدها دانشمند، دستور چراغانی و آذین‌بندی می‌دادند، بی‌سواد می‌دانید؟

به طور قطع جواب منفی است؛ آن‌ها به فرموده قرآن هم عالم به تورات و انجیل بودند و هم می‌دانستند حق با مردم است؛ ولی علم آن‌ها پوشیده از هوی بود، به همین خاطر امام صادق علیه السلام در روایت مورد شرح می‌فرمایند:

علم باید از هوی خالی باشد.

عالمان هوی‌پرست، اساس حکومت بنی‌امیه

کسی نیست که بنی‌امیه را از پلیدترین چهره‌های ننگین بشری نداند؛ کسی

---

(1)- رویدادهای مهم تاریخ جهان: 206.



نیست که از جنایات و مظالم این وحشیان خطرناك خبر نداشته باشد؛ کسی نیست که نداند، بنی‌امیه مسیر قسمت مهمّی از تاریخ حیات بشر را از پاکی به ناپاکی منحرف کردند؛ کسی نیست که نداند، عزیزترین چهره‌های پاك تاریخ به دست این جانیان به فجیع‌ترین وضعی کشته شدند و یا در سیاه‌چال‌ها، از شدت شکنجه و رنج قالب تهی کردند!

معاویه پایه‌گذار حکومت اموی، با تکیه بر عالمان هوی‌پرست، خود را مسلمان جا زده بود و تمام جنایات خود را در پوشش فتواهای عالمان کثیف و پستی هم‌چون سمرة بن جندب و ابوهریره تصحیح می‌کرد و به محض این‌که بر اثر مظالم و خیانت‌هایش، مورد سؤال مسلمانان قرار می‌گرفت، از آن‌گونه عالمان برای تبرئه خود کمك می‌خواست؛ آن‌ها هم با گرفتن اندکی رشوه به عنوان این‌که سال‌ها در مصاحبت رسول اکرم صلی الله علیه و آله بودند، احادیثی برابر با مذاق حکومت معاویه و برای پاك کردن او از قول پیامبر صلی الله علیه و آله جعل می‌کردند و به خورد توده مردم که از خط تحقیق و علم جدا بودند، می‌دادند و با استفاده از ایمان مردم به پیامبر صلی الله علیه و آله، این‌چنین وانمود می‌کردند که معاویه کارهایش بر طبق اصول اسلام و سنّت رسول اللّه صلی الله علیه و آله است و از همین راه بود که پایه‌های حکومت اموی، به عنوان حکومت مذهبی و جانشینی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله محکم و استوار می‌شد و با تکیه بر آن عالمان هوی‌پرست بود که هر جنایتی خواست، خود و دودمانش مرتکب شدند، جنایاتی که از نظر کمیّت و کیفیّت در تاریخ سابقه ندارد. راستی اگر گفته شود آلودگی آن عالمان از معاویه بیش‌تر بود و عذاب آنان در قیامت سخت‌تر خواهد بود، سخنی به گزاف گفته نشده است.

رشوه دادن معاویه، برای جعل حدیث از قول پیامبر، آن هم در جهت استحکام پایه‌های حکومت اموی در جامعه و کوبیدن بهترین عباد خدا، آن قدر بالا گرفت که

عرفان اسلامی، ج2، ص: 330

پس از سمره و ابوهریره، عدّه‌ای بی‌کار و شکم‌پرست به فکر جعل حدیث افتادند و از این راه به نان و نوایی رسیدند. جعل حدیث از قول پیامبر صلی الله علیه و آله و پخش آن در میان مردم پس از مدّتی، شناخت اسلام راستین را با مشکل عجیبی روبرو کرد!!

بیداران راه خدا، با راهنمایی قرآن و ائمه طاهرین، برای بازشناساندن اسلام محمّدی، از اسلام اموی چه رنج‌ها که نبردند، چه زندان‌ها که نرفتند، چه شکنجه‌ها که نشدند و چه شهدای والا مقامی که تقدیم مکتب پاك اسلام نکردند!!

راستی اگر ایستادگی امامان شیعه و یاران با وفای آنان نبود، احدی تا قیامت موفّق به یافتن اسلام صحیح نمی‌شد.

منصفین اهل سنّت عقیده دارند که گرچه نویسندگان شش کتاب اصولی اهل سنّت برای بازشناساندن احادیث صحیح رنج زیادی بردند؛ باز در همین کتب، احادیثی یافت می‌شود که با اصول اسلام راستین موافق نیست و دست آلوده جعل حدیث از آن‌ها پیداست.

سه نفر از علمای اولیّه اهل سنّت، که صاحب سه کتاب از شش کتاب معروفند، برای تهذیب احادیث مورد قبول خودشان زحمت زیادی کشیدند!!

محمّد بن اسماعیل بخاری (194- 256 ق)، هزار شب تا صبح بیدار ماند تا توانست از میان 600 هزار حدیث 591000 حدیث را مردود کرده و تنها نه هزار حدیث انتخاب کند و با آن نه هزار جامع خود را نوشت!!

مسلم بن حجاج قشیری (متوفّای 261) از 300 هزار حدیث 293 هزار آن را کنار زد و تنها هفت هزار حدیث برای نوشتن کتاب صحیح خود انتخاب کرد!!

احمد بن حنبل (متوفّای 241) با زیر و رو کردن یك میلیون حدیث 960 هزار

عرفان اسلامی، ج2، ص: 331

آن را مردود دانست و چهل هزار آن را قبول کرد و مسند خود را به وجود آورد «1».

مهم اینجا است که وقتی شیعه احادیث مورد قبول این کتب اهل سنّت را با شرایط الهی و قرآنی خودش به میزان سنجش می‌کشد، چیزی به عنوان خبر و حدیث صحیح و مورد قبول جز قسمتی خیلی محدود باقی نمی‌ماند و از همین مرحله شما حساب کنید ببینید، به دست عالمان هوی‌پرست چه بلاها به سر اسلام آمده است؟!!

آنان با جعل آن همه حدیث، از چهره معاویه که بویی از اسلام نبرده بود یك مسلمان راستین و یك انسان لایق جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله ساخته بودند!! و او را در کلیه برنامه‌هایش مجتهدی اسلامی معرفی نموده و می‌گفتند: اگر هم خطایی از او سربزند در اجتهاد اشتباه کرده و خطای در اجتهاد در پیشگاه خدا گناه و عیب نیست!

جرج جرداق لبنانی در «صوت العدالة» می‌نویسد:

بهترین فردی که اخلاق و مشخّصات بنی‌امیه را مجسّم می‌کند، معاویه فرزند ابوسفیان است.

اوّلین مطلبی که از صفات معاویه به هنگام بررسی دقیق از اخلاق او به دست می‌آوریم، این است که بویی از انسانیّت و اسلام به مشامش نخورده است.

اگر ما اسلام را انقلابی علیه اکثر رسوم و عقاید گذشته عرب بدانیم که از جمله آن‌ها- سودجویی، کار برای نفع شخصی، مردم را ساز و برگ جنگ دانستن، ملّت

(1)- به ترجمه بخاری ابن خلکان: 1/ 455 و فهرست ابن ندیم: 230 و ابن خلّکان: 2/ 91 و ابن ندیم: 231 و ابن خلّکان 1/ 17 و فهرست: 229 مراجعه کنید.



را سرچشمه قدرت و ثروت برای صاحبان نفوذ و مال شمردن، می‌باشد- در این صورت باید به طور جزم بگوییم که معاویه هیچ ارتباطی با اسلام نداشت!!

از طرف دیگر، اگر اسلام را آیینی بدانیم که به اوامر و نواهی خود می‌کوشد، تا اخلاق فردی و روش شخصی را مستقیماً اصلاح کند و می‌کوشد که افراد اجتماع را از راه ارتباط با خدا و ترساندن کافرین از آتش و بشارت مؤمنان به بهشت، افرادی شایسته نماید، برای ما این مطلب یقینی می‌گردد که معاویه هیچ ربطی به اسلام نداشته است.

معاویه آن گاه که بُسر بن ارطاة را به مدینه می‌فرستد که علیه علی علیه السلام اخلالگری کند این توصیه را سرمایه راه او قرار می‌دهد:

به سوی مدینه روانه شو، مردم را متواری کن، به هرکس برخوردی او را بترسان، اموال کسانی را که از دستورات ما اطاعت نمی‌کنند غارت کن.

و وقتی سفیان بن عوف غامدی را به عراق برای مخالفت با علی علیه السلام می‌فرستد، این جملات را توشه راه او قرار می‌دهد:

ای سفیان! حمله‌های ما به عراق، رعبی در دلشان ایجاد می‌کند و علاقمندان ما را خوشحال می‌سازد و افراد ترسو را برای ما جلب می‌کند، هرکه را هم‌عقیده خود نیافتی به قتل برسان، به هر مرکز عمرانی رسیدی آن را ویران کن، اموال مردم را به غارت ببر؛ زیرا چپاول کردن اموال برای مردم همانند قتل بلکه برای قلب دردناك‌تر است.

معاویه خونخوار وقتی ضحاك بن قیس فهری را برای حمله به حوزه حکومت علی علیه السلام می‌فرستد، همین دستورات را می‌دهد، ضحّاك نیز این سفارش‌ها را همانند دیگران انجام می‌دهد، غارت می‌کند، می‌کُشد و در تجاوز و افترا فروگذاری نمی‌کند. بعضی می‌گویند: معاویه مرد با حلمی بوده، اگر این مطلب راست است، آن قدر حلم معاویه وسعت داشت که حق زندگی مردم مصر را ضمیمه سرزمین مصر می‌کند و به عنوان هدیه مخصوص به آلوده‌تر از خودش

عمروعاص می‌بخشد!!

روش معاویه همانند روش مایکاول است و از تفاصیل جنایت‌آمیز آن شخص جنایت‌کار چیزی کم ندارد. چپاول، ایجاد وحشت، کشتار، شکنجه از سیاست‌های کهنه معاویه است؛ تطمیع، تهدید، ریختن خون نیکوکاران و آزادگان، پذیرفتن خیانتکاران و مزدوران و ستمگران از کارهای معاویه است!!

استخدام سخنگویانی که آسمان را زمین معرفی کنند و زمین را آسمان، از برنامه‌های معاویه است، حیله‌گری علیه ارزش‌های انسانی به قصد کسب و استفاده و خرید افراد سیاه‌دل برای مبارزه با حق و عدالت از روش‌های معاویه است، معاویه از افرادی خونخوار که خود را وقف خدمت او کرده بودند تقدیر می‌کرد و با آن‌ها انس می‌گرفت و خدمتشان وقتی صحیح و مورد قبول بود، که در غارت اموال مردم و سرکوب کردن آزادی‌ها و برده ساختن مردم برای زمامدار خود مهارت داشته باشند!!

تمام جنایات دوره معاویه یك طرف و مسئله سپردن حکومت برای پس از خودش به یزید یك طرف!!

هنوز ریاست او استوار نگردیده بود که شروع به ثبت رساندن ملك مردم و اموالشان، به عنوان میراث فرزند بی‌بند و بارش یزید نمود.

معاویه برای تثبیت جانشینی یزید، لباس‌های رنگارنگی که مناسب مصلحت یزید بود به خود می‌پوشید «1» و بالاخره آن جانی سگ‌باز و شراب‌خوار و قاتل را برای بعد از خودش به جان و مال و ناموس و آبروی مردم مسلّط کرد!! و آن همه جنایات خودش و جانشینی یزید را فقط با کمك عالمان هوی‌پرست انجام داد!!

---

(1)- صدای عدالت، جرج جرداق: 36.



حاکمان دیگری که پس از معاویه و یزید، روی کارآمدند، به برنامه‌های آن دو نفر عمل می‌کردند و گاهی به جنایات آنان می‌افزودند؛ عمّال بنی‌امیّه مردم را به انواع ناراحتی‌ها و شکنجه‌ها مبتلا می‌ساختند، این شکنجه‌ها ملّت‌های غیر عرب را هم می‌گرفت، بنی‌امیه غیرعرب را با کمال ذلّت و در نهایت سختی به بندگی و اسارت می‌کشیدند.

هر عربی که از روی میل حاضر نبود که گوشت و خون خود را در اختیار بنی‌امیه بگذارد به قتل می‌رسید؛ بنی‌امیه افرادی را برای دریافت مالیات بر سر مردم گمارده بودند، که بر انواع و مقدار آن بیفزایند و با شدیدترین شکنجه و سنگدلی آن را وصول کنند.

عبدالملك بن مروان در حکومت خود برای جان و مال مردم ارزشی قائل نبود، او دستور داد چاه‌ها و چشمه‌های بحرین را ویران کنند تا اهالی آن به فقر و فلاکت بیفتند و در برابر حکّام تسلیم شوند و حکومت حجاز و عراق را بدست خونخوار بی‌نظیری چون حجّاج بن یوسف سپرد!!

یزید بن عبدالملك بن مروان روزی سخت در مستی فرو رفت، در حالی که یکی از کنیزانش به نام حبابه پیش او بود، موقعی که به طرب آمد گفت: بگذارید پرواز کنم. حبابه گفت: مردم را به چه کسی می‌سپاری؟ یزید پاسخ داد: به تو!!

بنی امیه روی منبرها و در خطبه‌های نماز جمعه و در قنوت نماز، دستور اکید داده بودند که به بهترین خلق خدا وجود مقدّس امیرالمؤمنین علیه السلام دشنام و ناسزا بدهند!!

و البته حکّام بنی‌امیّه تمام این برنامه‌ها را با دلگرمی به عالمان هوی‌پرست انجام می‌دادند؛ زیرا عالمان درباری و وعّاظ سلاطین، تمام این جنایات را در نظر توده عوام اموری اسلامی و برنامه‌هایی شرعی جلوه می‌دادند!!

عرفان اسلامی، ج2، ص: 335

دقت در شرح زندگی خلفای عباسی و عمّال آنان نیز نشان می‌دهد که آن ستمگران یاغی و آن یاغیان طاغی کمتر از بنی امیه نبودند و بلکه در بعضی از موارد، بدتر از بنی‌امیه بودند؛ شما زحمت مراجعه به تاریخ را بر خود هموار سازید تا چهره آن خطاکاران پلید را آن‌گونه که بود بشناسید و عجیب این است که حکّام بنی عباس بیش از بنی امیه زیر پوشش فتوا و دستورهای عالمان اهل هوی بودند.

## جعل حدیث

بدبختی در این بود که عالمان اهل هوی، برای پیشبرد اهداف امویان و عبّاسیان هم خود جعل حدیث می‌کردند و هم به احادیثی که اسلاف خائن آنان جعل کرده بودند تکیه می‌نمودند و با پخش و شرح و ذکر آن احادیث قلّابی و دروغ، اکثریّت مردم را، که خود آنان از اسلام بی‌اطّلاع نگاه داشته بودند، نسبت به وضع بنی‌امیّه و بنی‌عبّاس تسلیم و راضی

می‌نمودند و اگر هم اعتراضی از سوی مردم می‌شد، بلافاصله توجیه می‌کردند و از این طریق بزرگ‌ترین ضربه‌ها را در مقابل دریافت دینار و درهمی ناقابل به اسلام و انسانیّت می‌زدند!!

به چند نمونه از آن احادیث ساخته شده، که به بزرگان دین نسبت داده‌اند از کتاب «عوامل تحریف» - که نویسنده‌اش یکی از بهترین و کم‌نظیرترین متخصّصین حدیث‌شناس و تاریخ‌شناس است و بزرگان شیعه و سنّی به فضل او در این زمینه اعتراف دارند - اشاره کنم:

نمونه‌ای از احادیث مجعول

اینان (برخلاف منطق قرآن و عقل) یك‌سری روایات، در معتبرترین کتب خویش از برجسته‌ترین راویان نقل می‌کنند و براساس آن می‌گویند که امام و خلیفه



مسلمانان هر کاری انجام بدهد، هر ظلم و جور و اجحاف و فسق مرتکب گردد، جایز نیست که بر روی او شمشیر کشید و با او مخالفت کرد و بر او خروج نمود.

از قول حذیفه از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند که فرمود:

«یکون بعدی أئمة لا یهتدون بهدای و لا یستنون بسنتی و سیقوم فیهم رجال قلوبهم قلوب الشیاطین فی جثمان إنس قال: قلت: کیف أصنع یا رسول الله إن أدرکت ذلك؟

قال: تسمع و تطع للأمیر و إن ضرب ظهرك و أخذ مالك فاسمع و أطع» «1».

پس از من پیشوایانی خواهند بود که بر راه من نمی‌روند، وبه روش من عمل نمی‌کنند، پاره‌ای از ایشان دل‌هایی هم‌چون دل شیاطین دارند، اگرچه به ظاهر انسانند. حذیفه می‌گوید:

گفتم: یا رسول اللّه! اگر من آن زمان را درك کردم چه عکس‌العملی نشان بدهم؟ فرمود:

شنوایی صددرصد و اطاعت مطلق، اگر او بر پشتت بکوبد و مالت را ببرد تو باید فرمان بری و گوش به دستورش بسپاری!!

از قول ابن عبّاس از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کنند:

«مَنْ رَأی مِنْ إمامِهِ شَیْئاً یُکْرِهُهُ فَلْیَصْبِرْ فَإِنَّهُ مَنْ فارَقَ الْجَماعَةَ شِبْراً فَماتَ میتَةً» جاهِلِیَّةً «2».

اگر کسی از پیشوا و زمامدار خویش چیز ناخوش‌آیندی مشاهده کرد باید صبر کند، اگر کسی از دستگاه خلافت و جمع مسلمانان پیرو آن یك وجب دور شود و بر آن بمیرد، مانند مردگان جاهلیّت مرده است!

در روایات دیگر از ابن عبّاس چنین نقل شده:

«لَیْسَ أَحَدٌ مِنَ النّاسِ خَرَجَ مِنَ السُّلْطانِ شِبْراً فَماتَ عَلَیْهِ إِلّا میتَةً جاهِلِیّةً» «3».

---

(1)- صحیح مسلم: 6/ 20 باب الأمر بلزوم الجماعة.

(2)- صحیح مسلم: 6/ 22 باب الأمر بلزوم الجماعة.

(3)- صحیح مسلم: 6/ 22 باب الأمر بلزوم الجماعة.



هیچ‌کس از حکومتی دوری نمی‌گزیند حتّی یك وجب که اگر در این حالت بمیرد، به مردن جاهلیّت و شرك از دنیا رفته است.

یکی از دانشمندان بزرگ اهل سنّت در ذیل این احادیث در بابی به عنوان «لزوم طاعة الامراء» می‌گوید:

عموم اهل سنّت یعنی فقها و محدّثین و متکلّمین می‌گویند: حاکم با فسق و ظلم و زیر پا گذاشتن حقوق مردم معزول نمی‌شود و نه می‌توان او را خلع نمود و اصولًا جایز و روا نیست که علیه او قیام شود، بلکه واجب است او را پند و اندرز دهند و از خداوند و قیامت بترسانند؛ زیرا در این زمینه احادیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله به دست ما رسیده است که ما را از خروج علیه زمامدار باز می‌دارد، خلاصه سخن این که قیام بر ضد پیشوایان و زمامداران به اجماع همه مسلمانان حرام است «1»، اگرچه فاسق و ستمگر هم باشد «2»!!

بنابراین نظر خروج بر یزید بن معاویه شراب خوار و سگ‌باز و قاتل و جانی و قیام علیه عبدالملك که سربازانش خانه کعبه را زیر منجنیق خراب می کنند و جنگ بر ضد ولید که قرآن کریم را هدف قرار می‌دهد و قیام علیه حکّام خائن بنی‌عبّاس در آن روز و قیام برعلیه حاکمان ظالم و جائر فعلی نه این که جایز نیست، بلکه حرام است!!

---

(1)- شیعه از ابتدا با تکیه بر قرآن و سنّت همه انبیا، با آن‌گونه احادیث جعلی مخالف بوده و همیشه به دستورات خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله بر ضدّ هر ستمگری قیام داشته و تا قیامت هم دارد، این جمله «به اجماع همه مسلمانان» با این که امروز چند صد میلیون شیعه علیه بیدادگری مبارزه دارد، از نوع همان دروغ‌هایی است که در احادیث جعلی از قول بزرگان دین بیان شد.

(2)- عوامل تحریف: 58.

عرفان اسلامی، ج2، ص: 338

به راستی لعنت بر این منطق باد و نفرین خدا بر جاعلین حدیث و نویسندگان و پخش کنندگان و تفسیر کنندگان و عمل کنندگانش باد.

عالمان هوی‌پرست قرن بیستم

آنان که آتش جنگ جهانی اوّل را برافروختند و میلیون‌ها انسان بی گناه را به کام آتش جنگ کشتند، از فارغ التحصیل‌های دانشگاه‌ها و دانشکده‌ها بودند!!

آنان که آتش جنگ جهانی دوّم را شعله‌ور کردند و نزدیك به سی میلیون انسان را در آتش خودخواهی و هوی و هوس خود خاکستر کرده و هزاران خانه و مدرسه و کودکستان و بیمارستان را با اهلش نابود نمودند، تحصیل کرده‌های دانشگاه و دانشکده بودند!!

آنان که از فرانسه به الجزائر رفتند و در مدّت هفت سال نزدیك به یك میلیون مسلمان را که جرمی جز طلب آزادی از شرّ استعمار نداشتند، کشتند و هزاران مرد و زن را در زندان‌ها به انواع شکنجه‌ها مبتلا کردند، پایان‌نامه تحصیل خود را از دانشگاه‌های فرانسه متمدّن و آزادی‌خواه و مبتکر منشور آزادی و حقوق بشر گرفته بودند!!!

آنان که نزدیك به چهارصد سال، از انگلستان برای غارت نزدیك به صد کشور در آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین رخت سفر می‌بستند و محرومان و مستضعفان را به جرم آزادی‌خواهی قطعه قطعه می کردند همه از دانشمندان اقتصاد، روان‌شناسی، سیاست و علوم دیگر بودند!!

قاتلان امیرکبیرها، سیّد جمال‌الدین‌ها، لومومبوها و هزاران دلسوزی که برای نجات ملّت‌های خود قیام کرده بودند، با کمال تأسّف از دانشمندان علوم مادّی و تجربی بودند!!



جنایات هولناك و غارت‌گریهای وحشتناك و ستمگری‌ها و بیدادگری‌های خطرناك این فارغ‌التحصیل‌های دانشگاه‌های دنیا، در صدها کتاب قطور، بدون شك قابل بازگو کردن نیست!!

کارگردانان دولت غاصب و خائن اسرائیل که بیش از پنجاه سال از کشتن مردم مسلمان اعمّ از زنان، مردان و کودکان و بمباران‌های ویرانگر و شکنجه‌های بدتر از قرون وسطی در زندان روی‌گردان نیستند، از فارغ‌التحصیل‌های رشته‌های گوناگون علمی از دانشگاه‌های غرب هستند!!

این جنایات باور نکردنی مخصوص به عالمان غربی نیست، اعمال کمونیست‌های شرقی و عمّالشان نشان می‌دهد که اینان هم در پایمال کردن حقوق انسان بی گناه دست کمی از غربی‌ها ندارند.

«اسرار مرگ استالین» کتاب بسیاری مهمّی است که نویسنده آن ع- آوتور خانوف، یکی از کارکنان کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی سابق بوده است.

وقتی تمام این کتاب را به دقّت مطالعه می کنیم، به این نتیجه می‌رسیم که استالین و اطرافیانش که خود را پیامبران بیدار کمونیست می‌دانستند، تنها به خاطر سوء ظن، یا به خاطر این که فلان نفر یا فلان گروه و جمعیّت، با استالین موافق نبودند، دستور قتل آن‌ها را می‌دادند و در مدّت کوتاه حکومت خود، نزدیك به بیست میلیون نفر را شبانه بازداشت و بلافاصله اعدام کردند!!

### چهره عالمان الهی

شایسته نیست که صفحات نورانی این کتاب، که بازگو کننده عرفان اسلامی است، از توضیح وضع زندگی این جانیان، سیاه شود؛ لذا به جای تشریح جنایات این عالمان هوی‌پرست، به چند نمونه بسیار روشن، از چهره‌های الهی عالمان دور

از هوی و هوس اشاره شود، تا معلوم گردد، علم وقتی در نفس و دل و جان انسان بی‌هوی جایگزین گردد، چه سود سرشاری برای دنیا و آخرت آن عالم و دیگران خواهد داشت.

## خبر گناه، سبب مرگ عالم

حاج میرزا محمّدحسین یزدی که در سال 1307 از دنیا رفت و در قسمت غربی قبرستان حافظیّه شیراز دفن شد، از علما و دانشمندان بزرگ شیعه و از زهّاد و عبّاد عالی‌قدر عصر خود بود.

او انسان خود ساخته‌ای بود، چهره پاك اعمال او نشان می‌داد که انگار هوی و هوس در او وجود ندارد، در تمام برنامه‌ها و روابط و اخلاقیّات، آداب اسلامی را مراعات می کرد.

در زمان او برای استان فارس، استانداری فرستادند. استاندار برای آشنایی با وضع استان و به خصوص شهر شیراز، در روز پنج‌شنبه از بزرگان قوم و رؤسای اصناف، در باغ حکومتی دعوتی به عمل آورد، عدّه‌ای از سران بازار شیراز که لباس و چهره آنان از همه مذهبی‌تر بود نیز در آن مجلس شرکت داشتند، پس از صرف نهار، یك گروه مطرب کلیمی، برنامه اجرا کردند، فضای آن مجلس را فسق و فجور آلوده کرد!!

داستان آن مجلس و شرکت کنندگان و برنامه‌هایش را برای حاج میرزا محمّد حسین نقل کردند، پس از نماز عصر روز جمعه به منبر رفت، در حالی که از شدّت اندوه و غصّه بلند بلند می گریست. فرمود: چگونه ممکن است، کسانی که با اهل علم رابطه دارند و قیافه چهره آنان نمایشگر دین است، در مجلسی شرکت کنند که از شرایط دین خدا دور بوده و در آنجا لهو و لعب رواج داشته، آیا این شرکت و عدم



ترك آن و نهی از منکر نکردن کار صحیحی بوده است؟!

وای بر شما که از عمل شما جگر من سوراخ و دلم آتش گرفت، من از شنیدن این خبر وحشتناك دلم گرفت، من اگر بمیرم خونم به گردن شماست، از منبر به زیر آمد و به خانه رفت و سخت مریض شد!!

طبیب از او عیادت کرد و گفت: برای این مریض تغییر آب و هوا لازم است؛ او را به باغ سالاری در بیرون شهر شیراز منتقل کردند.

در همان اوقات مرتاضی هندی به شیراز آمد، می‌گفتند: متخصّص رمل و اسطرلاب است و احیاناً پیش‌گویی هم می‌کند. یکی از تجّار متدیّن بازار که از ارادتمندان میرزا بود، به نزد مرتاض آمد و گفت: مال التجاره‌ای دارم که به قران برخورده، می‌خواهم ببینم این قران از او برطرف می‌شود یا نه؟

مرتاض، ساعتی غرق در اندیشه شد. تاجر گفت: اگر نمی‌دانی معطّلم نکن.

مرتاض گفت: آنچه به زبان گفتی در دلت نیست. تاجر گفت: پس چیست؟ مرتاض گفت: زاهدترین خلق زمانه بیمار است، می‌خواهی بدانی وضعش به کجا می‌کشد، او بیش از شش ماه مهمان شما نخواهد بود. حاجی پس از شش ماه از دنیا رفت.

شما را به خدا قسم بین این مرد، که عمری با هوی مبارزه کرد و به پاك‌ترین صورت زیست، در حدی که از شنیدن خبر گناه دیگران، از شدّت حسرت و اندوه از دنیا رفت و عالمانی که در صفحات گذشته به چهره پلیدشان اشارت رفت، مقایسه کنید و ببینید که تفاوت ره از کجا تا به کجاست؛ عالمی که عمری در طریق تهذیب نفس بوده، از علمش برای ایجاد تربیت و نورانیّت در مردم استفاده می‌کند و عالم هوی‌پرست حق مردم و ملت‌ها را پایمال کرده و برای هوی و هوس خود از نابود کردن بیگناهان در هر تعدادی که باشند، باك ندارد!!

عرفان اسلامی، ج2، ص: 342

انسان اگر کوه علم و دریای حکمت و منبع فنون باشد، ولی آلودگی هوای نفس بر درونش چیره باشد، به خاطر انحرافی که در عمل و اخلاق پیدا می‌کند، در پیشگاه حق و عقل و منطق بی‌ارزش است و یك انسان عادی وقتی از هوی و هوس دور باشد و تمام جوانب زندگیش منطبق با خواسته‌های حق باشد از بهترین ارزش برخوردار و اگر عالم و آگاه باشد، باید گفت: از ارزشی مافوق تمام ارزش‌ها برخوردار است.

### چشم پوشی از مقام مرجعیت

فقیه بزرگ شیعه، حاج سید حسین کوه‌کمره‌ای- که شخصیّت علمی فوق‌العاده‌ای بود و بدون شك پس از فقیه کم‌نظیر، مرحوم صاحب «جواهر»، لیاقت رهبری و مرجعیّت شیعه برازنده او بود- می‌گوید:

به دیدن یکی از علما رفته بودم، می‌خواستم پس از زیارت آن عالم به منزل رفته، سپس به درس حاضر شوم، امّا وقت زیادی نمانده بود؛ از همانجا به مسجدی که برای طلّاب درس می‌گفتم رفتم، هنوز وقت درس نشده بود و شاگردانم نیامده بودند، در گوشه مسجد شیخی را با لباس مندرس و عمامه ژولیده مشاهده کردم که برای چند نفر درس می‌گفت. ابتدا توجّهی نکردم، ولی کم‌کم متوجّه درس او شدم، دیدم درس پردقّت و پرمایه‌ای است، بنا گذاشتم فردا زودتر بیایم و به درس او بیش‌تر دقّت کنم، آمدم و درس او برایم اعجاب‌انگیز بود؛ روز دیگر هم آمدم و جدّاً او را در فقه و اصول، پرمایه‌تر و پردقت‌تر از خود دیدم؛ هنگام بیرون رفتنش از مسجد، از اسم و رسمش پرسیدم. گفت: اسمم مرتضی، فامیلم انصاری و اهل دزفول هستم. وقتی تمام شاگردانم جمع شدند، به آن‌ها گفتم: من در پیشگاه خداوند مسؤولم که شما را به آنچه نفع شما در آن است

عرفان اسلامی، ج2، ص: 343

راهنمایی نکنم، شیخی به نام شیخ مرتضی انصاری جدیداً به نجف آمده و فقه و اصول درس می‌دهد، او در این دو علم شخصیّت کم‌نظیری است و من وی را از خود بالاتر یافتم، شما اگر در علم بهره بیش‌تری می‌خواهید، از امروز به درس او حاضر شوید، من نیز برای استفاده از دریای دانش او، هم‌چون شما به درس او حاضر خواهم شد!!

حاج سید حسین از فردا به درس شیخ اعظم رفت و با این که در مرز مرجعیّت بود از آن مقام به خاطر خدا گذشت کرد؛ پس از صاحب «جواهر»، شیخ مرجع شیعه شد. وقتی برای گرفتن فتاوای او مراجعه کردند، فرمود: با شخصی هم مباحثه بودم، که در روزگار مباحثه، از من عالم‌تر بود و او امروز در ایران است، به او نامه بنویسید به نجف بیاید و بر کرسی مرجعیّت بنشیند. به او نامه نوشتند، در پاسخ نوشت: سخن شیخ به حق است، ولی من مدّت‌هاست از حوزه و مباحثه دورم و بدون شك امروز شیخ از من عالم‌تر است و بدین ترتیب مرجعیّت و ریاست معنوی برای او مسلّم گشت. وه که چه مردان پاك و با صفا و با تربیتی بودند، چه انسان‌های ساخته شده‌ای بودند، چه شخصیّت الهی عظیمی داشتند، ایمان اینان به خدا و قیامت در حدّ باور بود، اینان گویی قیامت را می‌دیدند، اینان از شدّت تربیت، حاضر نبودند چند روزه ناقابل دنیا را با آخرت ابدی معامله کنند، ای کاش نسیمی از پاکی و درستی آنان نصیب ما می‌شد، ای کاش ما هم برای حفظ حق در همه جوانبش مانند آنان توفیق رفیق راهمان می‌شد.

به قول حکیم صفای اصفهانی:

آنان که در صراط صعود ولایتند  از حق نزول کرده و بر خلق آیتند

در پیشگاه عشق گدایان ره‌نشین صاحب سریر دولت بدوند و غایتند

در بحر موج خیز فنا کشتی نجات بر آسمان فقر نجوم هدایتند

در آستان میکده فقر خاك باش ای تشنه لب که دردکشان در سقایتند«1»

مخالفت با هوای نفس اساس پاکی‌ها

نیمه شبی در اهواز، به زیارت مرحوم شیخ ابوالحسن انصاری نبیره دختری شیخ مشرف شدم. شیخ ابوالحسن صاحب رساله عملیه و تألیفات گرانبهای علمی بود؛ از نوادر حالات جدّش شیخ انصاری پرسیدم، این واقعه عجیب را برایم نقل کرد:

حاج میرزا حسن شیرازی صاحب فتوای معروف تحریم تنباکو می‌فرمود: در حالی که مجتهد بودم و خویش را از حضور در هر درسی مستغنی می‌دیدم، از اصفهان به قصد زیارت حضرت مولی الموحدّین به نجف رفتم؛ بزرگان نجف از من دیدن کردند، به بازدید همه رفتم، طلّاب و دوستان گفتند: چه وقت به بازدید شیخ انصاری می‌روید؟ گفتم: یك روز به عنوان بازدید در درس او شرکت می کنم. میرزا به درس شیخ رفت، شیخ به احترام سیّد، از دادن درس ابا کرد، سیّد او را قسم داد، شیخ به صورت هر روز یعنی بدون به نمایش گذاشتن علم خود، درس گفت، میرزا بعد از اتمام درس به خانه برگشت، از او سؤال کردند: درس شیخ را چگونه

---

(1)- صفای اصفهانی: 220.

دیدی؟ پاسخ داد: از رفتن به ایران منصرف شدم؛ زیرا خود را نیازمند به شرکت در درس شیخ می‌دانم؛ پانزده سال به درس شیخ رفت و محرم سرّ شیخ شد. مادر شیخ روزی در غیبت شیخ، سیّد را به حضور طلبید و گفت: فرزندم از نظر امور اقتصادی و وضع مادّی، خیلی به ما سخت‌گیری می‌کند، از او بخواه با این همه مالی که به دست او می‌رسد، در زندگی من و زن و فرزندانش گشایشی بدهد. میرزا از خدمت مادر شیخ به سوی صحن امیرالمؤمنین علی علیه السلام حرکت کرد، شیخ می‌خواست نماز مغرب را با مردم بخواند؛ سیّد به محضر شیخ آمد و عرضه داشت: مادر شما کمی از شما دلگیر بود، من می‌خواهم با شما نماز بخوانم، آیا می‌توانم بخوانم؟ شیخ فرمود: آری، ولی پس از نماز، بدون شك من مسئله دلگیری مادر را برای شما توضیح خواهم داد. پس از نماز، دست سیّد را گرفت و به حرم مطهّر امیرالمؤمنین برد و به او گفت: این قبر کیست؟ سیّد گفت: قبر امیرالمؤمنین. شیخ گفت: من امروز در مسند مرجعیّت هستم، یعنی در جایی که حق مولاست، به اندازه‌ای که در زندگی داخلی خود گشایش ایجاد کنم پول هست؛ ولی علاقه دارم مادر و زن و فرزندانم اوّلًا به اندازه لازم و ضروری خرج کنند، ثانیاً در شکل زندگی از همه مردم عادی‌تر زندگی کنند که دل افراد فقیر دچار رنج و غصّه نباشد و بتوانند بگویند مرجع ما هم مانند ما زندگی می‌کند، امّا اگر شما بگویید در زندگی داخلی خویش وسعت ایجاد کنم، خواهم پذیرفت به شرط آن که در محکمه عدل حق، با حضور امیرالمؤمنین، این مسئله را شما به عهده بگیری و جواب اضافه شدن به خرج خانه‌ام را شما بدهی!! سیّد به شیخ گفت: من چنین مسؤولیّتی نمی‌پذیرم. شیخ فرمود: پس گله مادر من، ضربه‌ای به عدالت من نیست و گله با موردی هم نمی‌باشد!!

بی‌هوایی سیّد را ببینید که در عین مجتهد بودن، به سلك شاگردان شیخ

عرفان اسلامی، ج2، ص: 346

درمی‌آید و مدت پانزده سال به عنوان یك شاگرد از مکتب شیخ کسب فیض می‌کند!! و پاکی شیخ را ببینید که حاضر نیست بیش از حدّ لازم به زندگی خود گشایش و وسعت بدهد!!

راستی اوج پاکی و فضیلت تا کجا؟ اینان فارغ التحصیل کدام دانشگاه بودند و چه علمی خوانده بودند و کجا خوانده بودند؟

داستان زندگی اینان شبیه فرشتگان است، خیال می‌کنی این گونه افراد، از تمام ابعاد مادّی عاری بودند، خدای مهربان در قیامت با این گونه بندگان بر همگان اتمام حجّت خواهد کرد!!

به قول عارف سوخته جان عطّار نیشابوری:

هرکه در این درد گرفتار نیست — یك نفسش در دو جهان کار نیست

هرکه دلش دیده بینا نیافت — دیده او محرم دیدار نیست

هرکه از این واقعه بویی نبرد — جز به صفت صورت دیوار نیست

خوار شود در ره او هم چو خاك — آن که در این بادیه خونخوار نیست

آن که سزاوار در گلخن است — در حرم شاه سزاوار نیست

گلخنی مفلس ناشسته روی — مرد سرا پرده اسرار نیست

کعبه جانان گرت آرزوست — در گذر از خود ره بسیار نیست

گرچه حجاب تو برون از حد است — هیچ حجابیت چو پندار نیست

پرده پندار بسوز و بدانك — در دو جهانت به از این کار نیست

عرفان اسلامی، ج2، ص: 347

[وَدینَهُ عَنِ الْبِدْعَةِ]

معنای دین

دین در لغت دارای معانی گوناگونی است و معنای آن در این جمله، عبارت از پیوند قلبی انسان با خدای مهربان و مجموعه قوانینی است که بر مبنای مصلحت انسان در همه جوانب حیات تنظیم شده است.

هرکس با حضرت دوست و شؤون جناب او و هرچه در رابطه با اوست- که نبوّت و قیامت و ملائکه و کتاب است- پیوند قلبی داشته باشد و به این واقعیت‌ها ایمان داشته باشد و براساس این ایمان به تمام قوانینی که از طرف حق و پیامبر صلی الله علیه و آله ارائه شده عمل کند، مؤمن است.

دین واقعی در حیات، به منزله جان برای جسم است، دین در زندگی انسان در رأس تمام ضرورت‌ها قرار دارد؛ دین تنها عامل شکوفایی استعدادهای معنوی و روحی انسان است؛ اگر دین نباشد، برای انسان ارزشی نخواهد بود؛ دین ضامن سعادت دنیا و آخرت انسان و تأمین کننده خیر دنیا و آخرت است.

هزاران مکتب عقلی و منطقی، در زندگی بشر قدرت ایفای نقش دین را ندارند و این ناتوانی مکتب‌ها، برای بشر ثابت شده و هیچ انسانِ با انصاف در این زمینه انکار ندارد.

می‌گویند: عقل و وجدان، می‌توانند به جای دین در همه امور هادی انسان



باشند، ولی هزاران سال است، بشر متکّی به عقل یا وجدان ثابت می‌کند که عقل و وجدان نتوانسته و نمی‌تواند به جای دین قرار گیرد.

عقل‌ها تاکنون در بسیاری از امور منشأ اشتباهات غیر قابل جبران بودند و وجدان‌ها نیز در برابر عوامل غلط یا محکوم گشته و بی‌صدا شده‌اند، یا به کلّی خاموش شده و بشر را به سقوط کشانده‌اند.

مایه و ریشه اصلی دین، به صورت فطرت و یا حالت جستجوی از حق مطلق، در درون و ذات انسان جا دارد و این مایه که با حقیقت انسان یکی است، به وسیله سفیران الهی قابل شکوفا و بارور شدن است.

انبیا با رساندن معارف پاك الهی به گوش بشر و تشویق انسان به اجرای حدود و مقرّرات الهی، توفیق تربیت کردن انسان‌هایی را پیدا کردند که نمونه آنان در تمام برنامه‌ها در هیچ مکتبی یافت نمی‌شود!!

سودی که دین در دو جهت مادّی و معنوی، نصیب بشر کرده، هیچ مدرسه و مکتبی نصیب انسان نکرده و با کمال شجاعت می‌توان ادّعا کرد که بشر با هر برنامه مثبت و با برکتی که روبرو بوده، آن برنامه ریشه در دین واقعی داشته است.

در میان تمام نعمت‌هایی که خداوند به انسان ارزانی داشته، هیچ نعمتی قابل برابری با نعمت دین نیست.

خداوند، در برابر هیچ یك از نعمت‌های ارضی و سمایی بر بشر منّت نگذاشته، ولی در اعطای نعمت دین و هدایت بر بشر منّت گذارده و این مسئله نشان‌گر اهمیّت والای این نعمت در زندگی انسان است.

انسان اگر غرق در تمام نعمت‌ها باشد و در زندگیش، جایی برای نعمت دین دیده نشود، بدبخت است و به فرموده قرآن مجید، نمی‌توان از او به عنوان انسان یاد کرد.

عرفان اسلامی، ج2، ص: 349

دین، مایه جان، ریشه حیات، علّت شرف و شکوفا کننده تمام صفات حق در وجود انسان است. در این بخش به مناسبت کلمه دین لازم است تا حد لازم در این مسئله تحقیق شود و تا جایی که ممکن است اهمیّت این موضوع در زندگی روشن گردد و ضرورت نیاز فرد و جامعه به مکتب دین معلوم شود و ثابت گردد که فرد و اجتماع بدون دین قادر به تأمین خیر و صلاح زندگی نیستند!!

## جایگاه دین در زندگی بشر

### 1- میل غریزی انسان به دین

انسان براساس غریزه درونی میل دارد که از موجد و محرّك و تنظیم کننده دستگاه آفرینش و از ماورای عالم مادّه و پدیدآورنده این آفریده و از قوانین و نظامات خلقت اطّلاعی به دست آورد.

می‌خواهد با او ارتباط پیدا کند، می‌کوشد که بفهمد پس پرده مادیّات چه خبر است و راز هستی چیست؟ فکر می‌کند ولی نمی‌داند حقیقت فکر چه می‌باشد.

راه می‌رود، ولی نمی‌فهمد حقیقت این عمل و انقباض و انبساط عضلات و استخوان‌ها چه برنامه‌ای است، به خوبی می‌یابد اراده وی غیر مادّی و رنگی جز تجربه و غیر از مادّه دارد، ولی از درك ماهیّت این رنگ درمانده شده است، خود را من می‌خواند، ولی از من خبر ندارد و به قول جامی:

حیران شده‌ام که میل با من چیست؟ اندر گل تیره این دل روشن چیست؟

مشاهده می‌کند که در اقیانوس هستی، امواج خروشان حیرت، سر و صورت او را نوازش می‌دهند و هر قدر بیش‌تر فکر می‌کند، زنجیر تحیّر زیادتر به دست و پا و به فکر او پیچیده می‌گردد و با خود می‌گوید:

نمی‌یابم ره ساحل به فکرت  در این وادیّ بی‌پایان حیرت

فقط می‌فهمد که نمی‌فهمد، می‌داند که نمی‌داند، می‌بیند که راه درك حقایق بسته است و در این طریق کمیّت علوم مادّی و تجربی لنگ است.

این‌جا قدرت و حکومت مادیّات پایان می‌یابد و در این صحنه دانا و نادان، بینا ونابینا، انیشتن و بوعلی سینا با دهقان اعمی برابرند.

جملگی به این ترانه نغمه‌سرایی دارند که ما از پی بردن به کنه ذات آفریدگار و پدیدآورنده آفرینش و ره‌یافتن به نشئه ماوراء عالم مادّی و از چگونگی غوغای پس پرده عاجزیم و خواه و ناخواه و بالاخره و به طور حتم، برابر این حقیقت سر تسلیم فرود می‌آورند که حسّ کنجکاوی آنان در این وادی فقط به ادراك روحانی و به خوشه‌چینی از خرمن پرفیض انبیا تسکین داده می‌شود و شور میل، آن‌ها را به خبر یافتن از حقیقت موضوع، فقط به آب رحمت معارف انبیا ارضا می‌توان نمود.

سخنان برگزیدگان آفریدگار و شبنم هدایت آنان است که قدرت دارد آن شراره جانسوز را تخفیف دهد و غنچه‌های روحانی را در دل سرگشتگان وادی حیرت شکفته نموده و آن‌ها را به سر منزل رستگاری و سعادت برساند و برای آدمی قناعت وجدانی حاصل نماید.

آری، این گم‌گشته انسانی و این چیزی که وی به دنبال آن می‌دود و به جستجوی آن است جلوه‌ای از معانی دین است.

دین است که قدرت دارد نگین آرامش فکری و اطمینان خاطر را از قعر دریای متلاطم روحی بیرون کشیده وآن را زینت‌بخش حیات آدمی سازد.

آری، برای دیدن حقیقت، دیده‌ای غیر از چشم لازم است و این دیده را تنها از راه پیوند با انبیا می‌توان یافت، چون این دیده به دست آمد، درِ تمام کمالات و ابواب رحمت حق به سوی انسان باز خواهد شد.

عرفان اسلامی، ج2، ص: 351

## 2- جلوگیری از تردید و نگرانی

دین، شخص را از توفان تردید و نگرانی نسبت به حیات ماوراء نشئه مادیّات نجات و به او خاطر مطمئن، روح نشط و حالتی شاد و سبکبار، در آشیان ایمان حقیقی عنایت می‌نماید.

آدمی در دریای متلاطم حیات همواره دچار روح هول و هراس و تردید است و از عالم بعد از مرگ و چگونگی حالات خود بعد از فراغ روح از کالبد تن در اضطراب می‌باشد و می‌داند که مرگ چون سایه او را دنبال دارد، پرسیده و می‌پرسد:

زکجا آمده‌ام آمدنم بهر چه بود؟ به کجا می‌روم آخر ننمایی وطنم؟«1»

آیا من برای خوردن و خوابیدن و پوشیدن و عمل جنسی خلق شده‌ام؟ پس فرق بین انسان و حیوان چیست؟

آیا تکوین ما برای جنگیدن و تهیّه اسلحه و بُمب‌های آتش‌زا بوده که دیگران را محو و نابود و جهان را ماتم‌سرا نماییم؟ اگر این چنین است حال گرگان و سگان بِهْ از آدمی است و اگر ما انسان‌ها فقط برای عمران و آبادی زمین خلق شده‌ایم پس چرا می‌میریم و باغبانی که باغ را گلستان می‌کند، چرا خود حظّ وافر از آن نبرد و سر به تیره تراب می‌کشد؟

و اگر منظور خلقت این می‌باشد که معدودی جبابره، زر و زیور و برلیان از راه ظلم و تجاوز اندوخته نمایند و به گنجینه‌های انباشته خود از یاقوت و الماس و یا تعدادی بی‌شمار از اوراق بهادار و اسکناس خرسند باشند، پس امتیاز بین معادن و سنگ‌های موصوفه و انسان چه می‌باشد؟

اگر هدف خوشی و خوش‌گذرانی است، پس حالات تیره و تار ناخوشی و دوران نکبت‌بار اندوه‌ها و دردها و آلام چیست؟

---

(1)- مولوی.



انسان بالاخره می‌بیند و می‌فهمد و به هیچ وجه نمی‌تواند از پندار ناهنجار خود به منظور حضرت حق راه یابد و هدف پروردگار را دریابد و یا درك کند، اینجا است که باید راه چاره را فقط در دین و دینداری جستجو نماید و باید حس کند که با این دارو می‌تواند، همّ و غمّ خویش را درمان و توفان نگرانی را جبران کند.

دین که اساس آن ایمان به خداست، به آدمی آن نیرو و شجاعت را می‌دهد که نه تنها از مرگ نهراسد، بلکه مرگ را تغییر لباس و تهی کردن قالب و پرواز به عالم ملکوت بداند و به حوادث جهان بخندد و با مشکلات با آغوش باز مبارزه نماید و در دوره هر پیامبری همین ایمان و همین درك واقعیّت مرگ، رمز پیشرفت مردم مؤمن بود.

### 3- دین، بهترین پناهگاه در حوادث

دین، پناه و ملجأ شخص متدیّن در حوادث و مواقع درماندگی است، حیات آدمی صحنه مشکلات و صدمات می‌باشد و آفرینش انسان طوری است که از تحمّل شدائد رسمی و روحی و عقلی ناگزیر است و در عین همه این بلاها در التجاء و اتکاء به مبدئی که شایستگی و زیبندگی این معنی را داشته باشد، ناچار و بی‌اختیار است.

شخص هرچند صبر و بردباری به خرج دهد و بیش‌تر خود را شکیبا معرّفی نماید، روح متانت به او اجازه ندهد که زبان به شکوه باز و سخنی از ناملایمات آغاز و آه و شرار درون را نزد همگان به آسمان نثار نماید.

او علاقه دارد ملجأ و پناهگاهی عظیم، رحیم و بزرگوار داشته باشد که در مصائب، در هر لحظه، از مددکاری او بی‌منّت و بی‌دریغ مضایقه ننماید، بدون ملجأ و منجا زندگی بسیار دشوار است.



بالاترین پناه‌ها و مهم‌ترین یار و یاور، در خلوت و جلوت، در آشکار و نهان در پرده و ظاهر دین است که زیر بنای آن ایمان به خداست.

آن کسی که میان لجّه‌های هولناك اقیانوس دست و پا می‌زند و هیولای مرگ را برابر چشم خود می‌بیند، امواج سهمگین دریا سر و صورتش را نوازش می‌دهند و هر لحظه شلّاقی از فشار و شکن‌های پیچیده آب به بدن او نواخته می‌شود، بی‌اختیار خدا می‌گوید و از او برای رسیدن به ساحل نجات مدد می‌طلبد و جز او را ملجأ و پناه و یار و یاور نمی‌پندارد و در آن لحظه از صمیم قلب به قدرت خدا ایمان دارد و ناله‌های دردناك خویش را به آسمان عظمتش نثار می‌کند.

این حقیقت و این التجا و این پرستش معبود یکتا، دین است و خلاصه این دین است که به انسان اطمینان، جرأت، شجاعت و شهامت عنایت می‌کند، چنانچه قرآن می‌فرماید:

[هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ] «1».

اوست که آرامش را در دل های مؤمنان نازل کرد.

و در آیه دیگر می‌فرماید:

[أَلا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ] «2».

آگاه باشید! دلها فقط به یاد خدا آرام می‌گیرد.

شعاع دین به هر دلی که تابید آن را از معنویّت روشن و از صفا و حقیقت گلشن نمود و آن چنان شیفته حق گردید که شدائد و سختی‌ها را هیچ انگاشته، ابداً هراس و اندیشه‌ای در این‌باره نداشته و آن‌ها را لازمه جهان گذرا می‌داند.

---

(1)- فتح (48): 4.

(2)- رعد (13): 28.



شخص دیندار و آدم متدیّن حقیقی از حوادث ترس و بیم ندارد، عزّت و ذلّت را از خدا می‌داند و یقین دارد که حادثه از عوامل و لوازم کمال است.

ز حادثات تو اندیشه و هراس مدار  که هست حادثه مستلزم مدار کمال

آری، متدین باید بداند، بدان‌گونه که سوز سرما و برف و توفان زمین را از میکرب‌ها مبرّا و آن را آماده شکوفایی گل‌های بهاران می‌نماید و از گل مکیدن زنبور، عسل ساخته می‌شود و عمل تلقیح در شکوفه‌ها انجام می‌گیرد، حادثه‌ها نیز از اسباب و لوازم حیات و رقاء می‌باشند.

غبار لازمه آسیا بود «صائب«  تو از حوادث دور زمان چه اندیشی«1»

موحّد برای توفیق ثبات و مجاهدت با ناملایمات، متوسّل به خدا و متّکی به دین است.

ملجأ و پناهگاه متدیّن، خدا و مبانی دین است و به هنگام اضطرار استغاثه به درگاه خدا دارد و معتقد است که جز خدا، دیگری درد او را درمان نمی‌نماید و در حال اضطرار سر بر آستان او گذاشته از عنایتش مدد می‌طلبد.

بدبخت کسی است که ملجأ وپناه ندارد، و از آن بدتر، مسلك‌های بی‌خاصیّت و موجودات ضعیف و بیچاره که از خود او درمانده‌ترند پناه خود پندارد!

متدیّن، عرض نیاز به آستان قادر چاره‌ساز و خداوند رئوف بی‌نیاز دارد و به جز او به کسی نپردازد و دست تکدّی به سوی خدا دراز کرده به ماسوی توجّه ندارد و به گدایی درِ او افتخار نموده و حاضر نیست به هیچ قیمتی روی از آن درگاه برگرداند.

مکتب اسلام نمونه‌های بارزی در ثبات و بردباری و شکیبایی از خود به یادگار دارد که علاوه بر سروران دین که مادر دهر چونان نخواهد دید، از پیروان این دین در تاریخ شواهد بسیاری موجود است که مقاومتشان در برابر حوادث اعجاب‌انگیز است.

---

(1)- صائب تبریزی.

عرفان اسلامی، ج2، ص: 355

صبر دیندارن بر مصائب

یکی از بزرگان دین می گوید:

از گورستانی می گذشتم، زنی را دیدم میان چند قبر نشسته و زبانش مترنّم اشعاری بدین مضمون است:

صبر کردم در حالی که می‌دانم عاقبت صبر خوب است، آیا بی‌تابی بر من سزاوار است که بی‌تابی کنم؟ صبر کردم بر امری که اگر قسمتی از آن به کوه‌ها وارد می‌شد، متزلزل می گردید.

اشك به دیدگانم وارد شد، آن اشك‌ها را به دیده برگرداندم، من در عمق قلب گریانم.

آن شخص می گوید: از آن زن پرسیدم: تو را چه شده که می گویی صبر کردم به طوری که هیچ کس به آن نحو نمی‌توانست صبر کند؟!

جواب داد: روزی شوهرم گوسپندی را در برابر کودکانم ذبح کرد و پس از آن کارد را به گوشه‌ای پرتاب نمود، چون از منزل خارج شد، یکی از آن دو فرزندم که بزرگ‌تر بود به تقلید از شوهرم دست و پای برادر کوچك خود را بسته و خوابانید و به او گفت: می‌خواهم به تو نشان بدهم که پدر چگونه گوسپند را ذبح کرد و در نتیجه برادر بزرگ‌تر سر برادر کوچك‌تر را برید و من تا آمدم بفهمم کار از کار گذشته بود؛ به پسرم سخت خشمناك شدم بر او حمله بردم که او را بزنم، به سوی بیابان فرار کرد، وقتی شوهرم به خانه برگشت و از جریان مطّلع شد به دنبال پسر رفت، پسرم را در بیابان دچار حمله حیوانات درنده دید و ملاحظه کرد آن پسر هم مرده، جنازه‌اش را به زحمت به خانه حمل کرد و خود از شدّت سوز عطش به زمین افتاد و از پای درآمد.

عرفان اسلامی، ج2، ص: 356

من سراسیمه به سوی شوهر و جنازه طفل دویدم، در این اثنا کودك خردسالم خود را به دیگ غذا که در حال جوشیدن بود رساند و به دیگ دست زند، دیگ به روی او واژگون شده او را کشت.

خلاصه من در ظرف یك روز تمام عزیزانم را از دست داده و در این حال فکر کردم که اگر برای خدا در این حوادث سنگین صبر و شکیبایی کنم مأجور خواهم بود، از این جهت شکیبایی به خرج می‌دهم و حتّی اشك دیدگان را پنهان

می‌کنم و به دنبال آن گفت: تمام امور از جانب خداست و همه‌چیز واگذار به حضرت اوست و امری را نمی‌یابم که واگذار به بنده باشد.

به قول حکیم صفای اصفهانی:

عشق زد خیمه بیایید که بی‌خانه شویم — شمع افروخته شد هم پر پروانه شویم

حلقه طرّه او در شکن است و خم و تاب — باید اندر سر این سلسله دیوانه شویم

آشنایان غم عشق برآنند که ما — زین خیال و خرد شیفته بیگانه شویم

بیت معمور ولایت دل دیوانه ماست — گنج ماییم که باید همه ویرانه شویم«1»

4- اجرای دین با خلوص نیت

انسان مؤمن قوانین دین را از روی خلوص نیّت اجرا می‌کند و در این زمینه نیازی به قوّه مجریه ندارد.

آن قانونی که ریشه در سرّ سویدای دل و روح و جان آدمی داشته باشد، بدون قوّه مجریه، منهای پلیس و پاسبان اجرا می‌گردد و متدیّن واقعی به خود اجازه تخطّی، در هیچ مرحله‌ای نمی‌دهد و این گونه قانون هم فقط قانون دین است؛

---

(1)- صفای اصفهانی: 260.

قانون دین است که متدیّن برای اجراء و بسط و نفوذ آن جان خود را تسلیم و نهال آن را با خون خویش آبیاری می کند؛ قوّه محرّکه قانون دین در نهاد متدیّن مخفی است و عشق او به خدا و ترس از عقاب روز جزاست و این حالت هرگز پیش نظر متدیّن محو نمی‌شود و بدون دخالت دیگری، درصدد اجرای این قانون است.

### 5- بی ریایی اهل دین

انسانِ متدیّن در سایه دستورهای دینی برای بهبود زندگی مادّی و معنوی خود و دیگران گام برمی‌دارد و مجاهدت در راه خدا را در طریق تأمین سعادت دنیا و آخرت خود می‌داند.

فعالیّت و کوشش او ریاکارانه نیست و اعمالش به صنایع حیله و نیرنگ رنگ‌آمیزی نشده است، برای دین و اجرای قوانین آن و برای سعادت واقعی خود و عائله خویش و افراد جامعه مشی عقلایی دارد و کوشاست که فردی مفید به حال جامعه باشد.

### 6- دینداری، پاسخ به نیاز باطن

قبول دین از غرائز آدمی است و انسان با قبول این حقیقت به ندای وجدان و الهام پیامبر باطن پاسخ مثبت می گوید و آدمی به قدری تشنه این آب زلال است که اگر به پیامبر و رسولی راه نیابد، از سنگ و چوب، خدایی به چهره بت تراشیده آن را پرستش نماید و یا آن را مظهر حق دانسته به او فدیه داده، رفع حوائج خود را از او می‌خواهد و یا مانند ما برای آرامش خود به بت پول روی می‌آورد.

عرفان اسلامی، ج2، ص: 358

### 7- دینداری، موجب شکر نعمت

شکر منعم واجب است، یعنی به هر شخصی که احسانی شود، بر او لازم است که از نیکوکار تشکّر و سپاس‌گزاری نماید، این امر مقتضای آدمیّت است و حتّی بعضی از حیوانات به منعم وفا دارند، با قبول این اصل، آدمیان که از نعمت‌های بی‌حد و حصر خداوند برخوردارند و می‌دانند این نعمت‌های بی‌پایان که برون از حد وصف و قیاس‌اند و از ناحیه منعمی غیر از افراد عادی و جز عناصر خاکی و عوامل مادّی است، باید به شکرگزاری او اهتمام ورزند و در مقام اتیان این فریضه و اجرای این تکلیف واجب، منعم خود را بشناسد و چون منعمی جز حق پیدا نمی کند، ناچار از حرکت به سوی خدا و معرفت نسبت به اوست و این معنی، همان دین و دینداری است.

### 8- دینداری، دفع ضرر محتمل

دفع ضرر محتمل لازم است؛ در دنیا دو گروه در برابر یکدیگر قرار گرفته‌اند، موحّدین و کفار. موحدان به خدا و نشئه ماوراء و روز جزا ایمان دارند و برای اعمال خوب و بد پاداش قائلند. کفّار فقط به مادیّات قائلند. به جز دنیا عقیده به چیز دیگر ندارند، نیکان عالم و در رأس همه آن‌ها انبیای الهی کفّار را از هول و هراس قیامت، از شراره آتش جهنّم و از آن روز وانفسا برحذر داشته و گفته‌اند: برای بدکاران و کافران و فاجران و منافقان در آخرت عذاب دردناك پایدار خواهد بود.

حداقل اثر گفتار پیامبران وهادیان انسان به صراط مستقیم آن است که کفّار و منافقان احتمال عذاب و احتمال صدق گفتار پیامبران و سالکان راه را می‌دهند و روی این احتمال دفع ضرر محتمل واجب است و این وجوب هم عقلی است و با



این فرض لازم است که شخص به دعوت انبیا پاسخ مثبت گوید و ندای آنان را به لبیك جواب دهد و همین امر و اهتمام به دفع ضرر محتمل عبارت از سیر در طریق دین و الزام به پذیرش شریعت است.

### نیاز جامعه به دین و قوانین آن

1- قانون برای برقراری قسط و عدالت اجتماعی لازم است و بدون قانون حتّی برای کم‌ترین زمانی، جامعه قابل دوام و بقا نیست.

از طرق قانونی می‌تواند در جامعه، حکومت و عدالت اجتماعی را تأمین نماید که براساس خرد و برهان صحیح استوار باشد و قانون‌گذار از جزئیّات نیازهای جامعه و ضروریّات آن با اطّلاع و به مصالح و مقتضیات حال و آینده افراد واقف و به تمام برنامه‌ها، بصیرت کامل داشته باشد و به علاوه از ریب و ریا، اغراض شخصی و هوی و هوس مبرّا باشد.

چنین قانونی به دلیل عقل منحصراً باید از ناحیه خداوند تبارك و تعالی، به تمام مردم به وسیله انبیا ابلاغ و پیامبران جامعه را به قبول قوانین الهی دعوت و ملزم نمایند؛ این مجموعه‌ای که به وسیله وحی به انبیا ابلاغ می‌گردد و توسط آنان در میان مردم نشر می‌شود، قانون دین نام دارد.

این مسئله قطعی است که بشر باید در سایه قانون و در پناه حقوق زندگی کند و قانون و حقوق امروزه دولت‌ها شامل، قوانین پارلمانی، عرف و عادت، رویه قضایی، بخشنامه‌ها، آیین‌نامه‌ها و انواع مقرّرات است و چون موضوعات مذکور، خارج از حریم دین، آغشته به اغراض آلوده و در افق عدم احاطه به مقتضیات حال و آینده بشر وضع شده و جز زور و زر و منافع شخصی متنفذین انگیزه نداشته، افراد به طوع و رغبت آن را قبول نمی‌نمایند و ذات و قلب بشر خواهان قانونی است که با



فطرت و نیازهای واقعی او هماهنگ باشد و چنین قانونی منحصراً قانون خدایی و مقرّرات الهی است و این قانون در حقیقت همان شریعت و دین است.

2- شك نیست که در مجامع، اگر حکومت استبدادی یا دیکتاتوری باشد، منویّات سلطان و یا دیکتاتور و اگر جمهوری و مشروطه باشد، خواسته‌های اکثریّت افراد پارلمان به سیمای قانون بین مردم حکومت خواهد کرد و چیزی که در آن تردیدی نیست، آن است که جامعه تشنه قانونِ صحیح و خوب است، جامعه قانونی می‌خواهد که در کنار آن حقوق همه افراد حفظ شود و نیازمندی‌های وی را به وجه احسن رفع نماید و قادر باشد از تجاوز و تعدّی جلوگیری و بر دل‌ها حکومت کند و اجرای آن مواجه با زحمت و خسارت نباشد و چنین قانونی فقط در سایه دین تجلّی دارد و بس؛ زیرا وضع قوانین عرفی و پارلمانی همواره نقشی از خواسته‌های زورمندان و موجی از هوی و هوس طاغیان بوده و هست و منویّات اقویا و امریه غرض‌آلود آنان به صورت قوانین و به لباس مقرّرات عرض اندام می‌کند و همین نوع قوانین ناقص یا باطل است که اکثریّت جوامع جهان را به فساد و تباهی کشیده است!!

3- قانون، علاوه بر نشئه دنیا، باید توجه و عنایت کامل به نشئه آخرت نیز داشته و قانون‌گذار باید به نشئه ماوراء طبیعت هم محیط باشد، تا بتواند در این صحنه نیز قوانینی برای بشر وضع نماید که روح آنان را از کدورت‌های درونی پاك و برای حیات اخروی نیز آماده سازد؛ کسانی که در ناز و نعمت و بستر بی‌ایمانی به خدا و آخرت خفته‌اند، هیچ‌گاه نمی‌توانند قانونی در این مرحله وضع نمایند، وضع چنین قانونی فقط منحصر به دین است و باید از طرف حق تشریع و اعلام گردد.

4- بشر، خواهان قانونی است که به حقوق بیچارگان سایه اندازد و منافع آنان را

حفظ نماید؛ کسانی که زندگی آنان از هر حیث تأمین است و هوسی جز نوشیدن باده ناب آسایش از زندگی ندارند و رقمی جز اندوخته‌های مادّی خود نمی‌دانند، هیچ‌گاه نخواهند توانست قانونی در مرز منافع افراد درمانده و بیچاره و طبقات پایین و زجر کشیدگان وضع کنند؛ وضع قانون فرع بر تعقّل است و آن‌هایی که قادر نیستند وضع دیگران را درك کنند، چگونه برای آنان قانون سالم و حافظ حقوق بیاورند؛ این نحو قانون، فقط در قدرت خداست و خداوند از باب قاعده لطف، انبیا را مبعوث به رسالت و به آنان دستور داده قوانینی که به نفع تمام مردم جامعه است، به نام دین ابلاغ کنند.

5- قانون اجتماعی به عکس تصوّر برخی، باید قابل انطباق در هر جامعه و در هر زمان و مکان باشد؛ اصول آن پایدار و فروع آن به اعتبار عناوین ثانویه برای مکلّفین قابل انعطاف باشد و این هدف را قوانین خلق السّاعه که تعداد آن‌ها برابری با تعداد نجوم دارند و اغلب سرسام‌آور و گیج کننده‌اند، نمی‌توانند تضمین کنند.

این فقط قانون دین است که واجد شرایط متین و محکمی است.

6- دنیا ملك خدا و جهان و جهانیان پدیده قدرت و اراده او هستند، او عالم سرّ و خفیّات است، او می‌داند که برای پدیده و آفریده خود چه قانونی لازم است که جواب‌گوی نیازمندی‌های مخلوقات او باشد، فقط خدا که جهان را آفریده، می‌داند چه قانونی مورد احتیاج انسان و به مصلحت دنیا و آخرت اوست، چنین قانونی را قانون دین می‌گویند که تنها به وسیله انبیا و امامان ابلاغ می‌شود.

7- اجرای قوانین اجتماعی نباید واجد هزینه‌های کمرشکن باشد و مخارج زیادی بخواهد و مورد مصرف بیت المال نباید فقط قوّه مجریه و منحصراً نگهداری زمامداران باشد؛ بیت المال باید به سود جامعه صرف امور خیر گردد و ضامن اجرای قانون باید خود قانون و عقیده به آن باشد و چنین قانونی فقط در کسوت



قانون آسمانی یعنی دین نمودار است.

8- این اجرای قوانین دین است که برای جامعه، مدینه فاضله می‌سازد و افراد را از حضیض ذلّت به اوج عزّت می‌رساند؛ خداوند به جامعه دینی برکت، عزّت و رفعت می‌دهد؛ اسلام یعنی دین خدا، پیروان حقیقی خود را از پستی‌های عفن و

بدبوی امور غیر انسانی نجات داده و آنها را به اوج عزّت و فضیلت می‌رساند و عدالت واقعی را در جامعه تضمین می‌نماید.

9- اجرای مقرّرات دین، جامعه را از شرّ استعمار و مظالم و مطامع کفّار و بت‌های بیجان و جانداری که مراکز استعماری تراشیده‌اند نجات می‌دهد، حکومت دینی نمونه‌ای بسیار عالی از مدینه فاضله پدید می‌آورد، در حدّی که افراد آن از هر حیث در امن و امان باشند.

10- قانون دین علاوه بر خیر دنیا، سعادت ابدی اخروی را برای افراد تضمین می‌کند، عقیده به نشئه واپسین در حفظ نظم عمومی و مشی افراد در مرز حقوق خودشان بسیار مؤثّر است.

11- دین از مظاهر اصلی تمدّن در اجتماع است؛ اگر به پدیده‌های اجتماعی که چهره حیات مدنی داشته و دارند، دقّت شود، ملاحظه خواهد شد که در آنها سه عامل منشأ فعالیّت بوده وهست و آن سه عامل عبارت‌اند از: علم، فلسفه، دین.

روانشناسان و فلاسفه علم را چنین تعریف کرده‌اند:

علم، عبارت است از نتیجه مساعی منظم دائمی فکر بشر که از آنها قاعده یا سیستم یا اصل پدید آمده است.

علم از ظاهر اشیاء و از خواصّ صوری آنها تعریف می‌کند و به حسّ و تجربه اعتماد دارد، خواصّ اشیاء را از مجرای تجربه بیان می‌کند و مرز تجربه محسوسات و عوامل آن حواسّ ظاهره است.



فلسفه بنا به تعریفی که صاحبانش دارند، عبارت است از علم به حقایق اشیاء به قدر طاقت بشر.

فلسفه، پا را از علم بالاتر گذارده و هرجا که علم توقّف کرد و بال‌های کبوتر رعنای دانش را یارای اوج و پرواز نبود، شاهین بلند پرواز و توسن راهوار فلسفه به طیران و جولان پرداخته به اصرار می‌خواهد به زوایا و خوایا و بطون حقایق راه یابد و بیش‌تر خود را با حقیقت و واقعیّت امور آشنا سازد.

فلسفه به مانند علم به مادیّات اکتفا نمی‌کند، به هر جا دست‌اندازی می‌کند و بحث از دستگاه آفرینش و ماوراء عالم را در حیطه تصرّف خود می‌داند.

اما حرکت فلسفه در این میدان وسیع کُند بوده و در بسیاری از امور، عجز خود را نشان داده است، ولی دین که فراتر از فلسفه و مافوق آن است، مطالبی را در راه فکر و ادراك جامعه بیان می کند که فلسفه در ظرف فرمول‌های خود از بیان آن عاجز می گردد.

و چون فلسفه از بیان حقیقت دستگاه آفرینش، از خدا و ماوراء طبیعت، از چگونگی حالات انسان پس از مرگ و نشئه بعد از آن و نیز از بیان عوالم روح و بقای آن عاجز می‌شود، چهره فروزان دین، برای معالجه جهل بشر نسبت به این امور نمایان می گردد و در طاقت فکر و ادراك بشر، خدا، ماوراء عالم و همه حقایق را توضیح می‌دهد.

دین با براهین و استدلالات متینی که دارد، آدمی را به گفته‌های خود، به مکتب خود، به ادلّه خود، به احکام و قوانین خود، به منشورات و مکتوبات خویش- که همه از طرف خداست- مؤمن و عقیده‌مند می کند.

وقتی که عالم مدنیّت حقیقی دین از بدو پیدایش در نهاد جامعه، حکومت داشته و افراد آن را به غریزه ذاتی پسندیده و قبول کرده، و از دل و جان به او پایبند



شده باشند و حتّی برای زندگی جاوید خود و برای نشئه حیات دیگر توسّل به آن را لازم و واجب دانسته و می‌داند و به خوبی دیده می‌شود که نفوذ و حکومت دین واقعی از مظاهر یاد شده تمدّن بشریّت بیش‌تر است و هرکجا علم و فلسفه لنگ می‌شود، دین به مدد و یاری و یاوری آن‌ها همّت گمارده و می گمارد، با این فرض مسلّم و این اصل مبرهن باید گفت: دین برای اجتماع لازم بوده و هست و بهترین داروی نظم عمومی و سعادت واقعی اجتماعی است.

12- قانون در حکومت دین باید به چاشنی معنویّت و لحاظ خصوصیّت روح و بقاء آن آغشته و جهات بقاء روح در آن ملحوظ باشد.

موضوع معنویّت و بقاء، روح اصل ثابت و غیرقابل تغییر و غیرقابل انکار و مؤثّر در صحّت دین و حجیّت آن می‌باشد و هیچ‌گاه نمی‌تواند حکومتی به نام دین قیام نماید و جهانیان را به وحدت و یگانگی و اعتصام به لواء دعوت کند و خود را برگزیده خدا و قوانین خود را از جانب او برای اهل دنیا ارائه کند، ولی پیمانه آن از معنویّت تهی و از لحاظ توجّه به بقای روح و نیازمندی‌های نفس ناطقه انسانی عاری باشد و نغمه‌ای از سوز دل نداشته و نتواند عاشقان غزال رعنای امور بالا را به سر منزل مراد برساند، یعنی دینی باشد صرفاً به صورت قوانینی خشك، بی‌روح و قانونی جامد و بشر را فقط به الفبای امور مادّی آشنا و افراد را صرفاً به اطاعت و انقیاد از فرمول‌های کسب دنیا و مواد جهان دعوت نماید.

آدمی ساخته از جسم و جان و روح و روان است، همان‌طوری که به رفع نیازمندی‌های مادّی و جسمانی خود محتاج است، می‌خواهد کام تشنه روح را هم به آب حیات معنوی سیراب و شامّه نفس ناطقه خویش را نیز به عطر شمیم و جان‌پرور روح معطّر نماید و در این وادی هم به مرکب سعادت سوار و در آسمان حقایق و معنویّات پرواز کند و با این هدف، خواهان قانونی است که از چشمه



فیّاض معنویّت سیراب شده باشد و در این مرحله پای آنان که در پستی‌های عفن و بدبوی مادیّت غوطه‌ورند و همّی جز نوشیدن باده هوی و هوس ندارند لنگ است.

کسی که به وجود روح عقیده ندارد، در حالی که مسئله روح امر مسلّمی است و او نمی‌تواند این حقیقت غیرقابل انکار را درك کند، چگونه می‌تواند، به سود روح و در خطّ رعایت حقوق او وضع قانون نماید، فقط و فقط خالق روح و پدیدآورنده معنویت و نفس ناطقه انسانی است که ارزش آن را می‌داند و در جعل قانون مذاق او را هم در نظر گرفته و خواسته‌های او را ملحوظ می‌دارد و قانونی تشریع می‌کند که منادی وجدان و روح و روان و نیازمندی‌های انسان از هر حیث و هر جهت، در هر لحظه و در هر زمان و هر مکان باشد و چنین قانون منحصراً قانون دین حق و مصداقی هم به جز اسلام ندارد.

13- امنیّت واقعی و بقای حقیقی جامعه فاضله، مبتنی بر سه اصل است و بدون آن سه اصل و بدون هم‌آهنگی آن سه عنصر با یکدیگر، جامعه روی ترقّی و سعادت را نخواهد دید و به وصف فضیلت پایدار نخواهد ماند و آن سه اصل عبارت‌اند از:

اوّل- دین: پدیده‌ای که مقرّرات دینی و قوانین آسمانی بر آن سایه نیفکند و افراد آن را در پناه خود حفظ ننماید و مرز حدود و حقوق در آن معیّن نباشد، چنین پدیده و جامعه‌ای باقی و برقرار نخواهد ماند. جامعه، قانونی لازم دارد که ارکان آن بر مبانی عقیده و ایمان واقعی استوار باشد و چنین قانونی فقط فرمان آسمانی و احکام الهی است.

دوّم- علم: دین باید مبتنی بر ایمان و عقیده باشد و عقیده باید از سرچشمه خرد و دانش سیراب شود و شخص کورکورانه و با تقلید، دین را قبول ننماید و باید

پایه دین خود را براساس خرد و دانش استوار کند، دینی در حریم فرشته خرد جای دارد که زیربنای آن را مصالح علم و دانش واقعی مستحکم نموده باشد و جامعه‌ای سعادتمند و مدینه‌ای فاضله است که پرچم‌دار علم و دانش باشد و افراد را به این معنی دعوت و به امر اکید دستور دهد، هرجا دانشی بود، پروانه‌وار گرد وجودش جمع شوید و از فروغ آن استضائه نمایید و به هدایت و روشنی آن گام بردارید و در سایه دانش خیمه حیات افکنید، قوانین حاکمه باید از سرچشمه علم و خرد و ندای وجدان و فرمان یزدان سیراب شود و ذات فرد فرد جامعه، تشنه چنین قانونی است، قانونی که براساس خرد و دانش و سخت مشوّق دانش باشد و آن قانون با توجّه به قرآن و سنّت اسلام است.

سوّم- عمل: دین و دانش، عمل لازم دارند، پنداری واجد ارزش است که قرین کردار باشد و دین و دانش بی‌عمل چون جوی بی‌آب و درخت عاری از میوه و بسان کشت در اعماق تیره محروم از نور خورشید است و البته چنین پنداری بهره و ثمره ندارد.

دو فرشته دین و دانش باید به مدد عمل، در آسمان حیات معنوی و سعادت فردی و اجتماعی پرواز نمایند و به طور خلاصه، جامعه وقتی سعید است که با سه اصل یاد شده قرین باشد و اصل اصیل هم در این سه مرحله دین است و دین پناهگاه دو عنصر و دو اصل دیگر است و دین بدین‌گونه را بی‌شك فقط در قاموس وحی باید جستجو کرد.

14- به تجربه ثابت شده که جوامع بدون دین قابل بقا نیست، حتّی بعد از جنگ جهانی دوّم، گروهی از ممالك کمونیستی این حقیقت را پذیرفته‌اند و تا حدودی محدودیّت مذهبی را از بین برده‌اند؛ از رادیوهای تاجیکستان، قفقاز و ترکستان صدای اذان به گوش می‌رسد و در جمع حجّاج از اهالی جماهیر شوروی سابق



و چین و بلغار دیده می‌شوند و در آمریکا که جز به دلار به چیزی فکر نمی‌کنند و اذهان آنها به درهم و دینار بیش از پروردگار متوجّه است، معذلك روزهای یك‌شنبه کلیساها از جمعیّت پُر و سالانه میلیون‌ها دلار صرف مجامع دینی می‌گردد و اخیراً دسته دسته در آن طرف دنیا به اسلام علاقه‌مند شده و پس از مطالعه در مبانی آن، خویش را به زیور این مکتب الهی می‌آرایند.

و بدون شك، زمانی ابرهای تیره و تار بدبختی از افق زندگی بشر محو خواهد شد، که حکومت دینی به معنای واقعی بر فراز آن سایه افکند و همه بشر به قوانین آسمانی به دیده عظمت و احترام نگریسته، آن را به کار بندند «1» و زمان آن دور نیست و قرآن و روایات به طور قاطع از چنان زمانی خبر داده‌اند.

حقیقت دین

دین، رشته اتّصالی است بین خلق و خالق کلّ و با این وسیله تمام موجودات خلقت با مبدأ خود پیوستگی دارند؛ استحکام، قرب، بُعد و اتّصال برحسب استعداد و ظرفیّت هر موجودی است، هرجا هستی باشد، این ارتباط هست و آنجا که هستی نباشد نیستی است، معنی ربط حادث به قدیم همین است.

گردش شگفت کرات و کهکشانها را ببینید!! می گویند: از اثر تجاذب است، یعنی رشته یا زنجیر و طناب محسوسی برای اتصال آنها در کار نیست ولی به طور عجیبی به یکدیگر پیوسته‌اند و همان پیوستگی را جمعاً به مبدأ کل دارند.

ارتباط حادث به قدیم و در نتیجه ربط خود را با خالق از روی این مثال تنظیر و تقریب کنید که در قالب الفاظ از این ساده‌تر نمی‌توان بیان کرد، باقی کار دیدن

---

(1)- ایمان و وجدان: 12.



است و این کار عظیم مربوط به خواست حقیقی تو و فضل باری تعالی است.

در سایر موجودات، آن رشته را شدّت و ضعف نیست، چون اراده و اختیار ندارند و باید سیر کمالی خویش را چنانچه برای هریك مقرّر شده طی کنند و از این نظر است که مثلًا: کندن نهال، میوه نارسیده، کشتن حیوانات مفید برای تفنّن و تفریح، گناه است و باید گذاشت که آنها به حدّ کمال خود برسند و سپس در موارد لازم استفاده نمود.

ولی در بشر که جنبه اراده و اختیار دارد برحسب حسن اختیار و سوء اختیار خود، این رشته قوّت و ضعف می‌پذیرد، لکن بر هر تقدیر آن ارتباط قطع شدنی نیست و هر وقت که انسان اراده کند، می‌تواند به تقویتش بپردازد و ارتباط خویش را به خالق خود نمایان سازد که درهای رحمت همیشه باز است.

این رشته عبارت از آن لطیفه‌ای است که دست قدرت در فطرت انسان نهاده و هر کس اندکی به خود آید، تشخیص خواهد داد که احیاناً خواه و ناخواه به غیبی توجّه کرده؛ این توجّه دفعی و قهری ناشی از کشش و التفات همان لطیفه نهادی است، ولی غفلت و مشغله حواس و هوس‌ها مانع از آن است که انسان از خود بپرسد و غور و دقّت کند که آن بارقه ناگهانی چه بود و از کجا آمده و چگونه و به کدام سو متوجّه شدم؟

انبیا برای یکسو زدن این پرده غفلت برانگیخته شده‌اند، تا تذکّر دهند که تو ای انسان! صاحب یك چنین مزیّت و موهبت عالی هستی، قدر آن و مقدار خود بدان و به قول عارفی:

ای خسته درون تو نهالی است — کز هستی آن تو را کمالی است

ای سایه نشین هر درختی — بنشین به کنار خویش لختی

خواجه حافظ پس از سال‌ها سرگردانی و تحمّل رنجها، وقتی به برکتِ هدایتی

عرفان اسلامی، ج2، ص: 369

به مطلب رسید، گفت:

سال‌ها دل طلب جام جم از ما می‌کرد — وانچه خود داشت زبیگانه تمنّا می‌کرد

بی‌دلی در همه احوال خدا با او بود — او نمی‌دیدش و از دور خدایا می‌کرد

مرحوم حاج ملّا هادی سبزواری یك بیت دارد که فشرده و عصاره علوم و معارف او است:

دوش بر دامن معشوق زدم دست به خواب — دست من بر دل من بود چو بیدار شدم

[... وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ] «1» یعنی چه؟ چگونه خدای تعالی عزّه‌الکریم نزدیك‌تر از شاهرگ حیاتی ماست؟

آب در کوزه و ما تشنه‌لبان می‌گردیم — یار در خانه و ما گرد جهان می‌گردیم

خودشناسی یعنی چه؟ یعنی پی بردن به آن رشته ارتباط و تقویت آن، نه آگاهی بر گوشت، پوست، رگ، پی، شش، کلیه، کبد، معده و روده.

گروهی در پی این رشته رفته و به تقویت آن پرداخته و از پیرایه‌ها و شعایر زائده و قید و بندها رسته‌اند، ایشان عارفان حقیقت‌اند؛ اما اکثریّت مردم در تیه مادّه و غرقاب حیوانیّت غریق‌اند، شیخ سعدی در همین معنا می گوید:

تا جان معرفت نکند زنده‌ات به شخص نزدیك عارفان حَیَوان محقّری«2»

شأن انبیا و رسولان فقط این است که خبر دهنده و پیغام‌آور و قاصدان خدا باشند، نه ایجاد کننده دین؛ زیرا دین با فطرت عجین شده است و قوانینی که وضع یا تعدیل و اصلاح کرده‌اند همه یا برای نظم معاش و اخلاق بوده که هرج و مرج موجب پراکندگی خاطر و انصراف از توجّه به آن چه باید شود و یا عبادتی است که طریق آشنایی با خود و خدا را به وسیله توجّه وخلوص در کردار و اعمال خیر نشان داده‌اند.

---

(1)- ق (50): 16.

(2)- کلیات سعدی: 753 (مواعظ).



در ادیان معروف به این معنای لطیف و عالی کم‌تر می‌رسیم جز در قرآن کریم؛ این کتاب، دین را صریحاً ارتباط خاص خوانده است و باید از سرگردانی تفسیرها گذشت و به عین کلمات وحی متوجّه گردید، تا آنچه صاف و ساده از آن بدست آمد، پیروی کنیم.

در آیة الکرسی از دین و ارتباط خلق با خالق تعبیر به [بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقى لَا انْفِصامَ لَها] فرموده، یعنی طناب محکمی که گسیختنی نباشد و به دست آوردن آن رشته را به شرط ساده و مشکلی مشروط نموده است که عبارت می‌باشد از عقد قلبی به خدا و اعراض از آنچه که موجب سرکشی و شرك بشود.

البته در گرویدن به این دین، اکراه و اجبار نیست و به اختیار خلق گذاشته شده است، حتّی فخر رازی در تفسیر این آیت وافی هدایت، اشعری بودن خود را فراموش نموده و اختیار در پیروی و اعراض از دین را اختیاری دانسته و قول علمای اعتزال مانند قفال و غیره را بر تأیید اختیار در تفسیر کبیر خود نقل کرده است.

[لا إِكْراهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقى لَا انْفِصامَ لَها وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ] «1».

در دین، هیچ اکراه و اجباری نیست [کسی حق ندارد کسی را از روی اجبار وادار به پذیرفتن دین کند، بلکه هر کسی باید آزادانه با به کارگیری عقل و با تکیه بر مطالعه و تحقیق دین را بپذیرد]. مسلماً راه هدایت از گمراهی [به وسیله قرآن، پیامبر و امامان معصوم] روشن و آشکار شده است. پس هر که به طاغوت [که شیطان، بت و هر طغیان گری است] کفر ورزد و به خدا ایمان بیاورد، بی‌تردید به محکم‌ترین دستگیره که آن را گسستن نیست، چنگ زده است و خدا شنوا و داناست.

---

(1)- بقره (2): 256.



این آیت مشتمل بر چند منظور می‌باشد:

منظور اوّل: در ردّ و قبول دیانت همه کس مختار است؛ زیرا از روی قهر و اجبار وصول به کمال بدون شك کمال نیست؛ زیرا مستند به عمل خود شخص نمی‌باشد؛ رویّه اسلام هم نیز این گونه بوده و تلقینات به این که اسلام به زور شمشیر بر پیروان تحمیل شده تبلیغ مبلّغین موظّف مسیحی است که ارتباطی هم به سیاست استعمارگران دارد.

منظور دوّم: دیانت، امری است مانند غرائز فطری، نه ساخته شده دست بشر و مصنوعی؛ زیرا خدا آن را در خمیره انسان مخمّر فرموده و نفخه رحمن و نفثه الهی می‌باشد و هیچ بشری عاری از آن نیست؛ از این‌رو قابل گسیختن نمی‌باشد، آری، بشر چگونه می‌تواند از هویّت اصلی خود صرف‌نظر کند!!

منظور سوّم: در توجّه به آن ارتباط نهادی که حقیقت انسانیّت و جهت امتیاز این نوع بر حیوان از آن ناشی است، باید نیّت صاف و پاك داشت، نیّتی عاری از شرك و نفاق و دو رویی، وگرنه وصول مشکل است؛ زیرا خداوند هم داناست و هم شنوا.

در سوره مبارکه روم به این مطلب، تصریح شده است:

[فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْها لا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ] «1».

پس [با توجه به بی‌پایه بودن شرك] حق‌گرایانه و بدون انحراف با همه وجودت به سوی این دین [توحیدی] روی آور، [پای‌بند و استوار بر] سرشت خدا که مردم را بر آن سرشته است باش برای آفرینش خدا هیچگونه تغییر و تبدیلی نیست؛ این است دین درست و استوار؛ ولی بیش‌تر مردم معرفت و دانش [به این حقیقت اصیل] ندارند.

---

(1)- روم (30): 30.



پس به نصّ قرآن، دین طبیعی و فطری است و ما بر آن معجون و مخمّر شده‌ایم و نمی‌توان از آن جدا شد.

دین حقیقی این است و شرع انبیا برای تقویت و توجّه به آن تشریع شده و باید هم چنین باشد؛ زیرا شأن نبوّت ومأموریّت رسالت برای توجّه خلق به خود و خدا بوده و انبیا و رسل به انجام تکلیف و مأموریت خویش تا سرحدّ جان قیام کرده‌اند «1».

فیض کاشانی آن عارف بزرگ و فیلسوف والا مقام در این زمینه می‌گوید:

ای که در این خاکدان جان و جهانی مرا — چون بروم زین سرا باغ و جنانی مرا

جان مرا جان تویی لعل مرا کان تویی — در دل ویران تویی گنج نهانی مرا

آن که به دل می‌دمد روح سخن هر دمم — تا نزند یك نفس بی‌دمش آنی مرا

شب همه شب تا به صبح هم نفس من تویی روز چو کاری کنم، کار و توانی مرا

تا که به محفل درم با تو سخن می کنم چون که به خلوت روم مونس جانی مرا

یك نفس از پیش تو گر بروم گُم شوم چون به تو آرم پناه امن و امانی مرا

گر تو برانی مرا جان ز فراقت دهم جان به وصالت دهم گر تو بخوانی مرا

گه به وصالم کُشی گه زفراقم کُشی گاه چنینی مرا گاه چنانی مرا

»فیض» به تو رو کند رو چو به هر سو کند نور تو عالم گرفت قبله از آنی مرا

معنای عرفانی دین

دین در مرحله اوّل معرفت است، معرفت از طریق قرآن و سنّت منطبق با قرآن که میوه آن معرفت عشق به کمال مطلق و نتیجه آن عشق، عمل به تمام خواسته‌های معشوق است.

---

(1)- علم اخلاق: 118.

عرفان اسلامی، ج2، ص: 373

دین در مرتبه اوّل آگاهی است که ثمره آن عشق به مولا و نتیجه آن عشق رنگ گرفتن از صفات اوست.

دین، صفای باطن و وفای به عهد و بصیرت به کار و عاقبت آن و خلوص در عبادت و رفاقت کردن با اولیا و عاشقان است.

دین، نَفَس زدن به یاد او و برای او و در راه او و جلا دادن آینه دل با اطاعت از دستورهای او و دوری از نواهی او برای تجلّی جمال اوست.

دین، عشق است و عمل، عهد است و وفای به عهد، علم است و صدق، راستی است و درستی، طهارت ظاهر و پاکی باطن و حرام کردن هر چیزی که مانع بین عاشق و معشوق است.

دین، محبّت عبد است به خدا و اطاعت از حق و نتیجه‌اش عشق حق به عبد:

[قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ] «1».

بگو: اگر خدا را دوست دارید، پس مرا پیروی کنید تا خدا هم شما را دوست بدارد.

این آیت ازروی حقیقت رمز دیگری دارد و ذوقی دیگر، می‌گوید: هرکه را از این حدیث سودایی در سینه می‌بُود، بگوی بر پی ما بیرون آی که کارها همه در قدم ما تعبیه کرده‌اند، دل خود را به عقل در مبند که عقل، پاسبانی است، راهبر نیست، تا عنان به او دهی و راه نیست تا روی در وی آری، آنچه طلب کنی از عقل طلب مکن، از نبوّت طلب کن؛ عقل، غاشیه کش احکام دین است، عزّت و کبریای دین در میزان عقل نگنجد و در حیّز جوهر و عرض نیاید، دینِ ما همان دین است که صد و بیست و چهار هزار انبیا و رسل را بوده است.

---

(1)- آل عمران (3): 31.



و شهادت عزّت قرآن بر این سخن شامل است که می‌گوید:

[شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ ما وَصَّى بِهِ نُوحاً وَ الَّذِي أَوْحَيْنا إِلَيْكَ وَ ما وَصَّيْنا بِهِ إِبْراهِيمَ وَ مُوسى وَ عِيسى ...] «1».

از دین آنچه را به نوح سفارش کرده بود، برای شما تشریع کرد و آنچه را به تو وحی کردیم و آنچه را به ابراهیم و موسی و عیسی به آن توصیه نمودیم.

مرتبت‌دارِ دین ما دو چیز است: «قال اللّه» و «قال رسول اللّه» و گر آن چه مایه دین اهل بدعت است از جواهر و اعراض و فصول متکلّمان و تصرّفات عقول ایشان در آفرینش، یك‌بار نیست گردد و متلاشی شود و با کتم عدم رَود.

یك ذرّه نقصان در آستانه عزّت دین و سده عظمت سنّت نیاید، تا از ربّ‌العزّة به حکم اقبال به اهل اسلام این خطاب می‌آید که:

[الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلامَ دِيناً] «2».

امروز [با نصبِ علی بن ابی‌طالب به ولایت، امامت، حکومت و فرمانروایی بر امت] دینتان را برای شما کامل و نعمتم را بر شما تمام کردم و اسلام را برایتان به عنوان دین پسندیدم.

اینجا نه کلام متکلّمان در گنجد، نه فصول متفلسفان، نه بیان عرض و جوهر ایشان.

[قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي ...] «3»: پیش از وجود عالم و خاك آدم به

---

(1)- شوری (42): 13.

(2)- مائده (5): 3.

(3)- آل عمران (3): 31.



هزاران سال ارواح خلائق جمع کردیم و عهدی بر ارواح انبیا و رسل گرفتیم که [قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي ...] هرکه خدمتِ درگاهِ آن صدر مملکت و نقطه دولت می‌خواهد، از امروز به خدمت او کمر بندد و به چاکری وی اقرار دهد، این است که ربّ العالمین از ایشان حکایت کرد: [... قالُوا أَقْرَرْنا قالَ فَاشْهَدُوا ...] «1».

پس همه را به یك بار به کتم عدم بردیم، تا در میدان قدرت و قضای ربوبیّت یك چند آمد و رفت، ابراهیم علیه السلام آمد و رفت، موسی آمد و رفت، عیسی آمد و رفت و علی‌هذا چندین هزار پیامبران به خاك فروشدند، پس ندا کردیم که یا محمّد! اکنون میدان خالی است و وقت، وقتِ تو است؛ سیّد، قدم در مملکت بنهاد، چهارده کنگره قصر کسری بیفتاد و در کعبه سیصد و شصت بت بود، همه در روی درافتادند و از چهارگوشه عالم بانگ برآمد که [... جاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْباطِلُ ...] «2»، گوهر نبوّت بر بساط عزّت قرار گرفت و سراپرده رسالت بر عرصه زمین زدند و اطناب آن از شرق عالم تا غرب عالم برسید، نقاب از چهره جمال برگرفته شد، جهان ازنثار لفظِ شیرین پُر درّ و جوهر گشت و از مکارم اخلاق کریم آراسته و پیراسته گشت که فرمود:

بُعِثْتُ بِجَوامِعِ الْكَلِمِ «3».

من به سخن جامع مبعوث شدم.

إِنَّما بُعِثْتُ لِأُتَمِّمَ مَكارِمَ الْأَخْلاقِ «4».

---

(1)- آل عمران (3): 81.

(2)- اسراء (17): 81.

(3)- كنز العمال: 11/ 406.

(4)- مستدرك الوسائل: 11/ 187، باب 6، حديث 12701.



جز این نیست که من برای به کمال رساندن والایی‌های اخلاقی برانگیخته شدم.

حبیب صلی الله علیه و آله گفت: هرکه بر پی ماست، دوست خداست و برتر از حال دوستی حالی نیست و خوش‌تر از ایّام دوستی روزگاری نیست.

دوستی سه منزل است: هوی، صفت تن (هوا: طلب و خواستن و میل) محبّت، صفت دل؛ عشق، صفت جان.

هوی به نفس قائم، محبّت به دل قائم، عشق به جان قائم، نفس از هوی خالی نه و دل از محبّت خالی نه و جان از عشق خالی نه، عشق مأوای عاشق است و عاشق مأوای بلاست، عشق عذاب عاشق است و عاشق عذاب بلا.

این عشق که صفتِ جان آمد نیز بر سه قسمت است: اوّل: راستی؛ میانه:

مستی؛ آخر: نیستی.

راستی عارفان راست، مستی والهان راست، نیستی بی‌خودان راست؛ راستی آن است که آنچه گویی کنی و آنچه نمایی داری و آنجا که آواز دهی باشی.

مستی بی‌قراری واله زدگی است، که نظر مولا دائم گردد، دل هائم «1» گردد؛ که عطا بزرگ گردد، از طاعت یافت برگذرد.

مستی هم نفس راست، هم دل را، هم جان را؛ چون شراب عشق بر عقل زور کند، نفس مست گردد، چون آشنایی بر آگاهی زور کند، دل مست شود، چون کشف بر انس زور گیرد، جان مست شود، چون ساقی خود متجلّی گردد، هستی آغاز کند و مستی صحو «2» شود.

امّا نیستی آن است که در سر دوستی شوی، نه بدین جهان پدید آیی نه در آن جهان، دو گیتی در سر دوستی شد و دوستی در سر دوست، اکنون نمی‌یارم گفت

---

(1)- هائم: سرگردان، متحیر.

(2)- صحو: صاف و بی‌ابر شدن هوا.

یوم صحو: یعنی روز صاف و بی‌ابر.



که منم، نمی‌یارم گفت که اوست «1».

دین، تسلیم خدا شدن است و بس؛ دین از دیدن خود کور شدن و او را دیدن است و بس؛ دین، حرکت از فراق به سوی وصال است و بس. دین، تصفیه باطن از شرك خفی و آراسته نمودن نفس به اخلاق و زینت دادن اعضاء به اعمال صالحه است.

دانی که جمال اسلام چرا نمی‌بینیم؟ از بهر آن که بت پرستیم و از این قوم شده‌ایم که [هؤُلاءِ قَوْمُنَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً ...] «2» بت نفس امّاره را معبود ساخته‌ایم: [أَ فَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَواهُ ...] «3» همین معنی دارد.

جمال اسلام آن گاه بینیم که رخت از معبود هوایی به معبود خدایی کشیم، عادت پرستی را مسلمانی چه خوانی؟ اسلام آن باشد که خدا را منقاد باشی و او را پرستی و چون نفس و هوی را پرستی بنده خدا نباشی، از مصطفی صلی الله علیه و آله بشنو که می‌فرماید:

ما عُبِدَ اللّهِ تَحْتَ السَّماءِ إله أبْغَضُ إلى اللّهِ مِنْ الهَوى «4».

در زیر آسمان، معبودی بدتر از هوای نفس پرستیده نشده است.

جای دیگر فرمود:

تَعِسَ عَبْدُ الدِّرْهَمِ، تَعِسَ عَبْدُ الدّينارِ «5».

---

(1)- کشف الاسرار: 2/ 91.

(2)- کهف (18): 15.

(3)- جاثیه (45): 23.

(4)- تفسیر القرطبی: 16/ 167.

(5)- مجموعة ورّام: 1/ 159؛ بحار الأنوار: 70/ 319، باب 137.



ابراهیم خلیل را بین چه می‌گوید: از بت‌پرستی شکایت می‌کند که:

[وَ اجْنُبْنِي وَ بَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنامَ] «1».

و من و فرزندانم را از پرستش بت‌ها دور بدار.

از آن می‌ترسید که مبادا مشرك شود:

[وَ ما كانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ] «2».

و او هرگز از مشرکان نبود.

او را بری کردند ازنفس و هوی‌پرستی تا شکر کرد که:

[إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ حَنِيفاً وَ ما أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ] «3».

من به دور از انحراف و با قلبی حق‌گرا همه وجودم را به سوی کسی که آسمان‌ها و زمین را آفرید، متوجه کردم و از مشرکان نیستم.

چون تسلیم حق شد، او را حنیفاً مسلماً درست آمد.

دریغا که خدای تعالی همه اهل اسلام را با خود می‌خواند که:

[وَ مَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعا إِلَى اللَّهِ وَ عَمِلَ صالِحاً وَ قالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ] «4».

و خوش گفتارتر از کسی که به سوی خدا دعوت کند و کار شایسته انجام دهد و گوید: من از تسلیم شدگان [در برابر فرمان‌ها و احکام خدا] هستم، کیست؟

---

(1)- ابراهیم (14): 35.

(2)- بقره (2): 135.

(3)- انعام (6): 79.

(4)- فصّلت (41): 33.



و جایی دیگر فرمود:

[يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً] «1».

ای اهل ایمان! همگی در عرصه تسلیم و فرمان‌بری [از خدا] در آیید.

با تصدیق باش ای عزیز که اوّل درجات، تصدیق است، اقلّ درجاتِ این تصدیق آن باشد که باعث باشد مرد را بر امتثال اوامر و اجتناب نواهی، چون این مایه از تصدیق حاصل آمد مرد را بر آن دارد که حرکات و سکنات خود به حکم شرع کند، چون در شرع محکم و راسخ آمد، او را به خودی خود راه نمایند که

إِنْ تُطیعُوا تَهْتَدُوا،

از طاعت جز هدایت برنخیزد:

[وَ الَّذِینَ جاهَدُوا فِینا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنا] «2».

و کسانی که برای [به دست آوردن خشنودی] ما [با جان و مال] کوشیدند، بی‌تردید آنان را به راه‌های خود [راه رشد، سعادت، کمال، کرامت، بهشت و مقام قرب] راهنمایی می‌کنیم.

چون این هدایت پدید آید تصدیق دل یقین گردد، امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه السلام از این حالت، خبر چنین داد:

لَوْ کُشِفَ الْغِطاءُ ما ازْدَدْتُ یَقیناً «3».

این تصدیق، تربیت صورت باشد اهل دین را در راه دین و اهل سلوك را در راه سلوك، تصدیق چندان باعث باشد که عمل صالح مؤثّر آید، چون عمل صالح مؤثّر شد عمل خود مرد را به یقین رساند، چون به یقین رسید: [یَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ

---

(1)- بقره (2): 208.

(2)- عنکبوت (29): 69.

(3)- اگر پرده هم کنار رود، بر یقین من چیزی افزوده نشود، غرر الحکم: 119، حدیث 2086.



غَیْرَ الْأَرْضِ ...] «1» بر دیده او عرضه کنند، آخرت و احوال آن عالم و علوم و معارف آن جهان او را خود ذوق گردد «2».

حقیقت و روح دین

از آیات قرآن مجید- که نشانگر حقایق عالی‌اند- و روایات و اخبار- که توضیحی بر آن حقایق بلند و آسمانی‌اند- استفاده می‌شود که حقیقت دین عبارت از باور و محبّت به موضوع باور است، باور کردن خدا و شؤون او که عبارت از نبوّت، قیامت، امامت و ملائکه است و محبّت به او و شؤونش و البته این باور و یقین از طریق فهم واقعی قرآن و رسالت انبیا و مطالعه در آفرینش قابل کسب است؛ چون باور تحصیل شود، ثمره آن که محبّت است، در جان و دل آشکار خواهد شد و این محبّت باعث انجام تمام اعمال مثبت براساس خواسته محبوب خواهد گشت؛ به طور خلاصه باید گفت: دین عبارت است از یقین و محبّت؛ وقتی یقین و محبّت بیاید اخلاق و عمل هم خواهد آمد، وقتی اخلاق و عمل بیاید، خیر دنیا و آخرت خواهد آمد.

دکتر محمّد رفیع‌الدین که یکی از دانشمندان بزرگ عصر ماست و احاطه به موازین علمی عصر جدید و مسائل اسلامی دارد و به اندازه خود به شناخت قرآن مجید توفیق پیدا کرده در زمینه مسئله دین، کتاب پرمایه‌ای نوشته که در قسمتی از آن درباره حقیقت دین می‌خوانیم:

اگر مقرّر شود که روح و جوهر تعلیمات (اسلام) در یك کلمه بیان شود، آن کلمه «عشق» خواهد بود.

---

(1)- ابراهیم (14): 48.

(2)- تمهیدات: 68.



عشق یعنی عالی‌ترین مرحله محبّت و بدیهی است محبّت آن معنایی است که افراد نوعی را به یکدیگر مربوط و مرتبط می‌سازد؛ ولی عشق حد اکمل و اعلای محبّت است که باید نسبت به آفریدگار جهان و صفات او اعمال شود و ناگفته پیداست که جمال و کمال دو صفت اختصاصی پروردگار است و هر انسانی خواه و ناخواه جویای کمال و پویای جمال است و باید به این دو معنی و مصداق آن یعنی حضرت حق عشق بورزد تا به کمال مطلوبش برسد.

اسلام از همه افراد بشر دعوت می‌کند تا عشق بورزند و در نظر داشته باشند که هرچه ممکن است عشقشان خالص و صمیمی و قلبی باشد و این عشق بدون این که حتّی یك لحظه به حال جمود و رکود بماند، هر روز زیادتر و کامل‌تر و خالص‌تر و صمیمانه‌تر شود.

در این‌جاست که برای فهم حقیقت و عشق ورزیدن به آن، احتیاج و نیازمندی انسان به سالکان راه و آشنایان و عاشقان به حقیقت آشکار می‌شود و در برابر این پرسش که آیا پدیده نبوّت در جهان طبیعت کاری را انجام می‌دهد؟ و آیا انسان واقعاً نیازمند آن است که هنر عشق کامل و جاویدی را از قبیل عشقی که پیامبران آن را تبلیغ می‌کنند، بیاموزد؟

باید به طور قطع پاسخ داد: عشق کامل و جاویدی که برای یك آرمان به شکل عامل محرّك و انگیزه‌ای درآید، نیرومندترین و مؤثّرترین تمایلات درونی انسان است، بلکه در حقیقت تنها تمایل طبیعت و فطرت بشر است و نبوّت تنها عامل است که طبیعت بشر را به خوبی و به درستی ارضا می‌کند، بنابراین عامل نبوّت نه فقط تنها مقصود و منظور در طبیعت است، بلکه برای نظم اشیاء در طبیعت عامل و انگیزه‌ای است غیر قابل انفکاك و به فرموده قرآن مجید:



[فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْها لا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ] «1».

پس [با توجه به بی‌پایه بودن شرك] حق‌گرایانه و بدون انحراف با همه وجودت به سوی این دین [توحیدی] روی آور، [پای‌بند و استوار بر] سرشت خدا که مردم را بر آن سرشته است باش برای آفرینش خدا هیچگونه تغییر و تبدیلی نیست؛ این است دین درست و استوار؛ ولی بیش‌تر مردم معرفت و دانش [به این حقیقت اصیل] ندارند.

در این زمینه احساس می‌شود که تفصیل بیش‌تری لازم است، مطالعه در طبیعت بشر، این معنا را آشکار می‌سازد که در نهاد بشر دو نوع تمایل وجود دارد:

نوع اوّل: تمایلاتی است (به نام غرائز) که از طبیعت حیوانی بشر ناشی می‌شود، از قبیل خوراك و رابطه جنسی و حسّ جنگ‌جویی و...

خصوصیّات این نوع تمایلات بدین قرار است:

الف: در میزان تکامل بین انسان و حیوان مشترك است.

ب: از نظر بیولوژی (زیست‌شناسی) داخلی تحت یك نوع فشار، یا اجباری قرار گرفته‌اند و بر اثر این فشار یا اجبار، هر حیوانی مجبور است این شهوات را ارضا کند.

ج: ارضای این شهوات، مقرون با یك نوع لذّت و آسایش است.

د: ارضای این شهوات به حیوان نیرویی می‌دهد که به وسیله آن نیرو می‌تواند سلامت و رشد جسمی خودش را تحصیل کرده و در نتیجه، حیات و نوع و نژادش را حفظ کند.

---

(1)- روم (30): 30.



نوع دوّم: تمایلاتی است که از طبیعت و فطرت ناشی می‌شود و این تمایلات به شرح زیر است:

الف: تمایل به یك ایده‌آل (آرمان) هدف

ب: تمایل به عمل اخلاقی

ج: تمایل به تحصیل معرفت و خودآگاهی

د: تمایل به خلّاقیّت هنری

مشخّصات این تمایلات بدین قرار است:

1- از امتیازات خاص انسان است که سایر حیوانات در آن شرکت ندارند، فرق اساسی بین حیوان و انسان این است که حیوان فقط می‌داند و احساس می‌کند و فکر می‌کند، ولی انسان نه فقط می‌داند و احساس می‌کند و فکر می‌کند، بلکه می‌داند که می‌داند و می‌داند که احساس می‌کند و می‌داند که فکر می‌کند؛ به تعبیر دیگر حیوان فقط مخلوقی است آگاه، ولی انسانی مخلوقی است خودآگاه، همین حقیقت واقع است که بین طبایع حیوان و انسان ایجاد اختلاف می‌کند.

تمایلاتی که مخصوص انسان است، عبارت است از تمایلات خودآگاهی و معرفت یا تمایلاتی نفس (یا ذات).

2- از نظر بیولوژی (زیست‌شناسی) این تمایلات تحت تأثیر هیچ‌گونه فشار یا اجباری نیستند، اینها تمایلات آزادی هستند که صرفاً به جنبه روانی انسان تعلّق دارند؛ زیرا طریق ارضای آن‌ها طوری است که نه جنبه زیست‌شناسی دارد و نه در وضعی قرار دارد که صورت مشخّص ثابتی داشته باشد.

3- ارضای هریك از این تمایلات یك نوع لذّت مخصوصی به شخص می‌دهد که هرگاه بهترین و صالح‌ترین نمونه آن بدست آمد، از لحاظ کمیّت، مقدار وشدّت بر مسرّتی که ناشی از ارضای هریك از تمایلات مشخّص دیگری باشد که بدست



می‌آید، برتری خواهد داشت.

4- بهترین و عالی‌ترین نوع این تمایلات خود به خود و برای خود تعقیب می‌شود، وگرنه هیچ نوع عامل مؤثّر نهانی خاصّی در تعقیب آن دخالت ندارد.

5- موضوع این تمایلات جویندگی و کسب زیبایی است، وگرنه ایده‌آل (آرمان) جز یك فکری که شخص، عالی‌ترین درجه جمال یا کمالی، منظور اوست و به آن فکر نسبت می‌دهد، چه حاصلی دارد و هم چنین عمل اخلاقی یا نیکی جز بیان و توضیح زیبایی اعمال شخص چه معنایی دارد؟

و نیز اگر از تمایل به کسب معرفت، رغبت و میل به حقیقتی که آن را دوست می‌داریم و تحسین می‌کنیم (و آن نیز جنبه و جلوه‌ای از زیبایی است) در کار نباشد چه معنای دیگری خواهد داشت.

مسئله هنر نیز همین حال را دارد؛ زیرا هنر جز این که توضیح و تشریح و تجسّمی از زیبایی به وسیله واسطه‌ای باشد، چه چیز است؟

به طور کلّی چنین تصوّر می‌شود که هنر محدود به مجسّم ساختن زیبایی در آجر یا در سنگ یا در صدا، یا در رنگ یا در کلام یا در حرکت باشد و بنابراین عبارت از فعالیّت یك دسته اشخاص و افرادی است که دارای موهبت خاصّی باشند، یا این که تعلیم یافته و ورزیده باشند تا از عهده آن برآیند.

ولی یك نوع هنر دیگری وجود دارد که مورد عنایت همه مردم است و آن عبارت از ابراز زیبایی است در سبك و اسلوب زندگی از قبیل: تزیین و زیبا ساختن دارایی و محیط مشخّص، یا در پوشیدن لباس یا طرز غذا خوردن و راه رفتن و صحبت کردن و خواندن و نوشتن و مسافرت و سیاحت و ورزش و بازی و نمایش و به طور کلّی در رفتار.

تمایل انسان به داشتن یك ایده‌آل، صرفاً ازجنبه روانی بر همه تمایلاتش تسلّط



دارد، به دلیل این‌که هر وقت تعقیب این تمایلات خود به خود باشد و در راه تأمین ایده‌آل به‌کار نرود و برحسب اتّفاق هر وقت ایده‌آل خطایی درنظر گرفته شود، وضع همین‌طور خواهد بود و دانسته یا ندانسته شکل مبهم و غامضی به خود خواهد گرفت، تا این‌که در راه تأمین ایده‌آل به‌کار برده شود.

علّت این امر این است که انسان انواع زیبایی‌هایی که دوست دارد به ایده‌آلش نسبت می‌دهد؛ همین معنی نشان می‌دهد که اختلاف در قوانین اخلاقی و فلسفه‌های مختلف و نظریّات گوناگون درباره استفاده از علوم طبیعی و علاقه به هنرهای مختلف برای حصول هر ایده‌آلی از کجا ناشی می‌شود.

باری مطلب به همین‌جا ختم نمی‌شود، بلکه تمایل انسان به هر ایده‌آلی که دارد، از نظر روانی نیز بر او تسلّط دارد و همه تمایلاتش را زیر نظر دارد.

حیوان، فشار و اجباری را که از لحاظ بیولوژی بر غرائزش وارد می‌شود، نمی‌تواند طرد کند، ولی در وجود بشر هیچ غریزه‌ای نمی‌تواند بدون اجازه ایده‌آل ارضاء شود، بلکه تا همان حدّی که ایده‌آلش اجازه می‌دهد می‌تواند غرائزش را ارضاء کند.

هر وقت ایده‌آل انسان اجازه دهد که شخص به حیاتش ادامه دهد، حداکثر کوشش را برای ارضای صحیح غرائزش به کار می‌برد، ولی در صورتی که ایده‌آل صورت دیگری داشته باشد به غرائزش اعتنا نمی‌کند و حتّی برای انتحار هم حاضر می‌شود.

این معنا شواهد بی‌شماری را درباره اشخاصی که دیده و دانسته، مشاعر حیوانیشان را ندیده می‌انگارند و به مشقّت و محرومیّت‌های شدید تن در می‌دهند و زندگی‌شان را به خطر می‌اندازند و محض خاطر ایده‌آلشان وارد میدان جنگ شده و خودشان را در چهارچوب خونین مرگ محصور می‌کنند و جان می‌سپارند، خاطرنشان می‌سازد.



جلوگیری یا راکد گذاشتن این تمایل، یعنی تعقیب از ایده‌آل موجب ضعف و سرکوبی شخصیّت انسان و باعث ایجاد اندوه و غصّه و بی‌نظمی سلسله اعصاب می‌گردد، ولی ارضای کامل آن موجب خرسندی ومسرّت و سربلندی وی می‌شود و

نیز هرچه عشق انسان به ایده‌آلش زیادتر باشد، به همان نسبت شخصیّتش موزون‌تر و آماده‌تر و نیرومندتر و برجسته‌تر و عالی‌تر و شرافتمندانه‌تر و رضایت نفس و خرسندی خاطرش کامل‌تر خواهد بود.

از روزی که انسان خودش را شناخته، در جستجوی ایده‌آل یا معشوقی برآمده که بتواند به او عشق بورزد و خدمت کند و او را بپرستد و همیشه قلباً او را تعظیم کند و تکریم نماید و عشق او به معشوق هیچ وقت کاهش نیابد و فاسد نشود و دچار جمود و رکود نگردد و به عبارت دیگر ایده‌آلی باشد دارای رفیع‌ترین و ثابت‌ترین درجات کمال.

غالب اوقات چنان ایده‌آل یا معشوقی او را دچار مشقّت‌های طاقت‌فرسا می کند و او را با مصیبت‌های عظیمی مواجه می‌سازد و فداکاری‌هایی از او می‌خواهد که فدا کردن زندگی از آن جمله است با این حال متقاعد نمی‌شود زیرا عامل محرّك و انگیزه بی‌رحم طبیعتش او را وادار می‌سازد تا به هر قیمتی باشد آن را ادامه دهد.

سراسر تاریخ ما از تمام جهات و اشکال گوناگون اعم از سیاسی یا اخلاقی یا قضایی یا فکری یا اقتصادی از قدیمی‌ترین اعصار تا زمان حاضر که اغلب و اکثر اوقات به منظره‌های خونین و رنج‌آور و بدبختی توده‌های بشر آغشته بوده است، جز این نیست که عطش سوزان بشر را برای تحصیل ایده‌آلش در آن ثبت شده و ضبط شده می‌بینیم.

این پرسش پیش می‌آید که بگوییم: صفات اصلی و اساسی که هر انسانی می‌خواهد ایده‌آل و معشوقش واجد آن باشد، چیست؟



پاسخ این پرسش در طبیعت و ماهیّت همان انگیزه مشخّص صاحب ایده‌آل گنجانده شده است، به این معنی که شخص صاحب ایده‌آل یا عاشق در جستجوی ایده‌آل یا معشوقی است که دارای عالی‌ترین مراتب جمال و کمال باشد، تا بتواند او را ارضاء کند و به تعبیر دیگر ایده‌آل یا معشوقش باید:

الف: از هر نوع عیب و نقصی که بتوانیم تصوّر کنیم، مبرّا باشد.

ب: به حدّ اعلا واجد عالی‌ترین صفات و امتیازاتی باشد که به حکم طبیعت بتوانیم آن را مطلوب و قابل تمجید و زیبا ببینیم.

نقص، دشمن عشق است و بدین جهت اطّلاع بر وجود کوچك‌ترین نقیصه و فقدان کوچك‌ترین عنصر زیبایی در معشوق، تمام عشق را مبدّل به بغض و خشم می‌نماید.

شخص می‌تواند به معشوق زشت یا ناقص نیز علاقه پیدا کند و آن تا موقعی خواهد بود که بتواند کلیّه صفات قابل تصوّر زیبایی و کمال را به او نسبت دهد و هم چنین می‌تواند خودش را فریب دهد و بگوید: این معشوق به حقیقت واجد همه صفات مطلوب است.

از این صغری و کبرای کلّی به سهولت می‌توانیم صفات مخصوص ایده‌آل یا معشوق بشر را ادراك و استنتاج کنیم، فی‌المثل می‌دانیم که جمال و زیبایی معشوق انسان باید نامحدود و جاوید باشد؛ زیرا اگر شخصی بداند که جمال معشوقش حد و مرزی دارد که از آن حد نمی‌تواند تجاوز کند، باید معتقد شود که یك جزء یا یك جنبه آن زشت است و هم چنین اگر بداند که جمال معشوق روزی به پایان خواهد رسید، از همان لحظه زشت و نازیبا در نظرش جلوه خواهد کرد.

معشوق باید زنده باشد، انسان نمی‌تواند دیده و دانسته برای معشوقش تصوّر کند آن چیز مرده یا بی‌جان است و چون انسان خودش مخلوقی است زنده،

عرفان اسلامی، ج2، ص: 388

نمی‌تواند فکر چیزی را که به نظر او بی‌جان و بالملازمه نازل‌تر از خودش می‌باشد، تمجید یا پرستش کند و تا سرحدّ فداکاری در راه او به خدمت‌گزاری قیام کند.

از این گذشته حیات معشوق او مانند جمال و زیباییش باید جاوید و ابدی باشد؛ زیرا اگر شخص بداند که معشوق روزی خواهد مرد، باید احساس کند که همین امروز بالقوه مرده است، مطلب به همین‌جا ختم نمی‌شود، بلکه معشوق انسان باید دارای همه زیبایی‌های حیاتی باشد که خود شخص با آن معانی مأنوس است.

به این معنی که معشوق او باید بشنود و ببیند و احساس کند و عشق داشته باشد و اجابت کند و نیز باید دارای قصد و نیّتی باشد که در جهان بشریّت انجام شود و باید دارای نیرویی باشد که آن را عملی سازد و در تحقّق دادن آن قصد و نیّت کامیاب گردد.

به عبارت دیگر باید دارای حبّ و بغض باشد و دارای قدرتی که آنچه را می‌پسندد تشویق و ترویج کند و آن‌چه را نمی‌پسندد، طرد کند و از بین ببرد و بتواند کسانی را که به او عشق می‌ورزند و به او کمك می کنند پاداش دهد، دشمنان و مخالفانش را تنبیه کند.

خلاصه کلام این که: معشوق باید دارای کلیه صفات حب و بغض باشد و این معانی را در راه اجرای مقصودش به کار بندد و اگر معشوق دارای یکی از این صفات نباشد و شخص به نقص او آگاه شود، غیر ممکن است که او را دوست بدارد و در راه او خدمتی انجام دهد.

عشق، همیشه از عاشق می‌خواهد که خدمت‌گزار معشوق باشد و موضوع این عمل این است که عملی را بجای آورد که خوش‌آیند معشوق باشد و همیشه بکوشد تا لطف معشوق را جلب کند و در ساحت او مقرّب باشد.

عرفان اسلامی، ج2، ص: 389

داشتن معشوق، یا عشق ورزیدن به معشوق، معنای دیگری جز این ندارد که در راه او بکوشد و برای او خدمت‌گزار باشد و در نتیجه بیش‌تر از پیش به او نزدیك و مقرّب باشد، ولی اگر ایده‌آل یا معشوقی راکه انسان دوست دارد، دارای صفات حبّ و بغض نباشد، مقیاس و محکی برای تشخیص صحیح از خطا و درست از نادرست وجود نخواهد داشت که انجام شود، یا قصد و نیّتی در بین نخواهد بود که عاشق بتواند با معشوق در عملی ساختن آن همکاری کند، یا این که در راه اجرای امر معشوق خدمتی انجام دهد.

از این گذشته، اگر مقاصد معیّن و هدف‌های مشخّصی وجود نداشته باشد، عاشق چه می‌داند که در راه خدمت گزاری معشوق چه وظائفی را انجام دهد.

انسان طالب آن است که کاری را انجام دهد ونیز می‌خواهد بداند که در راه معشوقش چگونه خدمت کند و نمی‌تواند از عشقی که صورت عمل به خود نگیرد، راضی و خرسند باشد و اگر فرض کند که معشوقش حسّ شنوایی و بینایی ندارد و احساس نمی کند و نمی‌داند و نمی‌فهمد، یا این که تصوّر کند که آنچه را عاشق در راه خدمت گزاری معشوق از معشوق درخواست می کند، اجابت نخواهد کرد، قهراً از اعمالش راضی نخواهد بود و دیگر موجب و عاملی وجود نخواهد داشت که وسیله ادامه آن اعمال بشود.

واقع امر این است که آنچه را انسان فضیلت می‌داند، در حقیقت پاداش عمل او نیست، بلکه پاداش عمل انسان این است که همیشه خاطرش مطمئن باشد، اعمال او مورد تصویب و تأیید معشوقش واقع شده است.

این نکته نیز مسلّم است که همیشه انسان معشوقش را شخص یا شخصیّتی تصوّر می‌کند، معشوق باید مقتدر و نیرومند باشد؛ زیرا اگر شخص فرض کند که معشوقش آن قدر نیرومند نیست که هواخواهان و خدمت گزارانش را پاداش

عرفان اسلامی، ج2، ص: 390

و دشمنانش را کیفر دهد، چنین احساس خواهد کرد که عشق و خدمت گزاری به معشوقش عملی است بیهوده، به دلیل این که وقتی عاشق حداکثر سعی و کوشش خودش را انجام دهد، تا اوضاع جهان را مطابق تقاضای معشوقش عوض کند و به عبارت دیگر جهان را اصلاح نماید، مخالفان و دشمنان معشوق وی تمام کوشش‌ها و تلاش‌های او را به سهولت و بدون بیم و هراس از بین خواهند برد و آنچه را انجام داده خنثی خواهند کرد؛ در چنین موردی عاشق احساس خواهد کرد که معشوق وی ضعیف است و زبون و بدین جهت در خور عشق و فداکاری نیست.

نکته دیگر معشوق انسان باید به حدّ اعلای کمال، دارای تمام صفات اخلاقی و حسن و نیکویی باشد؛ زیرا خود این صفات را قبلًا مطلوب و پسندیده تشخیص داده‌ایم و هرگاه عاشق تصوّر کند که معشوق او فاقد یکی از این صفات است، باید معشوقش را ناقص بداند و از عشق‌ورزی با وی خودداری کند.

گذشته از همه این معانی و مفاهیم، معشوق باید بی‌نظیر و بی‌مانند باشد و در این صفات شریکی نداشته باشد؛ زیرا اگر شخص عاشق تصوّر کند که معشوق دیگری وجود دارد و در این صفات با معشوق او شرکت دارد، ناگزیر خواهد شد که در آنِ واحد دو معشوق داشته باشد و این امری است که طبیعت و فطرت بشر برای وی ناممکن می‌سازد. به علاوه اگر عاشق فرض کند که جهان و شخص خودش که جزیی از اجزاء جهان است، خود به خود به وجود آمده و تحت مراقبت و نظارت معشوقش قرار ندارد، طبعاً چنین احساسی خواهد کرد که معشوقش نازل‌تر از او یا نظیر اوست، در این صورت دیگر در وجود وی انگیزه‌ای برای عشق ورزیدن به معشوق یا تمجید و تقدیس و تکریم و تعظیم و عبادت و خدمت گزاری معشوق باقی نخواهد ماند.

عرفان اسلامی، ج2، ص: 391

باری این دو صفت مشخص و معلوم یعنی: جمال و کمال مستلزم صفات بی‌شمار دیگری است که از همان طریق به دست می‌آید.

به خوبی ملاحظه می‌شود که از طرفی در نهاد بشر یا فطرت او، برای عشق ورزیدن به یك شخصیّت اخلاقی بسیار نیرومندی، محرّك یا سائق و انگیزه‌ای وجود دارد و از طرف دیگر برای توضیح و تشریح ماهیّت جهان بیانی اقناع کننده‌تر، که از هر لحاظ با واقعیت‌ها تطبیق کند، نمی‌توانیم پیدا کنیم جز این که بگوئیم:

حقیقت جهان عبارت است از: ذات خودآگاه و با شعور و بسیار مقتدر و خلّاقی که دارای کلیّه صفات جمال و کمال است و ایده‌آلی را که نوع بشر ضمن سیر تاریخ در جستجوی آن بوده، یعنی ایده‌آل صحیح و معشوق واقعی بشر همین جهان است و همین حقیقت است که پیامبران درباره آن اصرار می‌ورزند و بدین جهت است که هر پیغمبری رسالتش را با کلمات: «لا إله إلّااللّه» آغاز می کند و با همان کلمات به پایان می‌رساند، آخرین پیغمبر طبق قرآن اعلام کرد که:

[یا أَیُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّکُمُ الَّذِي خَلَقَکُمْ وَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِکُمْ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ] «1».

ای مردم! پروردگارتان را که شما و پیشینیان شما را آفریده است، بپرستید تا [با پرستیدن او] پروا پیشه شوید.

مطابق تعالیم قرآن کریم، اگر ما آفریننده را خدا، یا «اللّه» بنامیم و یا به هر نام دیگر بخوانیم، فرقی حاصل نخواهد شد و آن چه را باید در خاطر داشته باشیم این است که فقط او دارای این همه امتیازات و واجد این همه صفات جمال و زیبایی

---

(1)- بقره (2): 21.



و علوّ و رفعت است و هیچ کس غیر از او دارای چنین صفات و امتیازاتی نیست.

قرآن کریم می گوید:

[قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمنَ أَیًّا ما تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْماءُ الْحُسْنى] «1».

بگو: خدا را بخوانید یا رحمان را بخوانید، هر کدام را بخوانید [ذات یکتای او را خوانده‌اید] نیکوترین نامها [که این دو نام هم از آن‌هاست] فقط ویژه اوست.

[وَ لِلَّهِ الْأَسْماءُ الْحُسْنى فَادْعُوهُ بِها وَ ذَرُوا الَّذِینَ یُلْحِدُونَ فِي أَسْمائِهِ] «2».

و نیکوترین نامها [به لحاظ معانی] ویژه خداست، پس او را با آن نامها بخوانید و آنان که در نامهای خدا به انحراف می‌گرایند [و او را با نامهایی که نشان دهنده کاستی و نقص است، می‌خوانند] رها کنید «3».

آری، به یك معنی دین و جوهر آن به معنای عشق است، عشق به معشوقی که جمال و جلال و صفات او کامل است و انسان به خاطر عشقش در مقام بندگی و پرستش تسلیم او باشد.

وحشی بافقی در زمینه عشق که به منزله اصل و ریشه در حیات آدمی است چنین سروده است:

فلك جز عشق محرابی ندارد — جهان بی‌خاك عشق آبی ندارد

غلام عشق شو کاندیشه این است — همه صاحبدلان را پیشه این است

جهان عشق است و دیگر زرق سازی — همه بازی است الّا عشق بازی

---

(1)- اسراء (17): 110.

(2)- اعراف (7): 180.

(3)- منشور جهانی اسلام: 7.



گر از عشق آسمان آزاد بودی — کجا هرگز زمین آباد بودی

اگر بی‌عشق بودی جان عالم — که بودی زنده در دوران عالم

کسی کز عشق خالی شد فسردست | گرش صد جان بود بی‌عشق مُردست

مبین در دل که او سلطان جان است | قدم در عشق نه کان جانِ جان است

و فروغی بسطامی می‌گوید:

نقد دنیا به بهای لب ساقی دادیم | تا کجا صرف شود مایه عقبایی ما

هرچه کردم به ره عشق وفا بود وفا | آنچه دیدم به مکافات صفا بود صفا

شربت من زکف یار الم بود الم | قسمت من زدر دوست بلا بود بلا

هرکه جز عشق تو آموخت هوس بود هوس | وان که جز عشق تو ورزید هوا بود هوا

دین اسلام

وقتی در تمام ادیان به دقّت مطالعه می‌کنیم، می‌بینیم تنها دینی که به تمام نیازهای مادّی و معنوی انسان پاسخ می‌دهد و خیر دنیا و آخرت آدمی را تأمین می‌کند، همان برنامه‌هایی است که به صورت قرآن و حدیث، جلوه‌گر است و پیامبر عزیز صلی الله علیه و آله و امامان، مبلّغ آن بودند و از آن تعبیر به اسلام شده است.

دین اسلام عبارت است از مجموعه عقاید و آداب و احکامی که خدای عالم برای هدایت انسان به سوی رشد و کمال در اختیار انسان قرار داده و حقیقت و ذات اسلام، چنان که از آیات قرآن برمی‌آید به معنای تسلیم بودن انسان به خدا و سرنهادن به راه خدا و اطاعت و انقیاد از دل و جان در مقابل اوامر و دستورهای خداست.

بنابراین مُسلم و متدیّن به دین اسلام کسی است که در تمام هستی خود، متوجّه خدا باشد، مقصودش در همه کارها خدا و عامل مؤثر در وجود و افکار و حرکات او

خدا باشد و بس، معبودی جز خدا نگیرد و در پرستش خدا نیّتش خالص باشد و با هوای نفس وتقلید و تعصّب بی‌جا به خداپرستی رنگ مخصوصی ندهد و بین مسلمانان تفرقه نیندازد.

قرآن را بنگرید، در مقام تعلیم جوابی که مسلمانان در توصیف اسلام باید به یهود و نصاری بدهند، می‌فرماید:

[وَ قالُوا كُونُوا هُوداً أَوْ نَصارى تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْراهِيمَ حَنِيفاً وَ ما كانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ* قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَ ما أُنْزِلَ إِلَيْنا وَ ما أُنْزِلَ إِلى إِبْراهِيمَ وَ إِسْماعِيلَ وَ إِسْحاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْباطِ وَ ما أُوتِيَ مُوسى وَ عِيسى وَ ما أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ* فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ ما آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدِ اهْتَدَوْا وَ إِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّما هُمْ فِي شِقاقٍ فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ* صِبْغَةَ اللَّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَ نَحْنُ لَهُ عابِدُونَ* قُلْ أَ تُحَاجُّونَنا فِي اللَّهِ وَ هُوَ رَبُّنا وَ رَبُّكُمْ وَ لَنا أَعْمالُنا وَ لَكُمْ أَعْمالُكُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ] «1».

و [اهل کتاب به مردم مؤمن] گفتند: یهودی یا نصرانی باشید تا هدایت یابید.

بگو: بلکه از آیین ابراهیم یکتاپرست و حق‌گرا [پیروی می‌کنیم نه از آیین تحریف شده شما که عین گمراهی است] و او هرگز از مشرکان نبود،* شما مردم مؤمن از روی حقیقت] بگویید [و اقرار کنید:] ما به خدا و آنچه به سوی ما نازل شده و به آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و نوادگانِ [دارای مقام نبوّت] آنان فرود آمده و به آنچه به موسی و عیسی و آنچه به پیامبران از ناحیه پروردگارشان داده شده ایمان آوردیم؛ میان هیچ یك از آنان [در این‌که از سوی خدا برای هدایت مردم مبعوث شده‌اند] فرقی

---

(1)- بقره (2): 135- 139.



نمی‌گذاریم و ما در برابر او تسلیم هستیم.* پس اگر آنان هم به آنچه شما به آن ایمان آورده‌اید، ایمان آورند [که ایمان به قرآن و به پیامبر است] مسلماً هدایت یافته‌اند و اگر روی برتابند جز این نیست که در ستیز و دشمنی‌اند؛ پس به زودی خدا شرّ آنان را [به‌کشته شدن یا آوارگی از خانه و کاشانه] دفع خواهد کرد و او شنوا و داناست.* [به یهود و نصاری بگویید:] رنگ خدا را [که اسلام است، انتخاب کنید] و چه کسی رنگش نیکوتر از رنگ خداست؟

و ما فقط پرستش کنندگان اوییم.* بگو: آیا با ما درباره خدا گفتگوی بی‌منطق و احتجاج نادرست می کنید؟! در حالی که او پروردگار ما و شماست [و همه کارهایش بر وفق حکمت و مصلحت است و جای گفتگوی بی‌منطق و احتجاج نادرست نیست] و اعمال ما مربوط به خود ما و اعمال شما مربوط به خود شماست و ما [در ایمان، اعتقاد، طاعت و عبادت] برای او اخلاص می‌ورزیم.

مجموعه برنامه‌هایی که بر پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله نازل شده، تحت عنوان اسلام یاد می‌شود، چون این مجموعه، مردم را به توحید خالص که هیچ‌گونه شائبه شرك و بت‌پرستی در آن نیست و به تسبیح و تنزیه خدا چنان که شایسته مقام مقدس و اعلای اوست دعوت می کند و به انسان می‌آموزد که در همه اعمال، چه عبادی و چه کارهای دیگر نیّت خود را برای خدا خالص کند و اگر تمام مردم در چنین خط پاکی قرار بگیرند، به هر حقّی که دارند می‌رسند و حق هرکسی از تجاوز مصون و محفوظ می‌ماند؛ قرآن مجید در این زمینه می‌فرماید:

[قُلْ إِنَّنِي هَدانِي رَبِّي إِلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ دِيناً قِيَماً مِلَّةَ إِبْراهِيمَ حَنِيفاً وَ ما كانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ* قُلْ إِنَّ صَلاتِي وَ نُسُكِي وَ مَحْيايَ وَ مَماتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ* لا؛ شَرِيكَ لَهُ وَ بِذلِكَ أُمِرْتُ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ] «1».

بگو: یقیناً پروردگارم مرا به راه راست هدایت کرد، به دینی پایدار و استوار، دین ابراهیم یکتاپرست حق‌گرا و او از مشرکان نبود.* بگو: مسلماً نماز و عبادتم و زندگی کردن و مرگم برای خدا پروردگار جهانیان است.* او را شریکی نیست و به این [یگانه‌پرستی] مأمورم و نخستین کسی هستم که [در این آیین] تسلیم [فرمان‌ها و احکام] اویم.

اسلام، دین جامعی است که در نواحی زندگی بشر، از تهذیب اخلاق و خانه‌داری گرفته تا مملکت‌داری و کلیّه روابط اجتماعی دستورهای عملی مفید داده است و کلیّه این برنامه‌ها در اطاعت خدا و تسلیم به حضرت او مندرج است، به این معنی که نخست مردم را معتقد و متوجّه به خدا و خالص برای خدا می‌سازد آن گاه در ضمن این خلوص، انواع تکالیف عملی برای آن‌ها معیّن می کند و چنان انسان را تربیت می‌نماید که در همه کارها منظورش خدا باشد و هر کاری را برای تحصیل رضای او و درك حقیقت انجام بدهد، در قرآن کریم در این زمینه چنین می‌خوانیم:

[یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَ اسْجُدُوا وَ اعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَ افْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ* وَ جاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهادِهِ هُوَ اجْتَباكُمْ وَ ما جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْراهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَ فِي هذا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا شُهَداءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّكاةَ وَ اعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلى وَ نِعْمَ النَّصِيرُ] «2».

---

(1)- انعام (6): 161- 163.

(2)- حج (22): 77- 78.



ای اهل ایمان! رکوع به جا آورید و سجده نمایید و پروردگارتان را عبادت کنید و کار نیك انجام دهید تا رستگار شوید.* و در راه خدا چنان که شایسته جهاد است، جهاد کنید؛ او شما را برگزید و بر شما در دین هیچ مشقت و سختی قرار نداد. [در دینتان گشایش و آسانی قرار داد مانند گشایش و آسانیِ] آیین پدرتان ابراهیم، او شما را پیش از این «مسلمان» نامید و در این [قرآن هم به همین عنوان نامگذاری شده‌اید] تا پیامبر گواه بر شما باشد و شما هم گواه بر مردم باشید؛ پس نماز را برپا دارید و زکات را بپردازید و به خدا تمسّك جویید. او سرپرست و یاور شماست؛ چه خوب سرپرست و یاوری و چه نیکو یاری‌دهنده‌ای است..

اسلام، حقیقتی است که از ابتدای حیات بشر، برای تأمین خیر دنیا و آخرت، به انسان عرضه شده و این حقیقت فقط از طرف خداوند تجلّی کرده و در آیینه قلب انبیا منعکس شده، و آنان مکلّف گشتند مردم را به آن دعوت کنند.

البته قوانین و قواعد این حقیقت، در هر دوره به تناسب نیاز مردم به مردم ارائه شد و به تدریج به سوی ظهور کمال کلّی در حرکت آمد، تا زمانی که پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله، مبعوث به رسالت شد، در آن زمان اسلام به‌طور همه جانبه و به شکلی کامل و جامع به صورت قرآن و سنّت، سنّتی که از قلب پاك پیامبر صلی الله علیه و آله و دل صاف امامان در سرزمین حیات تابیده، جلوه‌گر شد.

این اسلامی که به معنای سرتسلیم فرود آوردن در برابر خدا و اطاعت از دستورهای سعادت‌بخش حق است، اختصاص به انسان ندارد، بلکه دین تمام موجودات عالم است.

همه مخلوقات به حکم وضع آفرینش و خلقتشان مطیع خالق خود هستند و هر

نوعی از موجودات، خواه جماد یا نبات یا حیوان یا غیر آن دارای دستور خاصّی است که خدا برایش معیّن کرده، موجود بر طبق آن دستور به وجود می‌آید و به هستی خود ادامه می‌دهد و از آن دستور سرنمی‌پیچد و نمی‌تواند سرپیچد، چنان که اگر کسی بخواهد جمادی یا گیاهی را برخلاف دستور خدا مجبور و ملزم کند، آن موجود در برابر او مقاومت خواهد کرد، تا نابود شود، یا اجبار کننده از کار خود صرف‌نظر نماید.

انسان نیز خلقت و زندگیش برطبق دستوری است که خدا برای پیدایش و بقاء او مقرّر کرده، لکن چون انسان وجودی جامع و دارای عقل و اراده است، خداوند مهربان در مقام عقل و اراده برای وی دستوری معیّن کرده که به آن دستور تسلیم شود و با میل خود از آن پیروی کند، تا چنان که به حکم طبع و خلقت مانند همه مخلوقات مسلمِ بالاجبار است، در مقام عقل و اراده هم مسلمِ بالاختیار باشد؛ قرآن در این مقام می‌فرماید:

[أَ فَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْغُونَ وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعاً وَ كَرْهاً وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ] «1».

آیا [اهل کتاب پس از این همه دلایل روشن] غیر دین خدا را خواستارند؟ در حالی که هر که در آسمانها وزمین است از روی رغبت یا کراهت در برابر او [و اراده و فرمانش] تسلیم است، وهمه به سوی او بازگردانده می‌شوند.

در هر صورت، اسلام چنان که از آیات قرآن برمی‌آید به معنای تسلیم شدن انسان به خدا و رفتار کردن بر طبق دستورهایی است که حق معیّن کرده و همه پیامبران مردم را به این حقیقت دعوت کرده‌اند.

---

(1)- آل عمران (3): 83.



خصوصیّات اسلام

مهم‌ترین مسئله‌ای که به عنوان پایه و ریشه در اسلام مطرح است، مسئله توحید در دو مرحله نظری و عملی است.

به عبارت دیگر اعتقاد به وحدانیّت حق و اجرای هر برنامه فقط به عشق او و برای او، مهم‌ترین اصل اسلامی است.

این را هم باید دانست که تکیه آیات و روایات بر توحید عملی است، یعنی هر کاری را فقط به منظور جلب رضایت دوست انجام دادن، چون گذرگاه بسیار سخت توحید در این مرحله است.

توحید نظری

توجه دادن مردم به توحید نظری برای انبیا کار مشکلی نبوده، نفی شرك از چهره پاك توحید نظری امری سهل وآسان بوده، انبیا از طریق مایه فطری ذات بشر و ارائه استدلال و برهان و حجّت‌های قوی در برابر عقل، انسان را به توحید نظری رهنمون می‌شدند، ولی پا برجا کردن توحید عملی برای انبیا مشقّت فراوان داشت.

اصلاح نفوس، وسلامت خانواده و جامعه و ایجاد صلاح و سداد و به وجود آوردن نظم و درستی، فقط در سایه توحید عملی میسّر بود و بشر را در این محور قرار دادن کار ساده‌ای نبود!!

جنگ‌ها و نزاع‌ها و درگیری‌هایی که بشر با انبیا و اهل حق داشت، در همین نقطه بود!!

در مسئله توحید نظری باید گفت: اسلام، این دین استوار و این حجّت قوی حق



و این راه مستقیم الهی و این آیین حیات‌بخش خداوندی می گوید:

خدا یکی است و او همان حقیقتی است که اصل و مبدأ پیدایش تمام موجودات است و مشابهتی با هیچ‌یك از مخلوقات ندارد، چنان که قرآن می‌فرماید:

[وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ] «1».

و پیش از تو هیچ پیامبری نفرستادیم مگر آن که به او وحی کردیم که معبودی جز من نیست، پس تنها مرا بپرستید.

در قسمت اوّل این آیه، انسان را توجّه به توحید نظری می‌دهد: «لا إله إلّاأنا» و بشر جز این هم نمی‌تواند ثابت کند.

اسلام، صفت خدایی را از تمام موجودات نفی کرده و جز همان حقیقت عالم و حیّ و قیّوم، چیزی را خدا نمی‌داند و می گوید: هیچ موجودی خواه جسمانی یا روحانی، خواه آسمانی یا زمینی به هیچ عنوان الوهیّت ندارد که بشر به حکم احتیاجی که به خدا دارد، به آن توجّه کند.

تکیه‌گاهی برای توجّه بشر جز اللّه که همان حقیقت یگانه ازلی و ابدی و خالق تمام موجودات و ربّ همه عناصر و اجزاء و افراد آفرینش است، وجود ندارد.

اسلام، کلمه اوّل خود را که شهادت دادن قلبی است «لا إله إلّااللّه» قرار داده، که در این کلمه الوهیّت را از غیر خدا مطلقاً نفی و فقط برای ذات اقدس او اثبات می‌کند و خدا را به احدیّت و صمدیّت، یعنی یگانگی و بی‌نیازی می‌ستاید و او را بالاتر ازآن می‌داند که با هیچ مخلوقی شباهت داشته باشد یا نسبت خاصّی پیدا کند و یا به تصوّر مردم درآید و بشر بتواند ذات او را ادراك کند و شعار خود را کلمه «اللّه

---

(1)- انبیاء (21): 25.



اکبر» قرار داده، یعنی خدا بزرگ‌تر است از آنچه به او نسبت می‌دهند.

مرکز ثقل دین اسلام و مهم‌ترین اصلی که تمام تعلیمات این دین بر آن استوار است، همین اصل توحید است.

### توحید عملی

اما توحید عملی، به معنای فرمان بردن از خدا در تمام شؤون زندگی است و چون عقل انسان از نظر تفکّر و اعضاء و جوارح انسان ازنظر عمل بر مبنای توحید قرار گرفت علاوه بر آبادی و عمران زندگی دنیایش، در عالم بعد هم مورد لطف و عنایت بی‌نهایت حق قرار خواهد گرفت و از مزدی ابدی و ثوابی جاوید بهره‌مند خواهد شد و این مسئله یعنی توجّه به این که دنیای دیگری جهت مزد ایمان و عمل بپا خواهد شد، از خصوصیّات دیگر این آیین مقدّس است.

### معاد در اسلام

اسلام، مسئله معاد را همراه با دلایل بسیار مهم و براهین بسیار قوی، به‌طوری که برای احدی از عقلا و صاحبان خرد در قبول و باورش شکّی نماند، در آیات قرآن و روایات و اخبار عرضه می‌کند و می‌توان گفت: اعتقاد به این اصل از نظر اثرگذاری در تمام حرکات انسان کم‌تر از عقیده به توحید نیست.

اسلام به طور قاطع و جدّی تصریح به معاد- یعنی حشر مردگان در عالم دیگر برای رسیدگی به اعمال نیك و بد آن‌ها- کرده و قائل به ثواب و عقاب دائم در عالم دیگر است.

اسلام تصریح می کند که جهان با این وضع کنونی به طور دائم باقی نمی‌ماند، بلکه این زمین و آسمان با ستاره‌ها و ماه و آفتاب همه از میان می‌روند و به صورت



دیگری درمی‌آیند و پس از به هم خوردن وضع کنونی جهان، برای آدمیان روزی برپا می‌شود به نام روز جزا که همگی در معرض حساب بزرگ و دقیق الهی- که چیزی از علمش مخفی نمی‌ماند- قرار می گیرند و پاداش یا کیفر اعمال نیك و بد خود را بی کم و زیاد دریافت می کنند؛ قرآن مجید این موضوع مهم را با تمام جوانبش در هزار و سیصد آیه بیان می کند.

اسلام، علّت ثواب و عقاب و رستگاری و تباهی را فقط اعمال خود مردم می‌داند، بی‌آن که در این مسئله کم و زیادی رخ دهد؛ قرآن در این زمینه می‌فرماید:

[قُلْ أَ غَيْرَ اللَّهِ أَبْغِي رَبًّا وَ هُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَ لا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْها وَ لا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرى ثُمَّ إِلى رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ بِما كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ] «1».

بگو: آیا جز خدا پروردگاری بجویم در حالی که او پروردگار هر چیزی است؟! و هیچ کس جز به زیان خود [عمل زشتی] مرتکب نمی‌شود و هیچ سنگین باری بار گناه دیگری را بر نمی‌دارد؛ سپس بازگشت همه شما به سوی پروردگارتان خواهد بود، پس شما را به [حقّانیّت] آنچه درباره آن [با مردم مؤمن] اختلاف می کردید، آگاه می کند.

قرآن مجید وسیله نجات را در قیامت دو چیز می‌داند: ایمان و عمل صالح، که در آیات متعددی به آن اشاره شده است: آن‌هایی که با ایمان باشند و کار نیك کنند، مستحق آمرزش و اهل نجات‌اند.

از خصوصیّات مهمّ دیگر اسلام الغاء امتیازات اعتباری و مادّی است، دین اسلام میزان برتری را فقط نیکی ذات و صفات عالی نفسانی قرار داده و رنگ و نژاد

---

(1)- انعام (6): 164.

و ثروت و حسب ونسب و جمال و مقام را از اعتبار انداخته و به کسی اجازه نمی‌دهد که به این امور بر دیگران فخر کرده و بزرگی بفروشد.

ملاك امتیاز در اسلام فقط تقوا و پاکی است، که باید برای خدا داشته باشد و حق ندارد آن را وسیله برتری‌جویی نسبت به دیگران قرار دهد؛ قرآن در این خصوص می‌فرماید:

[يا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْناكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَ أُنْثى وَ جَعَلْناكُمْ شُعُوباً وَ قَبائِلَ لِتَعارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ] «1».

ای مردم! ما شما را از یك مرد و زن آفریدیم و ملت‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید، بی‌تردید گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست یقیناً خدا دانا و آگاه است.

اسلام هیچ فرد و هیچ طایفه‌ای را به خدا و خدا را به هیچ فرد و طائفه اختصاص نمی‌دهد و می گوید: خدا پروردگار همه عالمیان است، مقرّب و متّصل به حق کسی است که به حضرت او ایمان آورده و دستورهایش را عمل می کند و در تمام برنامه‌هایش پاکی و تقوا را رعایت می‌نماید.

اسلام نتیجه دین را، نیکو شدن آدمیان و مصون ماندن آنان از بدی‌ها و آلودگی‌ها می‌داند و دین را به تمام معنی به صلاح بشر دانسته و بی‌دین را آدمی بدبخت و موجودی تباه‌کار می‌داند.

از خصوصیّات دیگر اسلام، احترام شدید به حقّ و عدالت است؛ اسلام حقّ و عدالت را درباره تمام بشر محترم شمرده و مسلمان‌ها را در تمام موارد به رعایت حق و عدالت امر نموده و اجازه نداده است که خشم و غضب درباره جمعی یا

---

(1)- حجرات (49): 13.



محبّت و قرابت نسبت به جمعی دیگر، آن‌ها را از میزان حق و عدل بیرون برد؛ قرآن در این زمینه می‌فرماید:

[يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَداءَ بِالْقِسْطِ وَ لا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلى أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوى وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِما تَعْمَلُونَ] «1».

ای اهل ایمان! همواره [در همه امور] قیام‌کننده برای خدا و گواهان به عدل و داد باشید و نباید دشمنی با گروهی، شما را بر آن دارد که عدالت نورزید؛ عدالت کنید که آن به پرهیزکاری نزدیك‌تر است و از خدا پروا کنید؛ زیرا خدا به آنچه انجام می‌دهید آگاه است.

و در آیه دیگر می‌فرماید:

[یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُونُوا قَوَّامِینَ بِالْقِسْطِ شُهَداءَ لِلَّهِ وَ لَوْ عَلی أَنْفُسِکُمْ أَوِ الْوالِدَیْنِ وَ الْأَقْرَبِینَ إِنْ یَکُنْ غَنِیًّا أَوْ فَقِیراً فَاللَّهُ أَوْلی بِهِما فَلا تَتَّبِعُوا الْهَوی أَنْ تَعْدِلُوا وَ إِنْ تَلْوُوا أَوْ تُعْرِضُوا فَإِنَّ اللَّهَ کانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبِیراً] «2».

ای اهل ایمان! [همواره در همه امور زندگی] قیام‌کننده به عدل و گواهی دهنده برای خدا باشید، هر چند به زیان خود یا پدر و مادر یا خویشانتان باشد. اگر [یکی از دو طرف نزاع] توانگر یا فقیر باشد [با لحاظ کردن وضع آنان، بر خلاف خدا گواهی ندهید؛ زیرا] خدا به حمایت از آنان و رعایت حالشان سزاوارتر است. پس [در هنگام گواهی دادن] از هوای نفس پیروی نکنید تا از حق منحرف شوید و اگر زبانتان را [به سوی گواهی ناحق و دروغ]

---

(1)- مائده (5): 8.

(2)- نساء (4): 135.



بپیچانید، یا از گواهی دادن روی برتابید؛ یقیناً خدا همواره به آنچه انجام می‌دهید، آگاه است.

## قانون‌گذاری در اسلام

از خصوصیّات دیگر اسلام استحکام در قانون‌گذاری است؛ اسلام دارای جنبه تشریع یعنی قانون‌گذاری است، ولی قانون‌گذاری این دین براساس حکمت است و در هر زمان با مصلحت زندگی مردم موافقت دارد.

برنامه‌های اسلام را سه قسمت تشکیل می‌دهد: اعتقادات و تعالیم عبادی، دستورهای عالی اخلاقی و احکام و مقرّراتی که برای انتظام زندگی مردم در خانه و بازار و مملکت تشریع شده است.

اسلام در تشریع احکام خود حکمت و مصلحت آدمیان را درنظر گرفته و غالباً در آیات قرآن و روایات به حکمت و فلسفه تشریع احکام اشاره کرده است.

مثلًا در جواب یاوه‌گویانی که می‌گفتند: ربا هم مانند معاملات دیگر است؛ زیرا هم‌چنان که در بیع مثلًا پولی می‌دهیم و جنسی می‌خریم و آن را به مبلغ زیادتری می‌فروشیم و بیش از پولی که داده‌ایم به ما برمی‌گردد، در ربا نیز پولی می‌دهیم و پس از مدّتی بیش از آنچه داده‌ایم می‌گیریم، می‌فرماید:

[الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبا لا يَقُومُونَ إِلَّا كَما يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطانُ مِنَ الْمَسِّ ذلِكَ بِأَنَّهُمْ قالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبا وَ أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبا فَمَنْ جاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهى فَلَهُ ما سَلَفَ وَ أَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ وَ مَنْ عادَ فَأُولئِكَ أَصْحابُ النَّارِ هُمْ فِيها خالِدُونَ] «1».

---

(1)- بقره (2): 275.



کسانی که ربا می‌خورند [در میان مردم و برای امر معیشت و زندگی] به پای نمی‌خیزند، مگر مانند به پای خاستن کسی که شیطان او را با تماس خود آشفته حال کرده [و تعادل روانی و عقلی‌اش را مختل ساخته] است، این بدان سبب است که آنان گفتند: خرید و فروش هم مانند رباست. در حالی که خدا خرید و فروش را حلال و ربا را حرام کرده است. پس هر که از سوی پروردگارش پندی به او رسد و [از کار زشت خود] بازایستد، سودهایی که [پیش از تحریم آن] به دست آورده مال خود اوست و کارش [از جهت آثار گناه و کیفر آخرتی] با خداست و کسانی که [به عمل زشت خود] بازگردند [و نهی خدا را احترام نکنند] پس آنان اهل آتش‌اند و در آن جاودانه‌اند.

با این بیان مردم را متوجّه حکمت تشریع حرمت ربا می‌کند تا بدانند که نمی‌شود خرید و فروش را مانند ربا حرام یا ربا را مانند آن حلال دانست؛ زیرا در خرید و فروش کسی که پولی داده و جنسی خریده اولًا عملی انجام داده و عمل انسان محترم است و ارزش دارد و ثانیاً در مقابل پول خود جنس دارد که ممکن است آن را به بیش از آنچه خریده یا به همان قیمت و گاهی به کم‌تر بفروشد، برخلاف ربا که پول زیادی در برابر مدّت گرفته می‌شود نه در برابر عمل و آن که یك ریال می‌گیرد و دو ریال می‌دهد، یك ریال از پول خود را بدون عوضی که به دستش آید از دست می‌دهد و با این روش تدریجاً ربادهنده همه مال خود را از دست می‌دهد و رباخوار مالك اموال دیگران می‌شود بی‌آن که برای آن‌ها تولیدی کرده باشد،

یا مادّه خامی را به صورت قابل استفاده درآورده باشد، یا جنسی را که در محلّی موجود نیست به آن محل آورده باشد، به این خاطر خداوند برای حفظ ملکیّت و آبروی مردم بیع را حلال و ربا را حرام کرده است.



یا حکمت تشریع حکم قصاص را نظم و حیات اجتماعی و حفظ آداب زندگی می‌داند و هرآنچه را واجب نموده چون دارای مصلحت بوده واجب کرده و آنچه را حرام و ممنوع اعلام داشته چون برای مردم ضرر داشته حرام نموده است، این گونه تشریع را تشریع محکم و با حکمت می گویند.

از خصوصیّات دیگر اسلام، موافقت داشتن تمام احکام و قوانین آن با فطرت و طبیعت بشر و نیازهای مردم و حیات و زندگی آن‌هاست.

اسلام در تشریع احکام، مقتضای طبیعت و زندگی این جهان را درنظر گرفته و حکمی برخلاف طبیعت زندگی وضع نکرده و در هر کجا که حکمی خارج از طاقت بشر بوده، یا موجب دشواری و سختی زندگی شود ملغی کرده است.

اسلام علاوه بر احکام عبادی و اخلاقی، قوانین محکمی برای ازدواج و نظم خانواده و هم چنین انواع معاملات و صنایع و اعمال تولیدی از قبیل زراعت و استخراج معادن و شکار از دریا و صحرا و هم چنین قوانینی برای حکومت و قضاوت واطاعت مردم از امر حاکم عادل و حکم قاضی واجد شرایط و قوانینی برای جنگ و وجوب خدمات لشکری و سربازی به اندازه‌ای که مورد حاجت جامعه است وضع و تشریع کرده که تمام آن‌ها بر وفق مقتضای طبیعت زندگی است و نمی‌توان از هیچ‌یك از این امور صرف‌نظر کرد، در تمام این موارد دستورهای عادلانه داده که هریك از این امور به اندازه‌ای که مورد حاجت است و به نحوی که مفید و موافق با مصلحت است انجام داده شود و باید از اجرای دستورهای بر طبق هوی و هوس و اغراض و خیالات شیطانی سخت پرهیز شود.

اسلام در تمام برنامه‌ها مقدار طاقت انسان را درنظر گرفته وسعی کرده که زندگی را بر انسان آسان سازد، در قرآن مجید می‌فرماید: خدا کسی را بیش از طاقتش



تکلیف نمی کند «1».

از خصوصیّات دیگر اسلام که فوق‌العاده مهم است، مسئله اجتهاد است، چون دین اسلام احکام خود را موافق با حکمت و مقتضای طبیعت و بر میزان حق و عدالت تشریع کرده، به پیروان خردمند و عالم و آگاهش حق داده، با مطالعه در علوم دینی و فقهی حکم دین را استخراج کنند که این را «حقّ اجتهاد» گویند.

در فقه اسلامی برای تشخیص احکام چهار دلیل معین شده که عبارت‌اند از:

قرآن، سنّت، اجماع و عقل. کسی که عالم به این مقدّمات باشد می‌تواند در هر موردی که پیش آید در هر زمان و در هر مکان با مراجعه به قرآن و سنّت و اجماع و حکم عقل، موافق قواعد و موازینی که مقرّر شده است، بفهمد که حکم دین چیست و با این کیفیّت دین اسلام بر هر زمان و مکان منطبق می‌شود و هیچ موردی پیش نمی‌آید که حکم اسلام قابل انطباق بر آن نباشد.

دین اسلام به صورت مکمّل همه ادیان تشریع شده و خاتم ادیان گردیده است، این خاتمیّت بزرگ‌ترین خصوصیّتی است که باعث امتیاز این دین بر تمام مکتب‌ها شده است.

## ریشه امنیّت در زندگی

هر فرد، مادامی که به کمال لایق خویش نرسیده، در فضای وسیع زندگی پیوسته دچار وسوسه و اضطراب و گرفتار احساس ناآرامی و پریشانی باطنی است.

پیش از وصول به هر مقصود، برای دریافت مطلوب خویش در کشش وکوشش

---

(1)- «لَا يُكَلِّفُ اللّهُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَهَا» بقره (2): 286.



و تلاشی مداوم است و پس از نیل به هر هدف معلومی، باز ضمیرش بی‌آرامی می‌کند و نهاد نهفته، رنجش می‌دهد، مطلوب دیگری را به رنگ آرزو تزیین می‌نماید و خواسته بعدی را با اصرار تمام در خاطر تقویت می‌کند و در صورت نیل، به سرابی دیگر رهنمون می‌شود و در حقیقت باید گفت که از راهش بازمی‌دارد و در ورطه تباهی عمر گمراه و سرگردانش می‌سازد.

با تأسّف باید پذیرفت و اعتراف کرد که تا پیش از حصول کمال، این حرکت و این بادیه‌پیمایی و این عدم وصول مطلق که موجب پریشانی و موجد سرگردانی است همیشه دوام می‌یابد نهایت آن که موارد با تفاوت افراد و اجتماعات و به اقتضاء عادات و طبایع و سنن و تربیت‌ها و آیین‌ها و مذاهب گوناگون و در طیّ سالهای مختلف عمر آدمی فرق دارد.

امّا نقطه مشترك همگی و چهار راه مشابه بلکه متّحد زندگی، همان ناآرامی دائم و اضطراب مداوم است.

زمانی فرزند آدم به این پندار گرفتار می‌شود که می‌گوید: اگر به این هدف اخیر نایل شوم و اگر این مقصود جدید را به چنگ آورم دیگر یکسره خاطر آسوده دارم و با خیال آرام دور از پراکندگی ضمیر و آشفتگی درون باقی عمر را بر بساط آسایش نشینم و از اطمینان خاطر و آرامش باطن برخوردار گردم.

ولی افسوس، چه در همان لحظه‌ای که «بلی» عیناً در همان لحظه‌ای که نیل بدان مقصود جدید- که فرضاً هدف اعلی محسوب گردیده- میسر شود، یا حتّی هنگامی که وصول بدان فقط امکان‌پذیر و قریب الوقوع جلوه می‌کند آدمی در باطن، اگر هم احساس مسرّتی کند زودگذر است و دیری نمی‌پاید که بلافاصله دل‌زدگی و آزردگی شگرفی از آن مطلوب منظور در خویش می‌یابد و بعضاً از آن پس خود را شایسته سرزنش نیز می‌داند، که چرا مدّت بسیاری از عمر عزیز را بدین مقصود ناپخته مصروف داشتم و در راه نیل به این هدف ناتمام بسر آوردم!!

عرفان اسلامی، ج2، ص: 410

دریغ از عمری که گذشت و آن هم به این کار ناروا و قصد نابجا گذشت، این هست و این در خاطرش می‌گذرد و ضمیرش را دستخوش تشویش می‌سازد، لکن بی‌درنگ در حالی که به اصطلاح عامّه ناس، عرق راهش خشك نشده، اسب آرزو را زین می‌کند به جانب مقصدی دیگر، معقول یا نامعقول، سهل‌الوصول یا دست نیافتنی و به هر حال با هیجان تمام نیل به هدفی دیگر را وجهه همّت خویش قرار می‌دهد و برای دریافت آن، با عبور از ورطه‌ها و طیّ مهلکه‌ها اهتمامی تامّ مبذول می‌دارد و به غایتی که در قوّه دارد و می‌کوشد و می‌جوشد و می‌خروشد و می‌خواهد زمین و زمان را بهم بدوزد و طیّ ارض و عرش و فرش و کرسی کند تا خود را به مقصود برساند و باز به همین طریق گرم است به وقت شروع اهتمام و هنگام آغاز کار و سرد است در موقع اتمام و در سرانجام کار و به این ترتیب و با توجّه به این نتیجه پیوسته افسرده و پریشان است و آشفته و حیران، به قید و بند ناآرامی فرو بسته و اسیر است و در دخمه‌ای از سیاه چال اضطراب گرفتار و زندانی!!

می‌رود به امید آن که آرامش مطلوب را دریابد، ولی دریغ و درد که آنچه بنابر بافته و یافته پندار خام و اندیشه ناتمام وی، مقصدی آرامش‌بخش می‌نماید، نه تنها حاصلی بدست نمی‌دهد، بلکه خود مبدأ قَلَقی بیش‌تر و منبع اضطرابی وسیع‌تر است، در نتیجه یار دائم آدمی اضطراب خاطر است و پریشانی خیال و چنین آدمی - که هنوز آدم نشده - آنچه دارد بی‌آرامی است و آنچه می‌یابد سرگردانی!!

همیشه در درون خویش از لحاظ سرگشتگی هم‌چون کسی است که هرچند راه را نمی‌داند و آماده راهروی نیست، ولی ناگزیر و بی‌اختیار به راهی افتاده که در شب تار در بیابانی وسیع ناچار سرگردان مانده به طوری که نه راه پیش دارد و نه پناهگاه پس، نه امیدی به روشنایی دارد نه راهی به سمت خلاص و نجات می‌یابد، لذا

عرفان اسلامی، ج2، ص: 411

بیچاره و مضطر است، همانند ناتوان نابینایی که نه توان حرکت دارد و نه قوّه دیدن.

با آن که بشر طبعاً و روحاً در جستجوی اطمینان بسر می‌برد و تا هست خواهان آرامش است و هرجا می‌رود و هرچه انجام می‌دهد برای این است که مطمئن گردد و آرام شود، ولی تا راهش این باشد و رویّه‌اش چنین، آش همین آش است و کاسه همین کاسه و تا انسان بر این سیره باقی مانده باشد، به انسانیّت نرسیده؛ با انجام هر کار و با وصول به هر مطلوب، هنوز از خستگی راه طلب قبلی نیاسوده به کمند آرزوی جدیدی اسیر می‌شود و از راه راستِ خواسته درست وطلب صحیح می‌لغزد و به بیراهه‌ای منحرف می‌گردد و در ورطه‌ای سرنگون می‌شود که با ابتلاء به آن به جایی نرسیده و حاصلی نبرده، بر پریشانی‌های پیشین وی نیز آشفتگی‌های تازه‌ای هم افزوده می‌گردد.

در حقیقت، بشر طالب آزادی است، آزادی از هر چیز و هرکس، آزادی از رنج و تعب و کشمکش درون و حالات ناآرام حیات و خیال‌های پریشان و اضطرابات پراکنده‌ای که در طول این زندگی دو روزه روی می‌دهد و انسان را هم چون پر کاهی که به چنگ امواج اسیر افتاده باشد، موجی از پی موجی می‌غلطاند و فرو می‌برد و باز برمی‌آورد و در تلاطم مستمرّ در عرصه محیط از هر سمتی به سویی دیگر و از هر طرفی به جانبی دیگر می‌افکند و می‌کشاند.

در این کشاکش و هجوم و حمله بی‌امان است که آدمی راه نجات خود را در وصول به منزل اطمینان می‌طلبد و نیل به این هدف را با تمام وجود، وجهه همّت خویش قرار می‌دهد و این اطمینان، مقامی است که مقیم آن آرامش می‌یابد، از پراکندگی به هر قسم و از هر جهت رها می‌شود و به آزادی مقصود می‌رسد و در حدّ ظرف وجودی خویش آسایش روان و آرامش جان حاصل می‌کند، این است که قبله دل و کعبه جان هر انسانی مقام امن اطمینان است و وصول به آن مقام محمود مبارك.

اما این مقصود شریف، نه تنها به سهولت اندیشه و به سرعت خواست حاصل نمی‌شود، بلکه با زدن ابواب عادی هم به جایی نمی‌رسد، چنان که زده‌اند و می‌زنند و بی‌حاصل و محروم برجای مانده‌اند که می‌بینند و می‌بینیم، راه چاره به سوی نمی‌بریم و نمی‌دانیم مگر آن که در شام این عمر شهوت‌زده هوس‌آلود که از غایت افراط و انحراف به نهایت تیرگی رسیده، ناگاه برق هدایتی در رسد و بدرخشد و در روشنایی آن، پناهگاه و نقطه اتکایی یافته شود که بتوان به آن پناه برد و بر آن متّکی گشت و سپس مادام العمر برای پایدار ساختن این دولت عظیم بذل جهد کرد و صرف همّت نمود.

شیخ اجل سعدی شیرازی چه نیکو می گوید:

ای که پنجاه رفت و در خوابی — مگر این پنج روز دریابی

تا کی این باد کبر و آتش خشم — شرم بادت که قطره آبی

کهل گشتی و هم‌چنان طفلی — شیخ گشتی و هم‌چنان شابی

گر به نعمت شریك قارونی — ور به قوّت عدیل سهرابی

ملك الموت را به حیله و فن — نتوانی که پنجه برتابی«1»

آری، اگر آن برق هدایت بدرخشد، پناهگاه و نقطه اتکاء پیدا خواهد شد و انسان با تمام وجودش به آن پناه خواهد برد و برای همیشه به سعادت و خوشبختی و اطمینان و آرامش خواهد رسید.

نقطه اتّکاء، نیروی مدیر و مدّبر این عالم است، یعنی ذات بی‌چون و چند الهی که هم آفریده و هم پرورش داده، هم آفریدگار است و هم پروردگار.

آن برق روشنگر توفیقِ، حقّ است که اگر به کارسازی جان آدمی نرسد، همه رشته‌ها پنبه می‌شود.

---

(1)- کلیات سعدی: 749 (مواعظ).



حبّ الهی بر مسیر توحید و مذاق یکتاپرستی، استمداد از رحمت واسعه وجود مطلق، احد صمد که حق است و بر حقّ و جز او هر چه به نظر آید باطل است و ناحقّ و رغبت به حصول قرب و وصول به پیشگاه لطف او عزّوجلّ که تقرّب به ساحت نور وجود است در باطن فرد، ظاهر اجتماع هم از آن بهرهمند می گردد، همه از این خواست بشر یعنی آرامش‌جویی واطمینان‌طلبی که ودیعه‌ای الهی است، نهاده در نهاد آدمی، ناشی می‌شود و از این جهت است که خداخواهی و خداجویی و خدایابی بشر فطری است؛ چرا که اطمینان‌طلبی و آرامش‌جویی در فطرت بشر نهفته و انحراف از این طریق فطری تنها به سبب موجبات و عوارضی دست می‌دهد که از ذات فطرت انسان بیرون است و از مقوله اسباب و عوارض خارجی به شمار می‌آید، از قبیل محیطهای نامساعد و تربیت‌های ناملایم و توارث‌های نامناسب که مناسبت‌ها و ملایمت‌ها و مساعدت‌ها را به واسطه سوء عادات و افراط در شهوات گم کرده و فاقد گشته است.

شبان مهربان حریم حرم که در کوه و کمرهای آن دیار مقدّس گوسپندان را به چرا می‌برد، به خواست خدا داشت پا در رکاب همین قصد مبارك می‌نهاد که آمادگان را دست گیرد تا از چند سوء عادت نجات یابند و از انحراف در شهوت رها شوند و رو به راه گردند و آگاه، همان‌طور که گوسپندان بسته زبان را نجات می‌داد، از این که فرو غلتند و از درّه‌ای عمیق پرت شوند، یا از این که فرومانند و به چنگال گرگی کمین گرفته گرفتار آیند؛ او داشت پیش می‌رفت تا به صفّه بعثت رسید به جایی که باید همین حفاظت‌ها و صیانت‌ها را بر وجهی دقیق‌تر و شدیدتر در مورد انسان‌ها اعمال نماید و در نجات آن‌ها کوشش فرماید، انسان‌هایی که زبان‌هایی دارند باز، تا به مقتضای عادات بگردد و بر وفق شهوات اطراف محیط خود را زهرآگین نماید و متأسّفانه تا به کمال نرسیده‌اند پیوسته بر این سنگر آلودگی کمین گرفته‌اند و از



همین مرکز ناروایی به راهزنی دیگران کمان گشاده‌اند.

همّ او همه‌اش این بود که امر حق را پاس دارد و از این راه برود و راهروان را رو به سوی نجات وخلاص روانه کند و به مقصد سعادت برساند، نجاتی که آدمی را از پریشانی خلاص می کند، خلاصی که انسان را از پراکندگی فکری و عملی

نجات می‌دهد وسعادتی که از اطمینان نفس و آرامش خاطر حاصل می‌شود اگرچه همان اطمینان و همین آرامش را می‌توان سعادت خواند که مغز و اصل سعادت جز این نیست.

به امید دریافت آرامش دل و اطمینان جان است که انسان به سوی عبادت روی می‌برد و از همین رهگذر است که در شرایع الهی که از جانب حق برای سوق دادن بشر به سمت سعادت نازل آمده‌اند، اصل عبادت با تأکید تمام تشریع شده و ترتیب و اقسام و نحوه انجام آنها با نظمی دقیق وضع گردیده است.

مطلب به قدری ضروری است که حتّی دیگران که از توحید صحیح به دور افتاده‌اند، ناچار در این راه روشی دارند و با متمرکز ساختن توجّهات خویش به مفاهیم یا مصادیق معیّن به اندیشه‌ای یا چیزی یا کسی، خواه ناخواه و گاه بلکه غالباً ناخودآگاه، می‌کوشند که از فوائد این حرکت عقلانی ونفسانی و جسمانی محروم نمانند، ولی چون خود باخته را با پرداخته خدا مناسبتی نیست لاجرم روش این جمع پریشان که از خدای بی‌خبر افتاده‌اند و دل به موهومات نهاده‌اند بر انحراف رفته و راهشان در بیراهه سرگشته شده است.

لذا در آیین مقدّس اسلام، عبادت در صورتی تحقّق می‌یابد که از طرف شارع اقدس تعیین شده باشد و سنّت اللّه باشدکه تغییرپذیر نیست، نه بدعت خلق در دین خدا و به اصل شرع جایز یا واجب یا مستحب شمرده شده باشد، به این معنی که خدا آن را به هر قسم که اقتضا دارد معیّن ساخته باشد.

عرفان اسلامی، ج2، ص: 415

عبادت، رشته‌ای است که امید پیوند میان عابد و معبود را ایجاد می‌کند و چون عابدی به عبادت بپردازد آن امید محقّق می‌شود، پیوند صورت وقوع بهم می‌رساند و پیوستگی حاصل می‌گردد و در محض آن پیوند و در عین اتّصال و برکت پیوستگی، انسان سرگشته عادت و پریشان شهوت با رهایی از قیود انحرافی این و آن مطمئن و آرام می‌شود.

از این رهگذر است که در شریعت مقدّسه اسلام، عبادت بدون قصد قربت حصول نمی‌یابد و واقع نمی‌شود؛ قصد قربت هم عبارت است از انجام دادن امر عبادی، محض امتثال فرمان محبوب و به قصد فرمانبرداری از حق تعالی.

با این قصد است که دل یك دله می‌شود و تمرکز به هم می‌رسد، تشتّت از بین می‌رود و پراکندگی زایل می‌شود و ثبات و اطمینان حاصل می‌گردد؛ به همین جهت است که عبادت واقعی اطمینان‌آور و آرامش‌بخش است و با توجّه به حاصل امتثال فرمان است که چنین قصدی قصد قربت خوانده می‌شود، چرا که فرمانبرداری از پروردگار در آن ملحوظ است و به لحاظ امتثال امر الهی انجام می‌پذیرد و روشن است که اطاعت از خدا خالصاً و مخلصاً قرب حق تعالی را ایجاب می‌نماید

حقّاً و واقعاً و از همین روست که قصد قربت شرط صحّت هر عبادتی است و بدون چنین قصدی اصلًا عبادتی واقع نمی‌شود هرچند صورت اعمال وآیات و اذکار و اورادی که انجام می گردد بر زبان می گذرد و شکل شرعی عبادتی را به یاد آورد و این از آن است که روح عمل اگر حاصل شود به خدا می‌رسد و الّا فی‌المثل نمازی که با ریا باشد و بی‌تقوا و عاری از توجّه به خدا جز [فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ] «1» چه می‌تواند به دنبال داشته باشد و اصلًا جز تقوا با تحقّق تام

---

(1)- ماعون (107): 4.



و جز پروای از خدا در نهان و آشکارا چه چیزی قابلیّت این را دارد و می‌تواند داشته باشد که به خدا رسد و مقبول درگاه واقع شود که:

[لَنْ يَنالَ اللَّهَ لُحُومُها وَ لا دِماؤُها وَ لكِنْ يَنالُهُ التَّقْوى مِنْكُمْ] «1».

هرگز گوشت‌هایشان وخون‌هایشان به خدا نمی‌رسد، بلکه تقوای شما به او می‌رسد.

و درست به همین سبب است که هرچه قربةً إلی اللّه باشد «اگرچه عامّه بی‌خبر از آن شکل عبادت را نیابد» به واقع عبادت است، هرچند خوردن و خفتن باشد که اینها و امثال اینها هم اگر با تصحیح نیّت و ترتیب قصد محضاً للّه عملی شود خدایی گردد و راهرو بداند و بتواند و موفّق شود که از راه کار برآید و وارد شود رو به خدا درآمده و در آنچه لازم بوده و انجام داده اعمّ از این که لزوم آن تشریعی باشد یا تکوینی، فردی باشد یا اجتماعی، دنیوی باشد یا اخروی، هرچه و به هر قسم باشد، عبادت خدای را به جای آورده و رو به سوی تحصیل قرب پروردگار عالم روانه گشته است، که راه کار هم تصحیح نیّت است و ترتیب قصد و تجهیز همّت.

مولوی در این زمینه در ترجمه نیّت پاك می گوید:

قصد گنجی کن که این سود وزیان — در تبع آید تو آن را فرع دان

هرکه کارد قصد گندم بایدش — کاه خود اندر تبع می‌آیدش

نیّت مؤمن بود بِهْ از عمل — این چنین فرمود سلطان دُوَل

خانه‌ای نو ساخت روزی نو مرید — پیر آمد خانه او را بدید

گفت شیخ آن نو مرید خوش را — امتحان کرد آن نکو اندیش را

روزن از بهر چه کردی ای رفیق — گفت تا نور اندر آید زین طریق

---

(1)- حج (22): 37.



گفت آن فرع است این باید نیاز — تا از این ره بشنوی بانگ نماز

نور خود اندر تبع می‌آیدت — نیّت آن را کن که آن می‌بایدت

ولی ناگفته روشن و پیداست که فقط در نهایت امر و تنها با تحقّق قصد اولیّه است که قربت حاصل می‌شود و جان انسان به تجرّد فرشتگان فائض می‌گردد، بلکه چون کار به نهایت رسد با صرف‌نظر از خودی و با رفع همّت از خودخواهی، تخلّق به اخلاق الهی صورت‌پذیر می‌شود و عابد با وصول به محبوب و با نیل به منزل مقصود، چندان که جزء ورق ورق را از کلّ مطلق نصیب تواند بود به خوی معبود خوی‌گر می‌گردد و آن گاه است که می‌یابد:

تَخَلَّقُوا بِأَخْلاقِ اللّهِ «1».

از کجا سر در می‌آورد؟ آبشخورش کجاست و از عنایت‌های او جلّ وعلا چه حکایت‌ها دارد و سرانجامش چیست؟

به ویژه که عبادات مسلمانی چه به کل نیّت شامل و چه به جزء جزء صورت ظاهر، عبادت بر نقل از معصوم موقوف است و این خود دیباچه دفتر روشنایی است و نور کتاب منوّر آشنایی به حق و به هر آنچه حقّانی است؛ زیرا آن که در حریم وصل پروردگار حرمت قربت به هم رسانیده به دولت عصمت تشریف یافته در عبادت با معبود پیوند سرمدی حاصل کرده، از ربّ جلیل راه بندگی را یاد گرفته و آموخته، علم و عمل و فکر و کلامش از منبع الهی و با توفیق الهی به کمال تحقّق پیوسته و به جهت ولایت و سبب نبوّت از جانب خدای تعالی اخبار می‌نماید، یا به جهت ولایت و به سبب وصایت و خلافت به نیابت از مقام ختم رسالت از احکام الهی خبر می‌دهد، بهتر می‌تواند راه صواب را بنماید و طریق ارشاد را معلوم

---

(1)- متخلق به اخلاق الهی شوید، بحار الأنوار: 58/ 129.



و معیّن فرماید، بلکه راه آن است که او بدان رهنمون می‌شود و رشد آن است که از ارشاد او افاضه می‌گردد و حاصل می‌آید.

وقتی تحقّق حقیقت در عبادت صحیح به این پایه رسید، آدمی به کمال لایق خود واصل می‌شود، از نقص‌ها و تقصیرها، کوتاهی‌ها و تباهی‌ها رها می‌گردد و از آنچه لایق او نیست آزاد می‌شود و چون آزادی فطری خود را باز یافت و از گرفتاری‌های عادات و شهوات و انحرافات خلاص شد اطمینان و آرامش گم شده خویش را بازمی‌یابد و به آسایش و راحتی می‌رسد.

از کجا به اینجا رسیده و از کدام راه؟ از مبدأ صفای فطرت و از راه عبادت که عبودیّت ومعرفت را به انسان اهدا می‌کند و نجات و سعادت را به آدمی ارزانی می‌دارد، بنابراین اگر در تعبیر مطلب، این عبارت عرضه شود که: «عبادت» وسیله عروج به مدارج عالیه انسانیّت است ومایه وصول به مشهد امن و آسایش و مقام اطمینان و آرامش، نه تنها سخنی به گزاف بیان نشده بلکه صحیح‌تر آن که به این اشارت مطلب را تمام کنیم که «تحقّق به عبادت، خود مقام امن است و مرکز اطمینان، والسلام».

عارف معارف حق، فیض کاشانی از خداوند امنیّتی طلب می‌کند، آنجا که می‌گوید:

دلم را ای خدا از عشق جان ده | روانم را حیات جاودان ده
تن بی‌جان بود جان فسرده | زمهر خویش جانم را روان ده
به کوی قدس دل را راه بنمای | روان را سوی علیین نشان ده
ز زندان بدن آزاد گردان | فضای لا مکان را جان مکان ده
بگیر این دوست را از دست دشمن | ز خود بی‌خود کن از خویشم امان ده



دین از زبان قرآن

قرآن مجید در بسیاری از آیات، انسان را دعوت به اندیشه در عالم خلقت می‌کند، تا از این طریق او را به شناخت خالق عالم- که کسی جز اللّه نیست- هدایت نماید.

چون با یادآوری مسائل خلقت خدا را شناساند، در آیات زیادی مسئله وحدانیّت حق را بیان می‌کند و هر خالق و معبودی غیر او را با دلایل روشن و براهین برحق نفی می‌نماید و آدمی را به این حقیقت آشنا می‌کند که خدا یکی است وشریك و مثل و مانند و کفو و ندّی ندارد. آن‌گاه برای تکمیل شناخت انسان به بیان اوصاف و اسماء حضرت حق پرداخته و در این زمینه دریایی بی‌نهایت از علم و آگاهی در برابر دید قلب و مغز انسان قرار می‌دهد.

سپس به توضیح این مسئله می‌پردازد که راه رابطه با خدا، تکیه بر رسالت انبیا و امامت امامان بر حق است و انسان در برابر شناخت رهبران راه الهی و عمل به دستورهای سعادت‌بخش آنان سخت مسؤول است.

قرآن در کنار رسالت انبیا به بیان مسائل دین که شامل برنامه‌های عبادی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، اخلاقی، عرفانی و خانوادگی است پرداخته و ازانسان می‌خواهد برای تأمین خیر دنیا و آخرتش به آن دستورهای عالم و عامل گردد.

قرآن در بیش از هزار آیه به مسئله با اهمیّت روز قیامت اشاره کرده و آنجا را به عنوان روز جزا و صحنه مکافات عمل برای مؤمن و غیر مؤمن معرّفی فرموده است.

مجموع مسائل بالا در قرآن مجید، همان دین خداست و همان راهی است که از



آن به صراط مستقیم تعبیر شده است.

قرآن مجید، مؤمن به کسی می گوید که به تمام واقعیت‌ها دین ایمان داشته و در تمام شؤون زندگی از دستورهای ثمربخش دین پیروی نماید و اینك آیاتی در زمینه مسأله دین:

جهان آفرینش، مخلوق خداست

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلافِ اللَّيْلِ وَ النَّهارِ وَ الْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِما يَنْفَعُ النَّاسَ وَ ما أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّماءِ مِنْ ماءٍ فَأَحْيا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها وَ بَثَّ فِيها مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَ تَصْرِيفِ الرِّياحِ وَ السَّحابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ] «1».

بی‌تردید در آفرینش آسمان‌ها و زمین و رفت و آمد شب و روز و کشتی‌هایی که در دریاها [با جابجا کردن مسافر و کالا] به سود مردم روانند و بارانی که خدا از آسمان نازل کرده و به وسیله آن زمین را پس از مردگی‌اش زنده ساخته و در آن از هر نوع جنبنده‌ای پراکنده کرده و گرداندن بادها و ابرِ مسخّر میان آسمان و زمین، نشانه‌هایی است [از توحید، ربوبیّت و قدرت خدا] برای گروهی که می‌اندیشند.

[هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ ما فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً ثُمَّ اسْتَوى إِلَى السَّماءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَماواتٍ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ] «2».

اوست که همه آنچه را در زمین است برای شما آفرید، سپس آفرینش آسمان را

---

(1)- بقره (2): 164.

(2)- بقره (2): 29.

[که به صورت ماده‌ای دود مانند بود] اراده کرد و آن را به شکل هفت آسمان [همراه با نظامی استوار] درست و نیکو قرار داد و او [به قوانین و محاسباتِ] همه چیز داناست.

[وَ هُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَ جَعَلَ فِيها رَواسِيَ وَ أَنْهاراً وَ مِنْ كُلِّ الثَّمَراتِ جَعَلَ فِيها زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهارَ إِنَّ فِي ذلِكَ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ] «1».

و اوست که زمین را گسترانید و در آن کوه‌هایی استوار و نهرهایی پدید آورد و در آن از همه محصولات و میوه‌ها جفت دوتایی [که نر و ماده است] قرار داد، شب را به روز می‌پوشاند، [تا ادامه حیات برای همه نباتات و موجودات زنده ممکن باشد]؛ یقیناً در این امور برای مردمی که می‌اندیشند نشانه‌هایی [بر توحید، ربوبیّت و قدرت خدا] ست.

[وَ فِي الْأَرْضِ قِطَعٌ مُتَجاوِراتٌ وَ جَنَّاتٌ مِنْ أَعْنابٍ وَ زَرْعٌ وَ نَخِيلٌ صِنْوانٌ وَ غَيْرُ صِنْوانٍ يُسْقى بِماءٍ واحِدٍ وَ نُفَضِّلُ بَعْضَها عَلى بَعْضٍ فِي الْأُكُلِ إِنَّ فِي ذلِكَ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ] «2».

در زمین قطعه‌هایی مختلف و گوناگون و باغ‌هایی از انگور و کشتزار و درختان خرمایی است که بر یك ریشه و غیر یك ریشه [می‌رویند]. ما برخی از آنان را در میوه و محصول با آن که از یك آب سیراب می‌شوند بر برخی دیگر برتری می‌دهیم. بی‌تردید در این امور برای مردمی که تعقّل می‌کنند، نشانه‌هایی [بر توحید، ربوبیّت و قدرت خدا] است.

آیه شریفه بیان می‌کند: هرکس فکر و عقل به کار بندد، می‌فهمد که این نظم

---

(1)- رعد (13): 3.

(2)- رعد (13): 4.



و ترتیب در آسمان و زمین، با این همه موجودات گوناگون و خواص مختلف کار طبیعت، متّکی بر تصادف نیست، بلکه به امر خدایی توانا و خالقی حکیم و پروردگاری دانا و آفریننده‌ای مهربان و صانعی لطیف و صورتگری بینا و مالکی عادل و به وجود آورنده‌ای رحیم و مولایی کریم است.

نظام با عظمت آفرینش و دستگاه محیّرالعقول خلقت که از کوچك‌ترین جزء تا بزرگ‌ترین عنصرش دارای هماهنگی است و عرفا وعقلا از مجموعه عالم تعبیر به نظام احسن می کنند، گویای این واقعیّت است که یك خالق و کارگردان بیش‌تر ندارد و مدبّر و صاحب و مالك و پرورش‌دهنده‌اش یکی است و اگر جز این بود، در تمام زوایای خلقت جز فساد و تباهی و ناهماهنگی چیزی دیده نمی‌شد، در این زمینه چه نیکوست که به آیات مستدل و متین قرآن مجید توجّه کنید.

[لَوْ كانَ فِيهِما آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتا فَسُبْحانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ] «1».

اگر در آسمان و زمین معبودانی جز خدا بود بی‌تردید آن دو تباه می‌شد؛ پس منزّه است خدای صاحب عرش از آنچه [او را به ناحق به آن] وصف می کنند.

[وَ إِلهُكُمْ إِلهٌ واحِدٌ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمنُ الرَّحِيمُ] «2».

و خدای شما خدای یگانه است، جز او خدایی نیست، رحمتش بی‌اندازه و مهربانی‌اش همیشگی است.

---

(1)- انبیاء (21): 22.

(2)- بقره (2): 163.



[يا أَهْلَ الْكِتابِ لا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَ لا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَ كَلِمَتُهُ أَلْقاها إِلى مَرْيَمَ وَ رُوحٌ مِنْهُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ وَ لا تَقُولُوا ثَلاثَةٌ انْتَهُوا خَيْراً لَكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلهٌ واحِدٌ سُبْحانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ وَ كَفى بِاللَّهِ وَكِيلًا] «1».

ای اهل کتاب! در دین خود غلوّ [و افراط] نورزید، [و از چهارچوب آیات نازل شده از سوی خدا و آنچه پیامبران به شما آموخته‌اند، خارج نشوید] و نسبت به خدا جز حق مگویید. جز این نیست که مسیح عیسی بن مریم فرستاده خدا و کلمه اوست که به مریم القا کرد و [این بنده پاك و خالص] روحی از سوی اوست؛ پس به خدا و فرستادگانش ایمان آورید و مگویید:

[خدا] ترکیبی از سه حقیقت [اب، ابن و روح القدس] است. [از این عقیده باطل] خودداری کنید که به خیر شماست. جز این نیست که خدا معبودی یگانه است. منزّه و پاك است از این که فرزندی برای او باشد. آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است فقط در سیطره مالکیّت و فرمانروایی اوست و خدا از نظر کارسازی [همه امور آفرینش] کافی است.

[قُلْ مَنْ رَبُّ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ قُلْ أَ فَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِياءَ لا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ نَفْعاً وَ لا ضَرًّا قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمى وَ الْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُماتُ وَ النُّورُ أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللَّهُ خالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُوَ الْواحِدُ الْقَهَّارُ] «2».

[به مشرکان] بگو: پروردگار آسمانها و زمین کیست؟ [خود بی‌درنگ]

---

(1)- نساء (4): 171.

(2)- رعد (13): 16.



بگو: خدای یکتاست. بگو: آیا سرپرستان و معبودانی به جای او انتخاب کرده‌اید که اختیار هیچ سود و زیانی را برای خودشان ندارند [چه رسد برای شما؟] بگو: آیا نابینا و بینا یکسانند یا تاریکی و نور برابرند؟ یا آنان شریکانی برای خدا قرار دادند [به خیال آن که] مانند آفرینش خدا چیزی آفریده‌اند، آن گاه آفریده خدا و آفریده شریکان بر آنان مشتبه شده؟ بگو:

آفریننده همه چیز فقط خداست و تنها او یکتای پیروز است.

نبوّت

در بسیاری از آیات خواندید که خداوند یکتا خدایی است عالم، حکیم، مالك و مربّی. با توجّه به این اوصاف نمی‌توان عالم و آدم را عبث و بیهوده دانست، باید از خلقت عالم و آدم مقصودی حکیمانه و عادلانه در کار باشد و با دقّت در این واقعیّت نتیجه می‌گیریم که مقصود حق از عالم وآدم تکامل و رشد است و همان‌طوری که خدای بزرگ تمام موجودات جهان را لباس هستی و تحقّق پوشانده، باید راه رشد و هدایت را نیز در اختیار موجودات بگذارد.

در قرآن و سنّت و نیز در تحقیقاتی که بر محور قرآن و سنّت انجام گرفته و نظام عالم و حیات آدم هم نشان می‌دهد، راه رشد برای جهان منحصر به اتّصال جهان به هدایت تکوینی و برای انسان علاوه بر هدایت تکوینی موقوف به هدایت تشریعی است.

هدایت تشریعی یعنی راهنمایی بندگان در تمام شؤون حیات، به برنامه‌هایی که به خیر دنیا و آخرت آنان است و چون خدا دیده نمی‌شود و بندگان در این زمینه به طور مستقیم راهی به حضرتش ندارند، به ناچار شایستگان از عباد حق و تربیت‌شدگان حضرت مولا که دارای مقام عصمت و برتری عقل و علم و عمل



و اخلاق نسبت به همه انسان ها بودند، از طرف خداوند به عنوان پیامبر و رسول انتخاب شدند، تا با ارتباطشان با عالم وحی آنچه به خیر دنیا وآخرت انسان است از حق دریافت کرده به بشر ابلاغ کنند و بر انسان هم وجوب عقلی و فطری است که تعلیمات الهی را از انبیا دریافت کرده و در تمام زوایای حیات بکار بندد. در این زمینه لازم است به قسمتی از آیات قرآن توجّه کنیم.

[كانَ النَّاسُ أُمَّةً واحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَ مَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ ما جاءَتْهُمُ الْبَيِّناتُ بَغْياً بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَ اللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشاءُ إِلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ] «1».

مردم [در ابتدای تشکیل اجتماع] گروهی واحد و یك دست بودند [و اختلاف و تضادی در امور زندگی نداشتند]، پس [از پدید آمدن اختلاف و تضاد] خدا پیامبرانی را مژده دهنده و بیم رسان برانگیخت، و با آنان به درستی و راستی کتاب را نازل کرد، تا میان مردم در آنچه با هم اختلاف داشتند، داوری کند.

[آن گاه در خود کتاب اختلاف پدید شد] و اختلاف را در آن پدید نیاوردند مگر کسانی که به آنان کتاب داده شد، [این اختلاف] بعد از دلایل و برهان‌های روشن و آشکاری بود که برای آنان آمد، [و سبب آن] برتری جویی و حسد در میان خودشان بود. پس خدا کسانی را که ایمان آوردند، به توفیق خود به حقّی که در آن اختلاف کردند، راهنمایی کرد و خدا هر که را بخواهد به راهی راست هدایت می کند.

[إِنَّا أَوْحَيْنا إِلَيْكَ كَما أَوْحَيْنا إِلى نُوحٍ وَ النَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَوْحَيْنا إِلى إِبْراهِيمَ

---

(1)- بقره (2): 213.



وَ إِسْماعِيلَ وَ إِسْحاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْباطِ وَ عِيسى وَ أَيُّوبَ وَ يُونُسَ وَ هارُونَ وَ سُلَيْمانَ وَ آتَيْنا داوُدَ زَبُوراً* وَ رُسُلًا قَدْ قَصَصْناهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَ رُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَ كَلَّمَ اللَّهُ مُوسى تَكْلِيماً* رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَ كانَ اللَّهُ عَزِيزاً حَكِيماً] «1».

ما به تو وحی کردیم، همان گونه که به نوح و پیامبران پس از او وحی کردیم و به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و نوادگان [دارای مقام نبوتشان] و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان نیز وحی نمودیم و به داود، زبور دادیم.* و به پیامبرانی [وحی کردیم] که سرگذشت آنان را پیش از این برای توگفتیم و پیامبرانی [را برانگیختهایم] که سرگذشتشان را برای تو حکایت نکردهایم و خدا با موسی به صورتی ویژه و بیواسطه سخن گفت.* پیامبرانی که مژدهرسان و بیمدهنده بودند تا مردم را [در دنیا و آخرت در برابر خدا] پس از فرستادن پیامبران، عذر و بهانه و حجتی نباشد و خدا همواره توانای شکستناپذیر و حکیم است.

[وَ إِذْ أَخَذْنا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثاقَهُمْ وَ مِنْكَ وَ مِنْ نُوحٍ وَ إِبْراهِيمَ وَ مُوسى وَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَ أَخَذْنا مِنْهُمْ مِيثاقاً غَلِيظاً] «2».

و [یاد کن] زمانی را که از پیامبران [برای ابلاغ وحی] پیمان گرفتیم و [نیز] از تو و از نوح و از ابراهیم و موسی و عیسی پسر مریم و از همه آنان پیمانی محکم و استوار گرفتیم.

---

(1)- نساء (4): 163- 165.

(2)- احزاب (33): 7.



امامت

پیامبران بزرگ الهی مسؤولیت داشتند برای حفظ مقرّرات خداوند و پابرجایی نظام حیات انسانی براساس مقرّرات وحی، آن کس را که خدا می‌پسندد برای بعد از خود به جانشینی منصوب کنند و مسئله خلافت بعد از نبیّ در زمان تمام انبیا به عنوان یکی از اصولی‌ترین مسائل تجلّی داشت.

مسلمانان در اصل مسئله خلافت و جانشینی پیامبر شکّی ندارند و همه با اختلاف مسلکی که دارند بر این اصل متّفقند؛ تنها اختلاف در شخص جانشین است که طائفه حقّه شیعه اثناعشریّه با تکیه به آیات و روایات متین اسلامی که در اکثر کتب نقل شده عقیده دارند که پیامبر بزرگ صلی الله علیه و آله در هجدهم ذی الحجّة در غدیر خم به دستور خداوند، علی بن ابی‌طالب امیرالمؤمنین علیه السلام را برای پس از خود به جانشینی معرّفی فرمود و اوصیای بعد از او را هم- حتّی به نقل روایات اهل سنّت- تا نفر دوازدهم نام برد و مسئله جانشینی از نبیّ اکرم صلی الله علیه و آله آن چنان پراهمیّت بود که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله که در دوره رسالت بیست و سه ساله‌اش نفرینی از او نسبت به کسی در هیچ موردی شنیده نشد، ولی متخلّف از وصیّ خود را نفرین کرد:

مَنْ کُنْتُ مَولاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ اللّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالاهُ وَعادِ مَنْ عاداهُ وَانْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ «1».

هر که من سرپرست اویم پس علی سرپرست اوست. خداوندا! دوست بدار کسی که علی را دوست دارد و دشمن بدار کسی را که دشمن علی است و یاری کن هر که او را یاری کند و خوار کن هر که او را واگذارد.

---

(1)- بحار الأنوار: 21/ 387، باب 36، در ضمن حدیث 10.



امام باقر علیه السلام در باب رهبری و امامت می‌فرماید:

در اسلام برای هیچ چیزی همانند رهبری فریاد نشده است «1» و در روایات زیادی آمده که مسلمان گرچه تا پایان عالم بین رکن و مقام تمام روزها را روزه بدارد و شب‌ها را به عبادت قیام کند، اگر با تکیه به ولایت و رهبری امام منصوب از جانب خدا و پیامبر نباشد قبول نیست «2».

شیعه مسئله رهبری و جانشینی امیرالمؤمنین را که از جانب خدا و پیامبر منصوب به امامت شد در کتاب‌های گرانبهایش با تکیه به آیات و روایات بی‌شماری که ازاهل سنّت نقل کرده اثبات می‌کند، کتاب‌هایی همانند «الفین» علاّمه حلّی، «عبقات» میرحامد حسین، «الغدیر» علاّمه امینی، «المراجعات» شرف الدین و کتاب «شیعه سؤال می‌کند»، در زمینه

اثبات رهبری امیرالمؤمنین علیه السلام آن چنان با برهان و دلیل داد سخن داده‌اند که برای کسی از مسلمانان جای شك و تردید در این زمینه باقی نگذاشته‌اند.

باید گفت که امامت همان تجلّی نبوّت است و بدون اتّصال به امام معصوم اتّصال به پیامبر صلی الله علیه و آله و خدا امکان ندارد.

محتوای وحی

در آیاتی که در بخش نبوّت گذشت، خواندید که انبیا الهی وظیفه داشتند، برای تأمین خیر دنیا و آخرت مردم، مسائل الهی را در بین مردم تبلیغ کرده و به آنان تعلیم دهند و زمینه عمل به احکام حضرت حق را فراهم نمایند؛ در این‌جا لازم است به گوشه‌ای از محتوای وحی که در قرآن و سنّت منعکس است اشاره شود:

---

(1)- الکافی: 2/ 18، باب دعائم الاسلام، حدیث 1.

(2)- وسائل الشیعة: 1/ 118، باب بطلان العبادة بدون ولایة الائمه علیهم السلام و اعتقاد امامتهم.



[قُلْ تَعالَوْا أَتْلُ ما حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً وَ لا تَقْتُلُوا أَوْلادَكُمْ مِنْ إِمْلاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَ إِيَّاهُمْ وَ لا تَقْرَبُوا الْفَواحِشَ ما ظَهَرَ مِنْها وَ ما بَطَنَ وَ لا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ* وَ لا تَقْرَبُوا مالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَ أَوْفُوا الْكَيْلَ وَ الْمِيزانَ بِالْقِسْطِ لا نُكَلِّفُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَها وَ إِذا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَ لَوْ كانَ ذا قُرْبى وَ بِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا ذلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ] «1».

بگو: بیایید تا آنچه را پروردگارتان بر شما حرام کرده بخوانم: این که چیزی را شریك او قرار مدهید و به پدر و مادر نیکی کنید و فرزندانتان را از [ترسِ] تنگدستی نکشید، ما شما و آنان را روزی می‌دهیم و به کارهای زشت چه آشکار و چه پنهانش نزدیك نشوید و انسانی را که خدا محترم شمرده جز به حق نکشید؛ خدا این [گونه] به شما سفارش کرده تا بیندیشید.* و به مال یتیم جز به روشی که نیکوتر است، نزدیك نشوید تا به حدّ بلوغِ [بدنی و عقلیِ] خود برسد و پیمانه و ترازو را بر اساس عدالت و انصاف کامل و تمام بدهید؛ هیچ کس را جز به اندازه توانش تکلیف نمی‌کنیم و هنگامی که

سخن گویید، عدالت ورزید هر چند درباره خویشان باشد و به پیمان خدا وفا کنید؛ خدا این [گونه] به شما سفارش کرده تا پند گیرید.

[إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسانِ وَ إِيتاءِ ذِي الْقُرْبى وَ يَنْهى عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْكَرِ وَ الْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ] «2».

به راستی خدا به عدالت و احسان و بخشش به خویشاوندان فرمان می‌دهد و از

---

(1)- انعام (6): 151- 152.

(2)- نحل (16): 90.



فحشا و منکر و ستم‌گری نهی می‌کند. شما را اندرز می‌دهد تا متذکّر [این حقیقت] شوید [که فرمان‌ها الهی، ضامن سعادت دنیا و آخرت شماست.].

[يا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلاةَ وَ أْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَ انْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ اصْبِرْ عَلى ما أَصابَكَ إِنَّ ذلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ* وَ لا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَ لا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحاً إِنَّ اللَّهَ لا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتالٍ فَخُورٍ* وَ اقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْواتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ] «1».

پسرم! نماز را برپا دار و مردم را به کار پسندیده وادار و از کار زشت بازدار و بر آنچه [از مشکلات و سختی‌ها] به تو می‌رسد شکیبایی کن، که اینها از اموری است که ملازمت بر آن از واجبات است.* متکبرانه روی از مردم برمگردان و در زمین با ناز و غرور راه مرو، همانا خدا هیچ خودپسند فخرفروش را دوست ندارد.* و در راه رفتنت میانه‌رو باش و از صدایت بکاه که بی‌تردید ناپسندترین صداها صدای خران است.

[خُذِ الْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجاهِلِينَ] «2».

عفو و گذشت را پیشه کن و به کار پسندیده فرمان ده و از نادانان روی بگردان.

[وَ إِنْ عاقَبْتُمْ فَعاقِبُوا بِمِثْلِ ما عُوقِبْتُمْ بِهِ وَ لَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ* وَ اصْبِرْ وَ ما صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَ لا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَ لا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِمَّا يَمْكُرُونَ] «3».

و اگر [ستم‌گر را] مجازات کردید، پس فقط به مانند ستمی که به شما شده

---

(1)- لقمان (31): 17- 19.

(2)- اعراف (7): 199.

(3)- نحل (16): 126- 127.



مجازات کنید و اگر شکیبایی ورزید [و از مجازات کردن بگذرید] این کار برای شکیبایان بهتر است.* و شکیبایی کن و شکیبایی تو جز به توفیق خدا نیست و بر [گمراهی و ضلالت] آنان [و کارهایی که انجام می‌دهند] اندوهگین مباش و از نیرنگی که همواره به کار می‌گیرند، دلتنگ مشو.

[إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ* يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسى أَنْ يَكُونُوا خَيْراً مِنْهُمْ وَ لا نِساءٌ مِنْ نِساءٍ عَسى أَنْ يَكُنَّ خَيْراً مِنْهُنَّ وَ لا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَ لا تَنابَزُوا بِالْأَلْقابِ بِئْسَ الِاسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمانِ وَ مَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ* يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيراً مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَ لا تَجَسَّسُوا وَ لا يَغْتَبْ بَعْضُكُمْ بَعْضاً أَ يُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتاً فَكَرِهْتُمُوهُ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ] «1».

جز این نیست که همه مؤمنان با هم برادرند؛ بنابراین [در همه نزاع ها و اختلافات] میان برادرانتان صلح و آشتی برقرار کنید و از خدا پروا نمایید که مورد رحمت قرار گیرید.* ای اهل ایمان! نباید گروهی گروه دیگر را مسخره کنند، شاید مسخره شده‌ها از مسخره کنندگان بهتر باشند، ونباید زنانی زنان دیگر را [مسخره کنند] شاید مسخره شده‌ها از مسخره کنندگان بهتر باشند و از یکدیگر عیب‌جویی نکنید و با لقب های زشت و ناپسند یکدیگر را صدا نزنید؛ بد نشانه و علامتی است این که انسانی را پس از ایمان آوردنش به لقب زشت علامت‌گذاری کنند و کسانی که [از این امور ناهنجار و زشت] توبه نکنند، خود ستمکارند.* ای اهل ایمان! از بسیاری از گمان ها [در حقّ

---

(1)- حجرات (49): 10- 12.

مردم] بپرهیزید؛ زیرا برخی از گمان ها گناه است و [در اموری که مردم پنهان ماندنش را خواهانند] تفحص و پی‌جویی نکنید و از یکدیگر غیبت ننمایید، آیا یکی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده‌اش را بخورد؟

بی‌تردید [از این کار] نفرت دارید و از خدا پروا کنید که خدا بسیار توبه‌پذیر و مهربان است.

محتوای وحی در قرآن مجید به بهترین و کامل‌ترین شکل بیان شده است. امّا در سنّت و روایات، مجموعه آن‌ها در کتاب‌های گران‌بهایی چون «الکافی»، «التهذیب»، «الاستبصار»، «بحار الأنوار»، «وسائل الشیعة»، «من لا یحضره الفقیه»، «مستدرك الوسائل» و ... آمده، می‌خوانیم که پیامبر صلی الله علیه و آله به معاذ فرمود «1»:

ای معاذ! تو را سفارش می کنم به تقوا و پرهیز و پروای از اللّه تعالی و توجّه به آن حضرت اقدس اعلا در هر حال و به هر کار؛ هم چنین تو را وصیّت می کنم به راستی در سخن، وفای به عهد، ادای امانت، ترك خیانت، حفظ جهات همسایگی، کظم غیظ، فرو خوردن غضب، ترحّم نسبت به یتیم، نرمی در کلام، پیشی در سلام، نیکی رفتار، کوتاه کردن آرزوهای دور و دراز و غیر قابل وصول یا صعب الحصول و بی‌فائده یا کم فائده که به طبیعت حال جز مشغول داشتن اندیشه به تباهی و به دنبال آن کشیده شدن پای اعتقاد و عمل آدمی به گمراهی حاصلی ندارد و نیز وصیّت می کنم تو را به پی گیری ایمان و ملازمه با آن و از دست ندادن آن به هیچ قیمت و در هیچ حالت و تفقّه در قرآن که همانا توجّه به آن و تلاوت آن به منظور فهم مفاد آن که پس از درك و فهم آنچه اعتقادی است بدان دلبستگی حاصل آید و آنچه عملی است، مورد عمل قرار گیرد. تو را سفارش می کنم به عشق به آخرت،

---

(1)- بحار الأنوار: 74/ 129، باب 6، حدیث 33؛ تحف العقول: 26.



جزع و اضطراب از حساب روز قیامت و فروتنی به هریك از آحاد امّت.

ای معاذ! مبادا دانایی را تخطئه کنی، یا حکیمی را دشنام گویی یا راستگویی را تکذیب کنی و دروغ زن شماری، یا گناهکاری را اطاعت کنی یا بر پیشوای عادلی عصیان‌ورزی، یا سرزمینی را فاسد کنی و در زمین فساد کرده و اجتماع معتدل و منظّمی را به هم بریزی.

ای معاذ! تو را سفارش می کنم که پیش هر سنگ و درخت و کلوخی از خدا بپرهیزی و همه‌جا متوجّه خدا باشی و از پروردگار پروا کنی، چه در شهر، چه در باغ، چه در کوه و بیابان که جز سنگ سخت وخاك سست نمی‌یابی همه‌جا خدا را باش و خدا را بیاب و از معصیت حق روی برتاب و هم چنین تو را وصیّت می کنم که از دنبال هر گناهی توبه کنی و درد هر عصیانی را با داروی توبه درمان کنی تا به خواست خدا از آلام معصیت و آلودگی شفایابی.

آری، پیوسته در پی هر گناه توبه کن، در پی گناه نهانی، پنهانی توبه کن و به دنبال گناه آشکار توبه آشکار.

قالَ أَميرُالْمُؤْمِنينَ عليه السلام: إِنَّما أَخافُ عَلَيْكُمْ اثْنَتَيْنَ اتِّباعُ الْهَوى وَطُولُ الأَمَلِ، أَمَّا اتِّباعُ الْهَوى فَإِنَّهُ يَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ وَأَمَّا طُولُ الأَمَلِ فَيُنْسى الآخِرَةَ «1».

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: همانا من از دو چیز بر شما می‌ترسم: پیروی هوای نفس و درازی آرزو؛ پیروی هوا شما را از حق بازمی‌دارد و درازی آرزو، آخرت را از یاد شما می‌برد.

قالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله: لَيْسَ مِنّا مَنْ ماكَرَ مُسْلِماً «2».

---

(1)- الكافى: 2/ 335، باب اتباع الهوى، حديث 3؛ الأمالى، شيخ مفيد: 207، مجلس 23، حديث 41.

(2)- الكافى: 2/ 337، باب المكر والغدر، حديث 3؛ ثواب الاعمال: 271.



پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که با مسلمانی مکر و نیرنگ کند، از ما نیست.

كانَ عَلِيُّ بنُ الْحُسَيْنِ صَلواتُ اللّهِ عَلَيْهِما يَقُولُ لِوُلْدِهِ: اتَّقُوا الْكِذْبَ الصَّغيرَ مِنْهُ وَالْكَبيرَ فى كُلِّ جِدٍّ وَهَزْلٍ فَإِنَّ الرَّجُلَ إِذا كَذِبَ فى الصَّغيرِ اجْتَرى عَلَى الْكَبيرِ أَما عَلِمْتُمْ أَنَّ رَسُولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله قالَ: ما يَزالُ الْعَبْدُ يَصْدُقُ حَتّى يَكْتُبَهُ اللّهُ صِدّيقاً وَما يَزالُ الْعَبْدُ يَكْذِبُ حَتّى يَكْتُبَهُ اللّهُ كَذّاباً «1».

امام چهارم علیه السلام به فرزندانش می‌فرمود: از دروغ چه کوچك آن، چه بزرگ آن خودداری کنید و از جدّی و شوخی دروغ بپرهیزید؛ زیرا وقتی کسی دروغ کوچکی گفت، به دروغ بزرگ جرأت پیدا می کند؛ آیا نمی‌دانید که رسول خدا فرمود:

بنده پیوسته راست گوید تا خدا او را در صف صدّیقان نویسد و بسا بنده‌ای پیوسته دروغ گوید تا خدا او را از دروغ گویان بنویسد.

عَنْ داوُد بن کَثیر قالَ: سَمِعْتُ أَبا عَبْدِاللّهِ علیه السلام یَقُولُ: قالَ أَبی علیه السلام: قالَ رَسُولُاللّهِ صلی الله علیه و آله: أَیُّما مُسْلِمَیْنِ تَهاجَرا فَمَکَثا ثَلاثاً لا یَصْطَلِحانِ إِلّا کانا خارِجَیْنِ مِنَ الْإِسْلامِ وَلَمْ یَکُنْ بَیْنَهُما وَلایَةٌ فَأَیُّهُما سَبَقَ إِلَی کَلامِ أَخِیهِ کانَ السّابِقُ إِلَی الْجَنَّةِ یَوْمَ الْحِسابِ «2».

داود بن کثیر می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم می‌فرمود که پدرم فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: هر دو مسلمانی که از هم قهر کنند و سه روز به آن حال به مانند و صلح نکنند، هر دو از اسلام خارج باشند و میان آن دو پیوند دینی نباشد و هر کدام که در سخن گفتن پیشی بگیرد روز حساب برای رفتن به بهشت پیشی بگیرد.

---

(1)- الکافی: 2/ 338، باب الکذب، حدیث 2.

(2)- الکافی: 2/ 345، باب الهجرة، حدیث 5؛ بحار الأنوار: 72/ 186، باب 60، حدیث 5.



جاءَ رَجُلٌ فَشَکا إِلی أَبی عَبْدِاللّهِ علیه السلام أَقارِبَهُ فَقالَ لَهُ: اکْظُمْ غَیْظَکَ وَافْعَلْ فَقالَ:

إِنَّهُمْ یَفْعَلُونَ وَیَفْعَلُونَ فَقالَ: أَتُرِیدُ أَنْ تَکُونَ مِثْلَهُمْ فَلا یَنْظُرُ اللّهُ إِلَیْکُمْ «1».

مردی در محضر امام صادق علیه السلام از اقوامش شکایت کرد. حضرت فرمود:

خشمت را فرو خور آن گاه اقدام کن. عرض کرد: آنان خوب عمل نمی کنند.

فرمود: تو هم می‌خواهی مانند آنان باشی تا خدا به شما ترحّم نکند.

قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله: لَاتَقْطَعْ رَحِمَکَ وَإِن قَطَعَتْکَ «2».

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از خویش خود مَبُر گرچه او از تو بِبُرَد.

عَنْ أَبی عَبْدِاللّهِ علیه السلام قالَ: إذا کانَ یَوْمَ الْقِیامَةِ کُشِفَ غِطاءٌ مِنْ أغْطِیَةِ الْجَنَّةِ فَوُجِدَ ریحُها مَنْ کانَتْ لَهُ رُوحٌ مِنْ مَسیرَةِ خَمسَ مِأَةَ عامٍ إلّا صِنْفٌ واحِدٌ، قُلْتُ مَنْ هُمْ؟

قالَ العاقُ لِوالِدَیْهِ «3».

امام صادق علیه السلام فرمود: چون قیامت شود، یك پرده از پرده‌های بهشت را برگیرند، هر جانداری از مسافت پانصد سال بوی آن را بشنود جز یك دسته.

گفتم: آنان کیانند؟ فرمود: آنان که عاق پدر و مادرند.

قالَ أَبُو عَبْدِاللّهِ علیه السلام: إذا کانَ یَوْمَ الْقِیامَةِ نادی مُنادٍ؛ أَیْنَ الصُدُودِ لِأَوْلیائی فَیَقُومُ قَوْمٌ لَیْسَ عَلی وُجُوهِهِمْ لَحْمٌ، فَیُقالُ: هؤُلاءِ الَّذینَ آذَوُا الْمُؤْمِنینَ وَنَصَبُوا لَهُمْ وَعانَدُوهُمْ وَعَنَّفُوهُمْ فی دینِهِمْ یُؤْمَرُ بِهِمْ إلی جَهَنَّمَ «4».

---

(1)- الکافی: 2/ 347، باب قطیعة الرحم، حدیث 5؛ بحار الأنوار: 71/ 137، باب 3، حدیث 105.

(2)- الکافی: 2/ 347، باب قطیعة الرحم، حدیث 6؛ بحار الأنوار: 71/ 137، باب 3، حدیث 106.

(3)- الکافی: 2/ 348، باب العقوق، حدیث 3؛ مشکاة الأنوار: 164، فصل 14.

(4)- الکافی: 2/ 351، باب من آذی المسلمین، حدیث 2؛ جامع الأخبار: 162، فصل 27.



امام صادق علیه السلام فرمود: چون قیامت شود، یك جارچی صدا زند که روگردانان از اولیا و دوستانم کجایند؟ پس مردمی برخیزند که گوشت به چهره آنان نیست. گفته شود: اینانند آن کسانی که مردم مؤمن را آزردند و در برابر آنها ایستادند و با آنها لجبازی کردند و به مؤمنان در دینشان سخت گرفتند، پس فرمان رسد که آنها را به دوزخ برند.

عَنْ أَبی جَعْفَرٍ وَأَبی عَبْدِاللّهِ علیهما السلام قالا: أَقْرَبُ ما یَکُونُ الْعَبْدُ إلی الْکُفْرِ أَنْ یُواخی الرَّجُلَ عَلَی الدّینِ فَیُحْصِیَ عَلَیْهِ عَثَراتِهِ وَزَلّاتِهِ لِیُعَنِّفَهُ بِهِ یَوْماً ما «1».

امام باقر و امام صادق علیهما السلام فرمودند: نزدیك‌ترین وضعی كه بنده به كفر دارد این است كه با كسی از نظر دینی برادری كند و لغزش‌ها و خطاهای او را شماره گیرد تا روزی او را به آن‌ها سرزنش كند.

قالَ عَلِیٌّ علیه السلام: أَفْضَلُ الْعِبادَةِ الصَّبْرُ وَالصَّمْتُ وَإِنْتِظارِ الْفَرَجِ «2».

علی علیه السلام فرمود: برترین عبادت، پایداری در برابر حوادث و سكوت از كلام غیر حق و انتظار گشایش داشتن است.

قالَ عَلِیٌّ علیه السلام: أَلا اخْبِرُكُمْ بِالْفَقیهِ حَقَّ الْفَقیهِ؟ مَنْ لَمْ یُرَخِّص النّاسَ فی مَعاصِی اللّهِ وَلَمْ یُقَنِّطْهُمْ مِنْ رَحْمَةِ اللّهِ وَلَمْ یُؤْمِنْهُمْ مِنْ مَكْرِ اللّهِ وَلَمْ یَدَعِ الْقُرآنَ رَغْبَةً عَنْهُ إِلی ما سِواهُ وَلا خَیْرَ فی عِبادَةٍ لَیْسَ فیها تَفَقُّهٌ وَلا خَیْرَ فی عِلْمٍ لَیس فیه تَفَكُّر وَلا خَیْرَ فی قَراءَةً لَیْسَ فیها تَدَبُّرٌ «3».

---

(1)- الكافی: 2/ 354، باب من طلب عثرات المؤمنین، حدیث 1؛ بحار الأنوار: 72/ 217، باب 65، حدیث 20.

(2)- تحف العقول: 201؛ بحار الأنوار: 74/ 422، باب 15.

(3)- تحف العقول: 204؛ بحار الأنوار: 75/ 41، باب 16، حدیث 24.



علی علیه السلام فرمود: شما را به فقیهی كه واقعاً فقیه است خبر دهم؟ كسی كه زمینه افتادن مردم را در گناه ایجاد نكند و آنان را از رحمت حق ناامید ننماید و از مكر الهی به آن‌ها ایمنی ندهد و قرآن را رها ننماید برای این كه دنبال غیر آن رود، در عبادتی كه آگاهی نیست خیری نمی‌باشد، در علمی كه اندیشه نیست خیری وجود ندارد، در قرآن خواندنی كه تدبّر نیست بهره‌ای نیست.

كسی اگر بخواهد پس از قرآن مجید از سنّت اطلاع پیدا كند باید به روایاتی كه از پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام رسیده مراجعه نماید؛ صفحات ناچیز این نوشته گنجایش منعكس كردن گوشه‌ای از این دریای بی‌پایان الهی را ندارد، روایات بالا فقط به عنوان نمونه برای نشان دادن سنّت ذكر شد؛ سنّت، بال و پری گسترده به تمام ابعاد حیات انسانی دارد و مجموعه آن در هزاران كتاب روایتی به وسیله بزرگان دین جمع‌آوری شده است.

بنابراین محتوای وحی در کتاب و سنّت قرار دارد و هر مسلمانی وظیفه دارد در حدّ لازم از قرآن و سنّت آگاه شده و براساس آن آگاهی عمل کند.

در قرآن مجید آمده که نیکوکاران و عاملان به مسائل الهی در روز قیامت از بهترین پاداش برخوردارند و اهل گناه و عصیان در همان روز در بدترین عذاب بسر خواهند برد.

معاد در قرآن مجید بیش از هزار آیه دارد و در سنّت به عنوان تفسیر آیات معاد هزاران روایت قابل توجّه وارد شده است؛ آیات قرآن و روایات، معاد را هم‌چون توحید از اساسی‌ترین مسائل الهی دانسته و اعتقاد به آن را از ارکان اصلی به حساب آورده است.



## بدعت در دین

در تفسیر جمله «وَدِينَهُ عَنِ الْبِدْعَةِ» به مناسبت لغت دین، لازم بود در مسئله دین و توضیح واقعیّت آن، مسائلی ذکر شود، تا پس از روشن شدن حقیقت دین و این که تنها راه نجات و سعادت در دنیا و آخرت دین خداست، عظمت گناه بدعت در دین روشن شود.

راستی دینی که براساس فطرت و طبیعت انسان تنظیم شده و تنها راه اتّصال انسان به خدا ایمان و انجام فرمان‌های دینی است و حاکمیّت دین ضامن خوشبختی انسان در همه ابعاد حیات است، چه خائن و ناپاك است آن بدبختی که در دین خدا بدعت بگذارد و آنچه از دین نیست به خاطر هوی و هوس و عیش و نوش چند روزه کوتاه زندگی، به عنوان دین جا بزند و عباد الهی را از صراط مستقیم هدایت، گمراه کرده و زمینه بدبختی آنان و توسعه فساد را در زمین فراهم آورد. در زمینه بدعت و اهل بدعت و برخورد با اهل بدعت آیات و روایاتی بسیار مهم وارد شده که قسمتی از آن را می‌خوانید.

[ثُمَّ قَفَّيْنا عَلى آثارِهِمْ بِرُسُلِنا وَ قَفَّيْنا بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَ آتَيْناهُ الْإِنْجِيلَ وَ جَعَلْنا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَ رَحْمَةً وَ رَهْبانِيَّةً ابْتَدَعُوها ما كَتَبْناها عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغاءَ رِضْوانِ اللَّهِ فَما رَعَوْها حَقَّ رِعايَتِها فَآتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فاسِقُونَ] «1».

سپس به دنبال آنان پیامبران خود را پی در پی آوردیم و پس از آنان عیسی پسر مریم را [به رسالت] فرستادیم و به او انجیل عطا کردیم و در قلب کسانی که از

---

(1)- حدید (57): 27.



او پیروی می‌کردند رأفت و رحمت قرار دادیم و رهبانیتی که از نزد خود ساخته بودند ما بر آنان مقرّر نکرده بودیم، ولی [خود آنان آن را] جز برای طلب خشنودی خدا [بر خود واجب نکرده بودند]، اما آنگونه که باید حدود همان خودساخته را رعایت نکردند؛ پس پاداش کسانی از آنان را که ایمان آورده‌اند، عطا کردیم و بسیاری از آنان نافرمانند.

مسئله رهبانیّت و پاره‌ای از مسائل دیگر بدعت‌هایی بود که روحانیّون یهودی و مسیحی از پیش خود ساختند و از مقام روحانی خود سوء استفاده نموده، ساخته‌های خود را به عنوان برنامه‌های الهی به مردم تحمیل کردند؛ حملات قرآن مجید به علمای یهود و نصاری به خاطر بدعت‌گذاری‌ها و کتمان حق و هوی‌پرستی آن‌هاست. در روایات باب علم آمده که اگر در میان مسلمانان در هر لباسی کسی دچار بدعت‌گذاری و کتمان حق و هوی‌پرستی گردد، در پیشگاه خداوند از نظر عذاب همان عذاب علمای یهود و نصاری را دارد.

آنچه از دین نیست وقتی به عنوان دین به مردم عرضه شود، بالاترین جنایت صورت گرفته و در حقیقت باید گفت: بدعت، جنگ با خداست و وزر و وبال عمل به بدعت بر گردن بدعت‌گذار است.

عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ وَأَبِی عَبْدِاللّهِ علیهما السلام قالَ: کُلُّ بِدْعَةٍ ضَلالَةٌ وَکُلُّ ضَلالَةٍ سَبیلُها إِلَی النّار «1».

امام باقر و امام صادق علیهما السلام فرمودند: هر بدعتی گمراهی است و هر گمراهی راهش به سوی آتش است.

---

(1)- الکافی: 1/ 56، باب البدع والرأی، حدیث 8.



قالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله: کُلُّ بِدْعَةٍ ضَلالَةٌ وَکُلُّ ضَلالَةٍ فِی النّارِ «1».

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: هر بدعتی گمراهی است وهر گمراهی در آتش است.

عَنْ أَبِی الْعَبّاسِ قالَ: سَأَلْتُ أَبا عَبْدِاللّهِ علیه السلام عَنْ أَدْنی ما یَکُونُ بِهِ الْإِنْسانُ مُشْرِکاً قالَ: فَقالَ: مَنِ ابْتَدَعَ رَأْیاً فَاحِبَّ عَلَیْهِ أَوْ أَبْغَضَ عَلَیْهِ «2».

أبی العبّاس گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: کم‌ترین چیزی که به سبب آن انسان مشرك می‌شود، چیست؟ فرمود: کسی که نظری را مخالف با دین اختراع کند و آن را به عنوان دین به خورد مردم دهد، چه این که بر اثر آن نظر محبوب شود یا مبغوض گردد.

عَنْ أَبِی عَبْدِاللّهِ علیه السلام قالَ: قالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله: إِذا رَأَیْتُمْ أَهْلَ الرَّیْبِ وَالْبِدَعِ مِنْ بَعْدی فَأَظْهِرُوا البَراءَةَ مِنْهُمْ وَأَکْثِرُوا مِنْ سَبِّهِمْ وَالْقَوْلَ فیهِمْ وَالْوَقیعَةِ وَباهِتُوهُمْ کَیْلا یَطْمَعُوا فی الْفَسادِ فی الْإِسْلامِ وَیَحْذَرَهُمُ النّاسُ وَلا یَتَعَلَّمُونَ مِنْ بِدَعِهِمْ یَکْتُبِ اللّهُ لَکُمْ بِذلِكَ الْحَسناتِ وَیَرْفَعْ لَکُمْ بِهِ الدَّرَجاتِ فی الآخِرَةِ «3».

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هرگاه بعد از من اهل ریب و بدعت را دیدید از آن‌ها بیزاری جویید، به آنان ناسزا گفته و از آنان بدگویی نمایید و به آن‌ها طعنه بزنید و آنان را با بحث‌های مستدلّ خفه و وامانده سازید تا به فساد در اسلام طمع نکنند و مردم از آن‌ها برحذر شوند و از بدعت‌های آنان نیاموزند، تا خدا در برابر این کار برای شما حسنات نویسد و درجات آخرت را برای شما بالا برد.

---

(1)- الکافی: 1/ 56، باب البدع والرأی، حدیث 12.

(2)- الکافی: 2/ 397، باب الشرك، حدیث 2.

(3)- الکافی: 2/ 375، باب مجالسة أهل المعاصی، حدیث 4؛ وسائل الشیعة: 16/ 267، باب 39، حدیث 21531.



قالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله: إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدَعُ فی أُمَّتی فَلْیُظْهِرِ الْعالِمُ عِلْمَهُ فَمَنْ لَمْ یَفْعَلْ فَعَلَیْهِ لَعْنَةُ اللّهِ «1».

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: زمانی که در امّت من بدعت‌ها آشکار شود، باید عالم با آشکار کردن علمش جلوی بدعت را بگیرد و اگر این کار را نکند لعنت خدا بر او باد.

قالَ عَلِیٌّ علیه السلام: مَنْ مَشی إِلی صاحِبِ بِدْعَةٍ فَوَقَّرَهُ فَقَدْ سَعی فی هَدْمِ الْإِسْلامِ «2».

علی علیه السلام فرمود: هرکس نزد صاحب بدعت رود و او را گرامی بدارد، در نابودی اسلام کوشش کرده.

عَنْ یُونِس بْنِ عَبْدِالرَّحْمانِ فی حَدیثٍ قالَ: رَوَیْنا عَنِ الصَّادِقِینِ علیهم السلام إِنَّهُمْ قالُوا:

إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدَعُ فَعَلَی الْعالِمِ أَنْ یُظْهِرَ عِلْمَهُ فَإِنْ لَمْ یَفْعَلْ سُلِبَ نُورُ الْإِیمانِ «3».

یونس بن عبدالرحمن در حدیثی می گوید: از امامان راستگو روایت کرده‌ایم که آنان فرموده‌اند: زمانی که بدعت‌ها آشکار شود، بر عالم واجب است علمش را آشکار کند تا جلوی بدعت گرفته شود و اگر این کار را نکند نور ایمان از او سلب می‌شود.

---

(1)- الکافی: 1/ 54، باب البدع والرأی، حدیث 2؛ وسائل الشیعة: 16/ 269، باب 40، حدیث 21538.

(2)- وسائل الشیعة: 16/ 267، باب 39، حدیث 21533؛ المحاسن: 1/ 208، باب البدع، حدیث 73.

(3)- وسائل الشیعة: 16/ 271، باب 40، حدیث 21546؛ بحار الأنوار: 48/ 252، باب 10.



[وَمالَهُ عَنِ الْحَرامِ فَهُوَ مِنْ جُمْلَةِ الصَّالِحِینَ]

در دو جمله گذشته که به طور مفصّل شرح داده شد، امام صادق علیه السلام فرمود:

هرکس دانشش را از هوی و هوس و دینش را از بدعت نگهداری کند (و در این جمله که مورد شرح است، می‌فرماید) و مال و اموالش را از حرام حفظ نماید او از گروه شایستگان است.

## جایگاه مال حلال در اسلام

اهمیّت و ارزشی که اسلام برای مال حلال قائل شده، برای کم‌تر چیزی آن مقدار ارزش اعلام کرده است.

مال، به خصوص مقداری که انسان از آن می‌خورد، به مانند ریشه است و تمام اعمال و کردار و رفتار و حرکات انسان، شاخ و برگ آن است.

آدمی برای انجام تمام کارها، احتیاج به قدرت و توان دارد؛ این قدرت و توان را خوراك انسان تأمین می‌کند، اگر این خوراك حلال باشد، محصول آن را که عبادات و حرکات صحیح اجتماعی و قسمتی از اخلاقیات است، خداوند مهربان قبول می‌کند و اصولًا مال حلال به انسان روشنی و نور بخشیده و آدمی را در مسیر الهی به حرکت می‌آورد و اگر حرام باشد دل را تاریك و زمینه ظهور اخلاق سیّئه و اعمال ناپسند و شیطانی را در انسان به وجود می‌آورد.

عرفان اسلامی، ج2، ص: 443

انبیای بزرگ الهی، امامان معصوم، عارفان بیدار دل، عاشقان شیفته، قبل از انجام هر کار، توجّه فوق العاده‌ای به مال و به خصوص خوراك خود مبذول می‌داشتند و حتّی در مسئله مال و خوراك حلال، در حدّ ضرورت قناعت می‌کردند.

ساختمان وجود انسان، محصول خوراك اوست و آنچه را انجام می‌دهد، اکثراً در ارتباط با مال است؛ روی این حساب عباد حق باید پیش از هر چیز به مسئله مال و خوراك دقّت کنند!!

عباد شایسته حق، مال را جز یك وسیله چیزی نمی‌دیدند و از این وسیله فقط برای رسیدن به مقام قرب و کسب رضای محبوب استفاده می‌کردند.

محبّت اولیای حق به مال، محبّت سطحی بود و برخوردشان در مسئله مال برخوردی عادی و معمولی و نسبت به مال با چشمی عادی می‌نگریستند و همیشه از روی آوردن مال به خود وحشت داشتند و به محض به دست آوردن مال، برای خود و اهل و عیالشان به اندازه لازم و بلکه به مقدار ضرورت برمی‌داشتند و بقیّه آن را در همان راهی که معشوق از آنان می‌خواست صرف می‌کردند.

شما پیغمبر و امام و عاشقی از عاشقان حق و عارفی از عرفای واقعی را نخواهید دید که در وصیّت خودشان برای بعد از مرگشان نسبت به مال سفارشی داشته باشند؛ زیرا آن بزرگواران در عین این که برای اداره امور زندگی خود و اهل و عیالشان به اندازه لازم کوشش می‌کردند و گاهی مال فراوانی از طریق کشاورزی، دامداری، تجارت، صنعت، به دست می‌آوردند پس از مخارج عادی روزمرّه بقیّه آن را با خداوند عزیز از طریق صدقه، انفاق، دستگیری از یتیم و مسکین و ابن سبیل و صرف در کارهای خیر، معامله می‌کردند.

با دید پاك و مستقیمی كه اولیای الهی به مال داشتند، همیشه از عوارض منفی



وخطرزای مال كه در مرحله عملی و اخلاقی بروز می‌كرد، درامان بودند.

به عبارت دیگر اولیای حق و عاشقان دوست از تكاثر و جمع مال و ثروت‌اندوزی و فخر فروشی به مال و حرص و بخل و حسد و كبر و عجب درامان بودند و همه دنیا و مال دنیا اگر منهای حق بود برای آن بزرگواران پشیزی ارزش نداشت؛ آنچه برای آنان مهم بود، خواسته مولا و رضایت دوست بود و آنان مال را به دستور محبوب به دست آورده و به دستور او در گردونه خرج قرار می‌دادند و هرگز دل به مال دنیا نمی‌بستند و در یك كلمه خادم و خدمت گزار و نوكر مال نبودند، بلكه مال برای آنان بهترین خدمت گزار در راه حق بود.

اینان با این دل پاكی كه داشتند و با آن چشم بصیرتی كه به توفیق الهی به مال دنیا می‌نگریستند، زندگی را بر خود آسان نموده و كم‌ترین چشم داشتی به كسی نداشتند، خواسته آنان بسیار كم و حاجاتشان فوق العاده سبك بود.

چه زیبا سروده عارف وارسته مرحوم الهی قمشه‌ای در ترجمه «حاجاتُهُمْ خَفیفَةٌ» كه در خطبه متّقین امیرالمؤمنین علیه السلام آمده:

نكویان جهان از بی‌نیازی نمی‌گیرند عالم را به بازی

سبكبار اندر این دار مجازند به كم‌تر مایه آنان بی‌نیازند

نیاز جسم و جان را برده از یاد به ناز دلبر خود گشته دلشاد

به جز خالق كه از كل بی‌نیاز است خلایق را به یكدیگر نیاز است

جهان را سهل گیر ار هوشمندی منه بر پای خود از حرص بندی

تویی مرغ سبك پرواز هشیار در این ره رو چو آگاهان سبك بار

سبك باری نشاط این جهان است قناعت بی‌گمان گنج نهان است

قرآن و مسئله مال

انسان در این مدّت کوتاه و زودگذر عمر با مسئله مال برخوردهای گوناگونی دارد که قرآن مجید در آیات نورانیش به انواع برخوردهای انسان با مال اشاره می کند.

قرآن، گاهی از مال، تحت عنوان خیر الهی در دست مردم یاد کرده و گاهی از مال به عنوان وسیله هلاکت و بدبختی و علّت عذاب ابد سخن گفته و گاهی مال را منشأ سعادت و زمانی وسیله بخل و حرص معرّفی نموده، گاهی مردم را تشویق به روی‌آوردن به مال و زمانی آنان را از مال دنیا سخت برحذر می‌دارد و این تقسیمات همه در ارتباط با وضع حالی و دینی انسان نسبت به مال است.

انسان منوّر به نور ایمان و متدیّن به مسائل الهی و دارنده قلب سلیم و عارف به معارف الهیه و عامل به دستورهای حق تعالی، بدون شك برخوردش با مال برخوردی صحیح و الهی است و مال برای او خیر و خوشی و عامل سعادت و وسیله نیك‌بختی و صداقت است.

انسان دور از حق و تاریك دل و منافق و ضدّ خدا و بی‌معرفت و بی‌نور، بی‌تردید برخوردش با مال برخوردی غلط و بلکه برخوردی شیطانی است و مال برای او شرّ و عامل شقاوت و وسیله حرص و بخل و علّت نابودی دنیا و آخرت و نابود کننده سعادت و عاملی برای عذاب ابدی انسان در عالم آخرت است.

قرآن، مردم را از برخورد غیراصولی با مال دنیا به سختی برحذر می‌دارد و انسان را در این زمینه به عالی‌ترین شکل، نصیحت و موعظه می کند و بنی‌آدم را از آلوده شدن به مال حرام برحذر می‌دارد.

[يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تُلْهِكُمْ أَمْوالُكُمْ وَ لا أَوْلادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ مَنْ يَفْعَلْ



ذلِكَ فَأُولئِكَ هُمُ الْخاسِرُونَ] «1».

ای مؤمنان! مبادا اموال و فرزندانتان شما را از یاد خدا غافل کنند و آنان که [به خاطر مال و فرزند از یاد خدا] غافل می‌شوند، زیانکارند.

[فَذَرْهُمْ فِي غَمْرَتِهِمْ حَتَّى حِينٍ* أَ يَحْسَبُونَ أَنَّما نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مالٍ وَ بَنِينَ* نُسارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْراتِ بَلْ لا يَشْعُرُونَ] «2».

پس آنان را در غرقاب گمراهی و جهالتشان تا هنگامی [که مرگشان فرا رسد] واگذار.* آیا گمان می‌کنند افزونی و گسترشی که به سبب مال و اولاد به آنان می‌دهیم،* در حقیقت می‌خواهیم در عطا کردن خیرات به آنان شتاب ورزیم؟ [چنین نیست] بلکه [آنان] درك نمی‌کنند [که ما می‌خواهیم با افزونی مال و اولاد، در تفرقه، طغیان، گمراهی و تیره‌بختی بیش‌تری فرو روند.].

[الْمالُ وَ الْبَنُونَ زِينَةُ الْحَياةِ الدُّنْيا وَ الْباقِياتُ الصَّالِحاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَواباً وَ خَيْرٌ أَمَلًا] «3».

مال و فرزندان، آرایش و زیور زندگی دنیا هستند، ولی اعمال شایسته پایدار نزد پروردگارت از جهت پاداش بهتر و از لحاظ امید داشتن به آن‌ها نیکوتر است.

قرآن مجید در سوره مبارکه کهف داستان غرور مرد ناسپاس و بی‌خبری را به خاطر مال در برابر مردی مؤمن و فقیر برای عبرت امّت بدین‌گونه نقل می‌کند:

---

(1)- منافقون (63): 9.

(2)- مؤمنون (23): 54- 56.

(3)- کهف (18): 46.



ای رسول ما! داستان دو مرد مؤمن و ناسپاس را برای امّت مثل بزن که ما به یکی از آن‌ها دو باغ انگور دادیم و اطرافش را به نخل خرما پوشاندیم و عرصه میان آن‌ها را مخصوص کشتزار قرار دادیم. آن دو باغ میوه‌های خود را به طور کامل و بدون آفت و نقصان تحویل می‌داد، در وسط آن‌ها نیز جوی آبی روان ساختیم.

این مرد که باغش دارای میوه بسیار بود، در مقام گفتگو و مفاخرت با رفیقش که مردی مؤمن و فقیر بود برآمد و گفت: من از تو به خاطر دارایی بیش‌تر و خدم و حشم، محترم‌تر و عزیزترم.

روزی در حالی که به نفس خود ستمکار بود و عمر را به گناه و غفلت سپری کرده بود با کمال غرور وارد باغ شد و گفت: گمان نمی کنم این باغ و دارایی من نابود شود!!

و نیز گمان نمی کنم روز قیامتی برپا شود، اگر هم به سوی خدا بازگردم، در آن جهان نیز از این باغ منزلی بهتر خواهم یافت.

رفیق با ایمان و فقیر در مقام اندرز و نصیحت او برآمد و گفت: آیا به پروردگاری که تو را نخست از خاك، سپس از نطفه آفرید، آن گاه مردی کامل و آراسته ساخت، کافر شدی؟ زهی جهل و نادانی!

لکن پروردگار من همان خدای یکتاست و هرگز به او شرك نخواهم آورد؛ ای رفیق! تو چرا وقتی به باغ درآمدی نگفتی که همه چیز به خواست خداست و جز قدرت خدا قوّه‌ای نیست و اگر تو مرا به خاطر مال و فرزندت از خود کم‌تر دانی به خود مغرور مباش که ارزش انسان بر انسان به مال و منال و فرزند نیست.

امید است خداوند مهربان در دنیا و آخرت، بهتر از باغ تو به من عطا کند و بر بوستان تو مرد کافرکیش آتشی از آسمان فرستد که با خاك یکسان شود و یك‌سره نابود گردد، یا صبح‌گاهی جوی آبش به زمین فرو رود به طوری که دیگر نتوانی آب



به دست آری و باغت خشك شود؛ یا آن که ثمره و میوه‌هایش نابود گردد، تا صبح دمی از شدّت حزن و اندوه برآنچه در باغ کردی دست بر دست زنی و ببینی که بنا و اشجارش همه از بین رفته، آن گاه بر کفرت پشیمان گردی و بگویی: ای کاش من به خدای خود مشرك نمی‌شدم و به خودپرستی و غرور دچار نمی گشتم.

تمام آن بلاهایی که مؤمن فقیر پیش‌بینی می کرد به سر آن بدبخت درآمد و ابداً جز خدا هیچ‌کس نباشد که آن گنهکار کافر را از قهر و خشم خدا یاری و حمایت کند که خدا هم دشمن کافران است نه یار آن‌ها.

در آن روز و آنجا ولایت و حکم‌فرمایی خاصّ خداست که به حق فرمان دهد و بهترین ثواب آخرت و عاقبت نیکو را هم او به هرکه خواهد عطا نماید.

ای رسول ما! برای امّت، چنین زندگانی تمام دنیا را مثل بزن که ما آب بارانی از آسمان نازل کردیم و به آن آب درختان و نباتات گوناگون زمین، درهم پیچیده و خرّم بروید، سپس صبح گاهی همه درهم شکسته و خشك شود و به دست بادهای حوادث زیر و زبر گردد و خدا بر همه چیز اقتدار کامل دارد «1».

[الْمالُ وَ الْبَنُونَ زِينَةُ الْحَياةِ الدُّنْيا وَ الْباقِياتُ الصَّالِحاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَواباً وَ خَيْرٌ أَمَلًا] «2».

مال و فرزندان، آرایش و زیور زندگی دنیا هستند، ولی اعمال شایسته پایدار نزد پروردگارت از جهت پاداش بهتر و از لحاظ امید داشتن به آنها نیکوتر است.

قرآن مجید در مضامین عالی سوره تکاثر می‌فرماید:

---

(1)- مضمون آیات سوره کهف: 32- 46.

(2)- کهف (18): 46.



شما مردم را بسیاریِ اموال و فرزند و عشیره از یاد خدا غافل کرده، تا جایی که به گور و ملاقات قبور رفتید.

این برنامه شما برنامه درستی نیست و حق و حقیقت این نیست که پنداشته‌اید؛ به زودی خواهید دانست که پس از مرگ چه سختی‌ها در بردارید، باز هم حقّاً خواهید دانست که در قیامت با چه عذاب‌هایی مواجهید، نه چنین است اگر بدانید چه حادثه بزرگی در پیش دارید هرگز به بازی دنیا از آخرت غافل نمی‌شدید؛ البته پس از مرگ دوزخ را مشاهده خواهید کرد و سپس به چشم یقین می‌بینید، آن گاه در آنجا از نعمت‌ها (مانند مال و جاه و صحّت و جوانی و عمر و نبوّت انبیا و ولایت علی علیه السلام از شما بازپرسی خواهند کرد).

و در سوره همزه می‌فرماید: وای بر عیب‌جوی هرزه زبان، همان کسی که مال جمع کرده و دائم به حساب و شمارش آن سرگرم است، پندارد که مال و دارایی دنیا به او عمر ابد خواهد داد، چنین نیست بلکه بدون شك به آتش سوزان دوزخ درخواهد افتد، آتشی که چگونه سختی آن را تصوّر خواهی کرد، آن آتش را خشم خدا برافروخته شراره آن بر دل ناپاکان شعله‌ور است، آتشی که آنها را از همه‌سو احاطه کرده است و مانند ستون‌های بلند بازکشیده است.

از زبان قرآن دانستید که اگر انسان در جنب مال توجّه به حق و روی دل به محبوب واقعی داشته باشد، مال برای او نردبان ترقّی است و از جمله عوامل و عللی است که انسان را به خدای مهربان نزدیك می کند.

امّا اگر ثروت و مال آن چنان انسان را جذب کند که از یاد دوست و عشق محبوب غافل بماند، بدترین عامل خطر و به فرموده علی علیه السلام:

عرفان اسلامی، ج2، ص: 450

المالُ مادَّةُ الشَّهواتِ «1».

مال و ثروت و پول دنیا تقویت شهوات آدمی است.

مال حرام در قرآن و روایات

کتاب سعادت‌بخش الهی در بسیاری از آیات مردم را به‌طور جدّی از آلوده شدن و نزدیك گشتن به مال حرام نهی می کند، نمونه‌ای از آن آیات نورانی را در قرآن بدین‌صورت می‌خوانید:

[إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوالَ الْيَتامى ظُلْماً إِنَّما يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ ناراً وَ سَيَصْلَوْنَ سَعِيراً] «2».

بی‌تردید کسانی که اموال یتیمان را به ستم می‌خورند، فقط در شکم خود آتش می‌خورند و به زودی در آتش فروزان در آیند.

[يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَأْكُلُوا أَمْوالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْباطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجارَةً عَنْ تَراضٍ مِنْكُمْ وَ لا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كانَ بِكُمْ رَحِيماً* وَ مَنْ يَفْعَلْ ذلِكَ عُدْواناً وَ ظُلْماً فَسَوْفَ نُصْلِيهِ ناراً وَ كانَ ذلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيراً] «3».

ای اهل ایمان! اموال یکدیگر را در میان خود به باطل [و از راه حرام و نامشروع] مخورید، مگر آن که تجارتی از روی خشنودی و رضایت میان خودتان انجام گرفته باشد و خودکشی نکنید؛ زیرا خدا همواره به شما مهربان است.* و هر که خوردن مال به باطل و قتل نفس را از روی تجاوز [از حدود

---

(1)- نهج البلاغة: 763 (حکمت 58).

(2)- نساء (4): 10.

(3)- نساء (4): 29- 30.



خدا] و ستم [بر خود و دیگران] مرتکب شود، به زودی او را در آتشی [آزار دهنده و سوزان] درآوریم؛ واین کار بر خدا آسان است.

[الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبا لا يَقُومُونَ إِلَّا كَما يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطانُ مِنَ الْمَسِّ ذلِكَ بِأَنَّهُمْ قالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبا وَ أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبا فَمَنْ جاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهى فَلَهُ ما سَلَفَ وَ أَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ وَ مَنْ عادَ فَأُولئِكَ أَصْحابُ النَّارِ هُمْ فِيها خالِدُونَ] «1».

کسانی که ربا می‌خورند [در میان مردم و برای امر معیشت و زندگی] به پای نمی‌خیزند، مگر مانند به پای خاستن کسی که شیطان او را با تماس خود آشفته حال کرده [و تعادل روانی و عقلی‌اش را مختل ساخته] است، این بدان سبب است که آنان گفتند: خرید و فروش هم مانند رباست. در حالی که خدا خرید و فروش را حلال و ربا را حرام کرده است. پس هر که از سوی پروردگارش پندی به او رسد و [از کار زشت خود] بازایستد، سودهایی که [پیش از تحریم آن] به دست آورده مال خود اوست و کارش [از جهت آثار گناه و کیفر آخرتی] با خداست و کسانی که [به عمل زشت خود] بازگردند [و نهی خدا را احترام نکنند] پس آنان اهل آتش‌اند و در آن جاودانه‌اند.

روایات که توضیح و تفسیری بر آیات قرآنند، در باب مال حرام مسائل مهمّی را به شرح زیر بیان می کنند:

قالَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله: أَرْبَعٌ لا تَدْخُلُ بَيْتاً، واحِدَةٌ مِنْهُنَّ إِلّا خَرِبَ وَلَمْ يَعْمُرْ بِالْبَرَكَةِ:

الخِيانَةُ وَالسِّرقَةُ وَشُرْبُ الْخَمْرِ وَالزِّنا «2».

---

(1)- بقره (2): 275.

(2)- الأمالی، شیخ صدوق: 398، مجلس 62، حدیث 12؛ بحار الأنوار: 72/ 170، باب 58، حدیث 2.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: چهار چیز است که هریك از آن‌ها وارد خانه‌ای شود آن خانه خراب می‌شود و آباد به برکت نگردد: خیانت، مال دزدی، شرب خمر، زنا.

قالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله: مَنْ خانَ جارَهُ شِبْراً مِنَ الْأَرْضِ جَعَلَهَا اللّهُ طَوْقاً فی عُنُقِهِ مِنْ تُخُومِ الْأَرَضینَ السَّابِعَةِ حَتّی یَلْقَی اللّهَ یَوْمَ الْقِیامَةِ مُطَوَّقاً إِلّا أَنْ یَتُوبَ وَیَرْجِع «1».

نبیّ اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: هرکس به اندازه یك وجب از زمین به همسایه خیانت کند، خداوند همان مقدار را از آخر زمین‌های هفت‌گانه، هم‌چون حلقه به گردنش اندازد، تا خدا را به همان صورت در قیامت ملاقات کند، مگر توبه کند و مال مردم را به صاحبش برگرداند.

قالَ أَبُو عَبْدِاللّه علیه السلام: ثَلاثٌ مَنْ کُنَّ فیهِ زَوَّجَهُ اللّهُ مِنَ الْحُورِ العَینِ کَیْفَ شاءَ، کَظْمُ الْغَیْظِ وَالصَّبْرُ عَلَی السُّیُوفِ لِلّهِ عَزَّوَجَلَّ وَرَجُلٌ أَشْرَفَ عَلی مالٍ حَرامٍ فَتَرَکَهُ لِلّهِ عَزَّوَجَلَ «2».

امام صادق علیه السلام فرمود: سه چیز است هرکس آن‌ها را دارا باشد، هرگونه بخواهد خدا حورالعین تزویج او می کند. فرو خوردن خشم، استقامت در میدان جنگ و ترك مال حرام به هنگام روبرو شدن با حرام.

قالَ أَمیرُالْمُؤْمِنینَ علیه السلام: إِنَّ اللّهَ یُعَذِّبُ سِتَّةً بِسِتَّةٍ.. إِلی أَنْ قالَ: التُّجارُ

---

(1)- الأمالی، شیخ صدوق: 427، مجلس 66، حدیث 1؛ بحار الأنوار: 72/ 171، باب 58، حدیث 3.

(2)- وسائل الشیعة: 12/ 179، باب 114، حدیث 16016؛ المحاسن: 1/ 6، باب 1، حدیث 15؛ بحار الأنوار: 72/ 115، باب 50، حدیث 9.



بِالْخِیانَةِ «1».

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: خدا شش طایفه را به شش چیز عذاب می کند.. تا فرمود: تاجران را به خیانت در کسب.

عَنْ أَبِی الْحَسَنِ الثّالِثِ علیه السلام قالَ: کانَ فیما ناجی مُوسی رَبَّهُ: إلهی ماجَزاءُ مَنْ تَرَکَ الْخِیانَةِ حَیاءً مِنْکَ؟ قالَ: یا مُوسی لَهُ الأَمانُ یَوْمَ القِیامَةِ «2».

ابی الحسن سوّم [امام هادی] علیه السلام فرمود: موسی در مناجات با حضرت حق عرض کرد: خدایا! جزای کسی که به خاطر حیای از تو ترك خیانت کند، چیست؟ خداوند فرمود: ای موسی! امان از عذاب در روز قیامت.

مال حلال در قرآن و روایات

آیات قرآن و روایاتی که در توضیح آیات آمده، مردم را دعوت می‌کنند که در این زندگی چند روزه، برای گذران امور زندگی جز بر سر سفره حلال ننشینند و به غیر از حلال و مال پاکیزه از چیزی استفاده نکنند؛ زیرا مال حلال ایجاد نورانیّت کرده و در انسان شوق به عبادت به وجود می‌آورد.

قرآن و روایات به طور مکرّر گوشزد می‌کنند که خداوند برای احدی از طریق حرام روزی قرار نداده، هرکس به شغل مشروعی روی می‌آورد، به اندازه سعی و کوشش و به کار انداختن قدرتش روزی به دست می‌آورد و کسب مال می‌کند، مالی که از هر جهت برای او حلال و حتّی در روز قیامت به خاطر رفتن دنبال حلال

---

(1)- مستدرك الوسائل: 14/ 13، باب 13، حدیث 15969؛ الخصال: 1/ 325، حدیث 14؛ بحار الأنوار: 72/ 171، باب 58، حدیث 7.

(2)- بحار الأنوار: 72/ 170، باب 58، حدیث 1.



از اجر عظیم الهی برخوردار است.

[یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُلُوا مِنْ طَیِّباتِ ما رَزَقْناکُمْ وَ اشْکُرُوا لِلَّهِ إِنْ کُنْتُمْ إِیَّاهُ تَعْبُدُونَ] «1».

ای اهل ایمان! از انواع میوه‌ها و خوردنی‌های پاکیزه‌ای که روزی شما کرده‌ایم بخورید و خدا را سپاس گزارید، اگر فقط او را می‌پرستید.

[وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْواجاً وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَزْواجِكُمْ بَنِينَ وَ حَفَدَةً وَ رَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّباتِ أَ فَبِالْباطِلِ يُؤْمِنُونَ وَ بِنِعْمَتِ اللَّهِ هُمْ يَكْفُرُونَ] «2».

و خدا برای شما همسرانی از جنس خودتان قرار داد و از همسرانتان، فرزندان و نوادگانی پدید آورد و از نعمت های پاکیزه و دلپذیر به شما روزی داد، [با این همه لطف و رحمت] آیا به باطل ایمان می‌آورند و نعمت های خدا را ناسپاسی می کنند؟!

[وَ لَقَدْ كَرَّمْنا بَنِي آدَمَ وَ حَمَلْناهُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْناهُمْ مِنَ الطَّيِّباتِ وَ فَضَّلْناهُمْ عَلى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنا تَفْضِيلًا] «3».

به یقین فرزندان آدم را کرامت دادیم و آنان را در خشکی و دریا [بر مرکب‌هایی که در اختیارشان گذاشتیم] سوار کردیم و به آنان از نعمت های پاکیزه روزی بخشیدیم، وآنان را بر بسیاری از آفریده‌های خود برتری کامل دادیم.

[يا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّباتِ وَ اعْمَلُوا صالِحاً إِنِّي بِما تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ] «4».

ای پیامبران! از خوردنی‌های پاکیزه بخورید و کار شایسته انجام دهید؛ مسلماً من به آنچه انجام می‌دهید، دانایم.

---

(1)- بقره (2): 172.

(2)- نحل (16): 72.

(3)- اسراء (17): 70.

(4)- مؤمنون (23): 51.



[يا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلالًا طَيِّباً وَ لا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ] «1».

ای مردم! از آنچه [از انواع میوه‌ها و خوردنی‌ها] در زمین حلال و پاکیزه است بخورید و از گام‌های شیطان پیروی نکنید؛ زیرا او نسبت به شما دشمنی آشکار است.

[وَ كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلالًا طَيِّباً وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ] «2».

و از نعمت های حلال و پاکیزه‌ای که خدا روزی شما فرموده بخورید و از خدایی که به او ایمان دارید، پروا کنید.

اکتفا به مال حلال واقعیّتی است که قرآن مجید و روایات به آن دستور داده‌اند و چه نیکو است که انسان در این چند روزه محدود زندگی، خود را از حرام حفظ کند و آنچه را از حلال به دست می‌آورد، به اندازه حاجتش خرج کرده، بقیّه را با خدای خود از طریق صدقات و انفاق و سایر کارهای خیر معامله کند. در روایات بابی هست تحت عنوان باب کفاف که روایات جالب و مهمّی، چه نیکو است به بعضی از آنها اشاره شود:

قالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله: قالَ اللّهُ عَزَّوَجَلَّ: إنَّ مِنْ أَغْبَطِ أَوْلِيائِي عِنْدی رَجُلٌ خَفيفُ الْحالِ، ذا حَظٍّ مِنْ صَلاةٍ، أَحْسَنَ عِبادَةَ رَبِّهِ بِالْغَيْبِ وَكانَ غامِضاً فی النّاسِ، جُعِلَ رِزْقُهُ كَفافاً فَصَبَرَ عَلَيْهِ عَجَّلَتْ مَنِيَّتُهُ فَقَلَّ تُراثُهُ وَقَلَّتْ بَواكِيهِ «3».

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند عزّوجلّ فرمود: نیکوحال‌ترین دوست من نزد من

---

(1)- بقره (2): 168.

(2)- مائده (5): 88.

(3)- الكافی: 2/ 140، باب الكفاف، حديث 1؛ بحار الأنوار: 69/ 57، باب 95، حديث 1.



بنده‌ای است که امور دنیایی و مادّی‌اش سبك و از نماز بسیار بهره‌مند است، در پنهانی عبادت پروردگارش را بسیار نیکو به جای می‌آورد و با این حال بین مردم از شهرت برخوردار نیست، روزی و زندگی مادّی‌اش به اندازه کفاف نیاز اوست و بر این زندگی صابر است، نزدیك مرگ، ارثش کم و گریه کننده بر او اندك است.

کنایه از این که اموالش را خرج حق کرده، از این نظر چیزی برای ماندن نگذاشته و در بین مردم هم شهرت فوق‌العاده ندارد، تا جمعیّت کثیری بر مرگش بنالند!!

قالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله: اللهُمَّ ارْزُقْ مُحَمَّداً وَآلَ مُحَمَّدٍ وَمَنْ أَحَبَّ مُحَمَّداً وَآلَ مُحَمَّدٍ العِفافَ وَالْكِفافَ وَارْزُقْ مَنْ أَبْغَضَ مُحَمَّداً وَآلَ مُحَمَّدٍ المالَ وَالْوَلَدَ «1».

پیامبر صلی الله علیه و آله به پیشگاه حق عرض کرد: پروردگارا! محمّد و آل محمّد و دوستان محمّد و آل محمّد را عفّت شکم و شهوت و اقتصادی پاسخ‌گوی نیاز عنایت کن و به دشمنان محمّد و آل محمّد ثروت و اولاد بده!!

چون در تاریخ حیات، ثروت و اولاد زیاد باعث غرور و کبر و خودخواهی و ظلم شده، از این جهت پیامبر صلی الله علیه و آله برای دشمنان آن را درخواست می‌نماید و در حقیقت نفرین می‌کند.

قالَ: أَوْحَى اللّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلى مُوسى عليه السلام يا مُوسى لا تَفْرَحْ بِكَثْرَةِ المالِ، وَلا تَدَعْ ذِكْرى عَلى كُلِّ حالٍ فَإِنَّ كَثْرَةَ الْمالِ تُنْسِى الذُّنُوبَ وَإِنَّ تَرْكَ ذِكْرى يُقْسِى الْقُلُوبَ «2».

---

(1)- الكافى: 2/ 140، باب الكفاف، حديث 3؛ بحار الأنوار: 69/ 59، باب 95، حديث 3.

(2)- الكافى: 2/ 497، باب ما يجب من ذكر اللّه، حديث 7؛ علل الشرايع: 1/ 81، حديث 2؛ بحار الأنوار: 67/ 55، باب 44، حديث 23.



موسی بن جعفر علیه السلام از پدرش نقل می‌کند که خدا به موسی فرمود: به زیادی مال خوشحال مشو و یادم را در هیچ حالی فراموش مکن، زیادی مال گناهانت را فراموشت می‌دهد و ترك یاد من قلبت را سخت می‌کند.

از آیات و روایات استفاده می‌شود که انسان نسبت به تأمین معیشتش نباید بی‌تفاوت بماند و به بیکاری و سستی و تنبلی و تن‌پروری تکیه کرده، منتظر باشد امور زندگیش را دیگران اداره کنند که تن‌پروری و سربار مردم بودن از گناهان است.

و از طرفی انسان حق ندارد تمام همّت و نیرویش را در دنیاداری و دنیاخواهی خرج کند و به ازدیاد ثروت و مال پرداخته، از حق و حقیقت باز بماند و از رسیدن به رشد و کمال و مقام والای آدمیّت محروم شود و در نتیجه به لعنت حق و عذاب الهی گرفتار آید.

حق این است که انسان با نیروی خدا داده و با توجّه به حدود الهی و مقرّرات پاك پروردگار و به کار گرفتن دستورهای اولیا، دنبال کسب و کار رفته و خودش عهده‌دار اداره امور معیشت خود و اهل و عیالش گردد.

انسان در مسیر کسب و کار، باید سعی کند از حلال به دست آورد و به طور حلال خرج کند و مازاد آن را با خدای خود معامله کرده و به وسیله خرج کردن مال در راه خدا، کسب آخرت آباد و رضوان الهی نماید. خلاصه مطلب این که انسان باید در حدّ عفاف و کفاف تحصیل مال کند و در حدّ به دست آوردن آخرتی آباد مازاد مال را در راهی که حضرت مولا دستور داده خرج کند و به عبارت دیگر، از طرفی تاجر مال در حدّ عفاف و کفاف باشد و از طرف دیگر با همان مال، تاجر و کاسب آخرتی هم چون آخرت انبیا و اولیا گردد.

انسان اگر بخواهد، فقط تاجر دنیا و کاسب ثروت و مال باشد، از نظر حق

عرفان اسلامی، ج2، ص: 458

محکوم و از انسانیّت به دور است.

از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در این زمینه روایتی به این مضمون نقل شده:

ما أُوحِيَ إِلَيَّ أَنْ اجْمَعِ الْمالَ وَكُنْ مِنَ التَّاجِرِينَ وَلكِنْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنْ [

فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَ كُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ* وَ اعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ] «1». «2» به من وحی نشده مال جمع کن یا تاجر باش، بلکه به من وحی شده «تسبیح گوی و حمد پروردگار بجای آر و از سجده‌کنندگان باش و خدا را تا رسیدن مرگ بنده باش».

به سلمان گفتند: ما را وصیّت کن. گفت: اگر می‌توانید در راه حج یا در جبهه جهاد، یا در حال آباد کردن مسجد حق بمیرید، در حال تجارت مال و خیانت، از دنیا نروید.

آری، اگر تاجر از مرز عفاف و کفاف بگذرد و در راه زیاد کردن و جمع ثروت افتد، در حقیقت در میدان حبّ دنیا که رأس همه گناهان است افتاده و دچار ظلم و فسق و فجور و خیانت خواهد شد و اگر در این حال بمیرد خائن به خدا و انبیا و امامان و خائن به نفس خویش مرده است.

راه مستقیم حق این است که انسان برابر با دستور خداوند، هم کاسب مال باشد و هم کاسب فضیلت؛ چه بهره‌های عظیمی که انسان می‌تواند از طریق خرج کردن مال در راه خدا به دست آورد و چه کارهای خیری از قبیل ساختن مسجد، کتابخانه و مدرسه، به مستمندان و آبروداران کمك کردن و ... که با مال می‌تواند انجام دهد؟

---

(1)- حجر (15): 98- 99.

(2)- محجة البیضاء: 3/ 144، آداب الکسب والمعاش، باب 1؛ بحار الأنوار: 69/ 47، باب 94.



به همین خاطر اسلام برای تجارتی که نتیجه‌اش، اداره امور معیشت اهل و عیال و انجام انواع کارهای خیر و خداپسندانه است، فضیلت بسیار مهمّی قائل شده و در قرآن مجید از تاجران و کاسبان بیداری که تجارت و کسب را وسیله رسیدن به رضوان حق قرار داده‌اند تعریف کرده:

[رِجالٌ لا تُلْهِيهِمْ تِجارَةٌ وَ لا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ] «1».

مردانی که تجارت و داد و ستد آنان را از یاد خدا و برپا داشتن نماز و پرداخت زکات باز نمی‌دارد «2».

در زمینه تشویق برای به دست آوردن مال حلال روایات بسیار جالبی در آثار اسلامی آمده که قسمتی از آن را می‌خوانید:

قالَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله: مِنَ الذُّنُوبِ ذُنُوبٌ لا يُكَفِّرُها إِلّا الهَمّ فی طَلَبِ الْمَعيشَةِ «3».

رسول الهی صلی الله علیه و آله فرمود: از گناهان، گناهانی است که کفّاره‌ای جز غصّه در راه طلب روزی ندارد.

وَقالَ صلی الله علیه و آله: التّاجِرُ الصَدُوقُ يَحْشُرُ يَوْمَ القِيامَةِ مَعَ الصَّدِّيقينَ وَالشُّهَداءِ «4».

و نیز پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: تاجری که با تمام وجودش در راستی است، روز قیامت در صف صدّیقین و شهدا محشور می‌شود.

وَقالَ صلی الله علیه و آله: مَنْ طَلَبَ الدُّنْيا حَلالًا تَعَفُّفاً عَنِ الْمَسْأَلَةِ وَتَوْسيعاً عَلى عَيالِهِ وَتَعَطُّفاً

---

(1)- نور (24): 37.

(2)- محجّة البیضاء: 3/ 140، کتاب آداب الکسب والمعاش، باب 1.

(3)- محجّة البیضاء: 3/ 139، کتاب آداب الکسب والمعاش، باب 1.

(4)- محجّة البیضاء: 3/ 140، کتاب آداب الکسب والمعاش، باب 1.

عرفان اسلامی، ج2، ص: 460

عَلی جارِهِ لَقَی اللّهَ وَوَجْهُهُ کَالْقَمَرِ لَیْلَةَ الْبَدْرِ «1».

آن حضرت فرمود: کسی که به خاطر نجات از گدایی و وسعت دادن به عیال‌و همدردی با همسایه به دنبال دنیای حلال برود، خدا را با صورتی همانند ماه شب چهارده ملاقات خواهد کرد.

قالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله: عَلَیْکُمْ بِالتِّجارَةِ فَإِنَّ فیها تِسْعَةَ أَعْشارِ الرِّزْقِ «2».

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بر شما باد به تجارت که نه قسمت از ده قسمت رزق در آن است.

وَقالَ صلی الله علیه و آله: الاسْواقُ مَوائِدُ اللّهِ فَمَنْ أَتاها أَصابَ مِنْها «3».

و نیز آن حضرت فرمود: بازارها سفره‌های خدایند، پس کسی که به سوی آن‌ها رود نصیب و بهره از آن‌ها خواهد برد.

وَرُوِیَ أَنَّ عیسی عَلی نَبِیّنا وَآلِهِ وَعَلَیْهِ السَّلامُ رَأی رَجُلًا فَقالَ لَهُ: ما تَصْنَعُ؟

فَقالَ: أَتَعَبَّدُ قالَ: وَمَنْ یَعُولُکَ؟ قالَ: اخِی قالَ: اخُوکَ أَعْبَدُ مِنْکَ «4».

گفته‌اند: عیسی مردی را دید. به او گفت: کارت چیست؟ گفت: عبادت.

عیسی پرسید: چه کسی تو را اداره می‌کند؟ گفت: برادرم. فرمود: برادرت از تو عابدتر است.

عَنِ الْباقِرِ علیه السلام قالَ: قالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله فی حَجَّةِ الْوَداعِ: أَلا إِنَّ الرُّوحَ الأَمینَ نَفَثَ

---

(1)- محجّة البیضاء: 3/ 140، کتاب آداب الکسب والمعاش، باب 1.

(2)- محجّة البیضاء: 3/ 141، کتاب آداب الکسب والمعاش، باب 1.

(3)- محجّة البیضاء: 3/ 141، کتاب آداب الکسب والمعاش، باب 1.

(4)- محجّة البیضاء: 3/ 141، کتاب آداب الکسب والمعاش، باب 1.



فی رُوعی أَنَّهُ لا تَمُوتُ نَفْسٌ حَتّی تَسْتَکْمِلَ رِزْقَها فَاتَّقُوا اللّهَ عَزَّوَجَلَّ وَاجْمِلُوا فی الطَّلَبِ وَلا یَحْمِلَنَّکُمْ اسْتِبْطاءَ شَیْءٍ مِنَ الرِّزْقِ أَنْ تَطْلُبُوهُ بِشَیْءٍ مِنْ مَعْصِیَةِ اللّهِ جَلَّ وَعَزَّ فَإِنَّ اللّهَ تَبارَکَ وَتَعالی قَسَّمَ الأَرْزاقَ بَیْنَ خَلْقِهِ حَلالًا وَلَمْ یُقَسِّمْها حَراماً فَمَنِ اتَّقَی اللّهَ عَزَّوَجَلَّ وَصَبَرَ أَتاهُ اللّهُ بِرِزْقِهِ مِنْ حِلِّهِ وَمَنْ هَتَکَ حِجابَ السِّتْرَ وَعَجَّلَ فَأَخَذَ مِنْ غَیْرِ حِلِّهِ قُصَّ بِهِ مِنْ رِزْقِهِ الْحَلالِ وَحُوسِبَ عَلَیْهِ یَوْمَ الْقِیامَةِ «1».

امام باقر علیه السلام فرمود: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در آخرین سفر مکّه فرمودند: آگاه باشید که روح الامین به قلبم ندا کرد که جانداری نمی‌میرد مگر آن که به تمام روزی مقرّر شده‌اش برسد، تقوای خدا پیشه کنید و همه همّت و قدرت خود را در طلب روزی خرج نکنید، بلکه اختصار در کسب را مراعات نمایید و اگر چیزی از روزی شما در رسیدن به شما کندی کرد، آن را از راه معصیت نجویید، خدای تبارك و تعالی روزی را از طریق حلال بین بندگانش قسمت کرده و این قسمت را از راه حرام قرار نداده، هرکس تقوا پیشه کند و بر حرام صبر نماید به روزی حلالش می‌رسد، هرکس پرده حیا و حرمت را بدرد و از غیر حلال کسب روزی نماید، از مقدار حلالش کاسته خواهد شد و در قیامت آنچه از حرام به دست آورده به حساب او خواهد آمد.

عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام قالَ: قالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله: مَلْعُونٌ مَنْ أَلْقی کَلَّهُ عَلَی النَّاسِ «2».

امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: کسی که سربار مردم است از رحمت خدا دور است.

لقمان حکیم به فرزندش فرمود:

---

(1)- محجّة البیضاء: 3/ 141، کتاب آداب الکسب والمعاش، باب 1.

(2)- الکافی: 5/ 72، باب الاستعانة بالدنیا علی الآخرة، حدیث 7.

از کسب حلال برای از بین بردن فقر کمك بگیر؛ زیرا کسی فقیر نشد مگر این که دچار سه بلا گشت: کم‌مایگی در دین، ضعف در عقل، از بین رفتن جوانمردی و از این سه بلا بزرگ‌تر سبك شمرده شدن پیش مردم است.

اوزاعی، ابراهیم ادهم را دید بسته‌ای هیزم بر گردنش گذاشته و برای فروش می‌برد. گفت: ای ابا اسحاق! تو کجا و هیزم کشی؟ تمام برادرانت حاضرند مخارج تو را به گردن گرفته و زندگیت را اداره کنند. ابراهیم گفت: ای اوزاعی! این سخن را بگذار که به من رسیده، هرکس برای طلب حلال خود را به ذلت افکند بهشت بر او واجب می‌شود.

با توجّه به آیاتی که در این زمینه گذشت و روایاتی که از مهم‌ترین کتب حدیث نقل شد، انسان به این نتیجه می‌رسد که انسان اسلامی و عارف عاشق از این که دیگران از محصول رنج و زحمتشان زندگی او را اداره کنند بیزار است، بلکه انسان خدایی برای رفع نیاز خود و احتیاج زن و فرزند از کسب حلال طلب روزی کرده و از راه حلال برای جلب رضایت و خشنودی مولا می‌کوشد و در تمام لحظات، دنیا و مال دنیا و کسب دنیا و درهم و دینار دنیا را وسیله به دست آوردن آخرتی آباد قرار داده و هرگز نخواهد گذاشت دنیا با تمام مظاهر دلفریبش او را فریفته و مغرور نموده و از خدا و راه پاك الهی منحرف نماید.

عارف می‌داند که مال وسیله است نه هدف، عارف می‌داند که دنیا ومال دنیا در صورتی ارزش دارد که از راه حلال به دست آید و در راه خدا مصرف گردد، عارف می‌داند که اگر همه دنیا را با هرچه در او هست مجّانی به او ببخشند، ولی در آن رضایت و خشنودی حضرت دوست نباشد، به اندازه آب بینی خوك جذام گرفته ارزش ندارد!!

عارف اگر دنبال کسب و مال برود، به خاطر حبّ مال و شهوت دنیاخواهی



نیست، بلکه دنبال کسب رفتن عارف و اتّصال عاشق به مال دنیا فقط به خواست مولا انجام می‌گیرد که عارف بدون دستور حق ارزشی برای همه دنیا قائل نیست، چه رسد به مقدار مال بسیار محدودی که می‌خواهد با آن سدّ جوع کرده و بدنش را بپوشاند!!

در این که چه اندازه باید با دنیا و مال دنیا رابطه داشت روایت جالبی بدین مضمون رسیده:

قالَ ثَوْبانُ، قُلْتُ یا نَبِیَّ اللّه ما یَکْفینی مِنَ الدُّنْیا، قالَ: ما سَدَّ جَوْعَتَکَ، وَواری عَوْرَتَکَ وَإِنْ کانَ لَکَ بَیْتٌ یُظِلُّکَ فَبَخٍّ بَخٍّ وَإِنْ کانَ لَکَ دابَّةٌ تَرْکَبُها فَذاکَ وَأَنْتَ مَسْئُولٌ عَمّا سِوی ذلِکَ «1».

ثوبان می گوید، به پیامبر خدا گفتم: از دنیا چه مقدار مرا کفایت می کند؟

فرمود: به اندازه‌ای که گرسنگی‌ات را برطرف کرده و بدنت را بپوشاند و اگر خانه‌ای داشته باشی، پس خوشا به حالت، خوشا به حالت و اگر مرکبی برای سواری بگیری خوب است و مازاد بر این چهار برنامه را در قیامت باید پاسخ بگویی.

خداوند بزرگ و انبیا الهی و امامان عزیز و عارفان وارسته و عاشقان مست جام معرفت و حکیمان و ناصحان و دلسوزان به طور دائم سفارش می کردند که فقط به دنیای حلال روی آورید و مازاد مال حلال را با خداوند مهربان معامله کنید و در خوردن و پوشیدن و خرج کردن حلال هم در حدّ ضرورت استفاده نمایید و وقت گران‌بهای خود را که باید صرف فضیلت و ادب و انسانیّت گردد، خرج دنیای غیرحلال و غیرضروری ننموده و از دل بستن به مال و فرح و انبساط نسبت به

---

(1)- مجموعة ورّام: 2/ 215.



ثروت، سخت بپرهیزید و سعی کنید در فرقه دنیاپرستان داخل نشوید و در زمره اهل دنیا به حساب نیایید.

و به قول عطّار نیشابوری:

ندای غیب به جان تو می‌رسد پیوست — که پای در نه و کوتاه کن زدنیا دست

هزار بادیه در پیش بیش داری تو — تو این چنین ز شراب غرور ماندی مست

جهان پلی است بدان سوی چه که هر ساعت — پدید آید از این پل هزار جای شکست

به پل برون نشود با چنین پلی کارت — برون بجه زچنین پل که نیست جای نشست

چو سیل پل شکن از کوه سر فرود آرد بیفتد پل و در زیر پل بمانی پست

تو غافلی و به هفتاد، پشت شد چو کمان تو خوش بخفته‌ای و تیر عمر رفت از شست

«1»

بیایید از دنیا به اندازه لازم برداریم و در این برخورد اگر سهم بیش‌تری نصیب ما شد، آن سهم را تبدیل به عمل صالح کنیم.

مگر آنان که عمری برای تحصیل مال و روی هم انباشتن آن رنج کشیدند، به هنگام انتقال از دنیا به آخرت، از اموال و ثروت خود چیزی با خود بردند؟

ثروت بیکران ثروتمندان، به هنگام مرگ صاحبانش، چه دستی از آن‌ها گرفت

---

(1)- عطار نیشابوری.



و چه مشکلی از مشکلات وقت مرگ را برای آنان حل کرد، جز این که با یك دنیا حسرت و با یك جهان تأسّف بر عمر برباد رفته از دنیا رفتند!!

بیایید به فرموده امام عارفان و محبوب عاشقان حضرت علی علیه السلام، از دنیا برای آبادی آخرت توشه بگیریم و از این مسیر خشنودی حق را تحصیل نماییم.

آثار معنوی مال حلال

می‌دانیم که حضرت حق از هر جهت، به وضع موجودات آفرینش آگاه است و سایه عدالت جنابش بر تمام زوایای حیات مخلوقات گسترده است و حکمتش در سراسر عالم وجود، به وضوح دیده می‌شود.

حضرت مولا در میان تمام موجودات، به انسان عنایت خاصّی دارد و نظرش بر این موجود والا، نظر دیگری است.

حضرت دوست مقام خلافت از خود و علم و حکمت و ایمان و هدایت و حرکت به سوی رشد و کمال تا رسیدن به مقام لقاء را مخصوص انسان نموده است.

حضرت یار عالم را برای انسان و انسان را برای خود خلق کرده و در حدیث قدسی به این معنا اشاره فرموده:

خَلَقْتُ الأَشْياءَ لِاجْلِكَ وَخَلَقْتُكَ لِاجْلی «1».

ای انسان! همه چیز را به خاطر تو آفریدم و تو را به خاطر خودم.

بر هر انسانی واجب عینی است که هدف حضرت حق را تحقّق بخشد و تحقّق این هدف عالی، یعنی رسیدن به لقاء دوست و به دست آوردن رضای خدا منوط

---

(1)- شرح الاسماء الحسنی: 1/ 139.



به معرفت انسان نسبت به حقایق و عمل او براساس آن معرفت است.

آنچه را انسان باید بداند و به آن عمل کند به وسیله کتب آسمانی به خصوص قرآن مجید و انبیا و ائمه علیهم السلام و عاشقان جمال بیان فرموده و در این زمینه چیزی فروگذار نشده است.

فرهنگ پاك الهی آنچه به مصلحت دنیا و آخرت بشر بوده و هرآنچه برای دنیا و آخرتش ضرر داشته بیان کرده و حجّت را بر تمام انسانها تمام نموده است.

فردا در پیشگاه جناب حق، احدی برای نقص و خطا و اشتباه و عصیان و گناه خود دلیل وعذری نخواهد داشت.

با توجّه به این‌که خدای مهربان تمام علل و عوامل رشد و کمال را برای انسان فراهم آورده، اگر انسان در رساندن خود به پیشگاه حق کوتاهی کند، با دست خود، علّت سقوط خویش و افتادن در خزی دنیا و عذاب آخرت را فراهم کرده و چشاندن ذلّت دنیا و عذاب آخرت بر او از طرف حق تعالی حتم و حق است.

انسان باید برای یادگیری خواسته‌های خداوند و به اجرای آن قیام کند و با دقّت در معارف الهیه، به این معنا ایمان پیدا کند که خداوند عزیز با وضع مقرّراتش به خصوص در باب حلال و حرام جز خیر و مصلحت و عزّت و شرف انسان هدفی نداشته و وضع قوانین، از باب محبّت و عشقی که به انسان داشته، صورت گرفته است.

انصاف و مردانگی و جوانمردی و فتوّت و کرامت و بزرگواری، اقتضا می‌کند که انسان دل از همه بردارد و گوش از شنیدن صدای غیر دوست ببندد و قلب را یك پارچه به نور عشق یار منوّر کرده و تمام اعضا و جوارح را در خدمت دوست قرار بدهد و جز به دعوت دوست گوش فرا ندهد و در تمام زوایای حیات، خود را مأمور دوست دانسته و جز در راه او و برای او خدمت ننماید و به قول فیض کاشانی

عرفان اسلامی، ج2، ص: 467

آن بلبل گلستان عشق:

مرد آن باشد که چون او را رهی بنموده شد — در همان ساعت بپای همّتش پیموده شد

مرد آن باشد که چشم و گوش و دست و پای او — جمله در راه خدا بهر خدا فرسوده شد

مرد آن باشد که دنیای دنی را چون شناخت — همّت عالیش از لذّات آن آسوده شد

مرد آن باشد که او هرچند علم آموخت باز — کرد کوشش تا دگر بر دانشش افزوده شد

ای دریغا خلق را گوش پذیرفتن کر است — آنچه گفتی فیض در پند کسان نشنوده شد

آری، وقتی انسان نسبت به برنامه‌های حق سراپا گوش شد و به میدان با عظمت معرفت رسید و آن معرفت را با همّت بلند و اراده پر قدرت به عمل تبدیل کرد.

لایق حضور یار خواهد شد و این لیاقت که از اعظم نعمت‌های خداست بهترین آثار ایمان و عمل انسان است و اگر آدمی از دعوت دوست روی گردان شد و بر وفق خواسته‌های نفس و شیاطین عمل کرد، بی‌قدر و قیمت شده و به خذلان و ذلّت دچار خواهد آمد و دنیا و آخرت را از دست داده، از نظر رحمت و لطف و محبّت دوست می‌افتد و این محرومیّت از رحمت و عنایت یار از آثار شوم روی گرداندن از مولاست!!

از آنجایی قوام بدن بستگی به غذا دارد و قوام روح بستگی به بدن و روح آدمی در تمام حالات و حرکاتش از بدن اثر می‌گیرد، انسان باید در مسئله غذا- که در حقیقت نسبت به وجود انسان به منزله ریشه برای درخت است- با تمام وجود



دقّت کند که اوّلًا غذا از نظر ظاهر پاك و از نظر باطن کاملًا حلال باشد و سعی کند از غذایی که شبهه در آن دارد حتماً بپرهیزد و از آنچه حرام است با تمام وجود بگریزد؛ زیرا غذای حلال آن هم در صورتی که به اندازه نیاز خورده شود باعث نورانیّت قلب و جان و در نتیجه محرّك انسان به سوی کسب معرفت و عمل به خواسته‌های مولاست و غذای حرام مولّد ظلمت و تاریکی در قلب و جان و محرّك انسان به سوی انواع معاصی و گناهان است و در حقیقت غذای حلال علّت دوام معنویّت و غذای حرام باعث کوردلی و هلاکت انسان است، در آیات قرآن و معارف الهیه به طور مفصّل به آثار وضعی حلال و حرام اشاره شده که لازم است قسمتی از آن آثار ارزنده در این نوشتار آورده شود.

عن ابی عبداللّه علیه السلام: إِنَّما بُنِیَ الْجَسَدُ عَلَی الْخُبْزِ «1».

امام صادق علیه السلام فرمود: جسد انسان از نان بنیان دارد.

اشاره به این که انسان ساخته و زنده به غذاست، پس باید در مسئله غذا دقّت کامل کرد و توجّه داشت که ساختار بدن، بدنی که بر فکر و قلب و روح بدون شك اثر می‌گذارد از چیست؟ از حلال است یا حرام؟

وَعَنْهُ صلی الله علیه و آله: اللهُمَّ بارِكْ لَنا فِی الْخُبْزِ وَلا تُفَرِّقْ بَیْنَنا وَبَیْنَهُ فَلَوْلا الْخُبْزُ ما صَلَّیْنا وَلا صُمْنا وَلا أَدَّیْنا فَرائِضَ رَبِّنا «2».

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که به پیشگاه حضرت حق عرض می کرد: خداوندا! در نان برای ما برکت قرار بده [در آیات و روایات مهم اسلامی آمده که حرام

---

(1)- الکافی: 6/ 286، باب أن ابن آدم اجوف...، حدیث 3؛ بحار الأنوار: 63/ 270، باب 1، حدیث 3.

(2)- الکافی: 6/ 287، باب أن ابن آدم اجوف...، حدیث 6؛ بحار الأنوار: 63/ 270، باب 1، حدیث 6.



برکت ندارد، برکت فقط در مال حلال است] و بین ما و نان مبارك جدایی مینداز؛ زیرا اگر نان نباشد ما نماز و روزه و ادای واجبات حق نخواهیم داشت.

عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام قالَ: قالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله: الطَّعامُ إذا جُمِعَ أَرْبَعُ خِصالٍ فَقَدْ تَمَّ، إذا کانَ مِنْ حَلالٍ وَکَثُرَتِ الأَیْدی وَسُمِّیَ فی أَوَّلِهِ وَحُمِدَ اللّهُ فی آخِرِهِ «1».

امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: هرگاه چهار خصلت در طعام جمع باشد آن طعام تمام و کامل است: از حلال باشد، خورنده زیاد داشته باشد، در اوّلش بسم اللّه و در آخرش الحمد للّه قرار بگیرد.

قالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله: طَلَبُ الْحَلالِ فَریضَةٌ عَلی کُلِّ مُسْلِمٍ «2».

پیامبر بزرگ صلی الله علیه و آله فرمود: طلب حلال بر هر مسلمانی واجب است.

این وجوب چون در ارتباط با قسمت مهمّی از سعادت دنیا و آخرت انسان است نباید عادی و ساده گرفته شود؛ بیاییم این وجوب را که نسبت به واجبات دیگر به منزله اصل نسبت به فرع است با اهمیّت تلقّی کنیم و آن را کوچك نشماریم که هرکس حکم خدا و رسولش را کوچك شمارد معصوم علیه السلام فرموده ایمان ندارد!!

قالَ صلی الله علیه و آله: مَنْ سَعی عَلی عِیالِهِ مِنْ حِلِّهِ فَهُوَ کَالْمُجاهِدِ فی سَبیلِ اللّهِ وَمَنْ طَلَبَ الدُّنْیا حَلالًا فی عِفافٍ کانَ فی دَرَجَةِ الشُّهَداءِ «3».

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که کوشش برای تأمین مخارج اهل و عیال از طریق حلال دارد، مانند مجاهد در راه خداست و هرکس دنیا را از طریق حلال و حفظ نفس از گناه بطلبد در درجه شهداست.

---

(1)- الکافی: 6/ 273، باب اجتماع الأیدی علی الطعام، حدیث 2.

(2)- جامع الأخبار: 139، فصل 99؛ بحار الأنوار: 100/ 9، باب 1، حدیث 35.

(3)- محجّة البیضاء: 3/ 203، کتاب الحرام والحلال.



آری، غذای حلال نتیجه‌اش جهاد در راه یار و رسیدن به مقام با عظمت شهادت است.

وَقالَ صلی الله علیه و آله: مَنْ أَکَلَ الْحَلالَ أَرْبَعینَ یَوْماً نَوَّرَ اللّهُ قَلْبَهُ وَأَجْری یَنابیعَ الْحِکْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلی لِسانِهِ «1».

نبیّ اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: هرکس چهل روز حلال بخورد، خداوند قلبش را نورانی کرده و چشمه‌های حکمت از دلش بر زبانش جاری خواهد کرد.

## تجلّی قرآن در قلب

از نکات بسیار مهمّی که پیرامون اثر مال حلال می‌توان بیان کرد قضیه مرحوم ملاکاظم است که اهل اراك و انسانی متدیّن به حقایق و عامل به دستورهای حضرت حق بود.

تنها چیزی که آن مرد با صفا را رنج می‌داد، بی‌سوادی او بود، به خصوص وقتی سخن قرآن به میان می‌آمد، به خاطر این که سواد خواندن و نوشتن نداشت، سخت رنجیده خاطر می‌شد.

او با تمام وجود عاشق قرآن بود و میل داشت مانند کسانی که قرآن می‌خوانند، قرآن بخواند.

او نمی‌توانست قرآن بخواند، ولی آنچه از قرآن به وسیله علمای ربّانی شنیده بود به آن آراسته بوده؛ ملاکاظم رفتار و کردار و اخلاقش قرآن بود و به خصوص مسئله حلال و حرام در اعمال و مخصوصاً در کسب و کار و خوراك را رعایت می‌کرد!!

---

(1)- محجّة البیضاء: 3/ 204، کتاب الحلال والحرام.

شبی در عالم رؤیا به حضور یکی از معصومین علیهم السلام «1» مشرّف می‌شود. حضرت به او می‌فرماید: قرآن بخوان. عرضه می‌دارد: نمی‌توانم. حضرت می‌فرماید:

می‌توانی، در محضر رهبر اسلام چند آیه‌ای قرائت می‌کند و از شدّت شوق از خواب بیدار شده حس می‌کند تمام قرآن بر قلب او تجلّی کرده و نقش بسته است!!

فردای آن شب به دیدن مرحوم نوّاب صفوی رسیده، داستان رؤیای صادقه خود را بیان می‌کند، آن مرحوم از او امتحان به عمل می‌آورد و می‌بیند عین حقیقت است!!

ایشان نه تنها قرآن را از حفظ می‌خواند، بلکه با حسّ سرانگشت خود آیات قرآن را از سایر جملات عربی تشخیص می‌داد و هم چنین با تمام آیات که در چه جزء یا در چه سوره‌ای است آشنا بود.

گاهی صفحه‌ای از مفاتیح را جلوی او می‌گذاشتند و از او می‌پرسیدند: این قسمت در کجای قرآن است؟ انگشت روی کلمات می‌گذاشت و می‌گفت: این قرآن نیست و گاهی از او می‌پرسیدند: فلان آیه در کجاست؟ قرآن را باز می‌کرد و با انگشت خود آیه را پیدا کرده و نشان می‌داد!!

این مجموعه از عنایات به مرحوم ملاکاظم به تایید حضرت آیت الله العظمی بروجردی و بعضی از علمای وقت نیز رسید.

بی تردید غذای حلال آثار مهمّی دارد، که از جمله آثار آن باز شدن قلب و روشنی جان و غرق شدن دل در حکمت الهی است.

رُوِیَ أَنَّ سَعْداً سَأَلَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله أَنْ یَجْعَلَهُ مُجابَ الدَّعْوَةِ فَقالَ لَهُ: أَطِبْ

---

(1)- گویا پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله بودند.



طُعْمَتَكَ تَسْتَجِبْ دَعْوَتَكَ «1».

سعد از پیامبر عزیز صلی الله علیه و آله خواست مستجاب الدعوة شود، حضرت فرمود:

غذایت را حلال کن، دعایت مستجاب می‌شود.

وَقالَ صلی الله علیه و آله: العِبادَةُ عَشَرَةُ أَجْزاءٍ فَتِسْعَةٌ مِنْها فی طَلَبِ الْحَلالِ «2».

و نیز نبیّ اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: عبادت ده جزء است، نُه جزء آن در طلب مال حلال است.

وَقالَ صلی الله علیه و آله: مَنْ أَمْسی واعِیاً مِنْ طَلَبِ الْحَلالِ باتَ مَغْفُوراً لَهُ وَأَصْبَحَ وَاللّهِ عَنْهُ راضٍ «3».

و نیز آن حضرت فرمود: هرکس روز را در طلب مال حلال در حال خستگی به پایان برد و وارد شب شود و بخوابد، آمرزیده خوابیده و صبح می‌کند در حالی که خداوند از او راضی است.

خالد بن نجیح می‌گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: هرکس از یارانتان را دیدید سلام برسانید و به او بگویید: جعفر بن محمّد به شما سلام رسانده و گفته، بر شما باد به پرهیز از گناه و به آنچه که نزد خدا به آن می‌رسید، بدون شك به خدا قسم ما شما را به جز به آنچه نفس خود را امر می‌کنیم امر نمی‌کنیم، بر شما باد به کوشش و فعالیّت، وقتی نماز صبح را خواندید، همان صبح زود برای طلب رزق حرکت کنید و فقط دنبال مال حلال باشید، که خداوند از حلال روزی شما می‌کند و بر به

---

(1)- محجّة البیضاء: 3/ 204، کتاب الحلال والحرام باب 1.

(2)- محجّة البیضاء: 3/ 205، کتاب الحلال والحرام باب 1.

(3)- محجّة البیضاء: 3/ 205، کتاب الحلال والحرام باب 1.



دست آوردن حلال به شما کمك می‌نماید «1».

سهل بن عبداللّه می‌گفت: عبد به حقیقت ایمان نمی‌رسد، مگر با چهار برنامه:

ادای واجبات با روش اسلامی، خوردن مال حلال با ورع، اجتناب از گناه در پنهان و آشکار و استقامت بر این واقعیت‌ها تا وقت مرگ.

و هم او گفت: هرکس دوست دارد به آیات صدّیقین و به نشانه‌های راستان حقیقی به کشف واقعیت‌ها برسد، نخورد مگر مال حلال و عمل نکند مگر در چهارچوب سنّت و ضرورت.

گفته شده: اوّل لقمه‌ای که عبد از حلال بخورد تمام گناهانش آمرزیده شود و هرکس نفس را در طلب حلال ذلّت بدهد، گناهانش هم‌چون برگ درخت می‌ریزد.

پسر مبارك می‌گفت: درهمی از مال شبهه‌ناك واگذارم، برایم از صدهزار درهم صدقه دادن نیکوتر است.

آثار خطرناك مال حرام

هر چه آثار معنوی و مثبت و پرفایده در خوردن مال حلال است، ضدّش در مال حرام است.

ترك نماز واجب، ترك نماز شب، قساوت قلب، بی‌میلی به حقایق اصیل، تاریکی دل، سرسختی نشان دادن در مقابل حق، کسالت روح، ظلمت جان، سستی در دین، دست زدن به کارهای زشت و ناشایست و بسیاری از امور شیطانی به طوری که قرآن مجید و روایات می‌گویند، از آثار شوم حرام‌خواری است.

وَلَمَّا ذَكَرَ صلى الله عليه و آله: الحَرِيصَ عَلَى الدُّنْيا قالَ: رُبَّ اشْعَثٍ أَغْبَرٍ مُشَرَّدٍ فِى الأَسْفارِ مَطْعَمُهُ حرامٌ وَمَلْبَسُهُ حَرامٌ وَغَذى بِالْحَرامِ، يَرْفَعُ يَدَيْهِ فَيَقُولُ: يا رَبِّ يا رَبِ

---

(1)- الكافى: 5/ 78، باب الحث على الطلب والتعرض للرزق، حديث 8.



فَأَنّى يُسْتَجابُ لِذالِكَ «1».

وقتی نبیّ اکرم صلی الله علیه و آله سخن از حریص به دنیا پیش آورد فرمود: چه بسا آشفته، گرد آلوده، خانه به دوش و آواره‌ای از این شهر به آن شهر و از این سفر به آن سفر که خوراك و لباس و تغذیه‌اش با حرام است و دست به دعا برمی‌دارد و یا رب یا رب می‌گوید، چگونه این آدمی که غرق در حرام است دعایش مستجاب شود؟

عَنِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله أَنَّ لِلّهِ مَلَکاً عَلی بَیْتِ الْمَقْدَسِ یُنادی کُلَّ لَیْلَةٍ مَنْ أَکَلَ حَراماً لَمْ یُقْبَلْ مِنْهُ صَرْفٌ وَلا عَدْلٌ «2».

از نبیّ بزرگ صلی الله علیه و آله نقل شده: خدا را ملکی است بر بیت المقدس هر شب فریاد می‌کند: هرکس حرام بخورد مستحب و واجبی از او پذیرفته نیست!!

وَقالَ صلی الله علیه و آله: مَنِ اشْتَری ثَوْباً بِعَشَرَةِ دَراهِمَ وَفی ثَمَنِهِ دِرْهَمُ حَرامٍ لَمْ یَقْبَلِ اللّهُ تَعالی صَلاتَهُ مادامَ عَلَیْهِ مِنْهُ شَیْءٌ «3».

و نیز پیامبر عزیز صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که پیراهنی را به ده درهم بخرد و در آن ده درهم درهمی از حرام باشد، تا وقتی چیزی از آن پیراهن بر اوست خدا نمازش را قبول نمی‌کند.

وَقالَ صلی الله علیه و آله: کُلُّ لَحْمٍ نَبَتَ مِنْ حَرامٍ فَالنّارُ أَوْلی بِهِ «4».

و نیز آن حضرت فرمود: هر گوشتی از حرام بروید، آتش به او سزاوارتر است.

---

(1)- محجّة البیضاء: 3/ 204، کتاب الحلال والحرام باب 1.

(2)- محجّة البیضاء: 3/ 204- 205، کتاب الحلال والحرام باب 1.

(3)- محجّة البیضاء: 3/ 204- 205، کتاب الحلال والحرام باب 1.

(4)- محجّة البیضاء: 3/ 204، کتاب الحلال والحرام باب 1.



وَقالَ صلی الله علیه و آله: مَنْ أَصابَ مالًا مِنْ مَأْثَمٍ فَوَصَلَ بِهِ رَحِماً أَوْ تَصَدَّقَ بِهِ أَوْ أَنْفَقَهُ فی سَبیلِ اللّهِ جَمَعَ اللّهُ لَهُ ذلِکَ جَمیعاً ثُمَّ قَذَفَهُ فی النّارِ «1».

و نیز آن رهبر بزرگ فرمود: کسی که از طریق گناه به مالی برسد و با آن صله رحم کند، یا صدقه بدهد، یا در راه خدا انفاق کند، خداوند همه آن اموال را جمع کند و با صاحبش به آتش جهنّم اندازد.

عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام: إِذَا اکْتَسَبَ الرَّجُلُ مالًا مِنْ غَیْرِ حِلِّهِ ثُمَّ حَجَّ فَلَبّی نُودِیَ لا لَبَّیْكَ وَلا سَعْدَیْكَ وَإِنْ کانَ مِنْ حِلِّهِ نُودِیَ لَبَّیْكَ وَسَعْدَیْكَ «2».

امام صادق علیه السلام فرمود: مرد وقتی از غیر حلال کسب مال کند و با آن به حج برود و تلبیه بگوید، به او گفته می‌شود: لا لبّیك و لا سعدیك و اگر از مال حلال باشد، لبّیك او را جواب می‌گوید.

وَعَنْهُ علیه السلام: کَسبُ الْحَرامِ یَبینُ فی الذُّرِیَّةِ «3».

و نیز حضرت صادق علیه السلام فرمود: مال حرام آثارش در نسل آشکار می‌شود.

می‌گویند: حجّاج بن یوسف ثقفی که در پلیدی و خباثت نظیر نداشت به کوفه آمد و آنجا را از طرف عبدالملك مقرّ حکومت خود قرار داد، به او گفتند: در این شهر، افرادی مستجاب الدعوه هستند. گفت: همه آنها را کنار سفره من حاضر کنید، همه را آوردند. به آنان گفت: غذا بخورید، آنها هم از آن سفره خوردند.

سپس به آنان گفت: بروید. چون رفتند، به اطرافیانش گفت: با این غذای حرامی

---

(1)- محجّة البیضاء: 3/ 205، کتاب الحلال والحرام باب 1.

(2)- الکافی: 5/ 124، باب المکاسب الحرام، حدیث 3؛ محجّة البیضاء: 3/ 205، کتاب الحلال والحرام باب 1.

(3)- الکافی: 5/ 124، باب المکاسب الحرام، حدیث 4؛ محجّة البیضاء: 3/ 206، کتاب الحلال والحرام باب 1.).



که اینان خوردند، مطمئن باشید که دیگر دعایشان مستجاب نخواهد شد!!

چه نیکوست که انسان توجّه داشته باشد که مدّت اقامتش در دنیا بسیار کم است و عمر هم چون برق زودگذر است؛ این عمر کوتاه و زودگذر به این نمی‌ارزد که انسان برای یك لقمه نان و یك یا دو دست لباس و یك خانه، خودش و اهل و عیالش را به حرام آلوده کند و دست به ربا و رشوه و غصب و دزدی و تجاوز و غارت ببرد، در حالی که خدای بزرگ روزی انسان را از حلال قرار داده و آدمی را از حرام نهی کرده است تا کی باید گرفتار دام دنیا باشیم و تا چه وقت باید دچار اسارت هوی و هوس بوده و عمر گرانمایه را به بی‌خبری سپری کنیم؛ آخر برای این شکم ناقابل و بدن بی‌مقدار، چرا

باید آلوده به گناه و تجاوز شویم و شکم و شهوت را به جای خدا معبود خود گرفته و تمام لحظات خود را در فرمان آن دو تمام کنیم!!

مگر ارزش شکم و قیمت شهوت چه اندازه است، که آن دو را با خدا عوض کرده و به سعادت ابدی و همیشگی خود ضربه‌های غیر قابل جبران وارد کنیم.

کاری نکنیم که روز توبه دیر شود و وقتی به خود آییم که یك جو برای ما سود نداشته باشد و التماس کنیم که خدایا! ما را به دنیا برگردان تا مؤمن شده و عمل صالح بجای آریم و در جواب ما بگویند: ساکت باش، برگشتنی برای تو نیست، وقت جبران خطاکاری گذشته.

بیایید تا فرصت داریم از عمر پرقیمت خود در راه خدا وبرای خدا استفاده کنیم و این چند صباح محدود را خرج حضرت دوست کرده، با انجام کارهای خداپسندانه تمام کنیم و به قول فیض کاشانی آن مست جام وحدت:

وقت آن است که جوینده اسرار شویم بگذاریم تن کار و دلِ کار شویم

عرفان اسلامی، ج2، ص: 477

روح را پاك برآریم زآلایش تن پیش‌تر زان که اجل آید و مردار شویم

عشق را کاش بدانیم کدام است دکان تا دو صد جان به کف آریم و خریدار شویم

جای آن دارد اگر صد دل و صد جان بدهیم قابل مرحمت یك نظر یار شویم

گره دل نگشاید به سر انگشت خرد کار عشق است بیا از پی این کار شویم

از رسول بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده که نخوردن یك لقمه حرام نزد خداوند، از دو هزار رکعت نماز مستحب بهتر است «1».

امام صادق علیه السلام فرمود: رد کردن یك درهم به صاحبش که راضی نیست پیش انسان بماند، نزد حق با هفتاد حج قبول شده برابر است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: قومی وارد قیامت می‌شوند که حسنات آن‌ها مانند کوه‌های تهامه است، ولی آنان را به آتش می‌برند. عرض کردند: در پرونده آنان نماز هست؟ فرمود: آری. گفتند: روزه دارند؟ فرمود: آری؛ حتّی در پرونده خود نماز شب هم دارند، ولی آنچه باعث به آتش رفتن آن‌ها است، این است که در برخورد به مال دنیا رعایت حلال و حرام خدا را ننمودند «2»!!

و نیز از آن حضرت نقل شده که فرمودند: از طرف حق به من امر شد که قوم خود را بترسان، به آنان بگو: داخل مسجد می‌شوید در حالی که از بنده‌ای از بندگانم برگردن شما حقّی است که با حبس این حق به او ظلم شده، تا زمانی که در مسجد،

---

(1)- بحار الأنوار: 90/ 373، باب 24.

(2)- التحصین: 29.



در حال نماز در محضر من ایستاده‌اید، من شما را لعنت می‌کنم.

آری، این چند روزه محدود دنیا باید با دقّت و مراقبت و بیداری و محاسبت زندگی کرد تا در پیشگاه حق از صالحین شویم و به فرموده امام صادق علیه السلام: [ثُمَّ مَنْ رَعى عِلْمَهُ عَنِ الْهَوى وَدينَهُ عَنِ الْبِدْعَةِ وَمالَهُ عَنِ الْحَرامِ فَهُوَ مِنْ جُمْلَةِ الصَّالِحِينَ] سپس هرکس علمش را از هوی و دینش را از بدعت و مالش را از حرام حفظ کند پس او از جمله صالحین است.

[قالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله: طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِیضَةٌ عَلی کُلِّ مُسْلِمٍ وَمُسْلِمَة وَهُوَ عِلْمُ الأَنْفُسِ]

امام صادق علیه السلام می‌فرماید، پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

طلب دانش بر هر مرد و زنی واجب است و آن شناخت نفس است.

طلب علم

ملّا عبدالرزّاق لاهیجی در توضیح مختصر خود بر این جمله فرموده:

این علم که تحصیلش بر همه کس واجب است، راه بردن به مصالح و مفاسد نفس است، که چه چیز موجب صلاح نفس و چه چیز باعث فساد آن است و به عبارت بهتر، دانستن اقسام حکمت عملی و عمل به آن است.

پس معلوم شد که علمی که آدمی مکلّف است به تحصیل آن، علم به احکام شرع است، گرچه اسلام عزیز، برای پیشبرد اهداف عالیه انسانی، تحصیل هر علم نافعی را واجب دانسته، ولی باید به این حقیقت توجّه داشت که عنایت اسلام به علمی که محصول آن تهذیب نفس از رذایل و آراسته شدن نفس به حسنات است عنایت خاصّ است و این علم را که حضرت صادق علیه السلام «علم انفس» خوانده‌اند، تحصیلش بر تمام مرد و زن واجب عینی است.

زیرا نفس، کارفرمای حیات آدمی است و تمام اعضا و جوارح انسان در سایه



دولت و حکومت او هستند، اگر نفس آلوده به سیّئات باشد، اعضا و جوارح هم آلوده به سیّئات خواهند شد و اگر آراسته به حسنات باشد، اعضا و جوارحی که در زیر فرمان او هستند، آراسته به حسنات خواهند بود.

در حقیقت باید گفت: نفس، نسبت به اعضا و جوارح همانند منبع انرژی است و اعضا و جوارح نسبت به نفس همانند کارگر خرج کننده هستند.

اگر نفس، ظرف درستی‌ها و پاکی‌ها باشد، اعضا و جوارح با عمل خود، همان پاکی‌ها و درستی‌ها را در حقیقت خرج می‌کنند و اگر نفس، ظرف ناپاکی‌ها و آلودگی‌ها باشد، اعضا و جوارح بالاجبار با عمل خود خرج کننده همان ناپاکی‌ها و آلودگی‌ها خواهند بود.

باید گفت: ملاك سعادت و شقاوت انسان و علّت خوشبختی و بدبختی او در دنیا و آخرت، نفس است.

انسان باید با کمال جدیّت، به دنبال علمی که مصالح و مفاسد نفس را شرح داده- که در واقع همان علم اخلاق است- برود و چون آگاه به علل خوشبختی و بدبختی نفس شد، با کمال شدّت آن علم را به کار بندد، یعنی از طریق تمرین و ریاضت، نفس را به حسنات آراسته کرده و از رذایل پاك نماید و بدون به دست آوردن این علم و آراسته شدن به این دانش و منوّر شدن به نور این معرفت تهذیب نفس امکان ندارد.

این معرفت است که تحصیل آن از اهمّ واجبات است و به همین خاطر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آن را فریضه دانسته است.

این معرفت و عمل به آن به انسان برترین قیم را می‌دهد و از انسان موجودی الهی و ملکوتی می‌سازد.

امام امیرالمؤمنین علیه السلام در روایتی فرمودند:

عرفان اسلامی، ج2، ص: 481

هیچ حرکتی نیست مگر این که انسان قبل از آن احتیاج به معرفت دارد، چون بدون معرفت، حرکت انسان حرکت جاهلانه و حرکت جاهلانه حرکت در تاریکی و ظلمت و رفتن به سوی بدبختی است.

قالَ عَلِیٌّ علیه السلام: یا کُمَیْلُ ما مِنْ حَرَکَةٍ إِلّا وَأَنْتَ مُحْتاجٌ فیها إِلی مَعْرِفَةٍ «1».

علی علیه السلام فرمود: ای کمیل! هیچ حرکتی نیست مگر این که تو در آن نیازمند به شناخت و معرفتی.

یزید بن مذعور می گوید:

اوزاعی را پس از مرگ به خواب دیدم و به او گفتم: بهترین عملی که به آن تقرّب جویم چیست؟ گفت: درجه‌ای بلندتر از درجه اهل معرفت ندیدم «2».

خوشا به حال آن مردمی که قدر و ارزش خود را شناختند، به موقعیّت عالی خود در این عالم شگفت‌انگیز پی‌بردند، ودر جستجوی علم و معرفت برخاسته، و به نور آگاهی و دانش روشن شدند و قدم در راه سیر و سلوك تا رسیدن به لقاء حق گذاشتند و به جایی که باید برسند و آنجا فقط جای انسان است، رسیدند.

خوشا به حال آن مردمی که با تمام وجود به فرمان خدای مهربان، با دیو خطرناك هوای نفس به مبارزه برخاستند و بر این دشمن جانی پیروز شده، نفس را از آلودگی‌ها پیراستند و به حسنات و پاکی‌ها آراستند.

عطّار آن سیر کننده هفت شهر عشق در بیان ارزش انسان می‌گوید:

عزیزا هر دو عالم سایه توست بهشت و دوزخ از پیرایه توست

تویی از روی ذات آیینه شاه شه از روی صفاتی آیه توست

---

(1)- مستدرك الوسائل: 17/ 267، باب 7، حدیث 21302؛ تحف العقول: 171.

(2)- تفسیر کشف الاسرار: 1/ 14.



که داند تا تو اندر پرده غیب چه چیزی و چه اصلی سایه تو است

برآ از پرده و بیع و شرا کن که هر دو کون یك سرمایه تو است

تو اندر پرده غیبی که هر چیز تو می‌بینی تو، آن خود سایه تو است

تو از «عطّار» بشنو کان چه اصل است برون نیست از تو و همسایه تو است

این را بدانید که جهل به معارف الهیه که عبارت است از: توحید، نبوّت، امامت، معاد، ملائکه، برزخ، کتاب، حساب، میزان، صراط، بهشت و جهنّم، احکام شرع و حلال و حرام و مسائل بلند اخلاقی، ریشه تمام بدبختی‌ها و باعث مفاسد و مهالك است.

در انسان قدرت یادگیری این واقعیت‌ها وعمل به آن هست اگر انسان درصدد تحصیل برنیاید، یا با کمال وقاحت و بی‌شرمی به انکار این حقایق برخیزد، در حقیقت نفس خود را سرزمین روئیدن شجره خبیثه کرده و به دست خود علّت خزی دنیا و عذاب آخرت را فراهم نموده است.

خدا را فراموش نکنید، خود را از یاد نبرید، جاهل و کور زندگی ننمایید، موقعیّت مهم خود را در عالم خلقت به خطر نیندازید، آنان که خدا و خود و وسایل سعادت دنیا و آخرت را فراموش کنند، نه این که به دنیای آنان ضربه‌های مهلکی وارد خواهد آمد، آخرت بسیار بدی را در پی خواهند داشت.

[وَ مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ أَعْمى* قالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمى وَ قَدْ كُنْتُ بَصِيراً* قالَ كَذلِكَ أَتَتْكَ آياتُنا فَنَسِيتَها وَ كَذلِكَ الْيَوْمَ تُنْسى] «1».

و هر کس از هدایت من [که سبب یاد نمودن از من در همه امور است] روی

---

(1)- طه (20): 124- 126.



بگرداند، برای او زندگی تنگ [و سختی] خواهد بود، و روز قیامت او را نابینا محشور می‌کنیم.* می‌گوید: پروردگارا! برای چه مرا نابینا محشور کردی، در حالی که [در دنیا] بینا بودم؟* [خدا] می‌گوید: همین گونه که آیات ما برای تو آمد و آنها را فراموش کردی این چنین امروز فراموش می‌شوی.

این فقیر دل‌شکسته در این زمینه چنین سروده:

من عرشی آشیان مرغ الستم  که عهد خویش را با حق شکستم

مرا در کوی جانان بود مأوا چرا بر مشت خاکی پای بستم

می من از خُم عشق الهی است چرا از عشق تن این گونه مستم

کرامت بهر من در حق‌پرستی است تفو بر من که اکنون خود پرستم

مرا خواندست سوی خویش جانان هنوز از قید نفس دون نرستم

به من گفتا که شیطان دشمن تست ولی با دشمن پر کین نشستم

کنون ای جان جانان از ره لطف عنایت کن که من بی‌پا و دستم

قسم بر تو زغیرت دل بریدم پس آنگه دل به الطاف تو بستم

به یمن عشق تو ای اصل عالم سرافرازم اگر در ذات پستم

منم مسکین گدای رحمت تو ز تو هستم به هر مسلك که هستم

عرفا و سالکان طریق براساس آیات و روایات می‌گویند:

پنج چیز مرد سالك رابه مقامات عالیه می‌رساند:

1- ترك آرزوها و امانی و قناعت به آنچه به او می‌رسد.

2- تواضع و افتادگی در برابر بزرگان جهت رسیدن به توفیقات ربّانی.

3- ترك هواهای نفسانی برای یافتن فیوضات الهی.

4- دوری از اهل جهل و نادانی.

5- تقوا و پرهیزکاری جهت رسیدن به مقامات ملکوتی و روحانی.



[فَيَجبُ أَنْ تَكُونَ نَفْسُ الْمُؤْمِنِ عَلى كُلِّ حالٍ فى شُكْرٍ أَوْ عُذْرٍ، عَلى مَعْنى إِنْ قُبِلَ فَفَضْلٌ وَإِنْ رُدَّ فَعَدْلٌ]

واجب است انسان با توجّه به دستورهای الهی، به نفس حالتی بدهد که در تمام احوال یا در شکر حق باشد، یا در عذرخواهی از محبوب، در محضر حضرت مولا به طور جدّی و حقیقی بگوید که آنچه عمل خوب از من سر زد به توفیق تو بود و من بر آن شکر می کنم و آنچه تقصیر از من صادر شد به درگاهت عذرخواه و تائبم؛ ای مولای مهربان من! اگر اعمال نیکم را بپذیری آن عین فضل تو است و اگر رد کنی عین عدل تو است!

ملّا عبدالرزّاق در ترجمه جملات بالا فرموده:

پس واجب است که مؤمن در همه حال، یا شکر کند، یا عذر خواهد، مثل آن که اگر فی‌الجمله توفیق عبادتی و عمل صالحی یافته باشد و عمل خیری از او صادر شده باشد مثل تهجّد یا گریه از خوف الهی، یا قضای حاجت مؤمن، باید شکر خدا را بگوید و به درگاهش عرضه بدارد: خدایا! به درگاه تو شکر که به مدد و توفیق تو فی‌الجمله عمل خیری از من صادر شده و اگر تقصیری واقع شده باشد استغفار کند و عذر خواهد و بگوید:

خداوندا! من چگونه آنچه حقّ بندگی تو باشد توانم به جا آورد که من بنده ضعیف توام و از ضعیف جز ضعیف و ناقص نیاید، به کرم خود این عمل ناقص مرا



بپذیر و شکسته بسته مرا قبول کن، بلکه مؤمن باید که هرچند بذل جهد کند و در عمل نهایت سعی به عمل آورد به کرده خود و گفته خود وقعی و اعتباری راه ندهد که تمام کرده او و نیکی‌ها و عبادات او در پیش غنی علی‌الاطلاق و مالك بالاستحقاق چه ارزشی تواند داشت؟!

آری، اگر این کوشش‌های ناقابل را قبول کند محض تفضّل است و اگر یك‌جا همه موجودیّت انسان را با تمام اعمالش رد کند و قبول ننماید عین عدل است و کسی را یارای چون و چرا با حضرت مولا نیست.

عزیزم! از حال غفلت به در آی و پنبه شیطانی از گوش خود درآر و چشم دل باز کن، تا معلومت گردد حال بیداری یعنی چه؟ و شنیدن آوای یار چه لذّتی دارد و یافتن عظمت او به وسیله دیده دل با تو چه خواهد کرد؟

در این حال است که خود را از ذره نادیدنی کوچك‌تر خواهی دید و بلکه به خاطر کوچکی فوق‌العاده‌ات خود را نخواهی دید و محو عظمت و بزرگی حضرت او خواهی شد، با این که درك عظمت و اقعی او برای احدی حتّی خاصّان درگاه میسّر نیست، در این وقت است که اگر عبادات و طاعات تو هزاران برابر از تمام کوه‌های عالم بزرگ‌تر باشد آن را نبینی و به هیچ انگاری، آن وقت است که برای همان عبادات ناقابلت به خاطر این که توفیق یافتی شکر کنی و از کمی و کوچکی و حقیری و ناچیزی آن عبادات در برابر عظمت حضرت دوست و محبّت‌هایی که او به تو کرده در مقام عذرخواهی برآیی!!

سیره انبیا و امامان علیهم السلام در برابر وجود مقدّس حق همین‌طور بود، عالم بزرگ شیعه، شیخ مفید در کتاب «الارشاد» حدیثی از حضرت صادق علیه السلام در توضیح عبادت امیرالمؤمنین علیه السلام بدین مضمون نقل می‌کند:

واللّه قسم علی بن ابی‌طالب علیه السلام تا از دنیا رفت هرگز حرامی نخورد و دو امری از



اوامر حق بر او عرضه نشد، مگر این که سخت‌ترین آن دو را برای عمل اختیار کرد و بر پیامبر صلی الله علیه و آله شدّتی نازل نشد مگر این که علی را از باب اطمینانی که به او داشت خبر کرد؛ زیرا در امّت جز امیرالمؤمنین کسی طاقت عمل کردن به مانند پیغمبر نداشت، علی عمل می‌کرد عمل شخص ترسناك، آن حضرت خود را بین بهشت و جهنّم می‌دید، امید ثواب و ترس از عقاب داشت، از کارکرد دست خود و محصول رنجی که در کار کردن کشیده بود، هزار بنده در راه خدا آزاد کرد.

قوت اهل بیتش را روغن و سرکه و خرما قرار داده بود، لباسش از کرباس بود و اگر آستینش بلند می‌آمد، قیچی می‌خواست و آن را قطع می‌کرد.

کسی از اولادش در این امور شبیه‌تر از امام سجّاد علیه السلام نبود، حضرت باقر علیه السلام وارد بر پدر بزرگوار شد، دید پدر مهربانش به حدّی از عبادت رسیده که کسی به آن حد نرسیده، رنگش از بیداری شب زرد شده بود و چشمانش گویی از شدّت گریه سوخته بود و جبهه‌اش جراحت داشت، بینی آن جناب از کثرت سجود گویی پاره شده بود، ساق پای آن حضرت از زیادی ایستادن در نماز ورم کرده بود.

امام باقر علیه السلام می‌فرماید: از دیدن حال پدرم نتوانستم از گریه خودداری کنم، گریه کردم در حالی که پدر مشغول فکر بود، پس به من توجّه کرد و فرمود: پسرم! صحیفه‌هایی که عبادت امیرالمؤمنین در آن است به من بده، آن‌ها را به دست حضرت دادم، مقدار کمی قرائت کرد، سپس آن را گذاشت و در حال ناراحتی و غصّه فرمود: چه کسی قدرت عبادت علی بن ابی‌طالب را دارد؟!

عزیزان! علی علیه السلام با آن کثرت عبادات، که در طاقت هیچ بشری نیست، در پیشگاه حضرت حق در نیمه شب، هم چون مار گزیده به خود می‌پیچید و می گفت:

عرفان اسلامی، ج2، ص: 487

آه مِنْ قِلَّةِ الزَّادِ وَبُعْدِ السَّفَرِ «1».

وای بر من از کمی توشه و دوری سفر.

اگر علی علیه السلام در برابر عظمت حق، با داشتن آن همه عبادت بنالد و بگوید: آه از قلّت زاد، ما باید با این اعمال ناقص و پر از رعبت خود بگوییم: آه من عدم الزاد؛ بار خدایا! ما چیزی نداریم.

امّا با این همه نباید از کرم و رحمت و عنایت دوست ناامید بود که حضرت یار، همین عبادات ناقابل را که به توفیق خود او، انجام داده‌ایم با قیمت گران خواهد خرید، ما باید در همه لحظات در حال شکر او و عذرخواهی از جناب او باشیم.

این فقیر دل‌شکسته و بی‌نوای خسته در این زمینه چنین سروده:

به تنگ آمد دلم زآلودگی‌ها چه سازم یا رب از شرمندگی‌ها

نشدیك لحظه با یادت شب و روز نکردم اندرین در بندگی‌ها

| | |
|---|---|
| تویی تنها انیس و مونس من | نجاتم ده از این بیگانگی‌ها |
| زکویت نیست خوش‌تر جای دیگر | رهایم کن رها زآوارگی‌ها |
| تکبّر پشت جانم را شکسته | عطایم کن عطا افتادگی‌ها |
| نشاط دل به ذکر توست یا رب | علاج دل کن از افسردگی‌ها |
| پریشان خاطرم ای نور عالم | شفا ده روح و جان زآشفتگی‌ها |
| به نور لطف و رحمت جانم افروز | نجاتم ده زقید زندگی‌ها |
| چه سودی بخشد این اعمال عادی | خوشا حال و خوشا شوریدگی‌ها |
| عنایت کن به مسکین عقل و تدبیر | برونش آور ازاین سادگی‌ها |

باید با حال ذلّت و انکسار از حضرت مولا جهت عبادت و بندگی توفیق

---

(1)- نهج البلاغة: حکمت 77.



خواست و از آن وجود مقدّس بخواهیم که ما را آراسته به عبادت خالص کرده، از اغوای شیطان و شیاطین ما را حفظ فرماید و از خطاها و لغزش‌های گذشته ما به کرم و لطفش درگذشته و در دنیا و آخرت آبروی ما را به خصوص در برابر اولیای گرامیش حفظ کند و ما را از خودبینی و ریا و سالوس‌بازی دور بدارد و دل و جان ما را به نور عرفان روشن کرده و توفیق رسیدن به لقاء و رضوانش را به همه ما عنایت فرماید.

[وَتُطالِعَ الْحَرَکاتِ فی الطّاعاتِ بِالتَّوفیقِ وَتُطالِعَ السُّکُونَ عَنِ الْمَعاصی بِالْعِصْمَةِ]

توفیق و عصمت، در دو جمله بالا، دو حقیقت و دو واقعیّت است که از جانب حضرت مولا به انسان عنایت شده است.

## توفیق چیست؟

توفیق، حالتی است در انسان که به امر حضرت حق برای آدمی حاصل می‌شود و به وسیله این حالت است که انسان موفّق به تحصیل ایمان و وفق دادن تمام حرکات و سکنات با فرهنگ پاك خداوند می‌شود.

توفیق، نوری است الهی که در جان و دل تجلّی می کند و انسان با اتّصال به این نور، به سوی رشد و کمال به حرکت آمده و تبدیل به یك موجود والا و پُر ارزش می‌شود.

توفیق از بزرگ‌ترین نعمت‌های الهی است که نصیب هرکس شود، از طریق آن به خیر کثیر می‌رسد و خانه دل او از حکمت الهی و معارف آسمانی پر گشته و به زبان او جاری می گردد.

البتّه خداوند مهربان، همانند نعمت‌های مادی، این نعمت معنوی را نیز نصیب هر انسانی نموده، ولی این انسان است که به سوء اختیار خود، این نعمت را کنار

عرفان اسلامی، ج2، ص: 490

می‌زند و خود را در چاه بدبختی می‌اندازد!!

خداوند بزرگ به وسیله انبیا و امامان و کتب آسمانی، انسان را دعوت به لقاء خود و به دست آوردن خشنودی حق کرده و در جسم و جان و قلب و فکر انسان قدرت پاسخ به این دعوت را عنایت فرموده، ولی گروه کثیری از انسان‌ها، به دعوت حق پاسخ نگفته و نمی گویند و با کمال تأسّف تمام نیروی خدا داده را صرف هوی و هوس و شهوت‌پرستی می کنند.

هیچ کس نمی‌تواند بگوید که من بی‌توفیق یا کم‌توفیقم؛ زیرا این ادّعا تهمت محض به حضرت حق است و خداوند کسی را بی‌نصیب از این نعمت ننموده است.

## معنای عصمت

عصمت که در حقیقت عبارت از قدرت حفظ همه حقایق در وجود انسان و نیرویی است برای دفع مضار و مفاسد، نیز از بزرگ‌ترین نعمت‌های الهی است و به همه انسان‌ها، مایه اولیّه آن مرحمت شده و این انسان است که باید با روی آوردن به واجبات و ترك محرّمات به تقویت این نیرو و قدرت برخیزد، تا جایی که شیطان و شیطان‌ها از دستبرد به واقعیّت‌های ایمانی و عملی او مأیوس شوند.

از برکت مقام عصمت است که انسان در مبارزه با دشمنان درونی و برونی پیروز می‌شود.

اگر کسی به این مقام با عظمت توجّه نکند و به پرورش این مایه و ریشه سعادت اقدام ننماید، با دست خود گور بدبختی و بیچارگی و شقاوت و هلاکت خویش را کنده و خود را از بسیاری از نعمت‌های مادّی و معنوی حق محروم نموده است.

شارح جملات پرمعنای این روایت که سعی داشته شرحش خیلی مختصر



باشد، در ترجمه دو جمله مورد بحث می گوید:

لازم است که مؤمن در همه حال، چه در ادای واجبات، و چه در ادای مستحبّات بلکه در جمیع حرکات وسکنات از اغوای شیطان و فریب او غافل نباشد که مبادا به اغوای او معصیتی یا خلاف اولایی از او صادر شود و به سبب آن مستحق عذاب یا محروم از ثواب گردد.

حاصل آن که: بنده باید چنان باشد که هرگاه به توفیق الهی مرتکب فعل طاعتی شود در حرکات و سکنات آن فعل مطّلع حال خود بوده که مبادا در آن حرکات امر ناملایمی مثل قصد ریا یا مانند او از او صادر شود و به سبب آن قصدِ پلید طاعتش باطل گردد.

و هرگاه به عصمت الهی ترك معصیتی کند، باز باید از حال خود غافل نباشد که مبادا قصد بدی چون کبر و عجب از او سانح شود.

## تقسیم نعم الهی

حاصل آن که: لفظ «توفیق» و «عصمت» در متن دعا اشاره به تقسیم نعمت‌های الهی است.

محقّقین بزرگوار گفته‌اند که جمیع نعمت‌های الهی بر دو قسم است: نعمت نفع و نعمت دفع.

نعمت نفع عبارت از اعطای منافع و مصالح هر شخص از طریق خداست، مثل استوای خلقت و لذّات جسمانی هم‌چون طعام و آشامیدنی‌ها و لباس و مسکن و نکاح و غیر آن.

و نعمت دفع عبارت است از قدرت داشتن برای دفع مفاسد و مضارّ، خواه داخلی مثل دفع آفت‌های نفس و امراض و علل بدنی، خواه خارجی مثل دفع

عرفان اسلامی، ج2، ص: 492

اذیّت و آزار موذیات از انس و جان و سباع و مانند اینها.

و نعمت‌های اخروی یا معنوی هم بر دو قسم است: نعمت توفیق و نعمت عصمت، نعمت توفیق مثل توفیق یافتن بر اسلام و ایمان و توفیق پیدا کردن بر طاعت و عبادت و نعمت عصمت مانند تبرّی و بیزاری از شرك و کفر و اجتناب از فسوق و عصیان.

در هر صورت برای حفظ نعمت توفیق و عصمت، باید بیداری دائم داشت و لحظه‌ای از یاد دوست غافل نبود که برای سلب این دو نعمت بزرگ از انسان، دشمنان داخلی و خارجی بدون وقفه در فعالیّت‌اند و این انسان است که برای پابرجا ماندن این دو نعمت باید از هیچ کوششی به خصوص خالص نگاه داشتن دل، فروگذاری نکند و در تمام لحظات مراقب و مواظب و متوجّه خود باشد.

عرفان اسلامی، ج2، ص: 493

[وَقِوامُ ذلِكَ كُلِّهِ بِالافتقار إلى اللّهِ وَالإِضْطِرارِ إِلَيْهِ وَالْخُشُوعِ وَالْخُضُوعِ وَمِفْتاحُها الإِنابَةُ إِلَى اللّهِ تعَالى مَعَ قَصْرِ الأَمَلِ بِدَوامِ ذِكرِ الموتِ، وَعِيانُ الْوُقُوفِ بَيْنَ يَدَيِ الْجَبَّارِ]

حفظ مقام با عظمت عبودیّت و نگاهداری از مقامات عالی معنوی مانند: شکر و عذر و توفیق و عصمت و همه حقایقی که خداوند بزرگ نصیب انسان نموده، از دستبرد و اغوای شیاطین میسّر نیست مگر به جلب مدد حق و توسّل داشتن به حضرت دوست و این که انسان فقر ذاتی خود را درك کرده و به نیاز خویش نسبت به حق واقف گشته و بداند که در برابر یار لاشیئ محض است و کم‌ترین قدرتی از خود ندارد و این حضرت دوست است که باید این لاشیئ محض را در برابر حملات دشمنان داخلی و خارجی حفظ کند.

کلید حفاظت از دشمنان

عبد باید در کمال خشوع و خضوع به‌طور دائم متوسّل به جناب حق باشد و لحظه‌ای از یاد حق غافل نماند که به محض عارض شدن حال غفلت، دشمنان بر او حمله برده و ممکن است در همان لحظه ضربه‌های غیرقابل جبران به انسان بزنند.

و بداند که کلید تمام این برنامه‌ها ملازمت داشتن با حال انابه و استغاثه به درگاه



دوست است که این حالت عجز و انکسار و خضوع و خشوع و انابه و استغاثه باعث جلب رحمت و مدد حق است و انسانی که با انابه و استغاثه متّصل به عنایت حق شود، در حقیقت در حصن حصین مولا قرار گرفته و دست دشمنان ظاهری و باطنی از او کوتاه می‌شود و در این حال تمام سرمایه‌های الهی او محفوظ مانده و همه را با خود به عالم بعد منتقل خواهد کرد و در آغوش سعادت دارین خواهد افتاد!

این عبد خسته و بال و پر شکسته در مقام انابه و استغاثه به محضر حق درد دلی بدین مضمون سروده‌ام:

ای لطف توام فروغ امّید — منما تو مرا زخویش نومید

ای بر تو امید نا امیدان — لطف تو شفای دردمندان

از بندگیت قلوب روشن — عالم زعنایت تو گلشن

یاد تو بود بهار ارواح — نام تو به مشکلات مفتاح

پر نور جهان زلطف وجودت — اشیاء وجود در سجودت

ای با خبر از نیاز و رازم — بر خاك درت سر نیازم

جز مهر تو یاوری ندارم — من غیر تو دلبری ندارم

آزاد کنم زنفس ای دوست — بنمای علاج دردم ای دوست

شرمنده و نادم از گناهم — تیره‌دل و زار و روسیاهم

بشکسته دل و اسیر و خوارم — در دفتر خود عمل ندارم

احسان تو افسر است بر سر — محروم نشد گدا از این در

چشمم به تو و حمایت تست — دل مستحق عنایت تست

زین در نروم به جای دیگر — با تو چه کنم سرای دیگر

مسکین که اسیر لطف یار است — با یار به دیگرش چه کار است

راه رسیدن به مقام انابه

برای یافتن حال انابه و استغاثه، ساعتی از شب را با دوست خلوت کنید، گناهان زیاد خود و عمل اندك و ناقابل خویش را به یاد آرید و توجّه داشته باشید که اگر لحظه‌ای به خود واگذار گردید دشمنان ظاهر و پنهان چه بلاها به سر شما خواهند آورد، آن گاه با خواندن ادعیه وارده مانند دعای کمیل، دعای عرفه، دعای ابوحمزه، دعای بعد از زیارت حضرت رضا علیه السلام، مناجات خمس عشر با حال خشوع و خضوع، در مقابل دوست زاری کرده و اشك بریزید و در تمام امور از او مدد گرفته تا به خیر دنیا و آخرت برسید و در تمام این حالات وقوف خود را در پیشگاه جبّار درنظر داشته باشید که او به همه چیز و همه حالات آگاه و بیناست.

سعی داشته باشید که تمام آرزوها را از دل بشویید و آرزویی جز آرزوی لقاء حق و به دست آوردن خشنودی و رضوان حق نداشته باشید، البته هرکس توجّه به این معنا داشته باشد که دائماً در حضور مولاست از آرزوها جز آرزوی دیدار حق، پاك و منزّه خواهد شد!

این بنده ضعیف در این زمینه گفته:

با یاد تو از قید خودی پاك برستم — این شیشه ناپاك خودی را بشکستم

بت‌های هوی را از دل و روح زدودم — جز ذات تو ای اصل جهان را نپرستم

من بی‌تو به یك لحظه نخواهم دو جهان را — با عشق تو ای دوست فقط سرخوش و مستم



بودم به دیار عدم امّا تو زاحسان — دادی ز خُم هستی خود باده به دستم

بودم به غم هجر و فراق تو گرفتار — با وعده دیدار تو از غصّه برستم

مسکین در خانه تو گشتم و صد شکر — هر در به جز این در به روی خویش ببستم



[لِأَنَّ فی ذلِكَ راحَةً مِنَ الْحَبْسِ وَنَجاةً مِنَ الْعَدُوِ]

مضرات طول امل

بدون شك كوتاه كردن رشته آرزو و بلكه ريشه‌كن كردن آن بهترين وسيله براى نجات از زندان دنياست.

طول امل دائماً فكر آدمى را مشغول كرده و قدرت و همّتش را براى به دست آوردن دنياى محض به كار خواهد گرفت و آن چنان آدمى را گرفتار اين زندان مى‌كند كه تنها روز خلاص شدنش از دنيا- كه لحظه مرگ اوست- حالت بيدارى پيدا

می‌کند و می‌بیند که باید تمام حاصل عمر را که چند قطعه زمین و مقداری مال است بگذارد و برود و برای عالم برزخ و آخرت خود توشه‌ای فراهم نکرده، آن وقت است که از وضع خود سخت پشیمان می‌شود، ولی آن پشیمانی سودی ندارد، در آن حال است که به حضرت حق التماس می‌کند که مرا برگردان تا برای تو عمل صالح انجام دهم، ولی به او می‌گویند: سخن بس کن که این لحظه، وقت ورود به برزخ و از پس آن هنگام ورود به محشر است، در آن وقت است که می‌بیند از بهشت محروم شده و جایگاهی جز جهنّم ندارد!!

این همه هوس‌ها و آرزوها و طول امل‌ها، جز ضایع کردن عمر سودی نداشته و محصولی غیر پشیمانی ابدی برای انسان ندارد.

عرفان اسلامی، ج2، ص: 498

دنیا تکیه‌گاهی پوشالی

در کتب تاریخ و اخبار آورده‌اند:

در عهد قدیم بازرگانی بود بسیار متموّل و صاحب ثروت و اکثر اوقاتش مستغرق جمع مال و در فکر به دست آوردن ثروت بود.

بعد از انقضای مدّت اجلش روزی ملك موت به در خانه خواجه آمد و درب خانه را کوفت، غلامان در گشودند. شخص مهیبی را دیدند. به او گفتند: که را می‌خواهی؟ گفت: خواجه را. گفتند: خواجه از برای چون تو کسی بیرون نمی‌آید برو. در را ببستند و رفتند. دیگر بار محکم‌تر از اوّل در کوفت، این مرتبه خواجه‌ها رفتند و چماق‌ها کشیدند که تو کیستی که این چنین گستاخانه در می‌کوبی و پاس عزّت خواجه نمی‌داری؟ گفت: من ملك موتم که به قبض روح خواجه آمده‌ام.

ملازمان از این حرف متأثّر شده به خدمت خواجه آمده ماجرا به عرض وی رسانیدند. خواجه از استماع این حرف بر خود لرزید و گفت: بروید و به زبان خوش بگویید که شاید اشتباه کرده باشی و به قبض روح دیگری مأمور باشی. رفتند و گفتند، گفت: نه من غلط نمی‌کنم، بگویید آماده باشد. غلامان خبر آوردند.

خواجه بیچاره غیر تسلیم چاره‌ای ندید و به جز تسلیم علاجی نداشت، به صندوق‌های زر و جواهر خطاب کرد: من از برای جمع شما عمر عزیز خود تلف کردم و سرمایه وجود و هستی خود باختم و برای شما به زحمت و ریاضت هرچه تمام‌تر شب‌ها به روز و روزها به شب رسانیدم، حالا برای من چه می‌کنید و چه کمکی به من می‌نمایید.

ثروت هنگفت او به زبان حال گفتند: زمام اختیار ما به دست تو بود، و می‌توانستی که آخرت خود را به وسیله ما آباد کنی، اما به فکر این حقیقت



نیفتادی و اکنون از ما به جز یك کفن نفعی نداری!!

به زن و فرزند خود خطاب کرد: من از برای شما به توهّم باطل و تخیّل عاطل که شما به زحمت نیفتید، در راحت به روی خود بستم و این همه مال جمع کردم که لحظات دیگر به شما می‌رسد، اکنون برای من بیچاره چه می کنید؟

زن و فرزند به زبان حال گفتند: از ما به جز این که تو را به لوازم تغسیل و تکفین و تدفین برسانیم کاری برنمی‌آید، غرض این که از هر کدام سؤال‌ها کرد و جواب‌های رد شنید تا به هزار حسرت و ندامت شربت تلخ مرگ را چشید!!

حاصل آن که، چنان که طول امل موجب به زحمت افتادن و ندامت و پشیمانی است و علت گرفتار شدن انسان در زندان دنیاست، قصر امل باعث راحت دنیا و خوشحالی در زندگی و نجات ابدی در عالم آخرت است.

ممکن است «ذلك» اشاره به مردن باشد، به این معنی که هرکس را موت و مردن نصب العین گشت از زندان دنیا و زحمت‌های آن خلاص شد، چرا که منبع کلّ زحمت‌ها و رنج‌ها و مشقّت‌های دنیا غفلت از مرگ است، انسان اگر متوجّه به مرگ و به فرموده پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله عنایت به هادم اللذات داشته باشد، دلش دچار طول امل نمی گردد، بلکه در تمام دوران حیات جز دنبال دنیای حلال آن هم به قدر ضرورت نخواهد رفت و با حرارت ایمان و عمل صالح و غرق شدن در عبودیّت و اطاعت حق، برای خود در این دنیا کسب حیات طیّبه کرده و زاد و توشه برای آخرت خود مهیّا خواهد نمود و با کوتاه کردن بند آرزو و یاد مرگ از دست دشمن خطرناك خود یعنی شیطان نجات یافته آسوده خواهد گشت.



[وَسَلامَةُ النَّفْسِ وَالإِخْلاصُ فی الطَّاعَةِ بِالتَّوْفیقِ]

راه بدست آوردن و اخلاص، در طاعتی است که نور پربرکت توفیق آن را در پیش روی انسان می گذارد.

نفس چون منبع غرائز و امیال و شهوات است و از هر طرف با دنیای مادی و عوامل لذت ظاهری در ارتباط است، دچار حالات و مراحلی است که اسلام از آن حالات و مراحل تعبیر، به امراض معنوی نموده است.

نفسی که دچار امراض اخلاقی است، به هیچ عنوان نمی‌تواند برای خدا یك‌موجود خالص و صاف و پاکی باشد و نمی‌تواند راه به خشوع و خضوع داشته باشد و در نتیجه از مقام قرب و لقاء حق دور و محروم است.

عبادت حق و اطاعت از دستورهای مولا و کناره‌گیری از محرّمات بهترین وسیله شستشوی باطن است و انسان در این راه هرچه بیش‌تر کوشش کند و هرچه بیش‌تر پیشرفت نماید، توفیق بیش‌تری نصیب او گشته و نور بیش‌تری کسب می کند، تا به جایی می‌رسد که در صف اولیای عاشقان قرار گرفته و با چشم دل به دیدار حقایق نایل خواهد گشت.

برای یافتن کیفیّت حالات نفس که آیا نفس سالمی است یا نفس مریض به قرآن

عرفان اسلامی، ج2، ص: 501

مجید و روایات و کلمات عاشقان حق پناه ببرید و وضع نفس را با این منابع الهی تطبیق کنید که قرآن و روایات به طور کامل اوضاع نفس را در اختیار شما قرار می‌دهند و شما را با حالات مثبت و منفی نفس آشنا می‌سازند وقتی در مقام تطبیق روشن شد که نفس شما را امراضی گوناگونی است، از قرآن و روایات دستور گرفته و تا فرصت دارید به علاج بیماری‌های نفس اقدام کنید تا پس از مدّتی کوتاه سلامت و اخلاص را دریافته و به مقام عبودیّت واقعی و قرب جناب دوست نایل گردید.

عرفان اسلامی، ج2، ص: 502

[وَأَصْلُ ذلِكَ أَنْ يَرُدَّ الْعُمْرَ إِلى يَوْمٍ واحِدٍ]

ریشه و اصلی که باعث به دست آوردن خشوع وخضوع و سلامت نفس و اخلاص می‌شود، برگرداندن عمر به یك روز است و به عبارت دیگر انسان نباید به کمیّت عمر بنگرد که عمر هرچه کمیّت داشته باشد باز چیزی نیست عمر حقیقتی است پرقیمت، ولی زودگذر، کودکی و جوانی و پیری خیال می کنی لحظه‌ای بیش نیست و چه حیف است که این یك لحظه بیهوده بگذرد یا خرج این و آن شود، یا با امور مادّی محض معامله گردد، اگر انسان عمر را یك روز یا یك لحظه ببیند، حاضر نیست این یك لحظه را با غیر خدا معامله کند، هرچند در آن معامله همه عالم را به انسان بدهند.

[قالَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله: الدُّنْیا ساعَةٌ فَاجْعَلْها عِبادَةً «1»]

رسول عزیز اسلام صلی الله علیه و آله چه زیبا فرموده‌اند:

حیات دنیایی تو ساعتی بیش نیست، این یك ساعت را در عبادت و بندگی تمام کن.

فیض کاشانی آن مست جام الست چنین سروده:

بکوش ای جان خدا را بنده باشی — بر این در هم چو خاك افکنده باشی

جهان ظلمت، فنا آب حیات است — بنوش این آب تا پاینده باشی

به جدّ و جهد می‌جو تا بیابی — اگر جوینده‌ای یابنده باشی

نتابد بر دلت نور هدایت — تو تا از کبر و کین آکنده باشی

تو را رسم خداوندی نزیبد — به زیب بندگی زیبنده باشی

نشاید بندگی با خودپرستی — زخود تا نگذری کی بنده باشی

به آب معرفت گر پروری جان — بمیرد هر دلی تو زنده باشی

---

(1)- عوالی اللآلی: 1/ 285، فصل 10، حدیث 131؛ بحار الأنوار: 67/ 68، باب 45.

[وَبابُ ذلِكَ كُلِّهِ مُلازَمَةُ الْخَلْوَةِ بِمُداوَمَةِ الْفِكْرَةِ]

راه رسیدن به کمالات

راه رسیدن به تمام این واقعیت‌ها، یعنی خضوع و خشوع و سلامت نفس و اخلاص و به عبارت دیگر راه یافتن به کمالات و کشف حقایق دو چیز است:

1- ملازمت خلوت، به این نحو که ساعاتی از شب و روز- و به خصوص شب- با حضرت دوست خلوت داشتن و در آن خلوت به شستشوی فکر و روح و قلب اقدام نمودن و نیز ترك رفت وآمد با مردمی که دیدارشان و صحبتشان جز تاریکی عقل و کدورت روح ثمری ندارد که فرموده‌اند: «الصُّحْبَةُ تُؤَثِّرُ» هرکه با هرکه نشست و برخاست دارد، ازخو و طبع و اخلاق او اثر برمی‌دارد.

2- اندیشه نمودن در عاقبت و احوال موت و برزخ و قبر و حساب و دیگر برنامه‌های عالم بعد، اندیشه‌ای که توأم با غفلت نشود، اندیشه‌ای که تداوم داشته باشد و نورش دل و جان را روشن نماید.

فیض کاشانی آن فقیه بزرگ و عارف سترك برای حرکت دادن اندیشه چنین فرموده:

نکردیم کاری در این بندگی‌ها ندیدیم خیری از این زندگی‌ها

از این زندگیها نشد کام حاصل درین بندگیهاست شرمندگی‌ها

بیا عشق ویران کن صبر و طاقت که آسوده گردیم زآسودگی‌ها

اگر هست خیری در آشفتگی‌هاست که آشفته‌تر باد آشفتگی‌ها

[وَسَبَبُ الْخَلْوَةِ الْقَناعَةُ وَتَرْكُ الْفُضُولِ مِنَ الْمَعاشِ وَسَبَبُ الْفِكْرَةِ الْفَراغُ]

قناعت

اگر کسی طالب گنج باعظمت خلوت با دوست است، باید به یك زندگی ساده و معمولی قناعت ورزد، وقتی روح قناعت به دست آمد خود به خود حالت بی‌میلی نسبت به اهل دنیا پیدا شده و انسان قدرت دست برداشتن از اکثر مردم را که عامل گمراهی و بدبختی انسانند پیدا می کند.

قناعت، انسان را از زیادت طلبی که منشأ حرص و بخل و اکثر مفاسد است، حفظ می کند.

ترك آنچه مازاد است و جز ایجاد تعلّق در دل کاری ندارد، تعلّقی که گاهی آدمی را از فیوضات ربّانی محروم می کند محصول قناعت است.

و سبب فکر و عاقبت‌اندیشی، فراغ خاطر است و خالی کردن نفس از تعلّقات و خواهش‌ها و هوی‌ها، انسان اگر شب و روزش به غصّه روزی بگذرد و اکثر ساعاتش با مردم عادی و معمولی محشور باشد و نفسش دچار روابط با مادیّات باشد وقت فکر و اندیشه در عاقبت نخواهد داشت؛ کسی که به قلیل از معاش راضی شد و به سدّ رمق اکتفا کرد چه حاجت دارد که تمام ساعات روز و شبش را به معاملات مادّی و اختلاط با مردم بگذراند؟ هرکه خاطرش از تعلّقات دنیا خالی و به



نور معرفت و ذکر الهی نورانی شد، عاقبت‌اندیش است و در راه نجات از مهالك در حرکت است.

این بنده ضعیف در این زمینه گفته:

امید از عالم و آدم تو بگسل — به قید عشق جانان بند این دل

نما در عرش دل اثبات او را — بزن بر غیر او صد مُهر باطل

بشوی از دل تو مهر غیر محبوب — تو را از غیر او بر گو چه حاصل

به راه وصل دلدار و دل آرام — به خون آغشته شو چون مرغ بسمل«1»

برای دیدن آن مهر تابان — بپا خیز و ببند ای دوست محمل

بجوی ای جان رضای حضرت دوست اگر چه باشدت بسیار مشکل

زجان بگذر قدم بگذار در راه نما با پای سر طیّ مراحل

بزن مسکین تو بر در حلقه عشق که جانان را در این وادی است منزل

---

(1)- بسمل: هر حیوانی که ذبح کرده و سر بریده باشند و یا به شمشیر کشته باشند، صاحب حلم، بردبار.

عرفان اسلامی، ج2، ص: 507

[وَعِمادُ الْفِراغِ الزُّهْدُ وَتَمامُ الزُّهْدِ التَّقْوی وَبابُ التَّقْوی الْخَشْیَةُ]

ستون و اصل فراغ، زهد است و تمامی زهد به پرهیزکاری و خویشتن‌داری است و باب تقوا خشیت دل است و خشیت و خوف از مقام او یا ترس از جریمه گناهان، اصل و اساس همه کمالات و حقایق است.

عرفان اسلامی، ج2، ص: 508

[وَدَلیلُ الْخَوفِ التَّعْظیمُ للّهِ تَعالی وَالتَّمَسُّكُ بِتَخْلیصِ طاعَتِهِ وَأَوامِرِهِ وَالْحَذَرُ مَعَ الْوُقُوفِ عَنْ مَحارِمِهِ]

دلیل و راهنمای انسان به سوی خشیت، عظمت و بزرگی حق‌تعالی است و برای یافتن عظمت دوست، چاره‌ای جز دقّت در آیات و روایات نیست، انسان چون به عظمت دوست واقف شود، از برکت آن به حقارت و نداری و ذلّت و فقر و کوچکی خود واقف می‌گردد و ناگهان ترس و خشیتی دائم سراپایش را گرفته و سبب می‌شود با تمام وجود در برابر حضرت او غرق بندگی گردد.

یا این‌که در ترجمه این جمله باید گفت: نشانه و علامت خوف، بزرگ داشتن خداست و همیشه متذکّر عظمت او بودن است و نیز علامت خشیت خالص بودن عبادت است از غیر حق، چرا که هرچند طاعت و عبادت به خلوص اقرب باشد، اشتمال آن عبادت به تعظیم معبود اکثر است و قدر و ارزش عبادت نزد معبود بیش‌تر؛ از این جهت عرفا گفته‌اند:

عبادت با حقیقت آن است که محض رضای او باشد و بس، نه این که ا مید به بهشت یا ترس از جهنّم آدمی را وادار به عبادت کند، چنان که از مولای عارفان نقل شده:

إلهی ما عَبَدْتُكَ لِرَجاءِ الْجَنَّةِ أَوْ لِخَوْفِ النّارِ بَلْ وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبادَةِ فَعَبَدْتُكَ.

خدایا! به امید بهشت یا ترس از جهنّم، تو را بندگی ندارم، بلکه عبادتم فقط محض خاطر تو است.

عرفان اسلامی، ج2، ص: 509

و نیز از علامات خوف به حذر بودن است، به این که همیشه از خود در ترس باشد که مبادا حرکت ناپسندی که مرضیّ مولا نیست از او سر بزند، حالت حذر برای این است که انسان با تکیه بر آن از ارتکاب محرمات و گناهان باز ایستد.

راه تحصیل حذر، دقّت در آیات مربوط به خدا و قیامت و روایات این باب است. چنانچه حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید:

عرفان اسلامی، ج2، ص: 510

[وَدَليلُها الْعِلْمُ قالَ اللّهُ عَزَّوَجَلَّ: [إِنَّما يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ]]

دلیل و راهنمای انسان به سوی خشیت و حذر، آگاهی و علم است، چنانچه مولا در قرآن مجید فرموده: خدای را نمی‌ترسند مگر صاحبان علم، که هرکه را علم نیست ترس نیست و هرکه را ترس نیست اطاعت از اوامر و اجتناب از نواهی نیست و هرکه را اطاعت و عبادت نیست، راهی به مقام قرب نیست، وهرکه را راهی به مقام قرب نیست، جز خزی دنیا وعذاب آخرت حاصل نیست.

خدای مهربان را شکر که در این دفتر توفیق شرح روایت دوّم و سوّم کتاب با عظمت «مصباح الشریعة» را نصیب این فقیر دل شکسته کرد؛ امید است پروردگار بزرگ در دنیا و آخرت از همه ما دستگیری کرده و در تمام حالات و آنات نظر لطفش را از ما دریغ نکند و در این جهان و عالم آخرت ما را با اولیای گرامیش محشور نماید و همه ما را از شرّ شیطان و هوای نفس در پناه قدرتش حفظ نماید.